THE ṬABAQĀT-I-AKBARĪ

OF

KHWĀJAH NIẒĀMUDDĪN AḤMAD

(A HISTORY OF INDIA FROM THE EARLY MUSALMĀN INVASIONS TO THE THIRTY-SIXTH YEAR OF THE REIGN OF AKBAR)

VOLUME II

EDITED BY

B. DE, M.A., I.C.S. (Retired).

PRINTED AT THE BAPTIST MISSION PRESS.
PUBLISHED BY THE ASIATIC SOCIETY OF BENGAL

CALCUTTA
1931

BIBLIOTHECA INDICA

WORK NO. 223.

THE ṬABAQĀT-I-AKBARĪ

PERSIAN TEXT.

فهرست مضامین طبقات اکبري
جلد دوم

عدد	مضمون	صفحه
	حاجي ابراهيم آگره	۴۶۴
	حاجي ابراهيم سرهندي	۴۶۴
	ملا ویش گوالیاری	۴۶۴
	ملا شاه محمد شاه آبادي	۴۶۴
	ملا عبد الحق حقي	۴۶۴
	شیخ حمید	۴۶۵
	ملا موسي سندي	۴۶۵
	ملا عبد الرحمن بوهره	۴۶۵
	ملا الهداد امروهه	۴۶۵
	ملا الهداد سلطانپوري	۴۶۵
	ملا عالم گل بهاري کابلي	۴۶۵
	قاضي خان بدخشي	۴۶۵
	میر صدر جهان	۴۶۶
	ملا بایزید	۴۶۶
	ملا عبد الشکور	۴۶۶
	میر عبد اللطیف قزوینی	۴۶۶
	ملا میر کلان هریوي	۴۶۶
	ملا عبد القادر	۴۶۶
	قاضي حسن قزویني	۴۶۶
	ملا حبیب	۴۶۷
	ملا اسمعیل مفتي	۴۶۷
	ملا ابو الفتح لاهوري	۴۶۷

عدد	مضمون	صفحه
	شيخ حبيب لاهوري	۴۷۹
	شيخ سعدي کاکوري	۴۷۹
	شيخ حامد ملتاني گيلاني...	۴۷۹
	شيخ پيارة کوريه	۴۷۹
	شيخ محمد جبيه	۴۷۹
	ملا طاهرسي	۴۷۹
	شيخ نصير کيما گرهندوي	۴۷۹
	شيخ ذکريا اجودهى دهلوي	۴۷۹
	شيخ عبد الکريم پاني پتي...	۴۷۹
	شيخ تاج الدين لکهنوي	۴۷۹
	شيخ ابو الفتح گجراتي	۴۸۰
	شيخ بهاء الدين مجذوب سنبلي	۴۸۰
	شيخ برهان الدين کالي وال	۴۸۰
	شيخ محمد بهکاري	۴۸۰
	شيخ وجيه الدين گجراتي	۴۸۰
۱۰۹	ذکر حکما...	۴۸۱
	حکيم الملک	۴۸۱
	حکيم سيف الدين	۴۸۱
	حکيم زنبل شيرازي	۴۸۱
	حکيم مصري عرب...	۴۸۱
	حکيم عين الملک شيرازي	۴۸۱
	حکيم مسيح الملک شيرازي...	۴۸۱

ذکر نهضت فرمودن حضرت جهانباني فردوس مکاني ظهیر الدین بابر بادشاه غازي

بن عمر شیخ بن سلطان ابو سعید بن مرزا سلطان محمد بن مرزا میرانشاه بن امیر تیمور گورکان طیب الله ثراهم، و جعل الجنة مثواهم.

چون این مجموعه مخصوص وقائع هندوستان ست؛ سوانحی که آنحضرت را، در ولایت ماوراء النهر، و خراسان و جاهای دیگر دست داده است، بیان آنرا حواله بتاریخ اکبر نامه، از تالیفات افاضل پناه، حقایق و معارف آگاه مقرب الحضرت الخاقانیه علامي شیخ ابو الفضل، و واقعات بابری، و دیگر تواریخ نموده، شروع بما نحن فیه کرده، مي آید. و چون درین، سلسلهٔ ابد پیوند، حضرت بابر بفردوس مکاني اشتهار دارد، درین مجموعه نیز، بهمین کلمه تعبیر خواهد نمود.

و پوشیده نماند، که چون دولتخان، و غازیخان، و دیگر امراء کبار سلطان ابراهیم اتفاق نموده، عرضداشت مشتملبر التماس تشریف قدوم نصرت لزوم حضرت فردوس مکاني بهند، مصحوب عالم خان لودي فرستادند، حضرت فردوس مکاني جمعی امراء نامدار را، باتفاق عالم خان تعین فرمودند؛ که پیشتر بسرحد هند رفته، بدانچه صلاح وقت دانند، بعمل آورند، و آنجماعت بسرعت متوجه گردیده، تسخیر سیالکوت، و لاهور، و مضافات آن نموده، حقیقت را معروضداشتند. و حضرت فردوس مکانی بعنایت ازلی، و هدایت لم یزلی، از دار الامان کابل عازم گشته، روز اول حوالی قریه یعقوب را، مضرب خیام نصرت انجام گردانیدند. و چند روز، بقطع قلیلی از مسافت قرار داده در هر منزل یکدو روز مقام فرموده،

انتظار شاهزاده محمد همایون میرزا، که بجهت آوردن لشکر بدخشان، و آنحدود، در کابل توقف فرموده بود، مي بردند؛ تا آنکه شاهزادهٔ جوان بخت، با فوجی آراسته، بملازمت رسید. و از اتفاقات حسنه، در همین روز سعادت افروز، خواجه کلان بیگ، که از عظماء ارکان دولت بادشاهی بود، از غزنین بشرف پایبوس اختصاص یافت. چون از اولیای دولت قاهره، حالت منتظره مرتفع شد، سرعت در طي منازل نموده، بر کنارسند، که بآب نیل‌آب اشتهار دارد، اعلام نصرت را بر افراشتند. درین منزل حکم شد که بخشیان عظام شان لشکر دیده، عدد سوار و پیاده بعرض رسانیدند. مجموع لشکر از سپاهي، و سوداگر، و اکابر، و اهالی واهل بزم و رزم بده هزار سوار انجامید. * بیت *

شیر را حاجت لشکر نبود، خاصه گهی،
که بود آرزوی صید غزالش در سر.
مهر بی خیل، و سپه عرصهٔ عالم گیرد؛
چون کند رایت اقبال عیان، از خاور.

دران اثنا، از امرایي هند خبر رسید، که دولت خان بخت برگشته، و غازیخان بشقاوت سرشته، از جادهٔ بیعت و انقیاد و از وثوق عهد و پیمان بی بنیاد عدول و تجاوز نموده، قریب سی هزار مرد کاری، از افغانان و کوهیان جمع آورده، قصبهٔ کلانور را متصرف شده، روی توجه بمقابله امراء لاهور دارند. چون صورت این معني بر صحیفه رای جهانکشای نقش بست، مومن علي تواچي را بقدغن تمام حکم شد، که خبر توجه رایات منصوره، بامرائ مذکور رسانیده، تازمان رسیدن شهر یار نصرت شعار امرا را از بیرون آمدن حصار، و اقدام نمودن برجنگ و پیکار ممنوع گرداند. و بسرعت تمام لشکر ظفر اثر، از آب نیلاب عبور نموده، بحوالی کچه کوت

رسیده، سفینهٔ اقبال از آب کچه کوت نیز، بسرعت گذرانیده، بمصلحت وقت مقرر شد؛ که براه دامن کوه، که منجر بحدود سیالکوت میشود عزیمت فرمایند. چون حوالی موضع هائی کهکهر، مقام نزول اردوی عالي گردید، ازان منزل بسرعت تمام قطع راه نموده، و کوه و دشت پیموده، به پنج کوچ متواتر رایات عالیات بحوالي کوه جود، مقام بالذاتهه سایهٔ اقبال گسترده، روز دیگر لوای نهضت از آنجا افراخته، از آب بهت عبور کردند.

و دران منزل بعرض رسید، که امیر خسرو کوکلتاش که قلعهٔ سیالکوت مضبوط کرده بود، برسیدن غازیخان سست پیمان، قلعه را خالي ساخته، فرار نموده، با امیر ولي قزل که بکومک او تعین بود، بسایهٔ سریر گردون مصیر آمده اند، مشار الیها ازین تقصیر مورد عتاب خاقاني گردیدند، و عاقبت کرم جبلي بادشاهي، قلم عفو بر جراید جرائم ایشان کشید. دریندوقت، مخبران آگاه خبر رسانیدند، که غازیخان بی سعادت، و دولت خان بیدولت، باستظهار لشکر بعد از استماع طلوع کوکبهٔ شاهنشاهی، دل بر محاربه نهاده با چهل هزار سوار مستعد قتال اند. مجدداً فرامین بر توقف محاربه امراء نامدار نصرت آثار تا زمان لحوق لوای ظفر اعتلاء، شرف صدور یافته، کنار چناب مخیم عساکر نصرت مآثر گردید.

بعد ازان، در سنه اثنی ثلثین و تسمائة قصبهٔ بهلول پور در سلک ممالک بادشاهي انتظام پذیرفت. چون آن قصبه بکنار آب چناب، در زمینی مرتفع واقع ست؛ فرمان قضا جریان صدور یافت؛ که دران محل قلعه وسیع ساخته نعم البدل شهر سیالکوت، که باوجود جوار اینچنین دریائی مردم آنجا از کولابها آب میخورند، تعمیر نموده؛ سکنه آنجا را باین مقام دلپذیر مستقل گردانند. و دو سه روز دران منزل فرخنده، بعیش و عشرت گذرانیده، بسواد سیالکوت اتفاق نزول فرمودند. و ازین منزل منهیان

سریع السیر معین شده، بامرا حکم رفت؛ که خصوصیات احوال مخالفان مفصل قلمی نموده، بپایهٔ سریر اعلي ارسال دارند.

درینوقت تاجری بتقبیل پایهٔ مسند عدالت استسعاد یافته، اخبار عالم خانرا بعرض رسانید؛ که با سلطان ابراهیم مقابله نمود، و منصوبه بطرحی نشست، که مغلوبي طرفین ظهور یافت. و آن برین منوالست؛ که چون عالم خان لودي بهمراهي امرا، از ملازمت جدا شده، متوجهٔ هندوستان شد، بسرعت تمام، خود را بلاهور رسانید، و چند روز انجا آرام گرفت. و بنابر اخبار اراجیف که از فرقه افغانان شنیده بود، امرا بادشاهی را، که بکومک او تعین شده بودند، از روی الحاح تکایف نمود، که چون حضرت ظل الهي شما را بکومک من تعین فرموده اند، و مرا بتسخیر مملکت اسکندر، و ابراهیم حکم شده؛ و غازي خان با من آغاز صلح کرده؛ لایق آنست، که بموافقت من شما هم باین صلح راضي بوده، توجه بجانب دهلي و آگره نمایند. امرا صایب تدبیر، که از مکر آنجماعه آگاه بودند، این پیغام را بسمع رضا اصغا ننموده جواب دادند، که غازي خان در نهایت نفاق ست، و اعتماد بر قول و فعل او نیست، بمجرد اندک ملایمت، و چاپلوسي او، ازینجا رفته با وی ملحق شدن از قاعدهٔ دانائی بیرونست. اگر حاجی خان برادرش را، بدرگاه فرستد، یا بلاهور بدولت خواهان برسم گروي بسپارد؛ برین معني اقدام توان نمود. عالم خان ناقص العقل، گفت که حضرت اعلي شما را بمتابعت من فرموده، و نه مرا باطاعت شما. هرچند مبالغه کرد امرا قبول نکردند.

و درین وقت شیر خان، پسر غازي خان، نزد عالم خان آمده، اساس موافقت پدرش را استحکام داد. دلاور خان که مدت مدید بنابر دولتخواهي حضرت اعلی در قید غازیخان بود، گریخته بلاهور آمده،

و محمود خان ولد خان جهان را، که او نیز در سلک دولت خواهان منتظم بود با خود موافق و مرافق ساخته؛ از لشکریان جدا شده، با غازي خان پیوست. و باتفاق یکدیگر متوجه دهلي شدند. و بعضی امرای دیگر مانند اسمعیل خان جلواني وغیره، که از سلطان ابراهیم مایوس گشته، در نواحي دهلي بودند، با خود متفق ساخته، بخیال محاربه با سلطان ابراهیم، لوای عزیمت بر افراختند. چون بقصبه اندری رسیدند، سلیمان شیخ زاده حاکم قصبه مذکور نیز، باین جماعت ملحق شده، عدد این لشکر بچهل هزار سوار میکشید. همه یکدل و یکرو شده، دهلي را محاصره نمودند. سلطان ابراهیم از استماع این اخبار وحشت آثار، عازم معرکه رزم آنجماعت گردید. و بعد ازانکه، خبر توجه او را، عالم خان و آنجماعت شنیدند؛ از حوالی دهلي بداعیه مقابله استقبال نموده، باهم قرار دادند، که چون اقوام افغانان را، از یکدیگر ناموس بسیار ست، و هنگام مصاف از ولي نعمت خود گریختن، و بدشمن آمیختن عیب و عارست؛ ظاهر چنانست که اگر وقوع محاربه در روز باشد، شاهد مقصود از تتق وفاداري روی ننماید، و دست حیا، دامنگیر متفقان گشته، از شرم یکدیگر هیچکس بجانب ما نیاید؛ مناسب آنست، که بعد از انتفای حمره شفق، که نقاب شب روی نیک و بد در پوشد، برسم شبیخون قصد لشکر سلطان ابراهیم نموده، موافقان نهاني را، با خود ملحق ساخته، بکار مخالفان بخاطر پردازیم. القصه از شش کروهی از اردوی سلطان ابراهیم که، معسکر ایشان بوده است، بعزم شبیخون سوار شده، در آخر شب این نیت ایشان، از قوة بفعل آمده، تمام لشکر سلطان ابراهیم را برهم زدند. جلال خان و بعضی امراء دیگر که وعدهٔ وفاق با عالم خان کرده بودند، و فرصت میجستند ملحق شدند. و سلطان ابراهیم با چندی از خاصهٔ

خیلانش، درسراچهٔ خود متمکن ایستاده، تا زمان طلوع صبح نه دست بکار زار کشاده و نه پای در طریق فرار نهاده. چون عالم خانیان، باعتقاد غلبه خویش، و مغلوبي دشمن، و طمع غارت و تاراج اموال، و غنیمت بدست آوردن متفرق شده بودند؛ بعد از طلوع صبح، پرده کشای، با عالم خان معدودی چند بیش نبودند، سلطان ابراهیم را که نظر بر قلت دشمن افتاد، با جماعتی که با او بودند، فیلی را پیش کرده، خود را برسر عالم خان رسانیده، بصدمهٔ اولش برداشته گریزانید؛ و هرکس درجای که مشغول تاراج بود، از هم آنجا، راه گریز پیش گرفت، و امرای متفق، بهرجانب پراگنده شدند، و عالم خان میان دواب رسیده، راه لاهور اختیار کرد. و چون بسرهند رسید، اخبار رسیدن رایات منصور بادشاهي، بحدود سیالکوت و فتح قلعهٔ ملوت شنیده، شکست بر شکست بران نادرستان واقع شد. و هرکدام بجای و هریک بطرفی شتافتند. و دلاور خان، که همیشه در زمرهٔ دولت خواهان درگاه بود، و متابعتش با عالم خان بنابر استیلای اهل عناد، و خطای اجتهاد بود، رسیدن رایات عالیه را، بسمع مسرت استماع نموده، متوجه آستان بوسی شاهنشاهي گشت؛ و با معدودی چند ایلغار نموده، بآن سعادت مستسعد گردید؛ و عذر موافقت ظاهری او با مخالفان مسموع افتاده، لوازم عفو و احسان ظل اللهي، در شان او بظهور رسید.

و عالم خان بموافقت حاجي خان، بقلعه کنکوته که حصاریست بغایت مرتفع، بر قله کوهی، از توابع ملوت پناه برد. اتفاقاً نظام الدین علي خیلفه، که وکیل السلطنت بود با معدودی چند از هزاره، و افغان، از معسکر بادشاهي جدا شده، سیر دامن کوه مي نمود. و چون بحوالی آنقلعه رسیدند، کمند طمع بکنگره رفعتش بسته، بجد و جهد تمام، دست بکار زار دراز کردند، چنانچه کار بر محصوران کوه تنگ آمده، نزدیک رسید،

که فتح حصار شود . و چون جنگ در آخر روز واقع شده بود ، پرده شب درمیان جان محصوران در آمده شاهد مقصود روی نه نمود . و عالم خان روی از محاربه تافته ، با جمعی پریشان ، بهزار مشقت از یک جانب قلعه بدر آمده افتان و خیزان پای در میدان حیرانی ، و سر در بیابان سرگردانی نهاده ؛ روز دیگر بجز التجا بدرگاه عالم پناه ، که افتادگان بادیهٔ حرمان را دستگیر و سرگشتگان تیه عصیانرا عذر پذیر بود ، راه خلاص و طریق نجات نیافت . لاجرم اعتماد بر کرم جبلی حضرت خاقانی نموده ، روی نیاز بخاک آستانه اش نهاد . و در زمان ملازمت نمودن او ، حضرت فردوس مکانی خلعت سرافرازي بدستور معهود مرحمت فرموده ، مطلقاً زبان معجز بیان باعتراض او نکشودند . و هنگام در آمدنش ، بمجلس عالي قیام تمام نمودند ؛ و باز عقد جمعیتش انتظام پذیرفت .

و درین وقت ، قاصداني که جهت طلب امرای نامدار ، فرامین مطالبه بلاهور برده بودند ، خبر وصال ایشان بنواحي اردوی ظفر قرین رسانیدند . روز دیگر ، که رایت منصوره بقصبهٔ پرسرور توجه نمود ، از جمله آن نیک اندیشان میر محمد علي جنگ جنگ و خواجه حسین ، مشرف دیوان ، با جمعي از یکه‌جوانان ، بدولت رکاب بوس بادشاهی ، از دیگران سبقت گرفتند . و حسب الحکم جمعی از جوانان بتفحص احوال غازي خان ، که بر کنار آب راوي برجانب لاهور متمکن بود ، رفته سوم روز مراجعت نموده ، بعرض اشرف رسانیدند ؛ که مخالفان خبر قدوم عساکر بادشاهی را شنوده ، بسرعت گریزان گشتند . * بیت *

ذره با مهر محالست که جوید ناورد ،
صعوه با باز چه سان باز کند پنجه بجنگ .

و تا غایت توقف ایشان ، بنابر عدم یقین در آمدن حضرت جهانبانی بود ،

ازین خبر حضرت کشورستانی ، بسرعت تمام ، ایلغار فرموده ، بخیال تعاقب نمودن آنجماعت بخت برگشته ، در حوالی کلانور نزول اجلال فرمودند . و دران منزل سلاطین عالی شان محمد سلطان میرزا و عادل سلطان ، با سائر امرا از لاهور آمده ، روی اخلاص بدرگاه معلی نهاده پیشکشها کشیده ، بتربیت و نوازش بادشاهي علی قدر و درجات هم استسعاد یافتند . روز دیگر از کلانور کوچ کرده ، فرمان واجب الاذعان بنفاذ رسید ، که امیر محمدي کوکلتاش و امیر احمدي بروانجي ، و امیر قتلق قدم و امیر ولي خازن و اکثر امراء با لشکر عظیم ، در عقب گریختگان متوجه شوند . و اطراف قلعه ملوت را ، محافظت نموده چنان سازند ، که هیچ یک از درون آن قلعه بدر نرود . و خزائن و دفائن آن تلف نشود ؛ و مقصود اصلي درین احتیاط ، گرفتاري غازي خان بود .

روز دیگر ، در حوالی قلعه ملوت نزول اقبال فرموده ، امرای عظام را حکم شد ، که حصار را محاصره نموده ، کار بر مخالفان تنگ گیرند . روز دیگر اسمعیل خان ، ولد علي خان که پسر دولتخان بود ، بیرون آمده ، خبر نا بودن غازي خان در حصار ، و ماندن دولت خان و علي خان و سائر اقوام باغیه ، از تقریر مشار الیه بعرض رسید . و حضرت اعلی بوعده ، و وعید ، استمالت و تهدید فرموده ، او را باز بحصار فرستادند . و همت عالي بر تسخیر قلعه گماشته ، مورچلها نزدیکتر بردند . چون از استیلای عساکر نصرت قرین ، دست تدبیر آنها از کار ، و پای اقامت آنها از جای رفت ، دولت خان از راه عجز و انکسار ، امان خواسته ، مراحم بادشاهي شامل حال او شده ، گناهان او بعفو مقرون گشت . و حسب الحکم ، دو شمشیر در گردنش آویخته ، در بارعام در آوردند . چون نزدیک رسید ، فرمان برداشتن شمشیرها مذکور شد ، تا آنکه ادب خدمت چنانکه باید بتقدیم رسانید . حضرت

اعلی از روی کمال ذره پروري، نزدیک خودش جای داده، قلم عفو بر جرائم او کشیدند. * بیت *

کرم آنست، که احســـان بگنهگار کند؛

ورنه با دوست جز احسان نکند اهل کرم.

و فرمان شد، که دولت خان و ذریات و توابع او را امان داده، اموالش بقلم در آورده بسپاهیان اردوی ظفر قرین قسمت نمایند. و خواجه میر میران صدر بمحافظت و حراست اهل و عیال او تعین شد. چون قلعه بتصرف اولیای دولت فردوس مکانی در آمد، علي خان بملازمت آمده، مقداری اشرفي برسم پیشکش آورد. و آخر روز، خیل خانه و حرمهای خود را جمع نموده، با جمعیتش از قلعه بیرون آمد. یساولان از دور مردم را میراندند، و تمامي آن جمع را بخانهٔ خواجهٔ میر میران برده، بمشار الیه سپردند.

روز دیگر حضرت اعلی، سرانجام ضبط قلعه فرموده، امیر سلطان جنید برلاس، و امیر محمدي کوکلتاش، و امیر احمدي پروانچي، و امیر عبد العزیز، و امیر محمد علي جنگجنگ، و امیر قتلق قدم و چندی دیگر از امرا را بجهت اموالیکه در قلعه بود گذاشتند. و چون معلوم شد، که غازي خان در قلعهٔ ملوت نبوده است، رایات جلال از پی غازي خان در حرکت آمده، دولت خان، و علي خان، و اسمعیل خان، و جمعي دیگر ازان جماعت عهد شکن را، مقید ساخته حکم شد؛ که در قلعهٔ ملوت بهیره که مستحکم ترین آن نواحی ست، نگاهدارند. و در اثنای راه، دولت خان ودیعت حیات سپرد. و بعد ازان حضرت فردوس مکانی، باراده تفحص و تجسس و بدست آوردن غازي خان، و بسزای اعمالش رسانیدن کوچ کرده، راه نا هموار طی فرموده در دامن دون، که کوهیست بس

بزرگ، و داخل سوالک است، نزول اجلال ارزاني داشته تردی بیگ را با جمعی تعین فرمودند، که آن کوه و هامون را جست وجوی وافي نموده، آن گمراه را بدست آورد. چون آن برگشته روزگار از بیم جان سر در کوه و بیابان نهاده، بجای دور بدر رفته بود، بدست در نیامد.

و بعد از قطع یکدو منزل از دون، شاه عماد الدین شیرازي، بپایهٔ سریر نصرت مصیر آمده عرائض درمش خان و مولانا محمد مذهب، که در سلک امرا و فضلا لشکر سلطان ابراهیم منتظم بودند؛ مشتملبر تحریص آمدن، و اظهار دولتخواهي غائبانه، بعرض رسانیدند، و حضرت فردوس مکانی یکی از قاصدان شاه عماد الدین را منشور عنایت مرحمت نموده بجانب ایشان رخصت فرمودند. و ازین منزل، جهت فقرا و درویشان، و طلبهٔ علم بلخ، مبلغی از نقد و جنس مصحوب امیر باقي شغاول، که بحکومت دیبالپور سرافرازي یافته بود، ارسال فرموده، بکابل نیز جهت فرزندان، و توابع، و سائر منتظران، از امتعه، و اقمشه، و نقد سوغاتها فرستادند. درین منازل، برناولان و قزاقان لشکر منصوره، در کوه در آمده بسیاری از قلاع و مواضع را تسخیر نموده، غنیمت بیشمار باردو ظفر قرین آوردند.

و ازانجا بدو منزل، قریب سرهند انتقال اردوی ظفر مآل وقوع یافت. و از سرهند بدو منزل عساکر منصوره بحوالی قصبهٔ ثنور رسیده، در کنار رود گهگر نزول فرمودند. چون ازانجا لوای ظفر انجام بحوالی سامانه و سنام افراخته شد مخبران معروض داشتند، که سلطان ابراهیم خبر توجه رایات عالي استماع کرده، از نواحی دهلي، که بعد از شکستن عالم خان آنجا متمکن بوده است، کوچ کرده، نزدیکتر آمده است. فرمان سلیماني صادر شد، که امیر کته بیگ بحوالي اردوی سلطان ابراهیم رفته، کیفیت آن لشکر را، بدانچه مقدورش باشد، تحقیق نموده، بزودی باز آید. برهمین

اسلوب، مومن علي اتكه بتفحص و تحقيق لشكر حميد خان خاصه خيل سلطان ابراهيم، كه از حصار فيروزه جمعيت كرده، مي آمده است، متوجه شد؛ و در قصبهٔ انباله هر دو فرستاده معاودت نموده، خصوصيات راه، و كيفيات احوال مخالفان، و پيش آمدن ايشان، بعرض رسانيدند. و در همين منزل ببن افغان، كه بعد از بغي و ارتداد، در مقام اطاعت و انقياد در آمده بود، امان يافته، بغر بساط بوس مستسعد گشت.

چون بر راى كشور كشاى شاهنشاهي واضح شد، كه حميد خان از حصار فيروزه دو سه منزل پيشتر آمده، حكم شد، كه شاهزاده محمد همايون ميرزا رخش عزيمت بجانب مشار اليه در حركت آورد و امير خواجه كلان بيگ، و امير سلطان محمد دولدي، و امير عبد العزيز، و محمد علي جنگجنگ، و امير شاه منصور برلاس، و امير محب علي ولد مير خليفه، و بعضى ديگر از جكتيان و يكها، در ركاب ظفر انتساب شاهزادهٔ عالي مقدار روان شدند. و بطريق ايلغار قطع مسافت نموده، چون قريب بلشكر مخالفان رسيدند، دويست نفر سوار انتخابى آزموده، مقدمة الجيش ساخته برسم قراولى، پيشتر تعين فرمودند. اول مقدمهٔ شاهزاده، كه قريب لشكر غنيم ميرسد، بمقدمهٔ لشكر ايشان مقابله نموده، مقدمين بقتال اشتغال مينمايند؛ تا آنكه فوج شاهزاده عالميان ميرسد، و افواج اعدا نيز پيدا مي شوند. و آتش كار زار بلند شده، از طرفين بهم در آميختند؛ به يكبار صرصر فتح و ظفر گرد موكب منصوره وزيده، از مخالفان در آورده فرقه افاغنه را منهزم گردانيد. و قريب دويست نفر ازان مخاذيل اسير گشته، جمعي ديگر بقتل ميرسند.

* بيت *

اگرچـــه بود سپـــاه عدو بقوت عاد،
نسيم رايت شاهش ربود چون صرصر.

و فتحنامه را میرک مغول در همان منزل، که شاهزاده کامگار رخصت شده بود، با هشت زنجیر فیل، اژدها پیکر، و جماعت اسیران لشکر فاغنه، و سرهای سرداران بپابوس استسعاد یافته، رسانید. اسیران را، حسب الحکم باوستاد علي قلی تسلیم نمودند، که نشانه توپ و هدف تفنگ گرداند. و سرکار حصار فیروزه، و مضافات بجمع یک کرور و یکرور دیگر نقد در وجهه جلدوی شاهزاده عالي مقدار مرحمت شد *

بعد ازان، سپاه ظفر پناه، بدو منزل از شاه‌آباد، بکنار آب جون نزول اجلال نمود. بتواتر اخبار سلطان ابراهیم با لشکر گران سنگ، بآهنگ محاربه و مقاتله آمدن او، اطلاع یافته، دو منزل دیگر ازان مقام قطع نموده بود که حیدر قلی ملازم خواجه کلان بیگ، که حسب الحکم بزبان گیري رفته بود، باز آمده، بعرض اشرف رسانید: که داود خان و جمعی از امرا سلطان ابراهیم با پنج شش هزار سوار از آب جون گذشته، از اردوی سلطان ابراهیم سه چهار کروه دور نشسته اند. جهت قلع و قمع آن جمعیت، سید مهدي خواجه و محمد سلطان مرزا، و عادل سلطان، و سلطان جنید برلاس و شاه میر حسین، و امیر قتلق قدم و امیر یونس علي، و امیر عبد الله کتاب دار، و امیر محمدي بروانجي و امیر کته بیگ مقرر گشتند. و این دلاوران شجاعت شعار، از آب جون گذشته، بناگاه برسر سپاه دشمن رسیدند. و آنجماعه در مقابله آمده انچه مقدور ایشان بود، در مردانگي، و تردد، و پایداري، تقصیر نکردند. اما در ساعت، شیر دلان سپاه خاقاني آن قوم را، از پیش برداشته، جمعي را بقتل رسانیدند. * بیت *

چو شه را بخت یاور باشد، و دولت بود رهبر،
سپاهش را بـود روز دغا، فتح و ظفـــر چاکر.

برخی را اسیر ساخته، و سپاهیان کینه گذار درپی دشمن افتاده، آن گروه را

میراندند و میدوانیدند؛ بقیته السیف که بهزار حیله جان بسلامت بردند، باردوی سلطان ابراهیم رفته، غوغای عظیم در معسکر مشار الیه انداختند. چند سردار را با جمعي از اسیران دیگر و ده زنجیر فیل، بپایهٔ سریر نصرت مصیر، در معرض عرض داشتند. و بنابر سیاست خاقاني، و هیبت قهرماني فرمان بقتل آن جماعت صدور یافت.

و چون ازینمقام کوچ شد، حسب الفرمان واجب الاذعان، جوانغار و برانغار و غول، بتمام راست کرده، بنظر حضرت اعلی در آوردند؛ و باستشارهٔ رای ثواب نمای ظل الهی، فرمان شد؛ که تمامي سپاه اهتمام نموده، ارابها مهیا سازند. چنانچه هشتصد ارابه، در یک روز مکمل شد؛ و استاد علی قلی را، حکم فرمودند؛ که بدستور توپخانه روم ارابها را، بزنجیر و خام گاو که بصورت ارقمچي ساخته اند، بیکدیگر اتصال داده، درمیان هر دو ارابه، شش هفت توبره تعبیه نمایند؛ تا تفنگ اندازان بروز معرکه در پناه ارابه و توبره، بفراغت تفنگ توانند انداخت. پنج شش روز دریک منزل جهت تکمیل این ادوات و تحصیل این الات مقام شد *

بعد ازان تمامي دولتخواهان تدبیر طریق محاربه گروهی باین قلت با سپاهی بآن کثرت را، مضمون آئیه کریمه، کَمْ مِّن فِئَةٍ قَلِيلَةٍ غَلَبَتْ فِئَةً كَثِيرَةً بِإِذْنِ اللهِ در صفحهٔ باطن نقش بسته قرار، دادند که کوچ کرده شهر پاني پت را، در عقب لشکر گذاشته، نزول نمایند. و صف ارابه پیش سپاه داشته، پناه سازند. سوار و پیاده درپس ارابه، به تیر و تفنگ مقابله نمایند و دیگر سواران از اطراف و جوانب بیرون تاخته، بمدافعه و مجادله قیام نمایند. و اگر زوری از غنیم رسد، باز بعقب ارابه معاودت کنند. روز پنجشنبه

سلخ جمادي الآخر، ببلدة پاني پت ، در شش کروهی لشکر مخالفان ، نزول اجلال واقع شد . عدد لشکر سلطان ابراهیم یک لک سوار ، و یکهزار فیل ، و عدد لشکر سلیماني پانزده هزار سوار و پیادة تخمین نمودة بودند . چون در پاني پت اقامت شد ، اندک اندک از سپاهیان بکنار اردوی مخالف رفته ، و با بسیاري از لشکر ایشان جنگ کرده ، غالب مي آمدند . * بیت *

هر شهـــی را ، که بود لطف الهي یاور ،
گر جهان پر شود از لشکر بد کیش چه باک ؟
بود در دوش شه از نصـــرت ایزد جوشن ،
بود بر فرق وي از لطف الهـــي مغفـــر .

و زمان زمان ، سرهای مخالفانرا آویزهٔ فتراک ساخته ، باردوی ظفر قرین مي آوردند . با وجود آنکه ، دست برد جنود سلیماني بر ایشان مکرر واقع شدة بود ، از جانب ایشان ، حرکتی ظاهر نمي شد . و امریکه دلالت بر پیش آمدن ، یا عقب رفتن ایشان نماید ، صادر نمیگشت *

و آخر بعضی امرای هندي ، که داخل دولتخواهان شدة بودند ، جهت رفع آن کشاکش ، شبخون بردن ، مصلحت دیدند . و این معني پسندیدة رای جهان آرای گردید . حسب الفرمان سعادت نشان ، مهدي خواجه ، و محمد سلطان میرزا ، و عادل سلطان ، و خسرو بیگ کوکلتاش ، و شاه امیر حسین ، و امیر سلطان جنید برلاس و امیر محب علي خلیفه ، و امیر ولي خازن ، و امیر محمد بخشي ، و جان بیگ ، و امیر قراقوزي ، با پانچ ششهزار سوار ، متوجه اردوی سلطان ابراهیم شدند . اتفاقاً قریب صبح باردوی مخالفان رفته ، درون لشکر در آمدة ، داد مردانگي دادند ، و بعضی در حوالی اردو دست برد بلیغ نمودة ، بسیاری ازان مردم ،

را بدرجهٔ هلاکت رسانیده ، همه بسلامت برآمده ، بهیچ یک از دولتخواهان آسیبي نرسیده ؛ غنیم نیز پراگنده نشد ، ثبات قدم نمود *

القصه ، روز جمعه هشتم رجب المرجب سنه مذکوره ، دست اجل گریبان جان سلطان ابراهیم گرفته ، مع افواج ، بمقابله جنود قابض المقصود بادشاهی آورد ؛ و جنود مجنده خاقاني ، چون سدروئین ، بلباس آهنین آراسته ، و بزیور فتح و ظفر پیراسته ، ثبات در میدان جلادت ، استوار کرده ، اعلام نصرت بر افراخت . و حضرت سلیمان به نفس نفیس خود ، چون روح در قالب متمکن شد . و مقدمه ، و میمنه ، و میسره به ترتیب پسندیده ، مستعد قتال و جدال ساخت . چون طرفین متقارب گشته ، یکدیگر را بدیدهٔ مخاصمت مشاهده کردند ، فرمان قضا جریان عزاصدار یافت ؛ که از جانب جونغار ، امیر قراقوزي و امیر شیخ علي ، و امیر علي ابو محمد نیزه‌باز و شیخ جمال ؛ و از جانب برانغار ، ولي قزل ، و بابا قشقه ، با تمامي جماعت مغول ، مجموع دو دفعه شده ، از عقب سپاه مخالف ، محاربه اشتغال نمایند . و از مقابله امرای برانغار ، و جوان - غار بتمام ، و از فوج خاصه ، امیر محمدي کوکلتاش و امیر یونس علي و امیر شاه منصور بر لاس ، و امیر احمدي بروانچي و امیر عبد الله کتابدار ، بمقابله در آیند . و چون مخالفان بجانب برانغار بیشتر توجه نموده بودند ، امیر عبد العزیز را ، که طرح گذاشته بود فرمان شد ، بمدد رود ؛ و چون آن شیران بیشه کارزار ، رخصت پیکار یافتند ، مراکب سبک خیز را ، در جولان آورده ، از پیش و پس و یمین ویسار آنچنان شیبه سهام خون آشام کردند ، که اجساد مخالفان پر برآورده ، نزدیک بود که بمرافقت طیور ارواح شان پرواز بعالم دیگر نمایند . اما چون بمقراض سیوف دو زبانه ، آن پر و بال قلم میشد ، احتمال طیران منتفي بود . سرهای سرکشان

بگرزهای گران نرم گردید، و بازار اجل در صف اعدا گرم. * بیت *

چنـان خون روان شد بدشت نبـرد،
که چون سیـل بردی ز جا پای مرد.
نسیمـی که آید سحـر زان مقـام،
دهد بـوی خون جگـر در مشـام.

آخر الامر، بیمن فضل الهي، و عون لطف نا متناهي دشمنان تباه کار سیاه روزگار مغلوب و مقهور گردید؛ بیشتر بقتل رسیدند، و معدودی چند که نیم کشته و مجروح سر در بیابان نهاده، امید خلاصی داشتند طعمهٔ زاغ و زغن گردیدند. سلطان ابراهیم را، در ویرانه نا شناخته، با جمعی از نزدیکانش، به تیغ خونریز هلاک کردند. عاقبت شناخته سرش را، بدرگاه سلاطین پناه آوردند. قریب به پنج شش هزار سپاهی، نزدیک سلطان ابراهیم دریک موضع بقتل رسیده بودند. و در تمامي معرکه، چندین هزار کس شربت ممات چشیدند. و حضرت اعلي الحمد لله الذي هدا نا الهذا، برزبان ستایش بیان آورده، لوای محامد یزداني بر افراخت. وهم در روز اول فتح نامه جات بجانب بلاد و ولایات فرستاده، بدارالملک دهلي نهضت فرمودند. و آن خیر البلاد را، بطلوع انوار شاهنشاهي منور گردانید. روز جمعه بر روی منابر، و مساجد جامع، خطبهٔ دولت و سلطنت، بنام نامي و اسم سامي، آن خسرو صاحبقراني خوانده شد *

فرمان سعادت نشان شرف نفاذ یافت، که شاهزادهٔ عالمیان، محمد همایون میرزا و امیر خواجهٔ کلان و امیر محمدي کوکلتاش، و امیر یونس علي، و امیر شاه منصور برلاس و جمعی دیگر، بطریق ایلغار، بجانب آگره رفته، آنقلعه را تصرف نمایند؛ و خزانه اش را، از تصرف عوام

و خواص محفوظ دارند . و متعاقب ایشان آنحضرت نیز عنان عزیمت بجانب آگره معطوف داشته ، دران بلده نزول اجلال فرموده ، بهریک از مستمندان پائیهٔ خلافت حویلي مناسب حال قسمت نمودند . و دست دریا نشان گوهر فشان ، به بخشش خزائن بر کشاده ، هفتاد لک بشاهزادهٔ عالمیان محمد همایون میرزا انعام فرمودند . و امرا را ، هریک ده لک ، و هشت لک ، و پنج لک ، علي تفاوت درجاتهم از روی قسمت مرحمت شد . * بیت *

کسی کو بمیدان کند جان نثار ،
بروز رکن از روی احسان نثار .
اگرچند باشد جگر دار مرد ،
چو بی برگ باشد ، نجوید نبرد .

و تمامي یکه جوانان ، و سائر ملازمان ، انعامات کلي از نقود ، و خزاین قسمت یافتند . و جمیع افراد اکابر لشکر و سادات ، و مشائخ ، و طلبهٔ علم و احشام ، و تجار ، و اهل بازار ، و اسافل ، و اعالي ، هریک را نصیبی کامل ، و قسمتی شامل ، رسید . و جهت مستورات حرم عصمت ، جواهر نفیسه ، واقمشهٔ نادره ، و زر سرخ و سفید ، سوغات تعین یافت . و برای تمام مغنیان درگاه ، و منتظران عواطف شهنشاهي ، بسمرقند ، و خراسان ، و عراق ، و کاشغر ، انعامات فرستادند . و بمکه معظمه ، و مدینه مقدسه ، و مزارات متبرکه ، نذرها ارسال داشتند . و بتمامي متوطنان کابل و خوست ، و بدخشان ، که مردم آنجا بزهد ، و ورع امتیاز دارند ، هرفرد را از مرد و زن ، یک شاه رخي انعام شد . وجهت رسانیدن ، و قسمت کردن آن مردم متدین ، تعین شدند . از مستمندان بارگاه سلیماني ، از حاضر و غایب هیچ متنفسي نماند ، که از غنائم هندوستان بهره نیافت *

و چون خاطر اشرف اقدش، بر ترفیه حال اهالي بقاع، و تالیف قلوب ارباب قلاع، بغایت متوجهه بود، فرامین استمالت باطراف و جوانب ابلاغ یافت. اما بنابر عدم موانست بخت برگشتگان هندي، چنان متوحش و متنفر بودند، که مطلقا بر متابعت اقبال نمینمودند. و بجنگلها و کوها گریخته، راه ادبار مي پیمودند؛ و متحصنان قلاع در دولت بر روی خویش بسته، اسباب قلعه داري مهیا میساختند. و غیر حصار دهلی و آگره که بقدم شریف بادشاهي فتح یافت، دیگر در تمامي قلاع اساس مخالفت استوار بود؛ و بنای مغایرت برقرار. حصار سنبل را، قاسم سنبلي داشت؛ و در قلعهٔ بیانه نظام خان بود؛ و حصارالوراز ولایت میوات حسن خان میواتي محکم ساخته؛ و حصار گوالیار را تاتار خان سارنگ خاني استحکام داده بود؛ و راپري را حسین خان لوحاني؛ و اتاوه را قطب خان؛ وکالپي را عالم خان محافظت مینمودند. بلدهٔ قنوج و سائر بلاد آنجانب اب گنگ، در تصرف افغانان باغي بود که، در زمان سلطان ابراهیم نیز اطاعت نمیکردند؛ بعد از ارتفاع آفتاب دولت سلیماني، و انحطاط لوای افغاني، بسیاري از ولایت دیگر را، نیز قابض شده؛ و ولد بهار خان را ببادشاهي برداشته، سلطان محمد لقب کردند؛ نصیر خان لوحاني، و معروف فرملي، و بسیاری دیگر از بزرگان افغانان، بدو بیعت کرده، خیال فاسدی میکردند. و عدم اطاعت چنان شیوع یافته بود، که قصبه مهاون که بست کروهی آگره است، مرغوب نامي غلام سلطان ابراهیم استحکام داده، اطاعت نمیکرد *

اتفاقاً دران سال، حرارت هند در مرتبهٔ طغیان کرده بود، که بسیاري از خلق این دیار بهلاکت رسیدند. بنابران چندگاه، حضرت ظل الهي در دارالامان آگره، عساکر نصرت اثر را آسایش داده، و در سایهٔ عاطفت

شاهنشاهي پرورده چون استیلای حرارت هوا روی در نقصان آورد ؛ و تند بادهای سموم مثال بنسائم اعتدال برسات مبدل گشت ، و نصفي ازین هوا روح افزا نیز گذشت ، امرای نامدار جهت فتح ممالک بلاد ، و قلاع ، بهرطرف از ولایت متوجه شدند . و بادني متوجه ابواب مقصود مفتوح گردید . رایت عنایت الهي ، بر مفارق کارگذاران دولت بادشاهي چنان ارتفاع یافت ، که تمامي گریختگان دور افتاده و امید گسیختگان ، دل بمحرومي نهاده را ، در تحت انوار فضل و امتنان ، وظل استار عفو و احسان در آورده ، هر کس را ، که بهر طرف رفته بود ، بسائیه رافت پناه خسروی باز آورده ؛ و فیروز خان ، و سارنگ خان و شیخ بایزید برادر مصطفی فرملي و شیخ حبیب و جمعي دیگر از امرای افاغنه ، روی اطاعت بدرگاه سپهر اشتباه نهاده ، بعلوفه و جاگیرهای لائق سرافراز شدند . شیخ کهورن با تمامي ترکشبندان میان دوآب ، از راه صدق و صواب ، بدرگاه معلی شتافت ، و اخلاصش موثر آمده در زمرهٔ امرای ذوي الاقتدار اختصاص یافت *

و چون خاطر اقدس از انعام خزاین موفوره فارغ گشت ، توجه عالي ، بر قسمت پرگنات و سرکارهای معمور گماشته ، هر ملکی از ممالک محروسه را ، بیکی از سلاطین نامدار ، و امرای کامگار نامزد فرمودند . ولایت سنبل در مواجب شاهزادهٔ عالمیان محمد همایون میرزا مقرر شد . درین اثناء عرائض التجای قاسم سنبلي ، بدرگاه خلائق پناه آمده ، بعرض رسید ؛ که ببن ، حرام خوار ، که از معسکر بادشاه گریخته ، بآن نواحي رفته بود ، جمعیت کرده ، حصار سنبل را محاصره نموده است . فرمان بادشاهي صدوریافت ، که امیر کته بیک ، و ملا قاسم برادر بابا قشقه مغول مع برادران ، و مولانا آفاق ، و شیخ کهورن ، با ترکش بندان میان دواب ، و امیر هندو بیگ ایلغار کرده ،

برسر آن گروه روند. في‌الحال، امرا حسب الفرمان توجه نموده، بگذشتن آب گنگ مشغول میشدند. و ملک قاسم مع اخوان، از باقي عساکر نصرت نشان سبقت کرده، با قریب صد و پنجاه نفر، نماز پیشین بسنبل میرسید. و ببن نیز، یسال کرده، در مقابل مي آمد. و ملک قاسم، بی توقف و درنگ آغاز جنگ مینماید. و بطرفة‌العین مخالف را از پیش بر میدارد، و فتح میکند؛ و قتل عظیم نموده، چند زنجیر فیل، و اسپان، و اموال انها بدست مي آورد. صباح روز دیگر، که باقي امرا بسنبل میرسند، قاسم سنبلی از محاصره خلاص یافته، و بصحبت امرا شتافته، بساط منت داری، و فرمانبرداري، میگستراند. اما سپردن حصار را بامروز و فردا انداخته، هر روز ببهانهٔ موقوف میدارد. و امرا بتدبیر کار پرداخته، روزی قاسم را شیخ کهورن بمجلس امرا آورده، سپاهیان نصرت نشان بیخبر بحصار در مي آیند. و قاسم را با متعلقانش بپایهٔ سریر سلیماني میفرستند.

و در همین ایام، جمعی به تسخیر بیانه تعین شدند. و آنجا، نظام خان بود، که قبول حکم را، بملتمساتیکه، حصول آن نظر بحالت و استعداد او محال بود، موقوف داشت. و همدرین محل، رانا سانکا، که از راجهای عظیم الشان هندست، از مقام خود خروج نمود. حصار کندار را که حسن ولد مکن آنجا متمکن بود، محاصره کرده، آغاز فتنه و فساد، و بنیاد سرکشي و عناد نموده؛ باندک وقتی حسن ولد مکن عهد گرفته حصار کندار را بوی داد. درینوقت حکم شد، که امیر سلطان جنید برلاس، و عادل سلطان، و امیر محمدي کوکلتاش، و امیر شاه منصور برلاس، و جمعی کثیر از سلاطین و ملوک نامدار، حصار دهولپور را، از محمد زیتون گرفته، و بامیر سلطان جنید برلاس سپرده، برسر نظام خان قابض حصار

بیانه بروند؛ و در فتح آن قلعه و استیصال نظام خان بذل جهد بتقدیم رسانند.

بعد از تعیین افواج قاهره، به بسیاری از امرای صایب رای، فرمان شد، که بپایه سریر خلافت مصیر مجتمع شوند؛ و بعد از اجتماع این طوائف، و انعقاد مجلس کنکایش و مشورت، فرمودند؛ که باغیان لوحانی قریب پنجاه هزار سوار، از قنوج پیشتر آمده، در مقام فسادند. و رانا سانکا حصار کندار را، گرفته از جانب دیگر، در پی سرکشی و عنادست؛ باران برسات که مانع ارتحال بود، روی در قلت نهاده است. بیکی از جانبین، نهضت لازمست. چون قوت رانا سانکا معلوم نبود؛ و طغیانش بنوعیکه در آخر ظاهر شد، اول دور مینمود؛ اهل مشورت بعرض رسانیدند، که رانا سانکا ازین ولایت دورست؛ و نزدیک آمدنش بغایت مستبعد؛ و دفع لوحانیانرا که بغایت نزدیک اند، تقدیم نمودن انسب والیق مینماید؛ حضرت اعلی، تصویب رای امرا، فرمودند؛ و مقرر شد، که آنحضرت بنفس نفیس، عزیمت شرق، و دفع مخالفان شرقي، اقدام فرمانید. درین محل، حضرت شهریار کامگار محمد همایون میرزا بعرض رسانید؛ که اگر رای جهانکشای حضرت اقتضا نموده، این خدمت را بعهدهٔ بنده مقرر سازد، امید چنانست، که باعتضاد بازوی دولت بادشاهي، دفع آن مخالفان را، غائبانه امداد حضرت ظل الهي بسنده باشد. اینمعني بغایت پسندیده خاطر اقدس گردید، و مقرر شد، که امرای که بجهت فتح دهولپور تعیین بودند، در رکاب شاهزادهٔ کامیاب، بجانب شرق توجه نمایند. و سید مهدي و خواجه محمد و محمد سلطان میرزا، با لشکری که بفتح اتاوه تعین بودند، نیز بمتابعت شاهزادهٔ عالمیان تعین یافتند. و آنحضرت این امرا را، در مقام جلیسر از مضافات آگره، جمع

نمودند ؛ و چند روز در انمقام جهت اجتماع سلاطین مذکوره ، توقف فرموده ، متوجه شرق گشت . و تسخیر تمام آنولایات و بلاد نموده ، بدارالسرور جونپور نزول اقبال ارزاني داشت .

درین اثنا ، رانا سانکا قوت گرفته ، باغوای حسن خان میواتي ، و دیگر اشرار آندیار ، متوجه ولایت بادشاهي شد . نظام خان حاکم بیانه ، از شرارت او ملاحظه نموده ، عرائض التجا بدرگاه ارسال داشت . چون بسمت اسلام موسوم بود ، و عدم اطاعت او با رانا سانکا معلوم شد ، میر سید رفیع الدین محدث صفوی ، که از مقتدای علمای وقت بود ، شفیع او گشته ، قلعهٔ بیانه را تسلیم بندگان درگاه نموده ، نظام خان را بسعادت پایبوس سلیماني آورد و درباره او الطاف بی اندازه بظهور رسید . و همدرین وقت تاتار خان سارنگ خاني ، که قابض قلعهٔ گوالیار بود ، چون دید که رانا سانکا قلعه کندار را گرفته قریب بیانه رسید ، و چندی از رایان و راجها و زمینداران گوالیار و بعضی از مسلمانان ، اتفاق نموده در مقام گرفتن قلعه گوالیار شدند ، و تاتار خان ، از شور و فغان ایشان به تنگ آمده ، به تسلیم گوالیار راضی شده ، قاصدان بدرگاه عالم پناه فرستاد . و حضرت خاقاني خواجه رحیم داد را ، سرخیل جمعی خراساني ، و هندوی ساخته ، و شیخ تونقطار را ، بنابر سبقت خدمت ترقي داده ، همراه مشارالیه بحکومت گوالیار نامزد فرموده ، مولانا آفاق و شیخ کهورن نیز با کومک و امداد ایشان تعین یافتند . چون آنجماعت بگوالیار میرسند ، رای تاتار خان منقلب شده ، اظهار عدم اطاعت میکند . درین اثنا شیخ محمد غوث ، که احوال او درین کتاب علیحده مذکورست ، در مقام دولتخواهي آمده ، بافواج قاهره ، اعلام داشت ؛ که لائق دولت آنست ، که بهانه ساخته ، با معدودی چند ، از عسکر فیروزی اثر بقلعه در آمده ؛ مقصود حاصل نمایند . و چون شیخ مذکور ، در علم دعوت اسماء اعظم الهي ، کامل

بود، ظاهر در باب فتح قلعه با اسمی از اسماء الله دعوت نموده؛ یقین که تیر دعایش، بهدف اجابت رسیده باشد. بهر تقدیر، خواه بتدبیر عقل دور اندیش، و اقبال روز افزون بادشاهي، خواه بدعای آن درویش صفا کیش، چون این امرا به تاتار خان پیغام میکنند، که مقصود از آمدن عساکر نامدار، رفع فساد کفار بود، نه تسخیر این حصار؛ و بنابر خوف شبیخون ایشان، در خاطر میرسید، که جمعی بلکه معدودی بحصار در آمده، باقي لشکر قریب حصار پناه گرفته هرگاه وقت کار شود، همه اتفاق نموده، بیرون برایم؛ و بموافقت یکدیگر اطفای نائره اهل خلاف نمائیم؛ اینمعني را تاتار خان بعد از مبالغه بسیار، قبول نموده، خواجهٔ رحیمداد را باندک از مردم بحصار راه داده است. و خواجهٔ مشارالیه در آمده، چندی را بنزدیک دروازهٔ حصار میگذارد. که در شب وقت یافته دروازه را بکشایند؛ که مردم بیرون نیز بفراغ خاطر در آیند. و ایشان شب دروازه کشاده، لشکر را در آوردند؛ و تاتار خان را در دادن حصار بی اختیار ساخته خواهي نخواهي، حصار را از قبضه اقتدار او بر آورد. و مشارالیه قلعه را، بخواجهٔ رحیمداد سپرده، پناه بحصار حصانت شعار حمایت دولت و شوکت روز افزون برده است.

و محمد زیتون نیز، بی اختیار، قلعه دهولپور پیشکش نموده، به تقبل آستان ملائک آشیان سرافراز شد.

گیتي بفر دولت فرمانده جهان، شد همچو عرصهٔ ارم و روضهٔ جنان،
از هر طرف رسید، با و مژدهٔ ظفر، در هر مکان شنید روان، نعرهٔ امان.

القصه، چو رانا سانکا بحدود بیانه رسیده، بنیاد دست اندازی ممالک مسخره بادشاهي نمود؛ و استیلای خروج، و کثرت و جمعیت او، روز بروز زیاده شد. و حضرت جهانباني با قلیلی از سپاه، در دارالسلطنت آگره بود. باقي عساکر منصوره را، بهر جانب تعین فرموده بودند. مثال واجب

الامتثال در طلب شاهزادهٔ عالمیان محمد همایون میرزا، بولایت شرق شرف صدور یافت؛ که دارالملک جونپور را، به بعضی از امرای و سرداران سپرده، خود بطریق سرعت مراجعت نمایند. در زماني که شاهزادهٔ کامگار بر مخالفان شرقي نصرت یافته در ممالک جونپور تصرف نموده بود، فرمان سعادت نشان میرسد؛ و بر حقیقت حال مطلع میشود، دریذوقت، خبر نصیر خان میرسد، که ارادهٔ گذشتن از آب گنگ، و فرار نمودن از غازي پور دارد. شاهزادهٔ عالمیان عنان عزیمت بآنطرف معطوف داشته، نصیر خان را از غازي پور راه فرار مسدود نمود و ادب بلیغ فرموده خیرآباد و بهار را بغارت و تاراج زیر و زبر کرده، لوای دولت بجانب جونپور متحرک میسازد. و حسب الحکم بادشاهي، خواجهٔ امیر شاه حسن و امیر سلطان جنید برلاس را، بحکومت جونپور نصب فرموده متوجه درگاه سلیماني شدند. شاهزاده جوان بخت، بنابر مصلحت وقت تدارک مهم عالم خان حاکم کالپی را که از عظمای دولت افاغنه بود، خواه بصلح خواه بجنگ ضروری دانسته، راه لشکر منصوره را، بکالپی انداخته، باستیلائی آثار خوف عساکر، عالم خانرا در سلک سائر بندگان درگاه در آورده، در رکاب ظفر انتساب خویش بملازمت حضرت آورده، بنوازشات خسروانه بلندي یافت. و درهمین روز، قدوهٔ الاعظم و الاکابر خواجه دوست خاوند، از کابل، بخدمت رسید.

چون استعداد لشکر ظفر اثر، بدفع رانا سانکا، درمیان بود؛ حکم شد، که توپخانه را، سرانجام وافي داده، بنظر کیمیا اثر در آرند. و اوستاد علي قلي بلوازم آنخدمت آنچنان پرداخت، که مورد الطاف موفور گشت. روز دیگر، به نیت جهاد با رانا سانکا، سرادقات عظمت در سواد بلدهٔ آگره منصوب و مرفوع گردید. درین منزل، خبر استیلاء لشکر کفار متواتر آمده، بوضوح پیوست که ان کافراعور با لشکر از مور و ملخ بیشتر، قریب بیانه

رسید . درین منزل ، بجهت اجتماع عساکر، توقف فرموده ، سزاولان تعین شدند ، تا مجاهدانرا جمع آورده ، طبل ارتحال غلغله در شش جهت افگند ؛ و خروش نقاره ، و نفیر بر چرخ اثیر بر آمد . و بعد از قطع مسافتي ، در حوالی قصبهٔ مندهاکر، نزول اجلال واقع شد . روز دیگر، باستصواب امرا، صایب تدبیر، در نواحی کول سیکری ، که الحال بفتحپور مشهورست ، نصب خیام اقبال فرموده ، قراولان تعین شدند . یک دفع ، از عبور اعدا بقصبهٔ بساور، خبر رسید . هم چنین منزل بمنزل ، از مرور و نزول غنیم، اخبار تحقیق مي آوردند : تا آنکه بمقابله سپاه ظفر پناه آمده ، بمفاصله دو سه کروه ، نزول نمودند . و حضرت فردوس مکاني امرای ذوی‌الاقتدار ، و سائر اهل اعتبار، بل بیشتری از احادالناس را هم طلبیده ، مجلس کنکاش منعقد ساختند . رای اکثر مردم برآن رفت ، که بعضی از قلاع را ، استحکام داده ، آنحضرت بنفس نفیس ، با اکثری از سپاه بولایت پنجاب تشریف برده ، منتظر لطیفه غیبي باشند . و حضرت کشورستاني ، سخن هرکس شنیده ، بعد از تامل بسیار، زبان گوهر نثار بتقریر در آوردند . که بادشاهان اسلام ، که در اطراف و اکناف عالم اند ، چه گویند ؛ و ما را بچه زبان یاد کنند . قطع نظر از گفت و گوی ، و طعن و ملامت اهل دنیا، فردا در عرصهٔ قیامت ، بشفیع روز محشر، چه عذر توانم گفت ؛ که اینچنین مملکتی از دست بادشاه اسلام جدا کرده ، و خلق کثیریرا که شریک ملت ما بودند ، بقتل رسانیده ، خود را صاحب تعهد ولایت ساخته باشم ؛ و امروز از پیش اینچنین کافری غزا ناکرده ، اقل مرتبه عذر شرعي بدست نیاورده ، راه باز گشت بجویم ؛ تا از دست این کفار، بر خلق این دیار چه رسد . هیهات ! وقت آنست ، که دل بر شهادت باید نهاد ؛ و ندای الجهاد در داد .

چو جان آخر از تن ضرورت رود ؛ همان به که باري بعـــزت رود .

سرانجام گيتي همين ست و بس؛ که نامي بنيکي بماند ز پس.

از تاثير اين‌حرف جانسوز، آتش در نهاد همه افتاد. همه زبان بسمعنا و اطعينا کشوده، گفتند که ای قبله مراد، جانهای فدای تو باد! هرچه فرمائي فرمان ترا مطيع و منقاديم. عاقبت بر قرار داد يکدلی و يکروئي مصحف مجيد درميان آوردند. و بقسم کلام رباني، مورد ازدياد اعتماد شدند. و تکيه بر لطف خداوندی کرده، قلب و جناح و يمين و يسار ترتيب داده، بفاتحه فاتحه استمداد فتح، و نصرت جسته قدم در ميدان و جاهدوا في سبيل الله نهادند. و شيران بيشۀ جلادت، و دليران معرکه شجاعت، آنچنان به بهجت و سرور محاربه مينمودند، که گوئيا هنگام بزمست نه هنگام رزم. علی الخصوص، شاهزادۀ عالميان، محمد همايون مرزا، داد مردانگي داده، بدفعات در افواج کفار در آمده، ترددات عظيم بجا آورده، حق سبحانه و تعالی! فتح و نصرت نصيب بادشاه اسلام پناه کرد. و کفار را مغلوب و منکوب ساخت. و يقين که لشکر غيبی، ممد اين لشکر اسلام بوده است. و درين معرکه، حسن خان ميواتي، که طريقه ارتداد ورزيده، بآن کافر حربی موافقت نموده بود، باوجود سي هزار لشکر خاصۀ او، بروی تيری ميرسد، که مردم لشکر خودش درجای انداخته، ميگريزند.

و بعد ازين فتح غيبی، حضرت ظل الهي، سر بسجدۀ شکر آورده، لوای محامد خداوندی بر افراخته، فتحنامجات باطراف و اکناف ولايت صادر فرمودند؛ و از تسخير ممالک هندوستان بالکل خاطر اشرف جمع شده، روز بروز بسامان مملکت پرداخته، هندوستانرا از خس و خاشاک ارباب فتنه و فساد پاک ساختند.

و در تاريخ سنه سبع و ثلثين و تسعمائه ۹۳۷ هجری بر ذات بابرکات بابر بادشاه دين پناه مرضی طاری گشت. و در پنجم جميد الاول سنه مذکوره،

از محنت سرای انس، بعالم قدس شتافت. ایام سلطنت این شهریار گیتي مدار سي و هشت سال بود. ازین جمله، در هندوستان پنج سال. در سن دوازده بسلطنت رسید. و در پنجاه سالگی، جهانرا پدرود کرد. * نظم *

آسمان را، که بجز جور نباشد هنری،
کارش اینست که هر لحظه کند خون جگری؛
لالهٔ را ندهد تاج شرف تا نکند،
پایمال اجل از جور سر تاجوری؛
ازان سرد آمد، این کاخ دلاویز،
که چون جا گرم کردی، گویدت خیز.
فلک را شیوهٔ غیر از جفا نیست؛
وفا در طینت آن بی وفا نیست.

بعضی از خصوصیات احوال این بادشاه جهان پناه، از غرائب امور است. از جمله یکی آنکه بموزه دو پاشنه، بر کنگرهای قلعه جسته جسته مي دویدند؛ و گاه گاه دو آدمي در بغل گرفته، از کنگره بکنگره میجستند. خطی اختراع کرده که آنرا خط بابری نامیده بودند. و بآن خط مصحف کتابت کرده بمکه فرستاد. شعر فارسي و ترکی خوب میگفت؛ و تربیت فضلا و علما بسیار مي نمود. و کتابي در کلام و فقه حنفي، بزبان ترکی بنظم در آورده، که مبین نام کرده اند؛ و رسائل عروض ایشان مشهور ست. و وقائع خود را بترکی نوشته داد فصاحت داده اند.

ذکر سلطنت خاقان سعید همایون بادشاه بن بابر بادشاه غازي

چون در اصطلاح این سلسلهٔ عالیه آن بادشاه جهان پناه را، بجنت آشیانی مذکور ساخته اند؛ این ضعیف نیز از نام نامي آن بادشاه کامگار

بهمان عبارت تعبير مي نمايد. القصه، چون فردوس مكانى بابر بادشاه در آگره از جهان فاني، به بهشت جاوداني خراميد، دران ايام پدر مؤلف تاريخ، محمد مقيم هروى در زمرۂ ملازمان فردوس مكانى بابر بادشاه، انتظام داشت؛ و بخدمت ديواني بيوتات سرافراز بود. چون امير نظام الدين علي خليفه، كه مدار كارخانۂ سلطنت برو بود، از شاهزادۂ جوان بخت محمد همايون مرزا، بواسطه بعضى امور، كه در معاملات دنيا واقع ميشود، بيم و هراس داشت؛ بسلطنت ايشان راضي نميشد، و هرگاه بسلطنت پسر بزرگ راضي نباشد، به پسران خورد كى راضي خواهد بود. چون مهدي خواجه، داماد حضرت فردوس مكانى، جوان سخي و باذل بود، و باامير خليفه رابطۂ محبت داشت، امير خليفه قرار داد، كه او را بسلطنت بر دارد؛ و اين سخن درميان مردم شهرت كرده همگنان بسلام مهدى خواجه ميرفتند. و او نيز اين معني را دريافته، بادشاهانه سلوك نمودن گرفت. اتفاقاً مير خليفه بملاقات مهدي خواجه رفته بود، و او در خرگاهى بود؛ غير مير خليفه، و پدر مؤلف محمد مقيم، و مهدي خواجه كسى دران خرگاه نبود. چون مير خليفه لحظه نشست، حضرت فردوس مكانى مير خليفه را طلبيدند، و چون مير خليفه از خرگاه مهدي خواجه بيرون آمد، مهدي خواجه تا در خرگاه متابعت نموده، درميان در استاده؛ پدر مؤلف، از ملاحظۂ ادب او، در عقب ايستاده ماند. و چون مهدي خواجه بشائبۂ جنون منسوب بود، از بودن پدر مؤلف خالى ذهن شده؛ بعد از وداع مير خليفه دست بريش خود كشيده، گفت انشاء الله، اول ترا پوست بكنم. بمجرد گفتن. پدر مؤلف را ديد، متغير شده، گوش پدرم را گرفته، گفت كه اى تا جيك، * مصراع *

زبان سرخ سرسبز ميدهد برباد.

و پدرم رخصت گرفته، بیرون آمده، بسرعت خود را بمیر خلیفه رسانیده، گفت، که هرگاه که شما باوجود مثل محمد همایون میرزا، و دیگر برادران قابل رشید، چشم از حلال نمکی پوشیده، میخواسته باشید، که این دولت بخانوادۀ بیگانه انتقال کند؛ هر آینه نتیجۀ آن، بغیر این نیست و سخن مهدي خواجه را گفت. و میر خلیفه در ساعت، بسرعت تمام کس بطلب محمد همایون میرزا فرستاده؛ و یساولان فرستاده، که بمهدي خواجه حکم برسانند، که حضرت بادشاه حکم فرمودند، که شما بخانۀ خود بروید. درین وقت مهدي خواجه طعام کشیده، و سفره گسترده. یساولان از پی هم آمده، خواه نخواه، او را بخانه اش فرستادند. بعد ازان میر خلیفه فرمود، که منادي کنید که هیچکس بخانۀ مهدي خواجه نرود و سلام او نکند. و او نیز بدربار نیاید.

چون حضرت بابر بادشاه جهان فاني را پدرود کرد، محمد همایون میرزا از سنبل رسیده، بسعي امیر نظام الدین علي خلیفه، که وکیل السلطنت بود، در نهم جمید الاول سنه سبع و ثلثین و تسعمائة هجري بر تخت سلطنت و مسند ایالت جلوس فرموده، آگره را رشک عالم ساخت. و خیر الملوک، تاریخ جلوس آنحضرت ست. لوازم نثار و ایثار بتقدیم رسانیده، امرا و اعیان را، از مراحم خسروانه، سربلند گردانیدند. و مناصب و اشتغال، که در خدمت فردوس مکانی بعهدۀ مردم بود، بحال قدیم مقرر داشته هریک را بعنایتی تازه، و لطفی بی اندازه، خوشدل ساخت.

در همان ایام، مرزا هندال از بدخشان رسید؛ و بانواع الطاف نوازش یافت، و بانعام دو خزانه از خزانهای سلاطین سلف، که بدست افتاده بود، مباهی گشت. و چون زر را بکشتی تقسیم کردند، کشتی زر تاریخ شد.

و بالجمله تقسیم ولایات نمودند. میوات بجاگیر میرزا هندال مرحمت شد؛ و ولایت پنجاب و کابل و قندهار بجاگیر میرزا کامران قرار گرفت؛ و سنبل بمرزا عسکري عنایت شد؛ و هرکس از امرا بزیادتي جاگیر و ملک اختصاص یافت.

بعد از انتظام مهام سلطنت، رایات جلال بجانب قلعه کالینجر بحرکت آمده، راجۀ آنجا، از راه انقیاد، و عبودیت پیش آمده، داخل دولت خواهان شد. چون دران ایام، سلطان محمود بن سلطان سکندر لودي، باتفاق ببن و بایزید و امرای افغان، بغلبه و استیلاء، علم مخالفت بر افراخته، ولایت جونپور و نواحی آنرا فرو گرفته بود، ازانجا رایات جهان کشا، بدفع و رفع آنها نهضت نموده، بفتح و فیروزي منسوب گشت. و هم رکاب نصرت و ظفر، با کامیابي و اقبال بآگره معاودت نمودند. و جشنی عظیم ترتیب داده، هر یک از امرا، و اعیان سلطنت، بخلعتهای فاخره، و اسپان باد پا سرفراز گشتند. گویند، دران بزم عالي، دوازده هزار کس بانعام خلعت ممتاز شدند، و ازانجمله دو هزار کس به بالا پوشها، تکمه و مرصع زر دوزي، شرف اختصاص یافتند. * بیت *

ملک را بود برعدو دست چیر، چو لشکر دل آسوده باشند و سیر.
چو دارند گنج از سپاهی دریغ، دریغ آیدش دست بردن به تیغ.

از اتفاقات غریبه، دران ایام آنکه، محمد زمان میرزا، ولد بدیع الزمان میرزا ابن سلطان حسین میرزا بایقرا که سابقاً از بلخ پناه بفردوس مکانی آورده بود، داعیۀ مخالفت نموده، گرفتار گشت؛ او را بیادگار طغای سپرده، بقلعه بیانه فرستادند. و حکم بر میل کشیدن، و نابینا ساختن او، فرمودند. و نوکران یادگار بیگ، مردمک او را، از آسیب میل محافظت نمودند؛ و او در اندک مدت، از حبس فرار نموده، پناه بسلطان بهادر گجراتي برد. همدران

ایام محمد سلطان میرزا با هر دو پسر خود الغ میرزا و شاه میرزا فرار نموده بقنوج رفته بنیاد مخالفت نهادند. جنت اشیانی مکاتبت محبت اسالیب بجانب سلطان بهادر گجراتی ارسال داشته طلب محمد زمان میرزا فرمودند. سلطان بهادر، از روی تکبر و تجبر، جواب نا ملائم داده، سرکشي و مخاصمت نموده، غیرت و حمیت خسروانه، در حرکت آمده، عزم گجرات، و گوشمال سلطان بهادر، در ضمیر الهام پذیر تصمیم یافت.

در همین وقت، رایات فتح آیات، بجانب گوالیار نهضت فرموده، دو ماه بسیر و شکار گذرانیده، معاودت کرد. اتفاقاً درین محل سلطان بهادر با لشکرهای گجرات و مالوه، قلعهٔ چتور را، محاصره نموده، با رانا سانکا محاربه داشت. و تاتار خان لودي را، که از امرای ذیشان او بود، از روي کمال دلیري و زیاده سری، به تسخیر قلعهٔ بیانه و نواحی آن فرستاد. و او قلعهٔ بیانه را بتصرف در آورده، تا آگره دست انداز کرد. حضرت جنت آشیانی مرزا هندال را، بدفع او نامزد کردند. و اکثر لشکر او از خبر آمدن مرزا هندال متفرق و پراگنده شد؛ و او با سیصد کس در برابر آمده، بر فوج خاصه مرزا تاخته، و حرب صعب نموده، با تمام همراهان خود، کشته شد. و بیانه و مضافات او، بتصرف اولیای دولت روز افزون در آمد. سلطان بهادر از شنیدن این خبر، حیران و سراسیمه گشت.

درین وقت جنت آشیانی گوشمال سلطان بهادر را، پیش نهاد همت والا نهمت ساخته، از آگره بعزم درست روان شدند. درین حال سلطان بهادر، مرتبهٔ ثاني، از گجرات آمده، بمحاصره چتور اشتغال داشت. و همدرین سال میرزا کامران، از لاهور بقندهار رفته، فتح نمود. تفصیل این اجمال، آنکه چون شاه طهماسپ حکومت هرات، از اغروار خان تغیر داده،

نامزد صوفیان خلیفه ساخت ؛ و اغروار خان ، سام میرزا را ، که برادر شاه است ، اغوا کرده بر سر قندهار برد ؛ تا ببهانه فتح قندهار ، گریز گاهی جهت خود بهم رساند . و خواجهٔ کلان بیگ ، که از جانب کامران میرزا حاکم قندهار بود حصاری گشت ؛ و سام میرزا و اغروار خان هشت ماه قلعهٔ قندهار را محاصره نمودند . اما خواجه کلان بیگ چون بغایت شجاع و کار دیده بود ، قزلباشان را کاری از پیش نرفت ؛ و کامران میرزا بکومک خواجه از لاهور روان شده ، در نواحی قندهار با سام میرزا مصاف دادند . و بتدبیر و شجاعت خواجهٔ کلان بیگ ، ظفر یافته ؛ اغروار خان در معرکه گرفتار شده ، مقتول گشت ؛ و سام میرزا شکسته دل ، و پریشان حال ، پیش شاه گریخت . و این مصرعه تاریخ ان حادثه است . * مصرع *

زده بادشه کامران سام را .

چون سلطان بهادر ، از توجه رایات جهانکشای آگاهي یافت ؛ قرعهٔ مشورت درمیان انداخته ، اکثر لشکریانش گفتند ، که ترک محاصره قلعه باید کرد . صدر خان که بزرگترین امرای او بود ، گفت که ما کفار را محاصره کرده ایم ، اگر درین وقت ، بادشاه مسلمانان بر سر ما آید ، حمایت کفار کرده باشد . و اینمعني ، تا روز قیامت درمیان مسلمانان گفته خواهد شد . بهتر آنست که استقامت نمایم ؛ چه گمان آنست ، که آنحضرت درینوقت بر سر ما نیایند . و حضرت جنت آشیاني چون بسارنگپور از بلاد مالوه رسید ، و این سخن بعرض ایشان رسید ، بدین سبب توقف شد . سلطان بهادر بخاطر جمع ، چتور را محاصره نموده ، قهراً و جبراً گرفت ؛ و غنیمت بسیار یافت . و بشکرانه این فتح طوی عظیم ترتیب نمود . و انچه بغنیمت یافته بود ، بلشکریان قسمت کرده ، متوجه جنت آشیانی گشت . و آن حضرت نیز بشنیدن خبر فتح چتور ، بجانب او کوچ کرده ، در نواحی مندسور از

توابع مالوه، هر دو لشکر بیکدیگر رسیدند. و هنوز خیمه نزده بودند، که سید علي خان، و خراسان خان، که هراول سلطان بهادر بودند، از صدمه افواج قاهره شکست خورده، بسلطان بهادر پیوستند. و لشکر گجرات دل شکسته شده، فرود آمدند. و سلطان بهادر با امرا در باب جنگ مشورت کرد. صدر خان گفت که فردا جنگ صف باید کرد. چه لشکریان از فتح چتور قویدل آمده اند، و هنوز از لشکر مغول، چشم ایشان نرسیده است. رومي خان، که صاحب اختیار توپخانهٔ سلطان بهادر بود، گفت، که در جنگ صف، توپ و تفنگ بکار نمي آید، و توپخانه بسیار بهم رسیده است؛ چنانچه بجز قیصر روم دیگری مثل این توپخانه ندارد. صلاح درانست، که گرد بر گرد لشکر خندق زده هر روز جنگ انداخته شود؛ و لشکر مغول چون برابر آید، بضرب توپ و تفنگ اکثر هلاک خواهند شد. سلطان بهادر این رای را پسندیده، بر گرد اردوی خود خندق فرموده؛ مدت دو ماه هر دو لشکر در مقابل یکدیگر نشسته بودند. و در اکثر ایام، جوانان کار طلب بیرون آمده، تلاش نام و ننگ میکردند. و سپاهیان مغول در برابر توپ و تفنگ کمتر میرفتند.

جنت آشیانی افواج تعین نموده، اطراف لشکر سلطان بهادر را محاصره فرموده، منع آوردن غله و کاه و هیزم نمودند. چون چند روز برین منوال گذشت، در اردوی سلطان بهادر، قحط شده، غله نایافت گشت. و علفی که دران نزدیکی بود، تمام شد. و گجراتیان کوتاه سلاح، از ترس تیرهای زره دوز مغولان دور نمي توانستند رفت، که علف آورند. و اسپ و شتر و آدمي بسیار از بی قوتی هلاک شده، لشکر گجرات بیدل شد. سلطان بهادر چون دانست، که دیگر توقف موجب گرفتاریست، با پنج کس از امرای معتبر خود، که یکی حاکم برهانپور بود، و دیگری قادر شاه

حاکم مالوه بودند از عقب سرا پرده بدر آمده، بجانب مندو گریخت. و لشکریان چون از فرار سلطان آگاه شدند، هرکدام براهی گریختند. تاریخ این واقعه ذل بهادر ۹۴۲ یافته اند.

القصه حضرت جنت آشیانی، بر فرار مخالف آگاه شده، بعزیمت تعاقب سوار شده، بصدر خان که بجمعیت بسیار براه مندو میرفت رسیده، بگمان آنکه، سلطان بهادر ست، قصد او نمودند. بآنحضرت زیاده از سه چهار هزار کس همراه نبود؛ باقی لشکریان بتاراج مشغول بودند. بسیاری از لشکریان گجرات، بقتل رسیدند. و آنحضرت تا پای قلعهٔ مندو، تعاقب کردند. سلطان بهادر در قلعهٔ مندو حصاری شده، چند روز محاصره امتداد یافت. و آخر سپاه ظفرپناه، شبی بقلعه در آمدند. سلطان بهادر در خواب بود، که غوغا بلند گشت. گجراتیان مضطرب شده، هریک رو براه گریز آوردند. سلطان بهادر، با پنج شش سوار، براه گجرات رفت. و صدر خان، و سلطان عالم بقلعهٔ سونکر که ارک قلعه مندو است پناه بردند. و بعد از یک روز، بیرون آمده، سلطان عالم را و صدر خان را، گرفته آوردند. صدر خان را که زخم دار بود بند کردند، و سلطان عالم را پی بریدند.

و بعد ازان صدر خان ملازم سرکار جنت آشیانی شد. و آنحضرت، بعد از سه روز، از قلعه پایان آمده، متوجه گجرات شد. و سلطان بهادر خزانه و جواهر که در قلعه چانپانیر داشت، با خود گرفته، بجانب احمدآباد رفت. و آنحضرت چون بپای قلعه چانپانیر آمدند، سلطان بهادر، طاقت نیاورده، از احمدآباد بجانب کنبایت رفت. شهر احمدآباد، بتصرف مغول در آمده، غارت و تاراج شد. و غنیمت بیقیاس بدست افتاد. و باز آنحضرت بتعاقب سلطان بهادر، بتعجیل روان شدند. و سلطان بهادر چون بکنبایت رسید، اسپان مانده شده، را با اسپان تازه زود تبدیل نموده،

به بندر دیپ رفت. و آنحضرت، آخر همان روز که بهادر رفته بود، بکنبایت رسیدند. و آخر روز دویم، شخصی برسم دادخواهان، بر سر راه آمده، بعرض رسانید، که امشب مردم اطراف این ولایت، شبخون خواهند آورد. آنحضرت پرسید، که ترا این مهربانی باین لشکر از کجا پیدا شد. در جواب گفت، که پسر من درین لشکر دستگیر است؛ خواستم که حقی بر شما ثابت کرده، پسر خود را خلاص کنم. آنحضرت آنشب در کمال احتیاط گذرانیده، قریب بصبح پنج ششهزار پیاده، شبخون آوردند. و لشکریان که آگاه بودند، از خیمها بیرون آمده، در بیرون اُردو جمع شدند. و انچه در اُردو بود، بغارت رفت. و چون صبح طالع شد، مغلان از اطراف و جوانب، گجراتیان را درمیان گرفته، بسیاری از ایشان را بقتل رسانیدند. جام فیروز، که سابقاً حاکم تهتّه بود، و از لشکر ارغون، شکست یافته، بگجرات آمده بود، و دختر خود را بسلطان بهادر داده، بوقت شکست سلطان بهادر، بدست لشکر حضرت جنت آشیانی گرفتار شده بود؛ درین شب، محافظانش بگمان آنکه مبادا فرار نماید، بقتل رسانیدند. و همچنان صدر خان گجراتی که در قلعه سونکر بملازمت آمده بود، درین شب بقتل رسید.

روز دیگر اردوی ظفر قرین، بجانب قلعه چانپانیر کوچ کرده قلعه محصور شد. و اختیار خان، که ضابط قلعه بود، لوازم حصار داري بجا آورد. روزی آنحضرت بر دور قلعه سیر مي فرمودند، که نظر ایشان بر جمعی افتاد؛ که از جنگل بیرون آمدند، و از دیدن لشکر متوهم شده، باز بجنگل در آمدند. حضرت جنت آشیانی جمعی را بتعاقب انها فرمودند، و چندی از ایشان، بدست آوردند. معلوم شد، که بوسیلهٔ زمینداران نواحی، غله و روغن بقلعه مي بردند. درین محل، کوه بغایت بلند، و یک انداز، و تیغه دارست. جنت آشیانی، بنفس نفیس، بهمان مکان، که غله بالا مي

کشیدند، تشریف بردند؛ و بنظر احتیاط ملاحظه آنمحل نموده، مراجعت فرمودند. و بخاطر اقدس رسید، که ازین طرف قلعه، بواسطه استحکام کوه، اهل قلعه را جمیعت خاطر خواهد بود؛ و پاسباني و محافظت کمتر مي نموده باشند. میخ فولاد، بسیار ترتیب داده، روز از هر طرف قلعه جنگ انداختند. و شب با سیصد کس، بهمان موضع رفته، جمعی میخهای فولادی، را چپ و راست محکم کرده، بالا می رفتند، و چون خاطر مردم قلعه ازینطرف جمع بود، آگاهی نیافتند. و سی و نه کس، که آخرین ایشان بیرام خان بود. چون ببالا رفتند، آنحضرت نیز بنفس نفیس به بالا بر آمدند. * بیت *

شجاعت همین زیور آدمیست؛ نمایندهٔ جوهرِ آدمیست.
بود فخر مردان ز جان باختن، ز سر پر دلان را سپر ساختن.

تا طلوع صبح، سیصد نفر همه بدرون قلعه در آمدند. و همین موضع محل انبارهای غله، و روغن، و مایحتاج اهل قلعه بود. چون روشني شد، مردم لشکر یکبار، متوجه قلعه شدند. و آنحضرت از بالا تکبیر گویان، بر دروازه شدند، و دروازه را بر روی لشکریان کشودند. و قلعه بآن استحکام را مفتوح ساختند. و اختیار خان، بقلعه ارک، که بمولیا مشهور ست، پناه برد. و اکثر اهل قلعه بقتل رسیدند. و بسیاری، از زنان و جوانان خود را از قلعه پایان انداخته، هلاک شدند. اختیار خان بامان بیرون آمده، آنحضرت را ملازمت کرد. و چون اختیار خان از گجراتیان بفضیلت ممتاز بود، تربیت یافته، داخل ندیمان مجلس خاص شد. و خزائن بادشاهان گجرات، که سالهای دراز اندوخته بودند، بتصرف در آمد. زر بر سر لشکریان قسمت شده، امتعه، و اقمشهٔ روم، و فرنگ، و خطا، و اکناف عالم، که در خزائن حکام گجرات جمع شده بود، بتاراج رفت.

بواسطهٔ انکه، زر و اسباب بی نهایت، بدست لشکریان در آمد؛ در انسال، هیچکس متوجه بتحصیل ولایت گجرات نشد. رعایای گجرات، کس نزد سلطان بهادر فرستاده، پیغام دادند، که چون در اکثر پرگنات گجرات، گماشته مغول نیست، اگر فوجی تعین شود، مال واجبي خود را واصل میسازم. سلطان بهادر، غلام خود عماد الملک را، که بشجاعت اتصاف داشت، فرستاد، و عماد الملک، در مقام جمع لشکر شده، چون نزدیک احمدآباد رسید لشکر بسیار از سپاهي و زمیندار در گرد او جمع شد، چنانچه پنجاه هزار سوار قیاس میکردند؛ در ظاهر احمد آباد نزول نموده، شروع در تحصیل مال نمود.

و چون اینخبر، بعد از فتح، چانپانیر بجنت آشیاني رسید، آنحضرت زر بسیار، از غنائم گجرات، کرت ثاني بر سپاهیان تقسیم نموده، جانپانیر را، بتردي بیگ سپردند. و خود متوجه احمدآباد شده، مرزا عسکری، و مرزا یادگار ناصر، و هندو بیگ را هراول لشکر ساخته، از خود بیک منزل پیش کردند؛ و در نواحی محمودآباد، که دوازده کروهی احمد آباد است، عماد الملک با میرزا عسکری جنگ کرده، شکست یافت؛ و بسیاری از طرفین بقتل رسیدند. این ضعیف از پدر خود، که درانوقت وزیر میرزا عسکری بود، شنیده، که در نیمروز هوا کمال حرارت داشت، گجراتیان از احمد آباد بسرعت رسیده آمدند. و میرزا یادگار ناصر، مقدار نیم کروه، در جانب برانغار میرزا عسکری فرود آمده بود؛ و امیر هندو بیگ نیز، همین مقدار فاصله در جوانغار میرزا منزل گرفته بود. گجراتیان چنان بسرعت رسیدند، که میرزا را فرصت آراستن فوج نشد؛ و با معدودی چند در خار بند زقوم در آمده ایستاد. گجراتیان بمیرزا نپرداخته، متوجه غارت شدند، و غنیمت بسیار گرفته پراگنده گشتند. دربن وقت میرزا یادگار ناصر

و میر هندو بیگ، با فوجهای آراسته، نمایان شدند. و گجراتیان رو بفرار نهادند. و مرزا عسکری نیز، ازان خاربند بیرون آمده، علم و نقاره خود را ظاهر کرد. و تا احمدآباد تعاقب گجراتیان کردند؛ زیاده بر دو هزار آدمي دران معرکه بقتل رسیده بود.

القصه بعد از فتح، حضرت جنت آشیاني احمدآباد را با توابع بجاگیر مرزا عسکری لطف نمودند؛ و نهروالة پتن را، بمیرزا یادگار ناصر عنایت کردند؛ و بروچ به میر هندو بیگ؛ و چانپانیر بتردی بیگ قرار یافت؛ و بقاسم حسین سلطان بروده مرحمت شد. و خانجهان شیرازي و دیگر امرا نیز بکومک مقرر شدند. و جنت آشیاني با کامیابي و اقبال مراجعت نموده، به برهانپور تشریف برده، ازانجا بمندو رفت.

بعد از مدتی، یکی از امرای سلطان بهادر طرف نوساری، که قریب صورتست، جای محکم پیدا کرده، در مقام جمعیت شده، نوساری را بتصرف در آورده، رومي خان را از بندر صورت با خانجهان موافق کرده بر سر بهروج آمدند. و قاسم حسین سلطان طاقت نیاورده، بچانپانیر گریخت. و همچنین، گجراتیان از اطراف آغاز مخالفت نمودند، و از هر طرف خللی برخاست. اتفاقاً، در شبی، میرزا عسکری در مجلس شراب، از روی مستي، بر زبان راند، که من بادشاه ظل اللهم. غضنفر که از کوکهای میرزا و برادر مهدي قاسم خان بود، آهسته گفت، هستي اما خوش مستي. همنشینان او خنده کردند؛ و میرزا از حقیقت خنده معلوم نموده در غضب رفته، غضنفر را در حبس انداخت. بعد از چند روز، از حبس خلاص یافته، پیش سلطان بهادر رفته، او را بآمدن احمد آباد ترغیب و تحریص نمودن گرفت؛ و گفت، که من از کنکاش مغولان خبر دارم، که همه قرار بر فرار داده، بهانه طلب اند. مرا مقید داشته، بر سر

مغول بروید؛ اگر مغلان بجنگ اقدام نمایند، مرا بسیاست رسانید. سلطان بهادر، با اتفاق زمینداران ولایت سورت، جمعیت نموده، متوجهه احمد آباد شد.

درینوقت امیر هندو بیگ مرزا عسکری را برین داشت، که خطبه و سکه بنام خود کرده، لوای سلطنت بر افرازد؛ و سپاهیان از روی امیدواری، در ملازمت او جانسپاری نمایند. و میرزا عسکری قبول این معنی نکرده، همداستان نشد؛ و آخر بعد از قیل و قال بسیار، قرار یافت، که مرزا عسکری، و میرزا یادگار ناصر، و امیر هندو بیگ، و امرا و دیگر، از احمدآباد بر آمده در عقب اساول، محاذی سر کچ، لشکرگاه ساختند. سلطان بهادر نیز در سر کچ، فرود آمده، مقابله نمود. اتفاقاً تو پی از لشکر میرزا عسکری انداخته، بارگاه سلطان بهادر را نگونسار کردند. سلطان بهادر مضطرب شده، غضنفر را، بحضور طلب داشته، در مقام سیاست آورد. غضنفر گفت که تا وقت صف آرای، مرا موقوف دارید. که بمن خبر رسیده، که میرزا عسکری، در شب فرار خواهد نمود. و چون شب شد، میرزا با اتفاق امرا چادرهای زیادتي را گذاشته، روانه چانپانیر شده، در ده کروهی فرود آمدند. سلطان بهادر تعاقب نموده، خود را رسانید. دریںوقت میرزا عسکری و امرا بجنگ سلطان بهادر سوار شده، حرکة المذبوحي نموده، مراجعت کردند.

و چون بچانپانیر رسیدند، تردي بیگ بایشان بنیاد مخالفت و بغی نموده، متحصن گشت. و بحضرت جنت آشیاني اعلام نمود؛ که میرزا عسکری قرار مخالفت داده، عزیمت آن دارد، که خود را بآگره رسانیده لوای سلطنت بر افرازد. پیش آزانکه، میرزا عسکری از احمدآباد فرار نماید، سخن سازان، و واقعه طلبان، همان قدر سخن که میر هندو بیگ، در باب بادشاه شدن بمیرزا عسکری درمیان آورده بود، باوجودنی که میرزا

قبول نکرده، بحضرت جنت آشياني نوشتند، که ميرزا عسکری، ارادۀ مخالفت دارد.

القصه حضرت جنت آشياني، بسرعت تمام از مندو متوجه آگره شدند، و همدران راه، ميرزا عسکری بملازمت رسيده، حقيقت حال بعرض رسانيد. و سلطان بهادر چانپانير را، از تردی بيگ بصلح گرفتن و در اول اين سال، شاه طهماسپ بانتقام ميرزا سام بر سر قندهار آمد. خواجه کلان بيگ، قلعه را خالي کرده، بلاهور رفت. گويند که خواجه کلان بيگ، چيني خانه با زينت تمام ساخته بود؛ در وقت فرار، بفرشهای نفيس، و ظروف لطيف آراسته رفت. شاه را بغايت پسنديده افتاد. شاه قندهار را بامرای خود سپرده، بعراق رفت. باز، ميرزا کامران از لاهور عزيمت قندهار نمود. ترکمانان طاقت مقاومت نياورده، در وقت محاصره، بامان بيرون آمدند؛ و بعراق رفتند؛ و بار ديگر، قندهار بتصرف در آمد.

بالجمله، چون حضرت جنت آشياني، بآگره رسيدند، يکسال قرار گرفتند؛ و بعيش و نشاط گذرانيدند. سابقا سلطان بهادر وقت شکست خود، محمد زمان ميرزا را بهند فرستادة بود، که رفته خلل اندازد؛ و محمد زمان ميرزا آمده، لاهور را، وقتی که ميرزا کامران بقندهار رفته بود، محاصره کرد. چون خبر مراجعت حضرت بادشاه شنيد، باز بگجرات معاودت نمود.

چون شير خان افغان ولايت بهار و جونپور و قلعۀ چنار را متصرف گشته، دريندمت، که حضرت جنت آشيانی در ولايت گجرات و مالوه بودند، قوت و مکنت تمام گرفته بود، حضرت جنت آشياني، دفع فتنه او را اهم دانسته، بتاريخ چهاردهم، شهر صفر سنه ۹۴۲ اثنی و اربعين و تسعمائة، با لشکرهای آراسته، بدفع شير خان متوجه شدند. چون ظاهر قلعه چنار

محل نزول رايات جهانکشاي گرديد، رومي خان، که از نزد سلطان بهادر، بملازمت آن حضرت آمده رعايت يافته بود، متعهد فتح آن قلعه شد. حضرت او را مطلق العنان ساخته، فرمود، که انچه بجهت تسخير قلعه طلب نمايد، مهيا سازند. رومي خان اطراف قلعه را ملاحظه نموده، معلوم کرد، که انچه از قلعه متصل خشکي است، بغايت مستحکم است؛ و دست تدبير او ازان طرف به تسخير قلعه نمي رسد؛ بنابران از جانب دريا، کشتي کلانئي ترتيب داده، بر بالای آن شروع در ساختن مقابل کوب نمود، و چون مقابل کوب مرتفع گشت؛ و يک کشتي طاقت حمل آن نياورد، يک کشتي ديگر ازين طرف، و يک کشتي ازان طرف آورده، بکشتي اول بسته، مقابل کوب را ديگر باره مرتفع ساخت. و بهمين طريق، هر گاه کشتي طاقت حمل نياوردی، بکشتي ديگر امداد نمودی. تا آنکه سرکوب قلعه طيار شده، بيکبار مقابل کوب را بقلعه متصل ساخت، و قلعه مفتوح گشت. سرداران اهل قلعه، چون کار از دست رفته ديدند، در شبی براه آب بر کشتی نشسته، بدر رفتند. و از حضرت جنت آشياني، رومي خان انواع نوازش يافت. و توپچيانيي، که دران قلعه بودند، بحکم اشرف مقطوع اليد گشتند.

و شير خان افغان دريتوقت، با حاکم بنگاله جنگ داشت. حاکم بنگاله، زخم دار، از پيش او گريخته، بدرگاه جهان پناه آمد. و جنت آشياني، بکوچ متواتر متوجه بنگاله شدند. شير خان پسر خود، جلال خان و خواص خان را، بمحافظت گرهی، که بر سر راه بنگاله واقع است، فرستاد. و اين گرهی جائيست بغايت محکم؛ که يکطرف او کوه مرتفع و جنگل عظيم واقعست، که بهيچ وجهه صعود بران متصور نيست. و جانب ديگر بدريای گنگ متصل ست. و گرهی واسطه است، ميان بهار و بنگاله.

و آنحضرت جهانگیر بیگ مغول را، نامزد گرهی فرمودند. و هندال میرزا تا منگیر در رکاب ظفر انتساب بود. بعد ازان بدفع محمد سلطان میرزا و الغ میرزا، و شاه میرزا، که آزان حضرت گریخته، در ولایت خلل میکردند، بجانب آگره مرخص گشت. و محمد زمان میرزا، چون در گجرات کاری نساخت، ایلچیان نزد آنحضرت فرستاده، التماس امان نمود؛ و امان یافته، متوجه درگاه گردید. و جهانگیر بیگ چون بگرهي رسید، جلال خان ولد شیر خان، و خواص خان ایلغار کرده، در وقت فرود آمدن لشکر، رسیده، جهانگیر بیگ را شکست دادند. جهانگیر بیگ زخم خورده، بملازمت آمده، آنحضرت کوچ فرموده، بپاي دروازه گرهی رسیدند. جلال خان، و خواص خان، تاب مقاومت نیاورده، فرار نمودند. و آنحضرت از گرهی گذشته، به بنگاله در آمد. شیر خان طاقت نیاورده، از راه جهار کند بجانب رهتاس رفت. و آنحضرت سه ماه، در بنگاله توقف فرموده، شهر گور را جنت آباد نام کردند.

و میرزا هندال در سنه ثلاث و اربعین و تسعمائة، در آگره فرصت یافته، باغوای واقعه طلبان، بنیاد مخالفت نهاد. و شیخ بهلول را که از مشائخ وقت بود، و در علم دعوت اسماء امتیاز داشت، و آنحضرت باو محبت تمام و حسن اعتقاد داشتند، بسخن ارباب فتنه که میخواستند که میرزا را نزد حضرت جنت آشیانی مکروه سازند، بدبهانه آنکه بافغانان متفق ست، بقتل رسانیده، خطبه بنام خود خواند. چون این خبر، بسمع حضرت جنت آشیانی رسید، بنگاله را بجهانگیر بیگ سپرده، پنجهزار کس انتخابی بکومک او گذاشتهٔ، متوجه آگره شدند. محمد زمان میرزا ابن بدیع الزمان میرزا، درینوقت از گجرات، با خجالت تمام، بملازمت رسید. و آنحضرت از گناه او در گذشته سخنی بر زبان نیاوردند. و بواسطهٔ امتداد سفر، و بد

هوائی بنگاله، اکثر اسپان سپاهي تلف، شده، به بیسامانی تمام بچوسا رسیدند. و امرائیکه، در جونپور، و چنار، و اوده مانده بودند، بملازمت آمدند. شیر خان از پریشانی لشکر مغول آگاه شده، نزدیک آمد؛ و حضرت رو بروی او اقامت فرمودند. و مدت مقابله بسه ماه امتداد یافت.

میرزا کامران، بعد از مراجعت از قندهار بلاهور امده، از مخالفت میرزا هندال، و معاودت بادشاه، و قوت و غلبهٔ شیر خان، اطلاع یافته، عزیمت آگره نمودند. میرزا هندال چون بدهلي رسید، میر فخر علي میرزا یادگار ناصر را بقلعه در آورده، حصاری شد. هرچند میرزا هندال سعي کرد، فتح دهلي نتوانست نمود. چون دریڼولا میرزا کامران بنواحی دهلي رسید، میرزا هندال ناچار با وی ملاقات نمود. و میر فخر علي نیز از قلعه برآمده، میرزا کامران را دید؛ و گفت، میرزا یادگار ناصر حصار دهلي را، از دست نمیدهد. بهتر آنست، که شما متوجه آگره شوید؛ اگر آنولایت بدست شما اید، دهلي بشما تعلق دارد. لاجرم میرزا کامران متوجه آگره گشت. و دران نواحی میرزا هندال از میرزا کامران جدا شده، بجانب الور رفت.

چون خبر مخالفت میرزا هندال و آمدن میرزا کامران بدهلی، بجنت آشیاني در چوسا رسید، باعث ازدیاد تفرقه خاطر گردید. شیر خان شیخ خلیل نام درویشی را، که مرشد خود میگفت، بخدمت جنت آشیانی فرستاده، در مقام صلح شده، قرار داد؛ که بغیر بنگاله تمام ولایت را وا گذارد، و بسوگند کلام الله، صلح را مبادرت نموده، قبول خطبه و سکه بادشاهي نمود. حضرت جنت آشیانی را جمعیت خاطر شد، و صبح روز دیگر شیر خان غافل برسر لشکر بادشاهي آمد؛ و افواج قاهره را فرصت ترتیب نشد، و شکست افتاد. افاغنه خود را پیشتر به پل

رسانیده، پل را شکسته بودند. و بکشتي‌ها در آمده بر روی دریا بر شده، از اهل لشکر هرکرا در آب مییافتند، به نیزه زده غریق بحر فنا میکردند. محمد زمان میرزا در آب غرق شد، و آنحضرت اسپ در آب زده، نیم غرق بود، و بمدد دستیاري سقای از آب بر آمده، متوجه آگره گشتند.

و کامران میرزا قبل ازین، بآگره آمده بود، و هندال میرزا در آن ایام در الور بخجالت اوقات گذرانیده، خود را مصدق این بیت میدید *

* بیت *

سر ز خجلت نتوانم، که بر آرم از پیش؛
گر بپرسند که از عمر چه حاصل کردي.

و چون حضرت جنت آشیانی، با چند سوار، که در ایلغار همراهي کرده بودند، و یکي ازانها پدر مولف بود، بآگره رسیدند. میرزا کامران اصلا خبر نداشت؛ جنت آشیانی کبلر در سرا پرده میرزا کامران در آمدند؛ و میرزا شرف پابوس دریافت. هر دو برادر چشم پر آب کردند، و هندال میرزا، بعد از آنکه گناه او عفو شد، آمده ملازمت نمود. محمد سلطان میرزا، و فرزندان او که مدتی مخالفت ورزیده بودند، وسائل انگیخته، نیز بملازمت آمدند و شروع در مشورت شد. میرزا کامران را، درینوقت، داعیه مراجعت بلاهور پیدا آمد؛ و توقعات بی اندازه مینمود. آنحضرت جمیع ملتمسات او را، غیر از معاودت، قبول فرمودند. و خواجهٔ کلان بیگ، در مراجعت میرزا کامران سعي مینمود. و این گفت و گو، بششماه کشید. درین اثناء، میرزا کامران بامراض متضاده بیمار گشت. و سخن ارباب غرض بخاطر گذرانید، که این بیماری از زهرست، که بفرمودهٔ حضرت جنت آشیانی، باو داده اند. همچنان بیمار، متوجه لاهور شد. و خواجهٔ کلان بیگ را پیشتر فرستاده، قرار داده بود، که اکثر لشکر خود را، بطریق کومک،

در آگره بگذارد؛ بخلاف قرار داد همه را همراه خود برده، دو هزار کس را بسرداري اسکندر، در آگره گذاشت. و میرزا حیدر دوغلات کشمیري که بمیرزا کامران همراه بود، نزد حضرت جنت آشیانی توقف نموده، رعایت یافت. و میرزا کامران، بسیاری از لشکریان آگره را، نیز همراه خود برد.

و بواسطه این نفاق، که درمیان بهمرسید، شیر خان دلیر گشته، بکنار گنگ آمد. و جمعي را از آب گذرانده، بر سر کالپی و اتاوه فرستاد. قاسم حسین سلطان اوزبک، باتفاق یادگار ناصر میرزا و اسکندر سلطان، بافغانان در نواحی کالپی جنگ کرد. و یک پسر شیر خان را، که سردار آن لشکر بود، با جمعی کثیر بقتل آورده، سر او را در آگره بملازمت فرستاد. و حضرت جنت آشیانی بدفع شیر خان بکنار گنگ متوجه شده در برابر قنوج، از آب گذشته، مدت یکماه، در برابر غنیم نشستند. درینوقت عدد لشکر بادشاهی به یک لک سوار میرسید؛ و لشکر افغان از پنجاه هزار زیاده نبود. و در چنین محل، محمد سلطان میرزا و فرزندان او بیوفائي نموده، دیگر باره از لشکر آن حضرت بیموجب فرار نمودند. و جمعی که میرزا کامران بکومک گذاشته بود، نیز گریخته بلاهور رفتند. و این رسم معهود گشته، بسیاری از لشکریان متفرق شده، باطراف هندوستان گریختند. و برسات رسیده، بارانها باریدن گرفت. و جائیکه محل نزول لشکر بود، پر آب گشته، قرار بران یافت، که ازانجا کوچ کرده، بموضع مرتفع فرود آیند؛ همچنان کردند.

درین وقت شیر خان فوجها راست کرده، بمحاربه آمد. این معرکه در دهم ماه محرم این سال بود. اکثر سپاهیان بخت بر گشته، بی جنگ فرار نمودند. و قلیلی از جوانان مردانه، بکار زار در آمدند. چون کار از دست رفته بود، هزیمت بر لشکر جنت آشیانی افتاد. و آنحضرت در

دریای گنگ، از اسپ جدا شده بودند، بمدد شمس الدین محمد غزنوي، که در آخر آنکه حضرت خلیفه الهي شده، بخطاب خان اعظمی امتیاز یافته بود، از آب بیرون آمده بآگره مراجعت نمودند. و گویند، شیر خان چون از بدر رفتن حضرت جنت آشیانی بسلامت شنید، بافسوس میگفت، که ارادهٔ ماحات بود، اما بور شد.

و چون مخالفان، نزدیک رسیدند، در آگره توقف ننموده، بجانب لاهور روان شدند. و در غرهٔ ربیع الاول، این سال جمیع سلاطین و امرای چغتائی، در لاهور جمع آمدند. محمد سلطان میرزا و فرزندان او، که بلاهور آمده بودند، از لاهور گریخته، بجانب ملتان رفتند، و میرزا هندال، و میرزا یادگار ناصر، صلاح در رفتن بجانب بهکر و تهته دیدند. و میرزا کامران درین فکر بود، که زود تر این جمع متفرق شوند، و او بکابل رود. * مصراع *

فکر زاهد دیگر، و سودای عاشق دیگر ست.

مجملاً آنکه، چون حضرت جنت آشیانی را یقین شد، که اتفاق برادران و امرا دل بباد داده، محال ست، خاطر مبارکش بسیار ملول گشت. و بعد از کنکاش بسیار، میرزا حیدر را با جمعی که قبول خدمت کشمیر کرده بودند، بآنطرف فرستاده، مقرر ساختند، که خواجه کلان بیگ نیز، متعاقب میرزا حیدر روان شود. چون میرزا حیدر بنو شهر رسید، و خواجهٔ کلان بیگ بسیالکوت رفت؛ خبر بجنت آشیانی رسید، که شیر خان از آب سلطان پور عبور نموده، بسي کروهی لاهور رسید. و در غره رجب سال مذکور، حضرت جنت آشیاني از آب لاهور گذشتند، و میرزا کامران، بعد از نقض سوگندهای غلیظ و شدید که از اتفاق برانچه قرار یابد، عدول ننمایند، بنابر مصلحتی، و غرضی، تا نواحی بهیره همراهی کرد. و خواجه کلان بیگ این خبر شنیده، از سیالکوت بایلغار باُردو آمده ملحق شد.

و میرزا حیدر بکشمیر در آمد، و از کشمیریان که با یکدیگر مخالفت داشتند. جمعي آمده، میرزا حیدر را دیدند؛ و کشمیر بقوت ایشان، بی جنگ و نزاع، بتصرف میرزا حیدر در آمد. و بتاریخ بست و دوم رجب، میرزا حیدر در شهر کشمیر، حاکم شد؛ چنانچه در طبقهٔ کشمیر مذکور ست. و میرزا کامران، در نواحی بهیره با میرزا عسکري، از حضرت جنت آشیانی جدا شده، باتفاق خواجه کلان بیگ، بجانب کابل رفت. و جنت آشیانی بظرف سند متوجه شدند. و میرزا هندال و میرزا یادگار ناصر در ملازمت بودند. بعد از چند منزل، اظهار خلاف نمودند؛ و بست روز، ازان حضرت جدا شده، سرگردان مي گشتند. و بار دیگر، به نصیحت میر ابو البقا، بملازمت آنحضرت آمدند. و در کنار دریای سند، که در اُردو قحط شده بود، و کشتي بجهت عبور بهم نمیرسید، بخشو لنگاه کشتی بسیار مملو از غله باُردو رسانیده، نوازش بسیار یافت؛ و لشکر از آب گذشته، متوجه بهکر شد، و قصبه لهري محل نزول مخیم اقبال گشت، میرزا هندال، از آب سند گذشته، بقصبه پاتر رفت، چه آنجا ما یحتاج لشکر بفراغت بهم میرسید. و از لهری، که نزدیک بهکر ست تا پاتر پنجاه کروه راهست.

و میر طاهر صدر بایلچیگري، نزد شاه حسین ارغون، حاکم تهته رفت. و سمندر بیگ، که از نزدیکان آنحضرت بود، اسپ و خلعت بشاه حسین ارغون برده، او را ترغیب ملازمت نمود. خلاصهٔ پیغام آنکه، آمدن بولایت بهکر و تهته از ضرورتست، و غرض استخلاص گجراتست؛ اکنون بملازمت مي باید آمد، که مشورت تسخیر گجرات نموده شود. شاه حسین ارغون پنج شش ماه، بلطائف الحیل گذرانیده، جواب داد، که ولایت بهکر، در کمال بیحاصلی ست؛ اگر اُردو بولایت تهته، نزدیکتر شود، بهتر ست.

چه تا گفت و شنود سخنان پنج ششماه، درمیان میگذرد. بعد از نزدیک شدن آنچه صلاح وقت باشد، عمل نموده شود. و چون در بهکر، غله نا یافت شد، آنحضرت کوچ کرده، به پاتر، که محل نزول میرزا هندال بود، تشریف بردند. چه مسموع شده بود، که میرزا هندال ارادۀ رفتن قندهار دارد.

و حضرت جنت آشیانی، دریئسال، وقتی که اُردوی میرزا هندال را محل نزول ساختند، حضرت مریم مکانی حمیده بانو بیگم مادر خلیفه الٰهي را، در سلک عقد در آوردند. و چند روزی، در اُردوی میرزا هندال، بعیش و طرب بگذشت. و آنحضرت میرزا هندال را، از رفتن قندهار منع فرموده، دیگر بار بقصبۀ لهری رفتند.

و قراچه خان، که در قندهار حاکم بود، بمیرزا هندال عرائض نوشته او را بقندهار طلب نمود. میرزا کوچ کرده، متوجه قندهار گشت. و آنحضرت چون برین معني اطلاع یافت، از بی اتفاقی برادران متحیر شدند، و میرزا یادگار ناصر نیز، که ده کروه از اُردوی بادشاهي، دور تر فرود آمده بود، و آب نیز درمیان بود، ارادۀ رفتن قندهار کرد. و این معني بعرض آنحضرت رسیده میر ابو البقا را، بجهت اطمینان خاطر میرزا یادگار ناصر فرستاد. و میر ابوالبقا بانواع نصایح و عهود میرزا ناصر را از رفتن قندهار مانع آمده، بوقت مراجعت، و عبور از دریا، جمعی از قلعۀ بهکر بیرون آمده، اهل کشتی را تیر باران کردند. و تیری بر مقتل ابوالبقا آمده، شهادت یافت. و آنحضرت بر فوت او، تاسف بسیار اظهار فرمود. و سرور کائنات، که بحساب ابجد، نهصد و چهل و هفت ست، تاریخ شهادت میر شد.

القصه، بعد ازان میرزا یادگار ناصر از آب گذشته باردوی آنحضرت آمد. و بعد از مشورت بسیار، مقرر شد؛ که میرزا یادگار ناصر، در بهکر باشد، و حضرت جنت آشیاني متوجه تسخیر تهته شوند. چون از میرزا شاه حسین درین مدت آثار اتفاق و دولت خواهي، مطلقاً ظاهر نشد. و آنحضرت چون متوجه تهته گشت، جمعی کثیر از لشکریان جدا شده، در بهکر توقف نمودند. و میرزا یادگار ناصر، در بهکر توقف نموده قوت گرفت. چه دران سال، بمزروعات ولایت بهکر، از آفات سماوی و ارضي، نقصانی نرسیده بود؛ حضرت جنت آشیانی، کوچ بر کوچ به نواهی قلعه سپاهیان رفتند. و جمعی از سپاهیان، که در کشتي بودند، در نزدیکی قلعه از کشتی بیرون آمده، بر بعضی مردم که از قلعه بیرون آمده بودند، حمله کردند. آن جماعت طاقت نیاورده، بقلعه در آمدند. و آن سپاهیان بر گشته، بملازمت آنحضرت آمدند. و تسخیر قلعه را، در نظر آنحضرت، بغایت سهل و آسان فرا نمودند. و آنحضرت، از آب عبور فرموده، قلعهٔ سپاهیانرا محاصره فرمودند. اما قبل از رسیدن، جمعی از امراء میرزا شاه حسین، بقلعه در آمده، هر انچه مقدور بود، در استحکام قلعه سعي نمودند، و میرزا شاه حسین، چون از توجه آنحضرت، و محاصره قلعه، اطلاع یافت، بکشتی در آمده نزدیک باردو رسید، و راه آمد و شد غله باردوی آنحضرت مسدود گشت؛ و کار بر لشکریان بغایت دشوار شد؛ چنانکه اکثر مردم، بگوشت حیوانات، اوقات میگذرانیدند. و قریب بهفت ماه محاصره امتداد یافت؛ و فتح میسر نشد. لاجرم کس نزد، میرزا یادگار ناصر، به بهکر فرستادند؛ که فتح قلعه موقوف بآمدن شما ست؛ که اگر بجنگ میرزا شاه حسین، و دفع او متوجه نه شویم، مردم قلعه خلاص میشوند. و ذخیره بقلعه در مي آورند؛ و مجدداً استعداد مي نمایند. و بواسطهٔ بی نمکی

و عسرت غله، توقف در پای قلعه ممکن نیست. اگر ازانطرف، شما بطرف میرزا شاه حسین روان شوید، او طاقت مقاومت ندارد. میرزا یادگار ناصر نخست جمعی از لشکریان خود را بمدد فرستاد؛ اما آمدن آنجماعت سودی نکرد. و دیگر باره کس بطلب میرزا رفت. و عبد الغفور نام شخصی که میر مال آنحضرت بود، بآوردن میرزا متعین گشت؛ و عبد الغفور چون نزد میرزا یادگار ناصر رفت؛ سخنی چند که از نسبت پریشاني لشکر آنحضرت بود، بگفت. و میرزا یادگار ناصر، و لشکریانش، صلاح خود در توقف و فتح بهکر دانستند.

و میرزا شاه حسین، نیز کس نزد میرزا یادگار ناصر فرستاده، در مقام فریب آمده، و وعدهٔ اطاعت، و دختر دادن، و خطبه بنام میرزا خواندن کرد. و میرزا از کمال شادماني، از و فریب خورده با حضرت جنت آشیانی در مقام مخالفت در آمد؛ و میرزا شاه حسین، چون خاطر از جانب میرزا یادگار با پریشاني و بیقوتی لشکر حضرت جنت آشیانی جمع نموده، نزدیکتر آمده، کشتیهای اردوی آنحضرت را بتصرف در آورد. و دیگر آنحضرت را در پای قلعه بودن میسر نشد، ناچار بطرف بهکر معاودت فرموده در نزدیکی بهکر، از میرزا یادگار ناصر کشتي بجهت عبور طلب نمودند. میرزا که با مردم تهته موافق بود، بایشان پیغام کرد، که شب آمده، کشتیها را بتصرف در آورند؛ و صباح عذر گفت که مخالفان کشتیها را برده؛ اند و آنحضرت چند روز، بواسطه کشتیها، معطل ماند. آخر الامر، دو کس، از زمینداران بهکر، بملازمت آنحضرت آمده، و چند کشتي که در آب غرق کرده بودند، بیرون آوردند. و آنحضرت عبور فرمود. و میرزا یادگار ناصر، چون از عبور ان حضرت مطلع گشت، از غایت حیرت، و خجالت، بی انکه بملازمت حضرت مشرف شود، بر سر میرزا شاه

حسین که غافل بود، ایلغار نموده به جمعی کثیر از مردم تهته، که از کشتي بیرون آمده بودند، رسید. و بسیاری از ایشان را، بقتل آورد، و جمعي را دستگیر کرده، معاودت نمود. و میرزا شاه حسین نیز، بعد ازین جنگ، به تهته مراجعت کرد. و میرزا یادگار ناصر خجل و شرمسار، بملازمت حضرت آمده، سرهای مخالفان را بنظر در آورد. و بار دیگر آنحضرت گناه او را عفو فرموده، از گذشته، مطلقاً سخن بر زبان نیاوردند. باز میرزا شاه حسین، از میرزا یادگار ناصر، خطها نوشته اتفاق نموده، او را بجانب خود کشید. و میرزا شاه حسین از میرزا یادگار ناصر آن دو زمینداری را، که کشتي بحضرت بادشاه داده بودند، طلب نمودند.

و ایشان، ازین معنی مطلع شده، باردوی حضرت بادشاه پناه بردند. و میرزا کس فرستاده، معروض داشت، که باین دو کس، معاملات مال ولایات بهکر که بجاگیر من عنایت شده، درمیانست. آنحضرت فرمود، که چند کس همراه زمینداران رفته، بعد از تفتیش معامله، ایشان را باردوی آنحضرت باز آورند. چون چشم میرزا یادگار ناصر بر ایشان افتاد، فی الفور، هر دو را از کسان بادشاهي بزور گرفته، نزد میرزا شاه حسین فرستاد. و دیگر باره، بر سر مخالفت رفته، دیگر بملازمت آنحضرت نیامد. و مردم اردوي حضرت بادشاه، که بغایت پریشان حال بودند، یک یک، و دو دو، نزد میرزا یادگار ناصر رفتن آغاز نمودند. و منعم خان و برادرش، نیز اندیشه گریختن داشتند. و این معني بحضرت بادشاه ظاهر شده، بحبس ایشان حکم فرمود. و میرزا یادگار ناصر، از غایت بی آزرمي، اراده نمود، که بآنحضرت بجنگ بیرون آید؛ و باین عزیمت سوار شد. و آنحضرت نیز مطلع شده، بقصد جنگ سواري اختیار فرمودند. هاشم بیگ نامي، که نزد میرزا اعتبار تمام داشت، او را ازین عمل شنیع باز داشته، خواهي نخواهي، باز گردانید.

و چون بر حضرت بادشاه، ظاهر شد که هر چند اینجا توقف واقع میشود، مردم جدا شده، نزد میرزا یادگار ناصر مي روند، و او بغایت بی آزرم ست؛ آخرالامر، قباحتی خواهد کرد. لاجرم بجانب مالدیو، که یکی از زمینداران معتبر هندوستان بود، و در آنزمان بقوت، و جمعیت او، در هندوان، دیگری نبود، روان شدند. چه مکرراً مالدیو عرائض فرستاده، اظهار اطاعت، و قبول امداد در تسخیر هندوستان نموده بود، براه جیسل - میر، متوجه ولایت مالدیو گشت. و حاکم جیسل‌میر، خاک بیمروتي بر فرق خود بیخته، جمعی را بر سر راه آنحضرت فرستاد؛ و جمعی قلیل که بآن حضرت همراه بودند، جنگ کرده، آنجماعت را با قبح وجوه منهزم گردانیدند. اما جمعی ازینطرف نیز زخمي شدند. و آن حضرت ایلغار فرموده، بولایت مالدیو رسیدند. و آتکه خان را، نزد مالدیو، که در جود پور بود، فرستاد؛ و چند روز در همان منزل توقف کردند.

و میرزا هندال، چون بقندهار نزدیک شد، قراچه خان، باستقبال بیرون آمده، شهر قندهار را تسلیم نمود. و میرزا کامران، بر این معنی اطلاع یافته باز گشته، متوجهه قندهار شد، و چهار ماه، قلعه قندهار را محاصره نمود. و آخر میرزا هندال مضطرب شده بصلح بیرون آمد. و قندهار را، میرزا کامران بمیرزا عسکری داده، میرزا هندال را بغزنین آورد. بعد چند روز غزنین را نیز از و تغیر نمود. میرزا هندال چون دانست، که میرزا کامران در مقام نفاق ست، بضرورت ترک سلطنت کرده، در کابل منزوي گشت. و میرزا کامران در کابل و قندهار، و غزنین مستقل شده، خطبه بنام خود خواند. و حضرت جنت آشیاني، در سرحد ولایت رای مالدیو، انتظار معاودت آتکه خان داشت. و رای مالدیو چون از وصول آنحضرت آگاه گشت و خبر یافت، که قلیلی بآنحضرت همراه اند، اندیشه‌مند شد؛ چه

در خود طاقت مقاومت با شیر خان نمي یافت . و شیر خان نیز، ایلچي بمالدیو فرستاده بود ؛ و وعده و وعید بسیار نموده ؛ و رای مالدیو از، کمال بیمروتي بران قرار گرفت ، که آنحضرت را، اگر تواند بدست آورده ، بخصم سپادر، . چه ولایت ناگور، و توابع، در دست شیر خان در آمده بود .. بنابر آن ملاحظه کرد که مبادا شیر خان از و آزرده خاطر شود، و جمعی کثیر را باین نیت ، بجانب آنحضرت روان کرد . و آتکه خان را، بواسطه آنکه، آنحضرت را غافل سازد، رخصت نمیداد. آتکه خان، از طرح و طرز، مافی الضمیر او را فهمیده ، بی رخصت مراجعت نمود . و یکی از کتابداران آنحضرت که بوقت شکست ، از هندوستان بجانب راجه مالدیو رفته بود ؛ دریتوقت ، عریضه بدرگاه فرستاد ، که مالدیو در مقام غدر ست . هر چند زود تر از ولایت او دور تر باید رفت ، بهتر است . و بسعی آتکه خان و تاکید عریضه کتابدار همان لحظه بجانب امرکوت کوچ واقع شد . و دو کس از هندوان ، که بجاسوسي آمده بودند ، بدست افتاده ، نزد آنحضرت آوردند . و بوقت سخن پرسیدن، بجهت انکشاف حقیقت حال ، از روی سیاست ، حکم بر قتل یکی فرمودند . آن هر دو خود را خلاص کرده ، از دو شخص که بایشان نزدیک بودند، کاردو خنجر بدست آوردند، و هفتده جاندار، از مردان و اسپ بزخم ایشان هلاک شد ، و هر دو بقتل رسیدند . و اسپ خاصه آنحضرت از جملهٔ آنها بود . و اختاجیان آنحضرت ، چون اسپ دیگر بجهت سواري آنحضرت ، نگاه نداشته بودند، از تردي بیگ هر چند اسپ و شتر طلب نمودند. او خاک بیمروتي، بر فرق خود بیخته، در مقام مضایقه شد . و آنحضرت بر شتر سوار شدند، و ندیم کوکه که خود پیاده بود ، و مادرش بر اسپ او سوار بود، اسپ را بنظر آنحضرت در آورده ، مادر، خود را بر شتر سوار کرد .

چون آن راه تمام ریگ روانست، و آب نایاب، لشکریان آنحضرت، محنت بسیار کشیدند. و هر لحظه خبر قرب وصول لشکر مالدیو مي رسید. آن حضرت تیمور سلطان، و منعم خان، و جمعی دیگر را، امر فرمودند، که بتاني و آهستگی از عقب لشکر بیایند؛ و اگر مخالفان برسند، جنگ کنند. و چون شب درمیان آمد، اتفاقاً آنجماعت راه گم کردند؛ و قریب بصبح سپاهي مخالفان بنظر آمد. شیخ علي بیگ، و درویش کوکه، و جمعی دیگر، که مجموع ایشان بست و دو کس بودند، و روشن بیگ ولد باقي جلائر ازانجمله بود، بجانب مخالفان روان شدند. و از حسن اتفاق بمحلی که بهندوان رسیدند بدره تنگ. در آمده بودند. شیخ علی بیگ، به تیر اول سردار مخالفان را، بر خاک هلاک انداخت. و بهر تیر که از شصت این جماعت کشاد یافت، یکی از معتبران مخالف زخمي شده طاقت مقاومت نیاوردند، و لشکر عظیم از اندک مردم گریزان شدند. بوقت گریز، بسیاری از ایشان بقتل رسیدند. و شتر بسیار بدست لشکریان آنحضرت در آمده، خبر فتح بآنحضرت رسید؛ و مراسم شکر گذاري، بتقدیم رسانیدند. و بر سر چاهیکه اندک آبی داشت، محل نزول گشت و امرا که شب راه گم کرده بودند، دریغوقت رسیدند؛ و موجب زیادتی خوشحالي شد. و روز دیگر کوچ فرموده، سه روز آب یافته نشد. و روز چهارم بر سر چاهی رسیدند، که چون دلو نزدیک سر چاه مي رسید، دُهلی میزدند، تا کسی که گاو میراند ایستاده شود. این بواسطهٔ عمق چاه است، که فریاد نمیرسد. القصه مردم از غایت تشنگی بیطاقت شده، چهار پنج نفر خود را بر بالای دلو انداختند. و طناب گسیخته باز دلو در قعر چاه مي افتاد. و مردم از بیطاقتی ناله و فریاد برداشتند. و بسیاری خود را عمداً در چاه انداختند؛ و باین نوع، خلق کثیر از تشنگی تلف گشتند.

و باز کوچ شد؛ و روز دیگر بوقت گرمي هوا، بر آبی رسیدند؛ و اسپ و شتر که چند روز آب نیافته بودند، چون بر آب رسیدند، چندان آب اشامیدند، که اکثری هلاک شدند.

بالجمله بمشقت بسیار باز گشته بامرکوت آمدند. و امرکوت از تهته صد کروه است، و رانا نام حاکم امرکوت که بصفت مروت اتصاف داشت باستقبال آمده، دست قدرتش بانچه مي رسید، بر طبق عرض نهاد؛ و لشکریان، چند روز دران شهر، از محنت خلاص شدند. و انحضرت، انچه در خزانه داشت، بر لشکریان بخش فرمود. چون بجمعي نرسید، از تردی بیگ و دیگران مبلغی بمساعدت گرفته، رانا و فرزندانش را که نیکو خدمتی کرده بودند، بانعام زر، و کمر و خنجر، سر افراز گردانید. و چون میرزا شاه حسین ارغون، پدر رانا را بقتل آورده بود، رانا جمعی کثیر از اطراف و جوانب جمع آورده، در رکاب آنحضرت بطرف بهکر روان شد. و کوچ و بنه بحسب الحکم، در امرکوت توقف نمود؛ و خواجه معظم برادر مریم مکانی بضبط انجماعت متعین گشت. و چون از بیوفائي که عادت قدیم روزگار است، آن ایام نه بر وفق مرام آنحضرت مي گذشت؛ و اقبال که هم عهد دولت ابدی‌الاتصال آنحضرت بود، پیش ازینطاقت نیاورده؛ و بهمگی ادوار فلک ساعی آن شد، که تلافی ان پریشانی خاطر چند روزه، بنوعي نماید، که اثر تا دامن آخرالزمان، بر صفحهٔ روزگار باقي ماند. یعنی بتاریخ روز یکشنبه، پنجم شهر رجب سنه تسع و اربعین و تسعمائة بفرخنده ترین طالعی و مبارکترین ساعتی، دیده دولت آنحضرت بنور طلعت فرخنده، فرزندیکه عرض از تزویج و تکوین آبای علوی و امهات سفلی وجود شایسته او بود، روشن گشته، زبان حال زمانه، باین مقال مترنم و گویا شد.

* بیت *

تا تو درین کوی نهـــادی قدم،
ننگ بسی داشت وجود از عدم.

و تردی بیگ خان، در نزدیکی امرکوت این خبر رسانید؛ و آنحضرت بموجب الهام غیبی، چنانکه تفصیلش بجای خود مذکور شود، نام حضرت شاهنشاهی را جلال الدین محمد اکبر موسوم گردانید. و کوچ بکوچ، بطرف بهکر روان شدند. و خطها نوشته، در محافظت شاهزادهٔ عالمیان، مبالغه فرمودند. تا آنکه حضرت جنت آشیاني، به پرگنه جون رسیدند. و مدتی آنجا توقف فرموده، کوچ و اوراق طلب نمودند. در پرگنهٔ جون دیده بدیدار این مولود عاقبت محمود روشن ساختند.

و جمعی که، از اطراف جمع آمده بودند، در ایام توقف جون، متفرق گشتند، و شیخ علي که، سردار دلیر و صاحب جود بود، در یکی از پرگنات تهته بدست لشکریان میرزا شاه حسین ارغون، بقتل رسید. و یکیک از لشکریان از اردوی آنحضرت فرار نمودن آغاز کردند. چنانچه منعم خان، نیز گریخت. حضرت جنت آشیاني دیگر توقف دران ملک صلاح ندیده، عزیمت قندهار فرمودند. و بیرام خان، از جانب گجرات، درینوقت بملازمت رسید. و حضرت بادشاه کس نزد میرزا شاه حسین فرستاده، طلب کشتي چند بجهت عبور از دریا نمودند. میرزا شاه حسین این معنی را فوزي عظیم دانسته سی کشتي، و سیصد شتر، فرستاد. و آنحضرت، از آب عبور فرموده متوجه قندهار شدند.

درینوقت میرزا شاه حسین بمیرزا عسکری و میرزا کامران کس فرستاده، اعلام نمود، که حضرت بقندهار روان شدند. میرزا کامران، بمیرزا عسکری نوشت، که سر راه بادشاه گرفته، دستگیر سازد. و میرزا عسکری کفران

نعمت نموده، وقتی، که حضرت نزدیک قصبه سال سزمستان رسیدند، از قندهار ایلغار کرده، حوالی ازبک را بواسطهٔ خبرگیري و تحقیق راه، بیشتر روان گردانید. چون او پروردهٔ نمک حضرت بود، از میرزا عسکری اسپی توانا طلب نموده، خود را بسرعت تمام باردوی حضرت رسانید. و چون نزدیک بدولتخانه رسید، از اسپ فرود آمده، در خیمه بیرام خان در آمده آمدن میرزا عسکری را بقصد آن حضرت باو گفت. بیرام خان همان لحظه بملازمت بادشاه آمده، از عقب محل، خبر آمدن میرزا عشکری را بعرض رسانید. حضرت فرمودند، که ما بواسطهٔ قندهار و کابل چه گران میکنند، که با برادران بیوفا نزاع کنیم. * بیت *

چرخست نشیمن تو، شرمت بادا،
کاهی و نزاع و بر سر خاک کني.

و آنحضرت، فی الحال سوار شده، خواجه معظم و بیرام خان را، با درون مریم مکاني فرستادند. و ایشان بتعجیل رفته، حضرت مریم مکاني، و شاهزاده جهانیان اکبر شاه را سوار کرده، بآنحضرت رسانیدند. و چون اسپ، در سرکار، کمتر بود، از تردي بیگ طلب اسپ نمودند. او باز خاک بیمروتي بر فرق خود بیخته، در دادن اسپ مضایقه نمود. و همراهي هم نکرد. و حضرت جنت آشیاني، بعزیمت عراق با چند کس روان شده، مریم مکاني را همراه برده، شاهزادهٔ جهانیان را، که یکساله بود، بواسطهٔ حرارت هوا در اردو گذاشتند.

و میرزا عسکری، بعد از لحظه، باردو نزدیک رسیده، خبر یافت، که حضرت بسلامت رفته اند. جمعی را بضبط اردو تعین نمود. روز دیگر بغایت بی آزرمي، بدیوان خانه عالي، فرود آمد. و اتکه خان شاهزاده جهانیان اکبر شاه زا، نزد میرزا عسکری آوردند. و تردي بیگ، بحکم

میرزا عسکری گرفتار گشت . و محصلان بتحقیق بیوتات حضرت جنت آشیاني ، و ضبط اموال متعین گشتند . و میرزا عسکری حضرت شاهزاده را بقندهار آورده ، بسلطان بیگم کوچ خود ، سپرد . و او در لوازم مهرباني از خود بتقصیر راضي نمیشد .

و حضرت جنت آشیاني ، با بیست و دو کس ، که بیرم خان ، و خواجه معظم ، و بابا دوست بخشي ، و خواجه غازي ، و حیدر محمد اخته بیگی و میرزا قلي ، و شیخ یوسف ، و ابراهیم ایشک اقا ، و حسن علي ایشک اقاسی ، ازانجمله بودند ، بی آنکه رای مشخص باشد ، روان شدند ، و پاره راه رفتند . بلوچي دو چار شد و راهبری نمود . و بمشقت بسیار ، بقلعهٔ بابا حاجي رسیدند . و ترکان آنجا آنچه داشتند ، بر طبق عرض نهاده ، خدمت نمودند . و خواجه جلال الدین محمود ، که از قبل میرزا عسکری ، بتحصیل مال آنولایت آمده بود ، از رسیدن حضرت مطلع شده ، بسعادت ملازمت سرافراز شده ، از اسپ و شتر و ما یحتاج انچه داشت ، پیشکش کرد . و روز دیگر ، حاجي محمد کوکی که از میرزا عسکری گریخته بود ، بملازمت رسید . و چون بواسطه بی مروتي برادران ، و خویشان ، جائیکه لائق توقف باشد ، دران نواحي نبود ؛ بالضرورت انحضرت متوجه خراسان و عراق شدند . و در ابتدای ولایت سیستان ، احمد سلطان شاملو ، که از جانب شاه طهماسپ ، حاکم آنجا بود ، به لوازم استقبال قیام نمود . و چند روز در سیستان توقف واقع شد . احمد سلطان زیاده ، بر وسع و امکان بلوازم مهمانداري قیام نموده ، و عورات خود را ، برسم کنیزان بخدمتگاري حضرت مریم مکاني فرستاده ، و جمیع اسباب ، و جهات خود را ، پیشکش کرده ، خود در سلک غلامان درگاه در آمد . و آنحضرت محتاج الیه ضروري قبول نموده همه را باو انعام فرمودند . و احمد سلطان ، بوقت مشورت بعرض

رسانید، که از راه طبس کیلگی بعراق رفتن بهترست ؛ چون آن راه بغایت نزدیک ست، و بنده راهبري نموده، در ملازمت بعراق می آیم. آنحضرت فرمودند، که تعریف شهر هرات بسیار شنیده شده است ؛ ازان راه رفتن خوشتر مي آید. احمد سلطان، در رکاب آنحضرت متوجه هرات گشت *

درانوقت، سلطان محمد میرزا، پسر بزرگ شاه طهماسپ حاکم هرات بود. و محمد خان شرف الدین اوغلي تکلو منصب اتالیقی شاهزاده داشت. چون از قرب وصول آنحضرت مطلع شدند، علي سلطان را، که یکی از امرای تکلو بود، به تعجیل باستقبال فرستادند. و او در ابتدای ولایت هرات، بملازمت آنحضرت رسیده، در رکاب حضرت بشهر هرات روان شد. و شاهزاده ایران، با توابع و لواحق، باستقبال آنحضرت آمده، در لوازم تکریم و تعظیم دقیقه فرو نگذاشت. و محمد خان بشرف پایبوس مشرف شده، شهر هرات محل نزول اردوی معلی گشت. و محمد خان، بلوازم مهمانداري بنوعي قیام نمود، که از امثال و اقران او، تا غایت کسی چنین سعادتی در نیافته بود. و آنحضرت، از حسن سلوک او، بغایت راضي شد. و جمیع اسباب سلطنت، و ما یحتاج سفر آنحضرت را، محمد خان سر انجام نمود. چنانچه تا وقت ملاقات شاه طهماسپ، بچیز دیگر احتیاج نیفتاد.

و چون جمیع منازل و باغات هرات، که لائق تماشا بود، بنظر آنحضرت در آمد ؛ کوچ کرده، متوجه مشهد مقدس شدند. و شاه قلي سلطان استاجلو حاکم مشهد نیز، بقدر مقدور در لوازم خدمت گاري سعي نمود. و همچنان بحکم شاه طهماسپ در هر منزل، حاکم آنجا انچه دست همتش بآن میرسید، پیشکش میکرد. و از اردوی شاه طهماسپ، بحکم

شاهي جمعي کثير، از اکابر و اعيان و اشراف عراق، باستقبال انحضرت روان شدند. و مقرر شد، که از دامغان، تا اردوی شاهي در هر منزل، يکی از ايشان، بلوازم مهمانداري قيام نمايند. و اسباب مهمانداري، از سرکار شاهي، متعين گشت. و منزل، بمنزل آن حضرت را، طوی ميدادند. تا انکه، قزوين محل نزول آنحضرت شد؛ و اردوی شاهي، به بيلاق سورليق رفته بودند. و بيرام خان را، آنحضرت نزد شاه فرستادند. و او رفته، کتابتي اورد؛ مشتمل بر تهنيت قدوم مسرت لزوم آنحضرت، و اظهار اقسام سرور. آن حضرت منزل بمنزل رفتند، و بهر جا که ميرسيدند، اهل آنجا خدمتگاري بجا مي آوردند.

تا در بيلاق سورليق، حضرت جنت آشياني و شاه طهماسپ را بهم ملاقات واقع شد، و شاه طهماسپ در مراسم تعظيم و تبجيل دقيقه نامرعی نگذاشت؛ وطوی عظيم ترتيب داده لوازم مهمانداري، بنوعي که لائق طرفين بود، بتقديم رسانيد. اتفاقاً در اثنای مکالمه، شاه پرسيد؛ که سبب شکست شما چه شد. حضرت جنت آشياني فرمودند، که مخالفت و بيوفائي برادران. ازين سخن بهرام ميرزا برادر شاه طهماسپ آزرده خاطر گشته، کمر عناد در بست؛ و شاه را بران مي داشت، که آنحضرت را ضائع سازد. اما بخلاف او خواهر شاه طهماسپ سلطانم، که نزد شاه بغايت معتبر بود، و در جميع امور ملک و مال، اختيار تمام داشت، حسب المقدور، در لوازم امداد سعي مينمود و قاضي جهان قزويني، که ديوان شاه بود، و حکيم نورالدين محمد طيب، که اقتدار و اعتبار تمام داشت، در دولتخواهي حضرت جنت آشياني، بتقصير از خود راضي نشد. و حکيم نورالدين، که محرم بود، در بيرون و درون، بوقت فرصت، در سرانجام مهام آنحضرت کوشش مينمود. و دران اوقات، شاه طهماسپ جهت

انتعاش خاطر حضرت جنت آشیانی ، با جمعی از اعیان و امرا بشکار تیراندازی مشغول شدند . بهرام میرزا ، که کینهٔ دیرینه ، از ابوالقاسم خلفا در خاطر داشت ، تیری ببهانهٔ شکار بجانب او انداخت . و آن تیر بمقتل او رسیده ، همان لحظه در گذشت .

و شاه طهماسپ در مقام روان کردن آنحضرت در آمده ، جمیع اسباب سلطنت مرتب ساخت ؛ و شاهزاده مراد ، ولد خود را ، که طفل شیر خواره بود ، باده هزار سوار بکمک آنحضرت تعین فرمود . حضرت جنت آشیانی گفتند ، که ارادهٔ سیر تبریز و اردبیل در خاطر است . شاه بحکام آنمحال فرامین فرستاد ، که در لوازم تعظیم و تکریم ، حسب المقدور سعی نمایند . و آنحضرت بعد از سیر آنمحال ، متوجه قندهار گشت . و کوچ بر بکوچ بزیارت مشهد مقدس رفت ، و امرای قزلباش ، که همراه آورده بودند ، و بداغ خان افشار اتالیق شاهزاده و صاحب اختیار ان لشکر بود . چون بقلاع گرمسیر رسیدند ، گرم سیرات بتصرف در آمد ، و چون بقندهار رسیدند ، جمعی کثیر که از قلعه بیرون آمده بودند ، بقدر مقدور کوشش نموده ، شکست یافتند . و ظاهر قندهار ، محل نزول لشکر قزلباش گشت ؛ و انحضرت نیز ، بعد از پنجروز ، بظاهر قندهار رسید . قلعه محصور شد ؛ سه ماه هر روز جنگ بود ؛ جمعی کثیر از طرفین بقتل میرسیدند .

بیرام خان بایلچی‌گری ، نزد کامران میرزا بکابل رفت ؛ و در راه قومی از هزاره ، بر سر راه او آمدند ، و جنگ شده ، بیرام خان ظفر یافت . و بکابل رفته ؛ میرزا کامران را ملاقات نمود . بمیرزا هندال ، و میرزا سلیمان ولد خان میرزا و میرزا یادگار ناصر ، که از بهکر پریشان حال آمده بود ، نیز اتفاق ملاقات افتاد . میرزا کامران مهد علیاء خانزداه بیگم را ، همراه بیرام خان بقندهار فرستاد . که شاید صلحی صورت یابد . وقتیکه بیرام خان باتفاق

خانزاده بیگم، بقندهار بخدمت حضرت جنت آشیاني رسید؛ میرزا عسکری، همچنان در مقام جنگ و جدال بود، و لشکر قزلباش، از طول ایام محاصره، ملول شده، در مقام مراجعت شدند. چه گمان داشتند، که چون آنحضرت بحدود قندهار برسند، الوس چغتائي، بآنحضرت رجوع خواهند نمود. چون مدتی گذشت و هیچکس نیامد، و خبر آمدن میرزا کامران، بکومک میرزا عسکری، شهرت کرد؛ قزلباش بغایت اندیشه مند شدند. از اتفاقات حسنه، در همان ایام بخت از میرزا کامران برگشت؛ و میرزا حسین خان، و فضائل بیگ، برادر منعم خان، از میرزا کامران گریخته، بملازمت آنحضرت آمدند. ترکمانان، فی الجمله، امیدوار شدند؛ و بعد از چند روز محمد سلطان میرزا، و الغ میرزا، و قاسم حسین سلطان، و شیر افگن بیگ نیز گریخته آمدند، موجب اطمینان خاطر لشکر قزلباش شد. و مؤید بیگ، که در قلعه محبوس بود بحیله که توانست خود را خلاص ساخته، از حصار قندهار بریسمان فرود آمد. و آنحضرت او را نوازش بسیار کردند؛ و جمعی دیگر، نیز بسرداری ابوالحسن برادر زاده قراچه خان، و منور بیگ، ولد نور بیگ از قلعهٔ قندهار بیرون آمدند *

و میرزا عسکری بغایت مضطرب شده، طلب امان کرده، آنحضرت از کمال مروت، او را امان داده، امرای قزلباش را طلب نموده، بایشان مقرر ساختند؛ که چون اهل و عیال الوس چغتائي، در قلعه قندهار بسیار است؛ سه روز هیچکس از ترکمانان مزاحم اهل قلعه نشود. بموجب مقرر سه روز اهل قلعه باهل و عیال بیرون آمدند. و میرزا عسکری، در کمال خجالت بدرگاه آمد؛ و از گذشته هیچ سخن درمیان نیامد. و امراء الوس چغتائي، شمشیر در گردن، و کفن در دست، سعادت ملازمت دریافته، نوازش یافتند. و چون با قزلباش قرار یافته بود، که بعد از فتح، قندهار بایشان

متعلق باشد؛ آنحضرت باوجود آنکه، هیچ ولایت دیگر در تصرف نداشت قندهار را با ایشان گذاشت. و بداغ خان میرزا مراد ولد شاه طهماسپ را، بقلعه در آورده، قندهار را متصرف گشت. و امرای قزلباش، که بکمک آمده بودند، اکثر بعراق مراجعت نمودند؛ بجز بداغ خان و ابوالفتح سلطان افشار، و صوفي ولي سلطان شاملو در خدمت میرزا مراد، کسی دیگر نماند.

چون زمستان رسید، الوس چغتائی را مامنی نمانده، بالضرورت حضرت جنت آشیاني کس نزد بداغ خان فرستادند، که درین زمستان، لشکریان احتیاج بمامني دارند. ان بیمروت، درجواب سخني که بکار آید، نگفت؛ و الوس چغتائي، سراسیمه شدند. و عبد الله خان، و جمیل بیگ، که از قلعه بیرون آمده بودند، گریخته بکابل رفتند. و میرزا عسکری نیز، فرصت یافته، گریخت. و جمعی کثیر، او را تعاقب نموده گرفته نزد ان حضرت آوردند، و محبوس گشت. و سرداران الوس چغتائي، جمع آمده، بعد از مشورت قرار دادند، که قلعه قندهار را، بموجب ضرورت از قزلباش مي باید گرفت. و بعد از تسخیر کابل، و بدخشان، دیگر بار، بایشان باید داد. و بحسب اتفاق، درهمانروز، میرزا مراد ولد شاه طهماسپ، باجل طبعی در گذشت.

و این عزیمت، تصمیم یافته، جمعی کثیر باین خدمت تعین یافتند. و حاجي محمد خان و بابا قشقه با دو نوکر خود از همه پیشتر بدروازه قلعه رفت. و ترکمانان که گمان برده بودند، که آنحضرت قصد قندهار خواهد کرد، دران چند روز، هیچکس از الوس چغتائي را بشهر راه نمي دادند. اتفاقاً قطار شتری علف بار بشهر در آمد. حاجي محمد خان، فرصت یافته، بدروازه در آمد. مستحفظان دروازه، در مقام منع

شدند، و او از کمال شجاعت، شمشیر کشیده، بر ایشان حمله آورد. و آنجماعت طاقت مقاومت نیاورده، فرار نمودند. و جمعی دیگر، متعاقب رسیده بقلعه در آمدند. قزلباش سراسیمه شدند. و آنحضرت، بدولت سوار شده، بقلعه در آمد. و بداغ خان، از غایت اضطراب بدرگاه آمده، رخصت عراق یافت. و الوس چغتائي قندهار را، متصرف شده، مطمئن خاطر شدند. بعد ازان بعزیمت تسخیر کابل، کوچ کرده، حکومت قندهار به بیرام خان مقرر شد.

و میرزا یادگار ناصر و میرزا هندال با یکدیگر اتفاق نموده، از میرزا کامران گریختند؛ و در راه، از الوس هزاره، محنت بسیار کشیده، بملازمت آنحضرت آمدند. و باتفاق کوچ کرده بکابل رسیدند. و جمیل بیگ نیز که دران حدود بود بملازمت رسید. و میرزا کامران، که لشکر و سامان خوب داشت، بعزم جنگ بیرون آمد. و هر شب، جمعی از لشکر او، جدا شده، نزد حضرت بادشاه مي رفتند. و اردوی علیا کوچ کرده، در نیم کروهي لشکر میرزا کامران نزول نمود. و درین شب، اکثر لشکریان میرزا کامران گریخته، باردوی ان حضرت آمدند. * بیت *

اوخ کـه چـو روزگار برگشت، از من دل و بخت یار برگشت.

میرزا کامران سراسیمه شده، جمعی از مشایخ را، بدرگاه فرستاده، طلب عفو نمود. و آنحضرت گناه او را، بشرط آمدن بملازمت عفو نمودند. میرزا کامران قرار آمدن بخود نداده، بقلعهٔ ارک کابل گریخت و جمیع لشکریانش باردوی بادشاه آمدند. و همانشب، میرزا کامران از راه بیني حصار، بطرف غزنین فرار نمود. و آنحضرت از فرار او، مطلع شده، میرزا هندال را بتعاقب او امر فرمود و بنفس نفیس، بشهر کابل در آمدند. و چون شب شده بود تمام کابلیان، از غایت شوق، تمام شهر را از افروختن چراغ چون روز

روشن ساخته بودند. * بیت *

شب سیاه، فروغ بیاض دیوارش، موذنانرا از صبح در گمان افگند.

و بعد از نزول در قلعه، حضرت بیگمان، شاهزادهٔ عالمیان جلال الدین محمد اکبر میرزا را، بنظر آنحضرت در آوردند. و آنحضرت دیده، بدیدار آن قرة العین، روشن کرده، لوازم شکر بتقدیم رسانیدند. و این فتح، دردهم رمضان سنهٔ نهصد و پنجاه و سه روی نمود. و از سن شاهزاده، درینوقت، چهار سال و دو ماه و پنجروز گذشته بود. و بعضی در سنه اثني و خمسین و تسعمائة بقلم آورده اند. العلم عند الله. و بعد از فتح کس بطلب اورق و لشکر که در قندهار بود، رفت. و میرزا یادگار ناصر، در ملازمت مریم مکاني بکابل آمد؛ و طویهای عظیم، درین ایام ترتیب یافته و سنت ختان حضرت شاهزاده، درین ایام بفعل آمد. و بقیه این سال بعیش و عشرت گذشت *

و میرزا کامران گریخته بغزنین رفت. و راه در شهر نا یافته، میان هزارها، در آمد. میرزا الغ بیگ، بحکومت زمین داور و بدفع میرزا کامران مقرر گشت. میرزا کامران در زمین داور مجال توقف نیافته، ببهکر نزد میرزا شاه حسین ارغون رفت. میرزا شاه حسین دختر خود را، بمیرزا کامران داده، در مقام امداد او در آمد.

در سال دیگر، حضرت جنت آشیانی متوجه، بدخشان گشت. چون میرزا سلیمان ولد خان میرزا، با وجود طلب بملازمت نیامده بود، بدین جهت عزیمت بدخشان تصمیم یافت و بوقت کوچ میرزا یادگار ناصر، که مکرر مخالفت کرده بود، دیگر بار اندیشه فرار نمود. و این معني بر آنحضرت ظاهر شده، بحبس او حکم فرمودند. بعد از چند روز، محمد قاسم بموجب حکم، او را بقتل رسانید. اردو از عقب هندو کوه گذشته، در شتر گران نزول فرمود. و میرزا سلیمان نیز، لشکر بدخشان را، جمع آورده،

محاربه نمود؛ و در حمله اول شکست یافته، بکوهستان دور دشت گریخت . و آنحضرت متوجه طالقان و کشم شدند. درین میان، مزاج مبارک آنحضرت، از جادهٔ صحت منحرف گشت . و روز بروز مرض اشتداد یافت . تا آنکه، مردم اندیشه مند شدند . و بجز نزدیکان دیگری، برحیات آنحضرت مطلع نبودند. بدین واسطه، آشوبی در لشکر پیدا شد؛ و قراچه خان میرزا عسکری را، محافظت میکرد . و مردم بدخشان، از هر طرف، آغاز مخالفت نمودند. و بعد از دو ماه، آنحضرت صحت یافته، خبر سلامتي باطراف فرستاد . و جمیع آن فتنها فرو نشسته، مضمون این بیت بگوش اهل زمان رسید . * بیت *

زین عافیت، که بادشه کامگار یافت، بشگفت باغ، ازانکه نسیم بهار یافت .

و اردوی عالی بنواحي قلعه ظفر آمد . و خواجه معظم، برادر حضرت مریم مکاني، درینوقت، خواجه رشیدی را، که از عراق در رکاب آمده بود، بقتل اورده بکابل گریخت؛ و آنجا، حسب الحکم، محبوس گشت .

میرزا کامران، در بهکر، چون از توجه آنحضرت به بدخشان مطلع گشت؛ جمعی را با خود متفق ساخته، بطرف غور بند و کابل ایلغار نمود؛ و در راه، بسوداگران، دو چار شده، اسپ بسیار بدست آورد . و جمیع مردم خود را، دو اسپه ساخته، بنواحي غزنین رسیده؛ جمعی از اهاد الناس غزنین او را در قلعه در آوردند. زاهد بیگ، حاکم آنجا، که در خواب غفلت بود، بقتل رسید . و بفرموده میرزا، راه کابل را محافظت نمودند، که خبر بآنجا نرود . و از غزنین خاطر جمع نموده، با یلغار متوجه کابل گشت . و محمد قلي طغائی و فضائل بیگ، و جمعی که در کابل غافل بودند، وقتی آگاه شدند، که میرزا کامران بشهر در آمد، و محمد

قلي طغاي که در حمام بود، گرفتار گشته، در لحظه بقتل رسید. و میرزا کامران بقلعهٔ کابل در آمد، و فضائل بیگ، و مهتر وکیل را، بدست آورده، نابینا ساخت. و کسان بمحافظت حضرات عالیات، و شاهزاده عالمیان بر گماشت.

و این خبر، در نواحي قلعهٔ ظفر، بحضرت جنت آشیاني رسید. و آنحضرت فرمان حکومت بدخشان، و قندوز، که بمیرزا هندال مرحمت شده بود، بمیرزا سلیمان فرستاده؛ کوچ بر کوچ متوجه کابل گشتند؛ و میرزا کامران بقدر فرصت، جمعیت بهمرسانید؛ و شیر افگن با او ملحق گشت؛ و شیر علي نامي از نوکران میرزا کامران، بضحاک و غور بند آمد؛ و بضبط راه مشغول گشت. و آنحضرت از آب درهٔ بضحاک امدند و شیر علي، حسب المقدور جنگ کرده، منهزم گشت. و لشکر از تنگي بسلامت عبور نمود. و شیر علي، بار دیگر، بمردم عقب لشکر، مزاحمت رسانید. آنحضرت بدیه افغانان نزول نمودند. روز دیگر، شیر افگن بیگ و تمام مردم میرزا کامران، بجنگ بیرون آمدند. و درالنگ یرت چالاک جنگ عظیم شد؛ و نخست مردم جنت آشیاني پریشان شدند؛ و آخر بسعي میرزا هندال، و قراچه خان، و حاجي محمد خان، مردم میرزا کامران با قبح وجوه انهزام یافتند؛ و شیرافگن بیگ دستگیر شد؛ و چون بنظر حضرت در آمد، بسعي امرا بقتل رسید؛ و بسیاري از لشکر میرزا کامران درین روز بقتل آمدند؛ و بقیته السیف بقلعه گریخت. و شیر علي که بشجاعت اتصاف داشت، هر روز از قلعه بیرون امده، بقدر مقدور، جنگ میکرد، و نوبتی شیر علي و حاجي محمد خان بیکدیگر دو چار شدند. حاجي محمد خان را زخم رسید.

اتفاقا خبر رسید، که کارواني که اسپ بسیار همراه دارد، بچاریکاران

رسید. شیر علي بمیرزا کامران مقرر کرد، که باتفاق جمعی رفته، اسپانرا بشهر آورد. و اکثر مردم میرزا کامران، بهمراهي شیر علي، برین خدمت رفتند. و حضرت جنت آشیاني بدین معني اطلاع یافته، بقلعه نزدیک آمدند. و راه آمد و شد، اهل قلعه، بالکلیه مسدود گشت. و شیر علي، و آنجماعت، بعد از مراجعت، راه در امدن بقلعه نیافتند. و یکمرتبه میرزا کامران قصد کرد، که از قلعه بیرون آمده، بجنگ شیر علي و انجماعت را، بقلعه در آرد. مردم بیرون آگاه شده، بوقت بیرون آمدن، بضرب توپ و تفنگ ایشانرا منهزم گردانیدند.

و باقي صالح، و جلال الدین بیگ، که از مردم معتبر میرزا کامران بودند، دریذوقت، بملازمت حضرت جنت آشیاني رسیدند. و شیر علي و همراهان او، از در آمدن شهر، نومید شدند. و محاصره قلعه تنگ شد. و میرزا کامران، از روی کمال بی مهری و بیمروتي فرمود: که چند مرتبه حضرت شاهزاده اکبر شاه را بکنگره قلعه در جائیکه توب و تفنگ بسیار میرسید، مي نشاندند. و ما هم آنکه آنحضرت را، در بغل گرفته، مي نشست، و خود را در پیش میکرد، و بجانب غنیم میداشت: و حضرت حق سبحانه بر گزیده خود را محافظت مینمود.

القصه، جمعی از اهل کابل، از قلعه بیرون آمده، فرار نموده هریک بطرفی رفتند. و حضرت جنت آشیاني، فوجي را بتعاقب ایشان فرستاد. تا بسیاری از ایشان بقتل امده، طائفه اسیر شدند و میرزا کامران، در کابل مضطرب شد: و از اطراف و جوانب، لشکریان روی بملازمت حضرت جنت آشیاني آوردند. میرزا سلیمان از بدخشان، کمک فرستاد: و میرزا الغ از قندهار آمد: و قاسم حسین سلطان یا جمعی از نوکران شرم طغائی

از قندهار بمدد رسید. و میرزا کامران در طلب صلح شد؛ و آنحضرت بشرط ملازمت قبول کردند؛ اما میرزا کامران از ملازمت کردن اندیشه مند بود و در مقام فرار شد. و چون امراء الوس چغتائي، بگرفتاري میرزا کامران، بجهت گرمي بازار خود، راضي نبودند، باو پیغام کردند؛ که حضرت جنت آشیاني، درین دو روز، جنگ بر قلعه مي اندازند؛ دیگر توقف مصلحت نیست. و میرزا کامران که از بابوس بیگ، و قراچه بیگ آزرده خاطر بود، سه پسر خورد سال بابوس بیگ را، بعقوبت بقتل آورده از دیوار قلعه بپایان انداخت. و مردم درون و بیرون، ازین بیمروتي میرزا کامران آزرده خاطر شدند. و سردار بیگ، پسر قراچه خان را بر بالاء فیصل، در دیوار قلعه استوار ساخت. و قراچه خانرا، حضرت آشیاني دلداري بسیار نمودند. قراچه خان نزدیک بقلعه رفته، فریاد کرد؛ که اگر پسر من کشته شود، در عوض پسر من، بعد از گرفتن قلعه میرزا کامران و میرزا عسکری بقتل خواهند رسید *

و میرزا کامران از همه جا ناامید شده، از جانب خواجه خضر دیوار قلعه را سوراخ کرده، و از جائیکه، امرا از بیرون نشان داده بودند گذشته، جان بیک پا بدر برد. آنحضرت حاجي محمد خان را، با جمعی بتعاقب فرستادند؛ و حاجي محمد خان با میرزا کامران بنزدیک رسید. و میرزا او را شناخته بزبان ترکي گفت که بابا قشقه في من ایلدرب، یعني پدر تو بابا قشقه را من بقتل نه آورده ام. حاجي محمد خان که همیشه طالب فتنه بود، دانسته معاودت نمود.

و حضرت شاه زاده عالمیان اکبر شاه، بسعادت ملازمت مشرف شد. مراسم شکر گذاري بتقدیم رسید. و بفقرا، و مساکین، تصدق بسیار دادند.

و میرزا کامران، چون از قلعه پریشان و بیسامان، بدامن کوه کابل رسید؛ هزارها باو دو چار شده، انچه از اسباب داشت، بتاراج بردند. آخر یکی میرزا کامران را شناخته، بسردار خود خبر کرد. و سرداران الوس میرزا را، به ضحاک و بامیان، که شیر علي نوکر میرزا باندک مردم آنجا بود، رسانیدند. و یک هفته دران نواحي توقف واقع شد. و قریب بصد و پنجاه سوار، نزد میرزا جمع گشت. و میرزا کامران متوجه غوري شد. و میرزا بیگ برلاس حاکم غوري، با سیصد سوار و هزار پیاده، با میرزا جنگ کرده، شکست یافت. اسپ ویراق آنجماعت، بدست لشکر میرزا در آمده، فی الجمله قوتی گرفتند. و ازانجا متوجه بلخ شده، با پیر محمد خان حاکم آنجا، ملاقات نمود. پیر محمد خان، بنفس خود، بامداد میرزا ببدخشان آمد. و غوري و بقلانرا، میرزا متصرف گشت؛ و از اطراف و جوانب لشکریان رو بملازمت میرزا آوردند. و پیر محمد خان بولایت خود معاودت نمود. و میرزا کامران متوجه سلیمان میرزا و ابراهیم میرزا شد. ایشان طاقت مقاومت نیاورده، از طالقان بجانب کولاب رفتند. میرزا کامران، در بعضی از ولایت بدخشان، مستقل شد.

و قراچه خان و دیگر امرا، که درین ایام، خدمات خوب بجا آورده، مغرور شده بودند، توقعات غیر مقدور از حضرت جنت آشیاني نمودند؛ ازانجمه، قتل خواجه غازي وزیر، و تعین خواجهٔ قاسم بجای او بود. و این معني بر خاطر مبارک آنحضرت گران آمده، موافق مدعای ایشان جواب نگفت، و امرا بایکدیگر اتفاق نموده، بوقت چاشت، سوار شده، کله انحضرت را، که در خواجه ریواج بود، پیش انداخته متوجه بدخشان گشتند. و آنحضرت بعد از طلوع صبح و جمع آمدن لشکر، سوار شده، تعاقب نمودند؛ مخالفان بایلغار خود را بغور بند رسانیده و از پل گذشته،

پل را ویران کردند. و مردم پیش آنحضرت، بانجماعه رسیده، جمعی را تادیب نمودند. چون شب شد انحضرت مراجعت نمودند؛ که بعد ازان استعداد سفر بدخشان نموده شود. آنجماعت نزد میرزا کامران رفته تمر علی شغالی را بپنجشیر گذاشتند؛ که اخبار اردوي آنحضرت، بایشان رساند. و آنحضرت عزیمت بدخشان نموده، فرامین بمیرزا سلیمان، و میرزا ابراهیم و میرزا هندال فرستادند. و میرزا ابراهیم، از راه قلعه پریان بنواحي پنجشیر آمد. و از تمر علي شغالي خبر یافته بر سر او رفته، او را بقتل رسانید. و در قراباغ کابل بشرف ملازمت رسید *

و میرزا کامران، درین ایام شیر علي را بموجب استدعای او، بدفع میرزا هندال فرستاد و لشکریان میرزا هندال، شیر علي را، دستگیر کردند. و دران وقت میرزا هندال بملازمت حضرت رسید، شیر علي را مقید در نظر آوردند. آنحضرت از کمال مروت، گناهان او را نا بود انگاشته، غوري را باو مرحمت کردند. و میرزا کامران قراچه خان و جمعی را که از کابل آمده بودند، در کشم گذاشته، خود بطالقان رفته بود. و آنحضرت جنت آشیاني میرزا هندال، و حاجي محمد کوکه را، با جمعی، برسم منقلای، بجانب کشم روان ساختند. و قراچه خان بمیرزا کامران خبر فرستاد، که جمعی قلیل با میرزا هندال همراه اند، و بادشاه دور است؛ ایلغار می باید کرد. که باتفاق دفع میرزا هندال نموده شود، که بعد ازان جنگ بآنحضرت نیز آسان میتوانکرد. و میرزا کامران به تعجیل بکشم آمد، و برلب آب طالقان، که میرزا هندال و لشکریانش، از آب گذشته بودند، بایشان رسید؛ و در حمله اول، ظفر یافته، جمیع اسباب میرزا هندال، و آنجماعت بتاراج رفت. و حضرت جنت آشیاني، نیز درین وقت بلب آب رسیدند. و بواسط پیدا کردن گذر، لحظه توقف واقع شد. و بعد

از عبور آب هراول لشکر آنحضرت بمردم میرزا کامران رسیدند. و شیخم خواجه خضری، و اسمعیل بیگ دولدی را، دستگیر کرده، بنظر بادشاه در آوردند. و میرزا کامران بقصد هراول آنحضرت معاودت نمود. چون بیکدیگر رسیدند، علمهای حضرت جنت آشیاني، بنظر میرزا در آمد. و میرزا طاقت توقف نیاورده بطرف طالقان گریخت. و انچه بتاراج برده بودند، بانچه داشت، بتاراج داد.

روز دیگر طالقان محصور گشت. و میرزا سلیمان، درینوقت، بملازمت آمد. و میرزا کامران از اوزبکان مدد طلبید. چون از ایشان نومید شد، بغایت مضطر شده، از در عجز در آمده، رخصت مکه طلب کرد؛ و آنحضرت بروی ترحم نموده، التماس او را قبول کردند؛ بشرط آنکه، امرای باغی را بدرگاه فرستد. و میرزا کامران گناه بابوس بیگ را در خواست نمود، و دیگر امرا را، بملازمت فرستاد. ایشان خجل و شرمسار، بدرگاه آمدند. و آنحضرت گناهان ایشان را دو باره عفو فرمود. میرزا کامران از قلعه بیرون آمده، دو فرسخ رفت، و چون گمان نداشت، که آنحضرت باوجود قدرت او را بحال خود گذارد، و ازین مرحمت بغایت شرمسار شد، و عزیمت ملازمت آنحضرت نموده، مراجعت کرد.

چون این معني بعرض حضرت رسید بغایت انبساط فرموده، میرزا یانرا باستقبال او فرستادند. بوقت ملاقات، نهایت مهرباني بجا آورده، اسباب سلطنت میرزا کامران دیگر باره مترتب گشت، و سه روز در همین منزل توقف واقع شده، طویها و جشنها ترتیب یافت. و بعد از چند روز، ولایت کولاب، با قطاع میرزا کامران مقرر شد، و میرزا سلیمان، و میرزا ابراهیم، در کشم مانده، اردوی بزرگ متوجه کابل شد. و در اوائل زمستان، کابل محل نزول گردید. و حکم شد، که لشکریان باستعداد لشکر مشغول شوند.

و در آخر این سال ، حضرت جنت آشیاني بعزیمت تسخیر بلخ ، از کابل روان شدند . و کس بطلب میرزا کامران ، و میرزا عسکری بکولاب رفت - و میرزا هندال و میرزا سلیمان ، چون آنحضرت ببدخشان در آمدند ، بملازمت آمدند . و میرزا ابراهیم بموجب التماس میرزا سلیمان ، در کشم توقف کرد . میرزا کامران ، و میرزا عسکری ، دیگر بار مخالفت کرده ، بملازمت نیامدند . و آنحضرت کوچ برکوچ ، بپای قلعه ایبک آمد . و اتالیق پیر محمد خان حاکم بلخ ، با جمعی از امراء معتبر او ، در قلعهٔ ایبک متحصن شدند . آنحضرت قلعه را محاصره نمودند و اوزبکان مضطر شده ، بامان بیرون آمدند .

چون میرزا کامران بخدمت نیامده بود ، امرا جمع شده ، قرعه مشورت درمیان انداختند . که مبادا چون لشکر متوجه بلخ شود ، میرزا کامران قصد کابل نماید . آنحضرت فرمودند ، که چون عزیمت این یورش تصمیم یافت ، توکل کرده میرویم ، و پای سعادت در رکاب آمده ، متوجه بلخ شدند . و امرا ، و اکثرسپاهیان ، بواسطه نا آمدن میرزا کامران ، پریشان خاطر بودند . چون بنواحي بلخ رسیده شد ، بوقت فرود آمدن لشکر ، شاه محمد سلطان اوزبک ، با سیصد سوار رسید . و جمعی بدفع او ، روان شده ، جنگ عظیم کردند . و کابلی برادر محمد قاسم خان موجي ، در معرکه بقتل رسید . و یکی از سرداران اوزبک گرفتار شد . روز دیگر ، پیر محمد خان از شهر بیرون آمد . و عبد العزیز خان ولد عبید خان و سلطان حصار نیز بکومک او آمده بودند ، و بعد نصف النهار ، هر دو لشکر بیکدیگر رسیده ، شروع در جنگ شد . و آنحضرت سلاح پوشیدند و میرزا سلیمان ، و میرزا هندال ، و حاجي محمد سلطان ، هراول مخالفانرا شکست داده ، بشهر بگریزانیدند . و پیر محمد خان ، و همراهان نیز ، برگشته ببلخ در آمدند . و بوقت غروب آفتاب ، لشکر چغتائی که قریب شهر رفته بودند ، مراجعت

نمودند. و چون اکثر، امراء چغتائی بواسطهٔ نا آمدن میرزا کامران، دل نگران کابل و اهل عیال بودند؛ در این شب، که صباحش، بلخ بتصرف در مي آید، جمع شده، بعرض آنحضرت رسانیدند، که از جوئبار بلخ گذشتن مناسب دولت نیست. صلاح درانست، که بجانب درهٔ گز رفته، جای محکم بجهت اردو معین سازیم؛ و در اندک فرصتي، مردم بلخ و حصار، بملازمت مي آیند. و مبالغه بجائی رسانیدند، که آنحضرت ناچار کوچ کردند.

چون درهٔ گز بجانب کابل است، و دوست و دشمن، که از مشورت آگاه نبودند، تصور مراجعت نمودند؛ و اوزبکان دلیر شده، تعاقب کردند. و میرزا سلیمان و حسن قلي سلطان، مهردار، که بمحافظت عقب لشکر مشغول بودند، با هراول اوزبک جنگ کرده، شکست یافتند. و لشکریان که مائل رفتن کابل بودند، هرکس بهر طرفي که میخواست، روانشد. و اختیار از دست بیرون رفت. و قریب بسی هزار کس، از مخالفان رسیدند. و آنحضرت، درین معرکه، بنفس نفیس خود حمله بر مخالفان آورده، بزخم نیزه شخصي را، که از همه پیش بود، پیاده ساخت و بقوت بازوی خود، از میان ان جمع بیرون آمد. و میرزا هندال، و تردی بیگ خان، و منعم بیگ خان، و جمع دیگر از امراء، جنگ کنان بسلامت بیرون آمدند. و از شاه بداغ خان، و تولک خان قوچین، درین معرکه، آثار شجاعت بظهور آمد. و آنحضرت بسلامت بکابل تشریف آوردند. بقیهٔ اینسال در کابل گذشت.

و میرزا کامران در کولاب مانده بود و چاکر علي بیگ کولابي، با میرزا کامران، در مقام مخالفت شده، بالشکر بسیار، نواحي کولاب را تاخت، میرزا کامران میرزا عسکری را بجنگ او فرستاد. و میرزا عسکری

شکست یافته، دیگر بار بحکم برادر بجنگ او رفته، بطریق اول مراجعت نمود. میرزا سلیمان، و میرزا ابراهیم، از کشم، و قندوز، متوجه او شدند. و میرزا کامران دیگر تاب مقاومت نیاورده، نزدیک بروستاق آمد. و جمعی از اوزبک، درینوقت، برسر او آمده، اکثر اسپانش را بتاراج بردند. و میرزا کامران پریشان حال خواست، که از راه ضحاک، و با میان بمیان هزاره در آید.

آنحضرت چون ازین معني، آگاه شدند، جمعی کثیر امرا و لشکریان بضحاک و با میان فرستاد، که محافظت آنولایت نمایند. قراچه خان، و قاسم حسین سلطان، و جمعی دیگر از امراء بیوفا، که در ملازمت آنحضرت بودند، کسی نزد میرزا کامران فرستادند: که از راه قبچاق میباید آمد. که در وقت جنگ، ما همه بخدمت مي آئیم، و چون میرزا کامران نمودار شد، قراچه خان و رفیقان او، خاک بیمروتیي برسر خود بیخته، از انحضرت جدا شدند، و بمیرزا کامران ملحق گشته، بجنگ ایستادند. و با آنکه، اندک مردم با انحضرت بودند، از کمال شجاعت، پای ثبات افشرده، جنگ عظیم افتاد. و پیر محمد آختا بیگي، و احمد پسر میرزا قلي درین جنگ کشته شدند. و میرزا قلي زخم خورده از اسپ افتاد. و آنحضرت بنفس نفیس، چندان کوشش فرمودند: که زخم شمشیری بر فرق مبارک رسید. و اسپ خاصه نیز، مجروح گشت. و آنحضرت بضرب تیر، مخالفان را از خود دور ساخته، بسلامت بیرون رفته، بجانب ضحاک و بامیان تشریف بردند. و جمعی که بآن راه رفته بودند، بآنحضرت ملحق شدند: و میرزا کامران، بار دیگر، کابل را بتصرف در آورد.

و آنحضرت، با حاجي محمد خان، و جمعی دیکر که در رکاب

بودند، بجانب بدخشان رفت. و شاه بداغ، و تولک قوچین و مجنون قاقشال، و جمعی دیگر را، که مجموع ده نفر بودند، بخبرگیري بجانب کابل فرستادند. و بجز تولک قوچین از انجماعت دیگری بملازمت مراجعت نکرد. و آنحضرت از بیوفائي نوکران تعجب نموده، در نواحي اندرآب مقام فرمودند؛ و سلیمان میرزا، و ابراهیم میرزا، و میرزا هندال چون از آمدن حضرت اطلاع یافتند، بالشکرهای خود، بملازمت آمدند. و بعد از چهل روز انحضرت متوجه کابل شد. و در مابین عقبه و اشترکرام میرزا کامران باقراچه خان، و لشکر کابل در برابر آمده، از طرفین صف آرائي کردند. درینوقت خواجهٔ عبد الصمد منصور، از فوج میرزا کامران گریخته، بملازمت آنحضرت آمده، نوازش یافت. و کامران میرزا طاقت نیاورده، شکست خورده، و پریشان حال، بدامن کوه مندرود گریخت. و قراچه خان، حرام نمک، بوقت گریز، دستگیر شد، و شخصی او را بملازمت آنحضرت مي آورد. و در راه، قنبر علي سهاری، که برادر او بفرمودهٔ قراچه خان، در قندهار بقتل رسیده بود، دو چار شد؛ و فرصت غنیمت دانسته، قراچه خانرا بقتل آورد. و میرزا عسکری درین معرکه بدست لشکریان حضرت گرفتار شد، و آنحضرت مظفر، و منصور، بکابل تشریف بردند؛ و یک سال، در کابل، بفراغت گذشت.

بار دیگر، جمعی از سپاهیان واقعه طلب، گریخته نزد میرزا کامران رفتند. و قریب بهزار و پانصد سوار نزد او جمع شد؛ و حاجي محمد خان بی رخصت آنحضرت بغزنین رفت. بالضرورت آنحضرت بجانب لمغانات، بدفع میرزا کامران، متوجه شدند. و او طاقت نیاورده باتفاق افغانان مهمند، و خلیل و داود زئی و ملکان لمغانات، بطرف سنده گریخت. و آنحضرت، در لمغانات، مدتی بشکار مشغولی فرموده، بکابل

مراجعت فرمودند. و میرزا کامران، بار دیگر، بمیان افغانان در آمده، آنحضرت دیگر بار، بدفع او، روان گشت. و به بیرام خان، حاکم قندهار، فرمان رفت، که بهر طریق تواند، بغزنین آمده، حاجي محمد خانرا بدست آورد. و حاجي محمد خان، کس نزد میرزا کامران فرستاد، که خود را بغزنین باید رسانید. که بنده تابعم، و ولایت غزنین تعلق بشما دارد. میرزا کامران از ولایت پشاور، براه بنگش، و گردیز، متوجه غزنین گشت؛ اما قبل از رسیدن او بیرام خان بغزنین رسیده بود؛ حاجي محمد خان ناچار، نزد او رفت و باتفاق بکابل آمدند. و میرزا کامران در راه خبر رفتن حاجي محمد خان، بکابل شنیده به پشاور برگشت؛ و حضرت جنت آشیاني، از لمغانات، بکابل مراجعت نمود. و چند روز قبل ازانکه، آنحضرت بکابل در آید، حاجي محمد خان از کابل گریخته، بغزنین رفت. و آنحضرت، از کابل بیرام خانرا، باکثر امرا، بدفع او فرستاد. و حاجي محمد خان، دیگر باره، باتفاق بیرام خان، بدرگاه آمده، نوازش یافت.

و میرزا عسکری را، حسب الحکم خواجهٔ جلال الدین محمود، به بدخشان برده، بمیرزا سلیمان سپرد؛ که از راه بلخ، رخصت مکه نماید. و میرزا سلیمان او را به بلخ فرستاد. و ایام حیات میرزا عسکری، درین سفر در ولایت روم، به نهایت رسید.

و میرزا کامران را، افغانان درمیان خود نگاه داشته، در مقام اجتماع لشکر بودند. و آنحضرت بالضرورت، دیگر باره، عازم دفع او گشت. و حاجي محمد، درین یورش، بجهت کثرت جرائم با برادر بقتل رسید. و درین بار، میرزا کامران باتفاق افغانان، بر اردوی حضرت، شبخون آورد. و میرزا هندال، درین شب، بشهادت رسید. و تاریخ شهادتش از شبخون بطلب. و میرزا کامران، کاري نساخته، منهزم برگشت. و خیل و حشم

ميرزا هندال را، آنحضرت، بشاهزادۀ عالميان جلال الدين محمد اکبر ميرزا، مرحمت فرمود. و غزنين و توابع را، با قطاع ايشان مقرر ساختند.

و ميرزا کامران را افغانان، بعد ازانکه حضرت بقصد ايشان روان شد، محافظت نتوانستند کرد؛ و از همه مايوس شده، بهندوستان گريخته، نزد سليم خان افغان رفت؛ و تمام اهل و الوس او تاراج افغانان شد. و آنحضرت بکابل مراجعت کردند. و بعد از چند روز، که لشکريان آسوده شدند، از راه بنگش و گرديز، عزيمت هندوستان فرمودند. و تمام متمردان که دران اطراف جوانب بودند، تاديب براصل يافتند. و از ميانه دنکوت و نيلاب، آنحضرت از آب سند عبور کردند. و ميرزا کامران، چون از سليم خان، حاکم هندوستان، بواسطۀ بد سلوکي آزرده خاطر شده، گريخته، بکوهستان سوالک در آمده، بسعي بسيار، خود را، بولايت سلطان آدم گکهر رسانيد. و سلطان آدم او را محافظت کرده، حقيقت را بدرگاه عرضه داشت نمود. و آنحضرت، او را نوازش کرده، حکم طلب فرمودند؛ و منعم خان بمنزل سلطان آدم رفته، باتفاق ميرزا کامران را، در نواحي پرهاله بملازمت آوردند. و آنحضرت، باز بمنطوق العفو عند الاقتدار من علو الاقتدار عمل نموده، از کمال مروت، خيلي از جرائم ميرزا کامران در گذشتند. اما لشکريان، و امرا، و الوس چغتائي، که بواسطۀ مخالفت ميرزا کامران، انواع محنت و پريشاني کشيده بودند، اتفاق کرده، نزد آنحضرت آمدند؛ که بقاى عرض، و ناموس اهل و الوس چغتائي، در افناى ميرزا کامران منحصرست. چه مکرر، خلاف عهد از ميرزا کامران مشاهده نموده بودند. لا جرم، آنحضرت به نابينا ساختن او، رضا داد؛ و علي دوست باربيگي، و سيد محمد پکنه، و غلام علي شش انگشت، ده نيشتر چشم ميرزا را از حيلۀ بينائي، عاطل گردانيدند. و تاريخ اينواقعه

به نیشتر یافته اند؛ و میرزا کامران بعد ازین واقعه رخصت حج یافته، باسباب سفر، بموجب دلخواه، روان شد. و بمکه رسید؛ و آنجا ودیعت حیات سپرد.

و آنحضرت بپای قلعهٔ رهتاس آمده، ارادهٔ تسخیر کشمیر، فرمودند. درین اثناء، بعرض رسید، که بیرانه نام زمینداری، درین کوهستان، بواسطهٔ محکمي مقام، تا غایت، بهیچ یک از سلاطین انقیاد ننموده. مبادا، که راه بیرون آمدن را محافظت نماید؛ و کشمیر نیز، بدست در نیاید، و کار مشکل شود. و آنحضرت از غایت علو همت ملتفت بسخنان ایشان، نشده، روان شدند. درینوقت خبر آمدن، سلیم خان افغان از جانب هندوستان، به پنجاب رسید، و سبب برهم خوردگي سپاهي گردید. و بوقت کوچ امرا و لشکریان، که برفتن کشمیر راضي نبودند، یکبار بجانب کابل روان شدند. و آنحضرت چون مطلع شد، که هیچکس باین یورش راضي نیست؛ بطرف کابل معاودت فرمودند. و از آب سند عبور نمّوده، به تعمیر قلعه بکرام اشارت فرمودند، و جمیع اشکریان، بجد و جهد تمام، در اندک وقتی، آنقلعه را بتمام رسانیدند؛ و اسکندر خان اوزبک بضبط آنقلعه متعین گشت.

و آنحضرت بکابل آمده، شاهزادهٔ عالمیان جلال الدین محمد اکبر میرزا را بغزنین رخصت فرمودند. و خواجه جلال الدین محمود، و جمعی دیگر، از اعیان، در رکاب ظفر انتساب بغزنین رفتند. و بعد از مدتی، خبر فوت سلیم خان، و فترات افغانان، از هندوستان رسید. چون ارباب غرض بعرض رسانیده بودند، که بیرام خان ارادهٔ مخالفت دارد، آنحضرت عزیمت یورش قندهار فرمودند. بیرام خان استقبال نموده، لوازم عبودیت و اخلاص بظهور آورد. و بوقت مراجعت قندهار را بمنعم خان نامزد کردند. معنم خان بعرض رسانید، که

چون یورش هندوستان در خاطرست، تغیر و تبدیل حکام باعث تفرقه لشکرست. بعد از فتح هندوستان، بمقتضای وقت، عمل نمودن لائق دولت است. همچنان حکومت قندهار به بیرام خان مفوض شد. و زمین داور، باقطاع بهادر خان، برادر علي قلي خان سیستاني مقرر گشت.

و اردوی بزرگ بکابل توجه نموده باستعداد یورش هندوستان مشغول شدند. و بحسب اتفاق، آنحضرت روزی بسیر و شکار سوار شده بودند؛ فرمودند که چون عزیمت هندوستان در خاطرست، الحال سه کس، که از پیهم بنظر در آیند، نام ایشان پرسیده، فال گرفته شود. اول کسی که در خورد، نام او پرسیدند. گفت نام من دولت خواجه است. حضرت بشارت گرفته، چون پاره راه رفتند؛ دهقاني دیگر پیش آمد؛ نام پرسیدند. نام خود را مراد خواجه، گفت. حضرت فرمودند، که چه خوش باشد. اگر شخصی سیوم را، سعادت خواجه نام باشد. و چون پارهٔ راه طی کردند، شخصی بنظر در آمد. نام خود سعادت خواجه گفت. همگنان ازین قضیه غریب، تعجب کرده، بر فتح هندوستان امیدوار شدند.

در ذیحجه سنه احدی و ستین و تسعمائة، آنحضرت پای سعادت در رکاب دولت آورده، عازم تسخیر هندوستان شدند. چون به پشاور نزول فرمودند، بیرام خان، حاکم قندهار، بموجب حکم، بملازمت رسید. و رایات جلال از آب سند گذشت. و بیرام خان، و خضر خواجه خان، و تردی بیگ خان، و اسکندر سلطان، و جمعی دیگر از امرا، برسم منقلای، پیشتر روان شدند. و تاتار خان کاشي، که حاکم رهتاس بود، با وجود استحکام قلعه، طاقت توقف نیاورده بگریخت. و آدم گکهر، بآنکه سبق خدمت داشت، از بیدولتي بملازمت نیامد. و آنحضرت کوچ بر کوچ، متوجه لاهور شدند. و افغانان لاهور، از وصول موکب همایون خبردار شده، فرار نمودند.

* بیت خجسته رایت منصور دور بود هنوز،
که نصرت و ظفر افتاده بود در افواه.

و آنحضرت، بی منازعتی، بشهر لاهور در آمده، امراء منقلای بجانب جالندهر و سرهند روان شدند، و پرگنات پنجاب، و سرهند، و حصار تمام بیجنگ، در تصرف لشکریان الوس چغتائي در آمد.

درینوقت، جمعی از افغانان بسرداری شهباز خان، و نصیر خان افغان، در دیبالپور جمع شدند. و آنحضرت، بعد از اطلاع میر ابو المعالی و علي قلي سیستاني را، بدفع ایشان فرستاد. و بعد از جنگ، افغانان شکست یافته؛ اموال اهل و عیال ایشان بغارت رفت. و اسکندر افغان که دهلي در تصرف او بود، سي هزار کس، بسرداری تاتار خان، و حبیت خان، بدفع امرای سرهند، فرستاد. و امرای چغتائي، در جالندهر جمع شده، باوجود کثرت دشمن، و قلت دوست، قرار جنگ دادند. و کوچ کرده، از آب ستلج، عبور نمودند. و لشکر افغانان، آخر روز، از عبور ایشان آگاهي یافته، بقصد جنگ روان شدند. و امرای چغتائي، باوجود قوت مخالفان، دل بر جنگ نهادند؛ و بوقت غروب، هر دو لشکر بیکدیگر رسیدند؛ و جنگ عظیم شده، مغولان آغاز کمانداري کردند؛ و بواسطه ظلمت شب، تیراندازان مغول مرئي نمیشدند. افغانان از غایت اضطراب، آتشی در موضعی، که نزدیک بود، انداختند. چون اکثر خانهای، مواضع هندوستان، خس پوش است، آتش شعله کشیده، معرکه بروشني بهتر نمود، و تیراندازان بروشني آتش، بیرون آمده، بخاطر جمع بکار خود مشغول شدند. بیت *

همان که، دام همي ساخت، بسته گشت بدام؛
همانکه، چاه همي کند، در فتاد بچاه.

مخالفان ، که در روشني آتش هدف تیر شده بودند ، دیگر طاقت نیاورده ، فرار نمودند . و فتحی عظیم روی نمود . فیل و اسپ و اسباب بسیار ، بدست لشکر مغول در امد .

و چون مژدهٔ فتح ، بلاهور رسید ، آنحضرت بغایت خوشحال گشته ، امرا را نوازش بسیار فرمودند . و تمام پنجاب ، و سرهند و حصار فیروزه ، بتصرف در آمد . و بعضی پرگنات دهلي ، را نیز مغولان متصرف شدند . و سکندر افغان ، چون بر شکست لشکر خود مطلع شد ؛ بهشتاد هزار سوار ، و فیلان کوه پیکر ، و توپخانه بسیار ، بعزم انتقام روان شده ، بسرهند رسید ؛ و بر گرد معسکر خود ، خندق و قلعه مرتب ساخت . و امراء الوس چغتائي ، شهر بند سرهند را محکم ساخته حسب المقدور ، اظهار جلادت میکردند ؛ و عرائض بلاهور فرستاده ، استدعای قدوم نصرت لزوم جنت آشیاني نمودند . و رایات جلال ، بفتح و فیروزي عازم سرهند گشت . و بعد از قرب وصول ، امراء منقلای ، برسم استقبال بملازمت آمدند ؛ و صفوف آراسته گشت ، و بعظمت هرچه تمامتر ، بمقابل غنیم ، که اضعاف مضاعف لشکر مغول بود ، در آمدند . و بعد از چند روز ، بعد ازانکه مکرراً از طرفین جوانان کار طلب داد مردی و مردانگي دادهٔ بودند ، روزی ، که نوبت قراولی ملازمان شاهزادهٔ عالمیان جلال الدین محمد اکبر میرزا بود ، جنگ صف روی داد . و از یک طرف بیرام خان ، خانخانان ، و از جانب دیگر ، سکندر خان ، و عبد الله خان اوزبک ، و شاه ابوالمعالی ، و علي قلي خان و بهادر خان ، بر مخالفان حمله آوردند . و هریک از خوانین ، درین روز ، آنقدر لوازم شجاعت و مردانگي بظهور مي آوردند ، که فوق طاقت بشری بود ، و توفیق رفیق حال مردان لشکر آمده ، لشکر افغانان ، که قریب بصد هزار کس بودند ، از اندک مردمی شکست

یافتند. سکندر رو بفرار آورده، سپاه ظفر پناه، مخالفانرا تعاقب نموده، بسیاری از ایشان را بقتل آوردند؛ و غنیمت بسیار بدست آورده، مظفر و منصور بملازمت آنحضرت آمده؛ بمراسم تهنیت قیام نمودند. و منشیان بموجب حکم، فتحنامه بنام نامي حضرت شاهزادهٔ عالمیان، که بحسن اهتمام ملازمانش فتح روی نموده بود، بقلم آورده، باطراف و اکناف فرستادند. و سکندر خان اوزبک متوجه دهلی گشت؛ و اردوی بزرگ از راه سامانه عازم پای تخت هندوستان شده، جمعی از افغانان، که در دهلي بودند، جان بیک پا بیرون بردند؛ و سکندر خان بشهر در آمد و میر ابو المعالی را، بدفع اسکندر، بجانب لاهور، که بکوهستان سوا لک گریخته بود، فرستادند.

در ماه رمضان ان حضرت، بدهلي آمده، بار دیگر، در اکثر سواد هندوستان، خطبه و سکه بنام نامي آنحضرت مزین شد. آنانکه در رکاب ظفر انتساب ارتکاب تحمل سختي نموده بودند، باحسن وجوه، نوازش یافته، هریک حاکم ولایتی شدند، و بقیهٔ این سال بعیش و عشرت گذشت.

چون شاه ابوالمعالی که بدفع سکندر رفته بود، بامراء کومکی نیکو سلوک نکرده، و در اقطاعات ایشان تصرفات کرده، بخزانهٔ عامره نیز دست اندازی نمود؛ و سکندر روز بروز قوی مي شد. این خبر که بآنحضرت رسید، بیرام خان را بمنصب اتالیق شاهزادهٔ عالمیان سرافراز فرموده در رکاب آنحضرت، بدفع اسکندر تعین فرمودند. و حکم شد، که شاه ابوالمعالی بحصار فیروزه و آنحدود آید.

و درین ایام قنبر دیوانه نام، درمیان دو آب و سنبل، جمعی را با خود متفق ساخته، بنیاد غارت و تاراج نهاد. و مردم کوته اندیش و واقعه طلب، از هر طرف، نزد او جمع آمدند. و علي قلي خان سیستانی بدفع

او نامزد شد و او در قلعهٔ بداون متحصن گشته، چند روز تلاش کرد، و در آخر، قلعه بتصرف در آمد. و قنبر گرفتار گشته، بقتل رسید. سرش بدرگاه فرستادند.

و از عجائب واقعات آنکه هفتم ربیع الاول نزدیک غروب، حضرت جنت آشیاني بر بالای بام کتابخانه بر آمده، لحظه ایستادند؛ و وقت فرود آمدن، موذن در بانگ نماز شروع کرد؛ و آنحضرت در زینه دوم، بتعظیم بنشست؛ بوقت برخاستن، پای مبارکش بلغزید؛ از نردبان جدا شده، بزمین آمد، و اهل مجلس سراسیمه شده، آن حضرت را، که بیهوش شده بودند، بدرون خانه در آوردند. بعد از لحظه، افاقت یافته، سخن گفت. و اطبا در معالجه سعی بسیار نمودند. اما سودی نکرد. روزی دیگر، که ضعف آنحضرت بسیار شد، و کار از معالجه گذشت، نظر شیخ جولي را بملازمت شاهزادهٔ عالمیان، بطرف پنجاب فرستاده، از حقیقت حال اعلام فرمودند. در پانزدهم ماه ربیع الاول، سنه ثلث و ستین و تسعمائة، بوقت غروب داعی حق را لبیک اجابت کفته بریاض رضوان خرامیدند. و از عجائب اتفاقات، این مصرعه، تاریخ ان واقعه شد - * مصراع *

همایون بادشاه از بام افتاد.

ایام سلطنت صوری آنحضرت، بست و پنج سال و کثری امتداد یافت. و سن مبارکش، به پنجاه و یک رسید. ذات ملک صفاتش بکمالات انساني آراسته بود. و در شجاعت و مردانگي، از سلاطین آفاق امتیاز داشت. و در جنب بخشش و ایثار او جمیع هندوستان وفا نکردی؛ و در علم نجوم، و ریاضی، بی بدل بود. و شعر نیکو گفتي، و در صحبت آن مقتداء جهان، همه وقت، فضلا و علما و اکابر مي بودند. و همیشه از اول شب تا بصبح بصحبت میگذشت. و نهایت آداب در مجلس آنحضرت

مرعی میبود. همه وقت بحث علمی مذکور مجلس بهشت ائین مي گشت. ارباب فضل و هنر را در عهدش رونق تمام پدید امد. و مروتش بحدی بود، که میرزا کامران، و امرای چغتائی مکرراً مخالفت کرده، گرفتار شدند. و گناهان ایشانرا بعفو مقرون گردانید. در کل حال، با وضو بودی، و هرگز نام خدایتعالی بی وضو بر زبان نه بردی؛ روزی میر عبد الحی صدر را عبدل خطاب کرده، طلب داشتند؛ و چون از وضو فارغ شدند، بمیر گفتند، که معذور خواهید داشت، که چون وضو نداشتم و حي نام خداست، نام شما را تمام نبردم. ذات ملکي صفاتش جامع کمالات صوری و معنوي بود. رحمة الله علیه واسعة.

القصه نظر شیخ جولي که بوقت شدت ضعف آنحضرت، به پنجاب روان شده بود، در کلانور، بسعادت ملازمت حضرت شاهزادهٔ عالمیان رسیده، قصه غریبه را، معروضداشت و متعاقب او، خبر رحلت آنحضرت رسانیدند. و امرائیکه، در رکاب ظفر انتساب شاهزاده بودند، بتخصیص بیرام خان خانخانان بعد از تقدیم لوازم تعزیت، بر سلطنت آن حضرت اتفاق نموده بتاریخ دویم ربیع الثاني، در قصبهٔ کلانور، ترتیب جشنی عظیم نمودند. و آنحضرت قدم بر مسند فرماندهي نهاده، جهان و جهانیان را از حادثات ایمن گردانید.

* بیت *

اندر آمد ببـــار گاه خدای، دامن خسروی کشان در پای.

و چون ذکر، تغلب و تسلط شیر خان افغان، و سلیم خان، و سائر افاغنه، در بلاد هندوستان، بر ایام سلطنت خلیفه الهي مقدم است؛ و مورخ را از ایراد آن چاره نیست، لا جرم عنان قلم، بذکر آنها معطوف میگردد. و بعد از اتمام احوال اینجماعت، احوال خیرمآل آنحضرت را، ذکر نموده خواهد شد.

ذکر احوال شیر خان

در السنه و افواه، شیر خان بشیر شاه مذکور است. نام او فرید، و نام پدر او حسن ست. و حسن از طائفه افغان سورست. وقتی، که سلطان بهلول، بحکومت رسید، از ولایت روه، که مسکن افاغنه است، افغان بسیار طلب داشت. و روه عبارت است از کوه، مخصوص که ابتداء آن باعتبار طول، از سواد بجور تا قصبهٔ سوی از توابع بهکر؛ و باعتبار عرض، از حسن ابدال تا کابل ست. و قندهار در حدود این کوه واقعست. دران ایام پدر حسن سور، که ابراهیم نام داشت، بهندوستان آمده، نوکری یکی از امرای سلطان بهلول میکرد. و چندگاه، در حصار فیروزه، و روزی چند، در پرگنهٔ نارنول، گذرانید. چون نوبت بهلول گذشت، و دور سلطنت به پسرش سکندر رسید؛ جمال خان، که از امرای بزرگ سلطان سکندر بود، حاکم جونپور شد. حسن، پدر فرید، عمری در ملازمت او گذرانید؛ و جمال خان حسن سور را، رعایت نموده، پرگنه سهسرام و خواص پور تانده، که از توابع رهتاس است بجاگیر او داده، پانصد سوار همراه ساخت.

حسن را هشت پسر بود، فرید و نظام از یک مادر بودند. و مادر ایشان از نسل افغان بود؛ و دیگر پسران از کنیزان بودند. حسن را بوالدهٔ فرید چندان الفت نبود، و نسبت بدیگر، فرزندان باو توجهي نداشت. فرید از خدمت پدر، رنجیده، و سعادت خدمت او گذاشته، بملازمت جمال خان رفت. حسن بخدمت جمال خان نوشت، که فرید را تسلي کرده، پیش من فرستید. میخواهم که چیزی بخواند، و تهذیب اخلاق نماید. هر چند جمال خان فرید را، تکلیف رفتن بخدمت پدر، که سرمایهٔ سعادت او بود، میکرد؛ او قبول نکرده، گفت که چون جونپور

نسبت بسهسرام شهر است، و اینجا علما بیشتراند؛ همین جا بطالب علمي مشغول میشوم. مدتی آنجا بوده، چیزی میخواند، و کافیه را با حواشي و دیکر کتب خواند. کتاب گلستان، و بوستان، و سکندر نامه را که دران زمان اهل هند میخواند، نیز گذرانید. و از سیر و تاریخ وقوفی بهم رسانید.

بعد از دو سه سال، که حسن بجونپور آمد، خویشان او درمیان آمده، فرید را بخدمت پدر آورده، دفع کلفت نمودند، و حسن داروغگي جاگیر خود را، بفرید مفوض داشته، او را بجاگیر فرستاد. فرید در وقت رخصت، بعرض پدر رسانید؛ که مدار کار عالم، خصوصاً امارت بر عدلست، اگر مرا بجاگیر میفرستید من از سویت تجاوز نخواهم کرد. و نوکران شما اکثر خویش و قرابت اند، هرکس که از راه عدل تجاوز نماید، محابا نخواهم کرد. ازین قسم مقدمات گفته، بجاگیر رفت؛ و آنجا از روی پختگي و کفایت سلوک نموده، درمیان اقربا، سویت مرعي داشت. مقدمان بعضی مواضع که متمرد و سرکش بودند، فرید را ندیدند. فرید در مقام تنبیه آنجماعت شده، بمردم خود مشورت کرد؛ همه گفتند، که لشکر همراه پدرتست، تا آمدن پدر صبر باید کرد. فرید فرمود که دویست زین اسپ طیار ساختند؛ و از مقدم هر موضع نیز یک اسپ بعاریت طلبداشت؛ و از قسم سپاهي، که بعضی پیاده بودند و دران نواحي سکونت داشتند، طلبداشته، بقدر خرجی و جامه امداد کرد؛ و بوعده تسلي نموده، هریک را بر اسپان عاریت سوار ساخته، بر سر متمردان رفت. خانمان ایشان را خراب ساخته اسیر نمود. و بعد ازان، بعضی از متمردان، که در نواحي پرگنات او بزور، و قوت، و مکنت خود، و اعتماد جنگل استظهار داشتند؛ و فرید را در نظر نمي آوردند؛ و مواضع و پرگنات او را آزار میرسانیدند،

جمعیت تمام نموده، بر سر انها رفت . و قریب مواضع ایشان، فرود آمده، گرد خود را قلعه ساخته، هر روز جنگل ایشان را مي برید، تا بقلعه رسید، و سر کوبیها ساخته، غالب آمد؛ و خلق کثیر را بقتل رسانید؛ و اسیر ساخت، و چنان کرد، که من بعد تمام متمردان نواحي مطیع و منقاد او شده مالگذاری نمودند. پرگنات او معمور و آبادان گشت، و او صاحب قوت و مکنت شد .

بعد از مدتی، که حسن بجاگیر آمد، و معموري پرگنات، و طریق سرانجام؛ و سربراهي فرید مشاهده نمود، خوشحال و خوشوقت شده، تحسینها کرد. گویند که، حسن را کنیزی بود، که ازوی سه پسر داشت، سلیمان و احمد و مدا. حسن مبتلا و گرفتار آن کنیز بود. روزی باحسن گفت؛ که وعده کرده بودی، که هرگاه که پسران تو بزرگ شوند داروغگي پرگنات بآنها داده خواهد شد؛ الحال که بحد بلوغ رسیده اند، بوعده وفا باید کرد. حسن بجهت خاطر فرید، که فرزند خلف، و بزرگ ترین فرزندان بود، موقوف میداشت. فرید اینمعني را فهمیده، دست از حکومت پرگنات باز کشید. حسن داروغگي را، بسلیمان و احمد داده، عذر خواهي فرید نموده، گفت که چنانچه تو کاردان و صاحب تجربه شده، میخواهم که برادران تو نیز، سر براه و پخته شوند؛ و در آخر قائم مقام من تو خواهي بود.

القصه، چون حکومت پرگنات بسلیمان و احمد قرار گرفت، فرید نومید شده، سعادت ملازمت پدر را گذاشته، بآگره رفت؛ و در خدمت دولت خان، که از امرای کبار سلطان ابراهیم بود، قرار گرفت؛ و مدت مدید خدمت او کرده، او را از خود راضي و خوشنود ساخت. روزی، دولت خان از فرید پرسید، که هر مطلب و مدعا، که داشته باشي، بگوی،

تا بتقدیم رسانیده شود. فرید گفت، پدر من پیر شده، و بدست سحر و جادوی کنیز هندیه مبتلاست؛ از غلبهٔ استیلای آن کنیز، پرگنات و جاگیر پدر و سپاهیان خراب و پریشان اند؛ اگر آن پرگنات بما هر دو برادر عنایت شود؛ یک برادر همیشه با پانصد سوار در خدمت سلطان باشد؛ و یکی سرانجام پرگنهٔ و سپاهي نموده، خدمت پدر نیز میذموده باشد. در روزی دولت خان، این سخن را، بعرض رسانید. سلطان فرمود، که بد مردیست که گله و شکوه از پدر دارد. و دولت خان، اینحرف را بفرید گفته، او را دلجوئي نموده، گفت که من باز در وقت صالح، بعرض سلطان رسانیده مهم سازی تو خواهم کرد؛ و در وظیفه یومیه او افزوده تسلي او نموده، او را نگاه داشت. و فرید از جهت خلق خوش، و آشنائي کرم، و مروت دولتخان، همراهي او میذمود؛ تا آنکه حسن پدر او فوت شد.

دولت خان خبر فوت حسن را، بعرض سلطان ابراهیم رسانیده، پرگنات او را بجاگیر فرید و برادر او گرفت. و فرید فرمان حکومت سهسرام، و خواص پور تانده، گرفته بجاگیر رفت. و بسرانجام سپاهي و رعیت مشغول گشت. سلیمان با فرید مقاومت نتوانست نمود؛ فرار نموده، پیش محمد خان سور، که حکومت پرگنه جوند، و یک هزار و پانصد سوار داشت، رفت. محمد خان بسلیمان گفت، که شنیده میشود، که حضرت بابر بادشاه، بهندوستان در آمده؛ و میان سلطان ابراهیم و بادشاه جنگ خواهد شد. اگر سلطان ابراهیم ظفر یابد، ترا برده بخدمت سلطان سفارش خواهم کرد. سلیمان بی تحملی نموده، گفت، که اینهمه انتظار نمي توانم برد. مادر، و عیال من سرگردان میگردند. محمد خان کسی پیش فرید فرستاده، میان برادران بصلح دلالت کرد. فرید گفت که انچه حصه ورثه سلیمان در حیات پدر بود، حالا قبول دارم؛ اما در حکومت بشرکت

راضي نميتوانم شد ؛ چه دو شمشير در يک نيام و دو حاکم در يک شهر آرام نگيرند. چون مطلب سليمان شرکت در حکومت بود، راضي نشد. محمد خان سليمان را، تسلي نموده گفت، که خاطر جمع دار، که حکومت را بزور از فريد گرفته بتوخواهم داد. چون فريد برينحال اطلاع يافت، در فکر کار خود شده، منتظر معامله بابر بادشاه و سلطان ابراهيم بود.

چون خبر کشته شدن سلطان ابراهيم، و فتح بابر بادشاه شنيد، بملازمت بهار خان، ولد دريا خان نوحاني، که خود را، سلطان محمد خطاب داده ولايت بهار را فرو گرفته، لواى سلطنت بر افراخته بود، رفته در سلک نوکران او منتظم گشت. روزى، سلطان محمد بشکار رفته بود، ناگاه شيرى ظاهر شد؛ فريد بشير مقابل شده، بزخم شمشير شير را هلاک ساخت. سلطان محمد او را، نوازش کرده خطاب شير خاني داد. رفته رفته، شير خانرا در خدمت سلطان قرب و اختصاص تمام حاصل شد و سلطان محمد وکالت پسر خود جلال خان که خورد سال بود، بشير خان مفوض داشت. و اورا، اتاليق ساخت *

بعد از مدتى شير خان رخصت جاگير گرفته آمد و بحسب اتفاق از ميعاد زياده ماند. سلطان محمد روزى گله شير خان ميکرد؛ و در مجلس ميگفت، او از وعده تخلف نموده، نمي آيد. محمد خان حاکم جوند بعرض رسانيد، که او انتظار آمدن سلطان محمود بن سلطان سکندر دارد. و مزاج سلطان محمد را منحرف ساخته، گفت که علاج آوردن او اينست، که سليمان نام برادر او، که پدر در حيات خود قائم مقام خود داشت؛ و مدتيست، که ازو گريخته، با من ميباشد؛ اگر جاگير شير خان باو لطف شود، شير خان در ساعت خواهد آمد. سلطان محمد بواسطه حقوق خدمت شير خان، بى گناه ظاهري، بتغير جاگير او راضي

نشده ؛ بمحمد خان گفت ، که بطریقی که مناسب و لائق باشد ، تقسیم پرگنات جاگیر شیر خان را میان برادران کرده ؛ تسکین فتنه و فساد دهد. چون محمد خان ، بجاگیر خود که جوند بود آمد ، شادي نام غلام خود را پیش شیر خان فرستاد و پیغام داد ، که مدتیست سلیمان و احمد برادران تو پیش من اند ؛ و از حصه و رسد بهره ندارند ، و لائق است که حصه و رسد ایشانرا برسانی . شیر خان در جواب گفت ، که این جایگه ولایت روه نیست ؛ که ملک کسی باشد ؛ ولایت هندوستانست ؛ هرکه را بادشاه جاگیر میدهد تعلق باو میدارد ؛ تا امروز روش سلاطین چنین بوده است ، که انچه مال میت میبوده از روی شرع میان فرزندان تقسیم میکردند ؛ اما هرکرا ، شایسته کار امارت میدانستند ، حکومت و سروری میدادند .

* بیت *

ملک بمیراث نگیرد کسی ، تا نزند تیغ دستی بسی .

و من بحکم سلطان ابراهیم ، سهسرام و خواص پور تانده را متصرفم . چون شادي بخدمت محمد خان رفته انچه گذشته بود ، گفت ، محمد خان بر آشفت ؛ و فرمود ، که شادي باتمام جمعیت او ، باتفاق سلیمان رفته ، خواص پور تانده را گرفته ، حوالهٔ سلیمان نماید و اگر شیر خان بممانعت پیش آید ، جنگ کرده اورا هزیمت داده ، هر دو پرگنه را ازو گرفته حوالهٔ سلیمان نموده ، جماعت کثیر بکومک سلیمان گذاشته ، بیاید . اتفاقا درانوقت ، از جانب شیر خان ، سکه نام غلام او ، که پدر خواص خانست ، داروغه خواص پور تانده بود . شیر خان ، خبر آمدن شادي و سلیمانرا شنیده ، به سکه نوشت ؛ که در مقاومت و مدافعت تقصیر ننماید . شادي و سلیمان که بظاهر خواص پور رسیدند ، ملک سکه بجنگ برآمده ، بقتل رسید . و لشکر شیر خان هزیمت خورده ، بسهسرام آمد .

شیر خان را تاب مقاومت نمانده، ارادهٔ رفتن بطرف دیگر کرد۔ بعضی گفتند، که پیش سلطان محمد باید رفت۔ شیر خان دانست، که چون محمد خان از امرای بزرگ اوست؛ و سلطان محمد، بجهت من خاطر اورا، از دست نخواهد داد؛ عزم نمود، که بخدمت سلطان جنید برلاس، که از جانب حضرت بابر بادشاه حکومت کرّه مانک پور داشت، باید رفت؛ و قرعه کنکاش با برادر خود نظام درمیان آورد۔ و رای او نیز برین قرار گرفت۔ و بارسال رسل و رسائل بخدمت سلطان جنید عهد و قول گرفته آمد، و پیشکش بسیار گذرانید۔ و از سلطان جنید فوج آراسته بکومک گرفته، بجاگیر خود رفت۔ محمد خان، چون تاب مقاومت نداشت، فرار نموده بکوه رهتاس درآمد۔ و هر دو پرگنه شیر خان، با پرگنهٔ جوند و دیگر پرگنات نواحي آنجا، بتصرف شیر خان درآمد۔ شیر خان کومکیانرا بانواع خدمت گاری، و زر دادن، دلجوئي نموده، با تحف و هدایا لائق بخدمت سلطان جنید فرستاد؛ و اقوام و قبیلهٔ خودرا، که گریخته در کوه درآمده بودند طلبداشته، جمعیت تمام کرد۔ و بمحمد خان پیغام کرد که غرض من انتقام از برادران بود، و شمارا بجای عم خود میدانم از تنگی کوه برآمده، پرگنات خودرا متصرف شوید؛ مرا پرگنات خود و انچه از خالصه سلطان ابراهیم بدست آمده۔ بسنده است۔ محمد خان نیز آمده، بجای خود قرار گرفت، و مرهون منت شیر خان شد *

چون شیر خانرا، جمعیت خاطر دست داد، نظام برادر خودرا در جاگیر گذاشته، خود بخدمت سلطان جنید برلاس در کرّه رفت۔ اتفاقاً دران ایام، سلطان جنید بملازمت حضرت فردوس مکانی بابر بادشاه میرفت؛ اورا همراه برد و شیر خان ملازمت حضرت بادشاه نموده،

داخل دولتخواهان شد . و در سفر چنديري ، در ركاب ظفر انتساب بوده ، چون چند گاه ، در لشكر گذرانيد ، و طرز و طرح و روش و سلوک مغول را مشاهده كرد ، روزي با ياران خود مي گفت ؛ كه مغول را از هندوستان بدر كردن آسانست . گفتند ، كه بچه دليل ميگوئي ؟ گفت ، كه بادشاه ايشان خود بمعاملات كمتر ميرسد . و بشكار مشغول است ؛ و مهمات خودرا بوزرا ميگذارد و وزرا بمقتضاي رشوت ، كار كرده حق سلطنت بجا نمي آرند . عيب افغانان آنست ، كه باهم اتفاق ندارند ؛ اما اگر مرا دسترس شود ، افغانان را يكرنگ و متفق ساخته ، نفاق از ميان بردارم . ياران او برين داعيه ، كه درانوقت محال مينمود ، خنده ميكردند ؛ و تمسخر مينمودند .

روزي در مجلس فردوس مكاني در وقت طعام خوردن ، طبق ماهچه در پيش شير خان نهاده بودند . و او از خوردن خودرا عاجز يافته كارد كشيده ، ماهچه را ريزه ريزه ساخته . بقاشق خوردن گرفت . حضرت بادشاه ، براينحال واقف شده ، بمير خليفه گفتند ؛ كه اين افغان غريب كاري كرد . چون از كارهائي كه با محمد خان كرده بود ، مطلع بودند ، برفر و بزرگي او اشارت كردند . شير خان از همزباني بادشاه بامير خليفه آگاه شده ، اين قدر دانست كه بنظر غيرت منظورست ؛ و اينمعني ، علاوه واهمه كه داشت شده ، همانشب از لشكر بادشاه فرار نموده ، بجاگير خود رفت . و بسلطان جنيد برلاس نوشت ، كه بمن رسيد ، كه محمد خان بسلطان محمد گفته است . كه شير خان پيش مغولانست ؛ بر سر پرگنات او فوج بايد فرستاد . و من چون ميدانستم ، كه رخصت من زود ميسر نخواهد شد ، و وقت تنگ شده بود ، بسرعت خودرا بجاگير رسانيدم ، و خودرا از زمرهٔ دولتخواهان بيرون نميدانم .

القصه چون شیر خان، از جانب مغول مایوس و متوهم شده بود؛ باتفاق برادر، باز پیش سلطان محمد رفت. سلطان محمد اورا نوازش کرده، اتالیقي جلال خان پسر خود باو مقرر فرمود. و بحسب تقدیر، دران ایام سلطان محمد فوت کرد، و جلال خان خورد سال قائم مقام شد. و والده جلال خان، دودو نام، مهمات را از پیش خود گرفته، باتفاق شیر خان حکم میراند. و در همان ایام، مادر جلال خان، نیز فوت کرد. و حکومت ولایت بهار، من حیث الاستقلال بشیر خان قرار گرفت. مخدوم عالم نام از امرای بنگاله، که امارت حاجي پور داشت با شیر خان رابطه موافقت بهمرسانید. سلطان بنگاله از و خاطر دگرگون کرده، قطب خانرا، که از امرای کبار او بود، به تسخیر ولایت بهار و استیصال مخدوم عالم فرستاد. و شیر خان هرچند، در صلح زد و ملایمت نمود، فائده نکرد؛ و آخر باتفاق افغانان، دل بر مرگ نهاده، قرار جنگ داد، چون طرفین بهمرسیدند، جنگ عظیم شد. و قطب خان کشته شد؛ و شیر خان غالب آمد؛ و فیل و خزانه، و حشم بنگاله بتصرف شیر خان درآمده، سبب ازدیاد قوت و غلبهٔ او شد. ازینجهت که نوحانیان از حسد و رشک با شیر خان در مقام نفاق بودند؛ و چون شیرخان را دستگاه قوي بهم رسید؛ نوحانیان، که در اصل با شیر خان نا خوش بودند، قصد کشتن او کردند. دران باب بجلال خان، که او نیز نوحاني بود، کنکاش دادند. و جمعی از متفقان جدا شده، شیر خانرا ازانحال خبردار ساختند. و او خودرا دور انداخته، بجلال خان گفت؛ که امرای شما، از روی حسد با من در مقام نفاق اند. اگر شما در علاج این امر سعی نمیذمائید، مرا بالضرورت، از خدمت شما جدائي اختیار باید کرد. جلال خان گفت، که بدانچه صلاح تو باشد، من بیرون نیستم. شیر خان گفت، که ایشانرا

دو فرقه باید ساخت ؛ یک فرقه را بتحصیل زر پرگنات ، و فرقه دوم را بمقابلهٔ غنیم که حاکم بنگاله است ، باید فرستاد .

و عاقبت جلال خان و نوحانیان از دفع شیر خان عاجز شده ، قرار دادند ، که ولایت بهار را بحاکم بنگاله داده ، نوکر او شوند . و نوحانیان جلال خانرا ، بران داشتند ، که شیر خان را همان جا در برابر مغل گذاشته خود بخدمت والي بنگاله باید رفت . و سلطان بنگاله ابراهیم خانرا ، که پسر قطب خان بود ، بکومک او داده ، بر سر شیر خان فرستاد . و شیر خان در قلعه که از گل گرد خود ساخته بود متحصن شده ، هر روز جمعی را بجنگ مي فرستاد ؛ و فوج غنیم را مي شکست . تا آنکه ابراهیم خان مدد دیگر از حاکم خود طلبید ؛ و بعد ازانکه ، شیر خان دریافت ، که غنیم مدد دیگر مي آورد ، مردم خودرا ، دلداري نموده ، بر جنگ مستعد ساخت . و وقت بامداد ، مردم خودرا مهیا نموده از قلعه بیرون آمد . و لشکر بنگاله صف پیاده و سوار و آتشبازي ، و فیلانرا ترتیب داده ، مقابله نمودند . و شیر خان فوجی از مردم خودرا در برابر ایشان داشته ، مردم برگزیده و چیده را در عقب بلندی مخفی ساخته ، قرار داد ؛ که چون فوج مقابل در برابر غنیم تیر اندازي نمایند ، پشت داده برگردند ، تا سواران ایشان بجهت تعاقب از میان توپخانه بیرون آیند ؛ و جلو و یراق سازند ؛ هم چنین کردند . درین اثناء ، لشکری که مخفی بود بیکبار حمله آورده ، دمار از روزگار بنگالیان برآورد . و ابراهیم خان پشت گردانیده بقتل رسید . و جلال خان نیمجاني ، یک پا بیرون برده ، به بنگاله رفت ؛ و تمام حشم و فیلان و توپخانه بنگالیان بدست شیر خان درآمد . و ملک بهار صاف گشت ، و استعداد سلطنت بهمرسید .

گویند ، درانوقت تاجخان نامي ، از جانب سلطان ابراهیم لودي بحکومت قلعهٔ چنار اشتغال داشت . و اورا زنی بود لاد ملک نام عقیمه ، که تاجخان را باو نهایت میل و محبت بود . و پسران تاج خان که از دیگر زنان بودند ، از کمال رشک و حسد ، در مقام کشتن لاد ملک بودند . اتفاقاً یکی از پسران تاج خان ، که کلانتر از همه بود ، شبی شمشیری بلاد ملک انداخت ؛ و زخم کاری نیامده ، غوغا برخاست ، که لاد ملک را کشتند . تاج خان شمشیر برهنه در دست ، خودرا رسانیده قصد پسر کرد . پسر چون یقین دانست ، که از پدر خلاصي ممکن نیست ، بر قتل پدر مبادرت نمود . و شمشیر آن بی سعادت کار گر افتاد . تاج خان بقتل رسید .

چون پسران تاج خان ، سر انجام قلعه ، و ولایت ، و سپاهی نتوانستند نمود ، شیر خان ، که در همسایگی بود ، برین معنی اطلاع یافته بمیر احمد ترکمان سخن درمیان آورد . و بعد از آمد و شد رسولان ، قرار بران یافت ، که شیر خان لاد ملک را در نکاح خود در آورده ، قلعهٔ چنار را متصرف گردد . و شیر خان عقد لاد ملک نموده ، قلعه را با خزائن و دفائن متصرف گشت .

* نظم *

چو هنگام رسیدن در رسد تنگ ، بمردم خود کند کام دل آهنگ ؛
ز ریحانی رساند دیده را نور ، که نظاره میسر نبود از دور .

در خلال این احوال ، سلطان محمود ، بن سلطان سکندر لودي ، از صدمهٔ افواج فردوس مکانی بابر بادشاه ، پناه برانا سانکا برده ، باتفاق راناسانکا و حسن خان میواتي و دیگر زمینداران بر سر فردوس مکانی آمده ، در نواحی قصبهٔ خانوه جنگ کرده شکست یافته بود ، چنانچه در محل خود ذکر شده . بالجمله سلطان محمود ، در نواحی قلعهٔ چتور ، روزی بشب و شبی بروز مي آورد .

اتفاقاً اکثر امرای کبار لودیان ، که در ولایت پتنه اجتماع نموده بودند ، کس بطلب سلطان محمود فرستاده ، اورا طلبداشتند . و سلطان محمود بپتنه آمده ، بسعي امرا ، باز بر مسند حکومت نشست . و از انجا با لشکر گران ، بولایت بهار درآمد . چون شیر خان دید ، که افغانانرا از متابعت سلطان محمود چاره نیست ، بیعلاج شده ، بملازمت او رفته ، اطاعت و انقیاد نمود . امرای سلطان محمود ولایت بهار را میان هم تقسیم نموده ، پاره بشیر خان گذاشته ، عذر خواهی کردند ؛ که هر گاه ولایت جونپور ؛ از تصرف مغول بدر آریم ، باز ولایت بهار ، من حیث الاستقلال ، از تو خواهد بود . شیر خان درین باب قولنامهٔ از سلطان محمود گرفت . و بعد از مدتی ، جهت سر انجام لشکر ، رخصت جاگیر گرفته ، بسهسرام آمد . درینوقت ، سلطان محمود بر سر ولایت جونپور ، و جنگ مغول میرفت . و کس بطلب شیر خان فرستاد . و او در جواب نوشت ، که متعاقب سر انجام لشکر نموده میرسم . امرای سلطان محمود گفتند ؛ که چون شیر خان مرد محیل و مکارست ، مناسب آنست ، که بجاگیر او رفته ، همراه باید گرفت . سلطان محمود با لشکر خود ، متوجه سهسرام شد . شیر خان استقبال نموده ، لوازم مهمانداری و خدمتگاری بتقدیم رسانید ؛ و سلطان محمود چند روزی آنجا بوده متوجه جونپور شد . امرای حضرت فردوس مکانی ، که در جونپور بودند ، تاب مقاومت نیاورده ، رفتند . و جونپور و نواحی در تصرف افغانان درآمد ؛ و تا ولایت لکهنو درآمده متصرف شد .

درینوقت ، حضرت فردوس مکانی در نواحی کالینجر تشریف داشتند . چون غلبه و طغیان افغانان ، بعرض رسید ، عنان عزیمت بدفع و رفع این طائفه معطوف فرمودند . سلطان محمود ، به ببن بایزید و امرا

افغان ، در برابر آمده مقابله نمودند . و چون شیر خان از سرداری وکلانی ببن بایزید ، در تاب بود ، و میخواست که خود کلان باشد ، و از روش کار غلبه مغولانرا برای العین مشاهده مینمود ، در خفیه بمیر هندو بیگ ، که از امراء کبار و سپهسالار مغل بود ، پیغام کرد ؛ که چون من پروردهٔ دولت حضرت فردوس مکانی خودرا میدانم ، در وقت جنگ ، سبب هزیمت افغانان خواهم شد ؛ و در روز جنگ ، با فوج خود طره داده خواهم رفت . در روز جنگ ، که صفوف طرفین آراسته شد ، بموجب گفته خود ، عمل نموده ، با فوج خود پشت داده ، گریزان شد . و گریختن او باعث ویرانی لشکر غنیم شد ، و اولیای دولت جنت آشیانی بفتح و فیروزی اختصاص یافتند . سلطان محمود بولایت پتنه رفته ، گوشه گرفت ؛ و ترک سپاهی گری داد ، تا در سنه تسع و اربعین و تسعمائة ، در ولایت اوڈیسه ، وفات یافت .

و حضرت جنت اشیانی بعد از فتح متوجه آگره شد . امیر هندو بیگ را پیش شیر خان فرستادند . که قلعهٔ چنار بسپارد ، و شیر خان در دادن قلعه مذکور ، حیله و عذر آورد ؛ و میر هندو بیگ مراجعت نموده ، بملازمت آمد . چون این خبر بجنت آشیانی رسید ، خود بنفس نفیس ، عزیمت فتح چنار کرده ، جمعی از امرا را پیشتر فرستادند ؛ که رفته ، بمحاصرهٔ اشتغال نمودند . شیر خان عرضداشت بحضرت جنت آشیانی ارسال نمود ، که من بمدد و توجه حضرت فردوس مکانی بابر بادشاه ، بمرتبهٔ حکومت رسیده ام ؛ و در جنگ سلطان محمود و ببن و بایزید ، سبب فتح آنحضرت شدم ؛ اگر چنار را بمن مسلم دارید ، قطب خان پسر خود را با فوجی بخدمت فرستاده ، لوازم خدمتگاری بتقدیم رسانم . چون غلبه و استیلای سلطان بهادر گجراتی ، بمسامع عز و جلال رسیده بود ؛ دریتوقت ، مدارا لائق

نمود. شیر خان قطب خان پسر خود را، با عیسی خان حجاب، که بمنزلهٔ وزیر او بود، بملازمت فرستاد. و جنت آشیاني مراجعت نموده، بمهم سازي سلطان بهادر پرداختند. و قطب خان ولد شیر خان، تا گجرات در رکاب ظفر انتساب بود؛ و از گجرات فرار نموده، پیش پدر رفت.

درین مدت، شیر خان فرصت یافته، ولایت بهار را صاف ساخته، لشکر بسیار جمع نموده، قوت و شوکت تمام بهمرسانید. چون حضرت جنت آشیاني، از سفر گجرات معاودت نموده، بآگره آمدند؛ و خبر طغیان و غلبهٔ شیر خان، بسمع اعلی رسید؛ دفع او را اهم دانسته، رایات جهانکشائي، بطرف چنار، در حرکت آمد. شیر خان غازي سور و جمعی را، بحراست قلعهٔ چنار گذاشته، خود بجانب کوهستان بهرکنده رفت. چون ششماه، بمحاصرهٔ قلعهٔ چنار گذشت؛ رومي خان، که صاحب اهتمام توبخانهٔ بادشاهي بود، در دریا سرکوبها ساخته، اهل قلعهٔ را زبون ساخت. و ازروی صلح، قلعه بتصرف اولیای دولت روز افزون در آمد؛ چنانچه مذکور شد.

حضرت جنت آشیاني دوست بیگ را در قلعه گذاشته، متوجه شیر خان شدند. درین مدت، که جنت آشیاني بمحاصرهٔ چنار اشتغال داشتند؛ شیر خان جلال خان پسر خود و خواص خان، و اکثر لشکر خود را، به تسخیر بنگاله فرستاده، بتصرف در آورد. چون جنت آشیاني بگرهی، که سرحد بنگاله است، رسیدند؛ جهانگیر قلي بیگ، و دیگر امرا را پیشتر فرستادند. جلال خان ولد شیر خان، که در گرهي بود، بامرای بادشاه جنگ کرده، غالب شد. جنت آشیاني، دیگر بار افواج فرستاده، خود نیز قریب رسیدند. و فتح گرهي شد و جلال خان

پيش پدر رفت. چون جنت آشياني از گرهي گذشتند، شير خان، شهر گور را خالي كرده، بجانب جهار كند رفت. و براجه قلعهٔ رهتاس پيغام كرد، كه چون مغلان از عقب ميرسند، بجهت بساهي من در قلعه جائی بده؛ و بحرف و حكايت او را راضي ساخت، و يكهزار ڈولي ترتيب داده، در هر ڈولي يک جوان افغان مردانه انتخابی را، باسلاح در آورده؛ بالاي قلعهٔ فرستاد؛ و در چند ڈولي، كه در پيش بودند، عورات را در آورد، و چون دربانان قلعه بفحص ڈولي‌ها مشغول شدند، شير خان براجه پيغام كرد، كه مستورات را بكسی نميتوان نمود. كه سبب كسر عزت ما ميشود. راجه منع تفحص فرموده، چون ڈوليها بتمام در قلعه در آمدند، افغانان حربها گرفته متوجه خانه راجه شدند. و جمعي خود را بدروازه رسانيدند. شير خان نيز با افواج خود، مستعد شده، خود را بدروازه رسانيده قلعهٔ رهتاس را، كه باستحكام در هندوستان مثل ندارد، در نهايت آساني متصرف شده، بساهي و عيال خود را، در قلعه گذاشته، خاطر جمع ساخت. * بيت *

بچاره كشاده شود كار سخت، بمدت بر آيد بهار از درخت.

حضرت جنت آشياني، مدت سه ماه، در شهر گور كه در كتب سلف، بلكهنوتي مذكور ست، توقف نموده، بعيش و نشاط گذرانيدند. دريتوقت خبر رسيد، كه ميرزا هندال در آگره و ميوات علم مخالفت بر افراخته، شيخ بهول را، بقتل رسانيد. و ميرزا كامران، بجهت تسكين اين فتنه، بآگره آمده است؛ آنحضرت جهانگير قلي بيگ را، با پنجهزار سوار انتخابي، در گور گذاشته، مراجعت فرمودند. چون لشكر بادشاهي، از كثرت باران، و گل ولاي، بيسامان شده؛ و اكثر اسپان سپاهيان تلف و سقط گشته؛ نهايت بی سرانجامي بحال لشكريان راه يافته بود.

شیر خان وقت را غنیمت دانسته، بالشکری، از مور و ملخ زیاده، در سر راه آمده، در نواحي چوسا مقابله نموده، گرد لشکر خود، قلعه ساخته نشست؛ و بعد از رسل و رسائل، شیخ خلیل نام شخصی را، که مرشد خود میدانست، بخدمت جنت آشیاني فرستاده، پیغام کرد، که تاگرهی ولایت بهار را بتصرف اولیای دولت گذاشته، خطبه و سکه بنام نامي آنحضرت میسازم. چون مقدمه صلح قرار گرفت، لشکریان بادشاهي، نسبت بدیگر روزها بیدغدغه شدند. و آب چوسا را پل بستند صباح روز شنبه سنه ست و اربعین و تسعمائة، شیر خان بالشکرهای آراسته، و فیلان کوه پیکر، بجنگ آمد. و افواج بادشاهي را، فرصت ترتیب نشد، و شکست افتاد. جنت آشیاني اسپ در اب انداختند، ناگاه از اسپ جدا شده، بمدد سقائي بیرون امده، در کمال پریشاني، متوجه آگره شدند.

همه سال گوهر نخیزد ز سنگ، گهی صلح سازد، جهان گاه جنگ.
همـــه سالـه نباشد کامگاری، گهی باشد عروسي، گاه خواري.

و شیر خان مراجعت نموده، به بنگاله رفت؛ و جهانگیر قلي بیگ را، بالشکریکه آنجا بودند، بدفعات جنگ کرده، علف تیغ ساخت. و خود را شیر شاه خطاب داده، خطبه و سکه بنام خود کرد. و سال دیگر، با غلبه و شوکت تمام متوجه، آگره شد. درینوقت که بیگانه را یگانه بایست ساخت؛ میرزا کامران از خدمت جنت آشیاني جدا شده، بلاهور رفت. و امرای چغتای بنیاد مخالفت نهادند، چنانچه گذشت. باوجود اینحال، جنت آشیاني از آگره استقبال نموده، بقنوج شتافته، از آب گذشتند. درین محل، لشکر جنت آشیاني به پنجاه هزار سوار میرسید. و در روز عاشور سنه سبع و اربعین و تسعمائة، لشکر بادشاهي

کوچ کرده، ارادهٔ فرود آمدن منزل داشت، که شیر خان بجنگ آمد؛ و افواج مغول جنگ ناکرده، هزیمت یافت، و جنت آشیاني در آب اسپ انداخته بمحنت تمام بدر آمده متوجه لاهور شدند و شیر خان متعاقب تا لاهور رفت و جنت آشیاني بجانب سند روان گشت. و میرزا کامران بکابل شتافت، چنانچه در محل خویش مذکور است.

شیر خان تعاقب نموده، تا خوشاب رسید؛ و اسمعیل خان و غازیخان، و فتح خان بلوچ، و دوائي، که سردار طائفه بلوچ بودند، آمده شیر خانرا دیدند. شیر خان کوهستان نندنه، و حوالی کوه بالناتهه را، ملاحظه کرده، در جائیکه الحال قلعهٔ رهتاس است، طرح قلعه انداخته، خواص خان، و هیبت خان نیازي را، بالشکر بسیار گذاشته، بجانب هندوستان مراجعت کرد. چون بآگره رسید، شنید که خضر خان ترک، که از جانب او حاکم بنگاله بود، دختر سلطان محمود بنگالی را، در عقد آورده، در نشست و برخواست بروش و طریق سلاطین، سلوک مینماید. شیر خان علاج واقعه را پیش از وقوع واجب دانسته بجانب بنگاله، نهضت نمود. خضر خان مذکور، باستقبال او شتافته، محبوس گشت. شیر خان ولایت بنگاله را، بچندکس جاگیر کرده، ملوک طوائف ساخت. و قاضي فضیلت را، که از علمای ولایت کره، بحسن دیانت، و امانت اتصاف داشت؛ و در السنه، و افواه، بقاضي فضیحت مذکور ست؛ امین ولایت ساخته، صلاح و فساد ملک را، در قبضه اقتدار او گذاشت. و مراجعت نموده، بآگره آمده.

و در سال سنه تسع و اربعین و تسعمائة، بعزیمت تسخیر ولایت مالوه، حرکت نمود. و چون بگوالیار رسید، شجاع خان از امرای او گوالیار را محاصره داشت. ابو القاسم بیگ، که از قبل جنت آشیاني

در قلعه بود، آمده شیر خانرا دید، و قلعه را داد. چون بمالوه رسید، ملو خان حاکم مالوه، که از نوکران سلاطین خلج بود، از راه صلح در آمده، بی طلب با یلغار آمده، او را دید. بعد از چند روز، از هراسي، که بخاطر او راه یافت، راه فرار پیش گرفت؛ و شیر خان حاجي خان را بحکومت مالوه گذاشته، شجاع خان را نیز، در سرکار مولکی جاگیر کرده، همانجا گذاشته، متوجه رنتهنبور گردید. و متعاقب این، ملو خان باز آمده، جنگ کرده، از پیش حاجیخان و شجاع خان شکست یافت. چون فتح بنام شجاع خان شد، شیر خان حاجي خانرا، پیش خود طلبیده، حکومت مالوه را بنام شجاع خان مقرر کرد. و چون بنواحي رنتهنبور رسید، ایلچیان چرب زبان فرستاده، قلعه را از گماشتهای سلطان محمود خلجي بصلح گرفت؛ و ازانجا بآگره آمد. گویند، چون خبر فرار ملو خان، بشیر خان رسید؛ شیر خان در بدیهه مصراعي گفت؛ و شیخ عبد الحي ولد شیخ جمال کنبو، مصراع دوم گفت. چون خالي از طرفگي نبود، بنابر ثبت افتاد. * بیت *

با ما چه کرد دیدی، ملو غـــلام کیدی،

قولیست مصطفی را، لا خیر فی العبیدی.

فی الجمله، مدت یکسال، در آگره قرار گرفته، سرانجام ملک و ولایت نموده، به هیبت خان حکم فرستاد؛ که ملتانرا از تصرف بلوچان بر آورده، متصرف گردد، و او رفته، بفتح خان بلوچ جنگ کرده، غالب آمده، ملتانرا مسخر ساخت. و چون این خبر بشیر خان رسید، او را رعایت کرده، خطاب اعظم همایون داد. و در سنه خمسین و تسعمائة، پورن مل ولد راجه سلهدی پوربیه، که از طائفه راجپوت گهلوت، بود، در قلعه رایسین علم غلبه و استیلا بر افراشته، اکثر پرگنات نواحي را متصرف شده، دو هزار

عورت هندیه و مسلمه را، در حرم خود در آورده، در زمرهٔ پاتران رقاص انتظام داده بود، عرق حمیت شیر خان در حرکت آمده، به تسخیر قلعه رایسین پرداخت. چون مدت محاصره بامتداد کشید، سخن صلح درمیان آورده، به پورن مل عهد و پیمان بست، که باو ضرر مالي و جاني نرساند و پورنمل قلعه را بسپارد؛ و پورن مل باعیال و سپاهي خود، با چهار هزار راجپوت نامي، از قلعه فرود آمده، منزل کرد. علمای وقت، خصوصاً امیر سید رفیع الدین صفوی، باوجود عهد و پیمان، بر قتل پورنمل فتوي دادند. شیر خان تمام لشکر و فیلان کوه پیکر آراسته، بر سر منزل پورنمل فرستاد؛ که از اطراف لشکر او را درمیان گرفتند. پورنمل و راجپوتان دل بر مرگ نهاده، کارستانی کردند، که داستان رستم داستان بازیچه شد. و پروانه وار، خود را، بردم تیغ و تیر، و دندان فیل زده، هلاک ساختند. و زنان و فرزندان خود را کشتند، و سوختند، و معدوم شدند.

شیر خان مراجعت نموده بآگره آمد. و چند ماه قرار گرفته، بتازگی سرانجام لشکر نموده، متوجه تسخیر ولایت مارْوار شد. و در هر منزل، گرد لشکر خود را، بقلعه و خندق استحکام داده، لوازم حزم و احتیاط بتقدیم میرسانید. چون بزمین ریگستان رسید، و از ساختن قلعه متعذر گشت، بفکر صائب، و اندیشه درست فرمود، که جوالهای پر ریگ ساخته، بر بالای هم نهاده قلعه میساختند. اولاً، بر سر مالدیو، که حکومت ولایت ناگور، و جوده‌پور داشت، و درمیان راجهای هندوستان، بکثرت لشکر و حشم ممتاز بود، رفت. درین وقت قریب پنجاه هزار سوار راجپوت در ظل رایت رای مالدیو مجتمع گشت. شیر خان مدت یکماه، در نواحی اجمیر، بارای مالدیو مقابله داشت، اخراز زبان امرای مالدیو بجانب خود خطها نوشته، نوعی ساخت؛ که خطها بدست رای مالدیو افتاد،

و وهم و هراس بیقیاس بر رای مذکور راه یافته، فرار نموده، بقلعهٔ جوده پور رفت؛ و گونها نام که از امرای کبار رای مالدیو بود، و دیگر سرداران راجپوت، هر چند گفتند، که این عمل نتیجهٔ مکر و تزویر شیر خانست، رای مالدیو تسلی نشده قرار بر جنگ نتوانست داد. عاقبت، گونها و دیگر امرای مالدیو قرار جنگ داده، بست هزار سوار ازو جدا شده، بمقابله و مقاتله شیر خان شتافتند؛ و ارادهٔ شبخون نموده، راه غلط کرده، قریب بصبح صادق پنج ششهزار کس رسیدند. و بعد از تلاقي فریقین، جنگ صعب دست داد. و کار جنگ بکارد و خنجر رسید. و راجپوتان از اسپ فرود آمده، دامان هم بیکدیگر بستند، و شیر خان و لشکر او ایشانرا از اطراف درمیان گرفته، گونها و اکثر راجپوتان را، بقتل رسانیدند. گویند دران معرکه، یازده هزار نفر راجپوت کشته شد. و از افغانان نیز، جمعی کثیر بقتل رسیدند.

و بعد ازین فتح، که نه در خور بازوی او بود، مراجعت نموده، به رنتهنبور آمد. چون قلعهٔ رنتهنبور را، بجاگیر عادل خان پسر بزرگ خود داده بود، عادل خان چند روزه رخصت گرفت، که سیر قلعه، و سامان آنجا نموده، خود را متعاقب برساند. و شیر خان ازانجا بجانب قلعهٔ کالینجر، که محکم ترین قلاع هندوستانست، نهضت کرد. راجه کالینجر در مقام مخالفت شده متحصن گشت؛ و شیر خان قلعه را، مرکزوار درمیان گرفته، بساختن نقب و سرکوب و ساباط اشتغال نمود. چون ساباط بقلعه رسید، شیر خان از اطراف جنگ انداخت، و درجای که خود ایستاده بود حقهای پرداروی تفنگ فرمود، که باندرون قلعه مي انداختند. اتفاقاً یک حقه بر دیوار قلعه خورده بر گشت، و شکست؛ و درمیان دیگر حقها افتاد؛ و آتش در گرفت. شیر خان با شیخ خلیل و ملا نظام

دانشمند ، و دریا خان سروانی ، سوخته شده خود را با آن حالت بمرچل رسانید ؛ هر لحظه که نفسی میکشید ، و شعوری بهم میرسانید ، فریاد کرده ، لشکر را بر جنگ ترغیب مینمود ؛ و مقربان خود را ، بتاکید و اهتمام به جنگ میفرستاد . و در آخر آنروز ، خبر فتح قلعه شنیده ، ودیعت حیات سپرد . پانزده سال بامارت و امرای گذرانید . و پنج سال فرمانروائي هندوستان کرد .

شیر خان بعقل ، و ذها ، و تدبیر صائب امتیاز داشت . و اثار پسندیده بسیار گذاشت . از بنگاله ، و سنارگانو تا آب سند ، که بآب نیلاب اشتهار دارد ، و یکهزار و پانصد کروه است ، بر هریک کروه سرای ساخته ، چاه و مسجد از خشت پخته و گچ دران بنانهاده ، مقیری و امام تعین فرموده ، ایشان را وظیفه معین ساخت . و در یک دروازه سرا ، آب و طعام پخته ، و خام ، بجهت مسلمانان ؛ و در دروازه دیگر ، جهت هندوان مقرر کرده بود ، که دائم میرسانیدند . و در هر سرای ، دو اسپ یام ، که بزبان هند بڈاک چوکي مشهور است ، گذاشته بود ؛ که هر روز خبر نیلاب ، اگر در اقصای بنگاله بود ، باو میرسید . و درین راه از هر دو جانب خیابان درخت میوه دار ، از درخت انبه و کهرني ، وغیره نهال کرده بود ؛ که خلائق در سایهٔ او آمد و شد مینمودند . و بهمین طریق ، از آگره تا مندو ، نیز در هریک کروه ، سرا و مسجد ساخته بود . و امنیت راه بمرتبه بود ، که اگر زالی سبد پر از طلا داشتی ، و در صحرا شبها خواب کردی ، حاجت پاسبان نبودی . گویند که چون اینه دیدی گفتی ، حیف که ، نماز شام بسلطنت رسیدم ، تاسف خوردی . شعر مضحک باداهای هندوستان بگفتی و این بیت در سجع نگین او بود .

* بیت *

شه الله بـــاقي ترا بـاد دائم ، بمآن شیرشه بن حسن سور قائم .

همه اوقات خود را، صرف کار خلائق، و سرانجام سپاهي، و تیمار رعیت کردی؛ و بر طریقه عدل، و داد، استقامت نمودی. * بیت *

پس از مرگ، هرکس کز و نام ماند.
همانا، که در زندگي کام راند.

و کلمه، ز آتش مرد، تاریخ فوت اوست *

ذکر احوال سلیم خان بن شیر خان

در وقتي که، شیر خان فوت شد، جلال خان پسر او، در قصبهٔ ریوه از توابع پنه بود، و عادلخان پسر کلان او، که ولیعهد بود، در قلعهٔ رنتهنبور مانده بود. امرا دیدند، که چون آمدن عادلخان زود میسر نیست، و وجود حاکم ضروریست، کس بطلب جلال خان فرستادند. و او، در پنج روز، خود را رسانیده، بسعي عیسی خان حجاب و دیگر امرا، در تاریخ پانزدهم شهر ربیع الاول سنه اثنی و خمسین و تسمائه، در پای قلعهٔ کالینجر جلوس کرده، مخاطب باسلام شاه گشت. و بر زبان اهل هند، سلیم شاه، و بر زبان لشکر مغول، سلیم خان مذکور است.

القصه چون سلیم خان قائم مقام پدر شد، به برادر بزرگ، که عادل خان باشد، عرضداشتي نوشته، اظهار کرد؛ که چون شما دور بودید، و من نزدیک بودم بواسطه تسکین فتنه، تا آمدن شما محافظت لشکر نموده ام. و مرا بجز اطاعت و فرمانبرداري شما، چاره نیست. و از کالنجر متوجه آگره شد؛ چون بنواحي قصبهٔ کوروه رسید، خواص خان از جاگیر خود رسیده، ملازمت نمود و بتازگي جشن جلوس ترتیب کرده، سلیم خان را اجلاس داد. و بعد ازان سلیم خان، بمقتضای دنیاداري، مکتوبی دیگر بجانب عادل خان نوشت؛ و اظهار محبت کرده، بطلب ملاقات نمود.

عادلخان بامراء سلیم خان، که قطب خان نائب، و عیسی خان نیازي، و خواصخان، و جلال خان جلو باشد، نوشت؛ که شما، در آمدن و ماندن من، چه صلاح مي بینید. و بسلیم خان نوشت، که اگر این چهار کس آمده، مرا تسلي مینمایند، مي توانم ملاقات را قرار داد. سلیم خان، هر چهار را نزد عادل خان فرستاد؛ و ایشان بعهد و قول تسلي عادلخان کرده، قرار دادند؛ که اورا در ملاقات اول، رخصت نمایند؛ و هر جا که از هندوستان بجاگیر خود مي خواسته باشد، بدهانند. عادل خان، باتفاق امراء متوجه ملاقات سلیم خان شد. چون بفتح پور سیکری رسیدند، در سنگار پور، که بموجب امر سلیم خان، جای ملاقات آراسته بودند، سلیم خان استقبال نموده ملاقات کرد. و آثار محبت و برادري از طرفین ظاهر شد. و لحظ باهم نشسته، متوجه آگره شدند.

و چون سلیم خان، غدری نسبت برادر خیال کرده، قرار داده بود؛ که بیش از دو کس در قلعهٔ آگره با عادل خان همراه نگذارند؛ و در دروازه مردم او ممتنع نشده، جمعي کثیر در آمدند، اندیشه سلیم خان و تدبیر او سست بر آمده؛ بالضرورت اظهار ملایمت نموده، گفت که من تا غایت، افغانان بی سر را، نگاه داشتم؛ اکنون اینهارا بتو مي سپارم. و او را بر تخت نشانده، بنیاد چاپلوسي کرد. عادلخان چون عیاش و فراغت جوی بود، و مکر و روباه بازي سلیم خان را میدانست، قبول نکرده برخاست. و سلیم خان را بر تخت نشاند. و اول خود سلام کرده، مبارکباد سلطنت نمود. و امراء هریک لوازم نثار و ایثار بعمل آورده، بجای و مقام خود قرار گرفتند.

و در همین اثناء، قطب خان، و عیسی خان، و خواص خان عرض نمودند، که قول و عهدی که درمیان آمده، اینست که در ملاقات اول،

عادلخان را رخصت نموده، بیانه با توابع بجاگیر او نامزد شود. سلیم خان فرمان داد، که همچنین کند، و عیسی خان و خواص خان را همراه نموده، عادل خان را رخصت بیانه داد؛ و بعد از دو ماه دیگر، سلیم خان غازي محلی را، که از محرمان و مقربان او بود فرستاد؛ که عادل خان را، گرفته مقید سازد، و زولانه از طلا بدست او فرستاده بود؛ عادل خان این خبر را شنیده، نزد خواص خان، که در میوات بود رفت؛ و او را از نقض عهد سلیم خان اعلام کرده، دریندباب مطارحه کرد. خواص خان را دل بهم برآمد؛ و غازي محلی را طلبیده، همان زولانه را در پای او انداخت؛ و لوای مخالفت بر افراخته، بامرای که همراه سلیم خان بودند، خطها نوشته، در خفیهٔ با خود متفق ساختند. و با لشکر گران، متوجه آگره شدند. قطب خان، و عیسی خان، که در عهد و قول داخل بودند، از سلیم خان رنجیده، عادل خان را در آمدن مرغبیات نوشتند، و قرار داد چنین شد؛ که هنوز از شب باقي باشد، که عادل خان خود را بآگره رساند، تا مردم بی حجاب و مانع از سلیم خان جدا شده، پیش او توانند آمد. اتفاقاً عادل خان، و خواص خان، چون بفتح پور سیکری رسیدند، درانجا بملاقات شیخ سلیم، که از مشائخ کبار وقت بود، رفتند؛ و چون شب برات بود، و خواص خان را بجهت نمازیکه درانشب مقرر ست، توقف افتاد؛ و چاشتگاه بنواحي آگره رسیدند.

و سلیم خان از طرز آمدن ایشان آگاه شد، مضطرب وار بقطب خان، و دیگر امرا گفت، که اگر از من در باب عادل خان اضطراب گونه شده بود، خواص خان و عیسی خان چرا بمن چیزی ننوشتند، که از اندیشهٔ خود باز مي آمدم. قطب خان اضطراب سلیم خان را دیده، گفت که باکي نیست؛ هنوز کار از علاج بیرون نرفته است. و تسکین این فتنه را

من متعهدم. سلیم خان قطب خان و دیگر امرا را، که فی الجمله اتفاق بعادل خان داشتند، رخصت نمود؛ که پیش عادلخان بروند. قصد او این بود، که اینجماعت را از خود دور کرده، بجانب قلعهٔ چنار جهت بدست آوردن خزانه فرار نماید؛ و دیگر باره سامان استعداد لشکر نموده، بکار جنگ و محاربه پردازد. و عیسی خان حجاب او را ازین عزیمت نهي کرده گفت، که اگر ترا بر دیگر مردمْ اعتماد نیست، ده هزار کس، که از ایام شاهزادگي نوکر خاصه تو اند، محل اعتماد هستند. باوجود اینقدرت و مکنت، عجبست که تکیهٔ بر دولت خداداد ننموده، بی جنگ فرار مي نمایند. و امرا هرچند مخالفت باطنی داشته باشند؛ خود نزد غنیم فرستادن، از حزم و احتیاط بیرونست. لائق آنست که بنفس خود، بر تمام لشکر جمعیت نموده، در میدان کارزار ایستاده، پای محکم کنید؛ که هیچکس در نظر شما بجانب مخالف نخواهد رفت. سلیم خان قویدل گشته، قرار بر استقامت داد؛ و قطب خان و دیگرانرا که رخصت نموده بود باز طلبیده، گفت که من بدست خود چرا شما را بغنیم مي سپارم؛ شاید در حق شما بدی بسگالد. بعد ازان، مستعد جنگ شده، بر آمده ایستاد. مردمي که بعادلخان هم سخن بودند، سلیم خانرا در معرکه دیده، از رفتن باز ماندند، در یسال داخل شدند. و در ظاهر بلدهٔ آگره جنگ واقع شد. تائید آسماني سلیم خان را نوازش نموده، هزیمت بر عادل خان و خواص خان و لشکر او انداخت. خواص خان و عیسی خان، در میوات رفتند، و عادل خان جریده و تنها بجانب پتنه رفت؛ چنانچه از حال او هیچکس خبردار نشد.

و بعد ازان سلیم خان لشکر در عقب خواص خان و عیسی خان نیازی تعین نموده در فیروز پور میوات جنگ کردند، و شکست بر لشکر

سليم خان افتاد. بعد ازان خواص خان و عيسى خان نيازي تاب نياورده، بجانب کوه کمايون رفتند؛ و سليم خان قطب خان نائب و جمعي را بر سر آنها تعين کرد؛ و او در دامن کوه کمايون قرار گرفته، دائم ولايت دامن کوه را تاخت و تاراج نموده، خراب ميساخت.

و سليم خان درين وقت خود بجانب چنار عزيمت نمود، و در اثناء راه جلال خان جلو و برادرش خداداد را، بجهت اتفاقي که با عادلخان داشتند، بقتل رسانيد. و چون بچنار رسيد خزانه را بر آورده، بگواليار فرستاد، و خود مراجعت نموده، در آگره قرار گرفت. چون قطب خان در طلبيدن عادل خان و احداث فتنه داخل بود، از وهم و هراسي که در باطن داشت، از دامن کوه کمايون فرار نموده بلاهور پيش آعظم همايون نيازي رفت؛ و سليم خان بآعظم همايون حکم فرستاده طلب قطب خان نمود. آعظم همايون قطب خانرا فرستاد. و سليم خان او را محبوس ساخته، با شهباز خان نوحاني، که شوهر خواهر سليم خان بود، و بر مزيد کور و چند کس ديگر که مجموع چهار ده کس بودند، مقيد داشته، بقلعۀ گواليار فرستاد. و شجاع خان حاکم مالوه و آعظم همايون را طلب داشت. شجاع خان آمده ديد؛ و آعظم همايون عذر نوشت. شجاع خان رخصت يافته، باز بمالوه رفت.

بعد ازان سليم خان بجهت آوردن خزانه بجانب قلعۀ رهتاس و چنار حرکت کرد. سعيد خان برادر آعظم همايون که پيوسته پيش او مي بود، از راه فرار نموده، بلاهور رفت. سليم خان هم از راه برگشته، بآگره آمد و به احضار لشکرها، امر کرده، متوجه دهلي شد. چون اين خبر بشجاع خان رسيد، با جمعى از مختصان خود ايلغار کرده، پيش سليم خان رسيده، استمالت يافت. سليم خان، روزي چند، در دهلي بوده، لشکر ترتيب

داده، عزیمت لاهور نمود. آعظم همایون و طائفه مخالف، باتفاق خواصخان و لشکر پنجاب، باستقبال شتافته؛ نواحی قصبهٔ انباله طرفین بهمرسیدند. گویند، چون سلیم خان با لشکر نیازی قریب شده، فرود آمد؛ خود با چندی از نزدیکان، بدیدن لشکر نیازی رفته، بر پشته بر آمد؛ چون نظر او بر لشکر انها افتاد، همانجا ایستاده، گفت که در ناموس من نمیگنجد، که لشکر باغي را، دیده در برابر اینها فرود آیم؛ پس فرمود، که افواج صف راست کرده، عزیمت جنگ نمایند.

در شبی، که صباح آنروز، جنگ شد، آعظم همایون و برادران با خواص خان کنکایش درمیان آورده، در باب نصب حاکم سخن کردند. خواص خان را ارادهٔ آن بود، که حکومت بعادل خان، که پسر کلان شیر خانست قرار یابد، و نیازیان گفته باشند. * بیت *

ملک بمیراث نه گیرد کسی، تا نزند تیغ دو دستی بسی،

و خواص خان از اراده ایشان آزرده خاطر بود. وقتی که صفها ترتیب یافت، و طرفین مقابله نمودند؛ خواص خان بی جنگ طرح داده، هزیمت نمود. و نیازیان حسب المقدور حرکت کرده، در مجادله تقصیر نکردند. و چون حرام نمکی را نتیجه بغیر شامت و ندامت نیست، شکست بر لشکر نیازیان افتاد و سلیم خان غالب آمد. * بیت *

کسی را که دولت کند یاوري، که آرد که با او کند داوري.

سعید خان برادر آعظم همایون، با دهکس از همراهان، چون مسلح بود و کسی او را نمي شناخت، به بهانه مبارکبادی میخواست خود را بسلیم خان رساند، و کار او تمام سازد. فیلبانی او را شناخته، نیزه برو حواله کرد. و او از میان حلقهٔ فیلان، و فوج خاصهٔ سلیم خان، بضرب راست بر آمده بدر رفت. القصه، نیازیان گریخته بجانب دنکوت، که قریب روه است

رفتند. و سلیم خان تعاقب نموده، تا قلعهٔ رهتاس رفت. و خواجه ویس سروانی را با لشکر بسیار بر سر نیازیان تعین کرده، مراجعت نموده، باگره رفت، و ازانجا بگوالیار آمد.

دریفوقت، شجاع خان روزی بربالای قلعهٔ گوالیار پیش سلیم خان میرفت، عثمان نام شخصی، که شجاع خان وقتی دست او بریده بود، بر سر راه کمین کرده، فرصت میجست؛ و بیکبار، برجسته زخمی بشجاع خان انداخت. شجاع خان زخمی بخانه خود رفت. و این عمل را با اغوای سلیم خان حمل کرده، از گوالیار گریخته بمالوه رفت. سلیم خان تر مندو تعاقب نموده؛ و چون شجاع خان، در بانسواله در آمد، عیسی خان سور را، با بست هزار سوار، در اجین گذاشته، مراجعت نمود. و این قضایا، در سنه اربع و خمسین و تسمائة دست داد.

و خواجهٔ ویس، که بر سر آعظم همایون تعین بود، در نواحی دنکوت بانها جنگ کرده، شکست یافت. و آعظم همایون تعاقب نموده، تا سرهند آمد. چون اینخبر بسلیم خان رسید، لشکر عظیم ترتیب داده، بدفع نیازیان فرستاد؛ و آعظم همایون برگشته باز بدنکوت رفت؛ و چون لشکر سلیم خان، قریب رسید؛ باز در نواحی دنکوت، قریب موضع سنبله محاربه دست داد؛ و شکست بر فرقه باغیه افتاد؛ و عیال و مادر آعظم همایون اسیر گشت؛ و اسیرانرا بخدمت سلیم خان فرستادند. و نیازیان پناه بگکهران برده، در کوهستان که متصل کشمیر است در آمدند. و سلیم خان، با لشکر گران، جهت تسکین فتنه نیازیان، حرکت نموده، به پنجاب آمد؛ و مدت دو سال با گکهران مجادله داشت. در همین ایام، شخصی در تنگي راه، در وقتی که سلیم خان ببالای قلعهٔ مانکوت بر آمد، شمشیر برهنه در دست، قصد سلیم خان کرد. سلیم خان، از کمال چستي و چالاکی، برو غالب

آمده، او را بقتل رسانیده، شمشیر را شناخت، که خود باقبال خان بخشیده بود.

چون گکهران مغلوب و منکوب شدند، و قوت در ایشان نماند؛ آعظم همایون بکشمیر در آمد. حکام کشمیر از ملاحظهٔ خاطر سلیم خان، سر راه نیازیان گرفته جنگ صعب کردند. آعظم همایون، و سعید خان، و شهباز خان بقتل رسیدند؛ و حاکم کشمیر سرهای ایشان را، بخدمت سلیم خان فرستاد؛ و سلیم خان بعد از جمعیت خاطر مراجعت کرد.

درین وقت، میرزا کامران از جنت آشیانی فرار نموده، پناه بسلیم خان آورد؛ سلیم خان از روی تکبر و نخوت، پیش آمده سلوک لائق ننمود. میرزا کامران، از پیش او فرار نموده، بکوه سوالک در آمد؛ و ازانجا، بولایت گکهر رفت؛ و این قضیه، در وقائع جنت آشیانی بتفصیل مذکور ست. بالجمله سلیم خان بدهلي رفته، چند روز قرار گرفت. درین اثنا، خبر رسید، که جنت آشیاني بکنار آب نیلاب رسید. گویند، که دران ساعت، سلیم خان زلو بر گاوی خود نهاده، خون مي گرفت. در ساعت، سوار شده روان شد؛ و در روز اول، سه کروه راه منزل کرد. چون توپخانه آراسته همراه داشت، و در این هنگام، گاوان ارابه، در مواضع نواحی نه بودند؛ و او در روان شدن مسارعت داشت؛ فرمود، که پیاده رجاله بجای گاوان ارابه را بکشند. و هر توپی را، هزار و دو هزار پیاده کشیدن گرفت. و بسرعت تمام، متوجه لاهور شد؛ و جنت آشیاني خود پیشتر مراجعت کرده بود. چنانچه بموضع خود ذکر کرده شد؛ سلیم خان نیز، از لاهور مراجعت نموده، در گوالیار قرار گرفت. اتفاقا روزي در نواحی انتری شکار مي کرد، و جمعی از مفسدان باغوای بعضی، سر راه سلیم خان گرفته، در مقام غدر ایستادند. بحسب اتفاق سلیم خان براه دیگر

مراجعت نمود؛ و آن جماعت بیکار و معطل ماندند. چون حقیقت حال بسلیم خان رسید، بهاء الدین و محمود و مدا را که سر فتنه بودند، بسیاست رسانید،

و سلیم خان، در گوالیار قرار گرفته، هر کس از امرای خود را، که بقوت و غلبه گمان مي برد گرفته، مقید میساخت، و میکشت. تا در اول سال سنه احدی و ستین و تسمائة، دانهٔ دنبل بر مقعد او بر آمد، و از شدت وجع خون گرفت، و در گذشت. مدت نه سال حکومت کرد، و از نیلاب تا بنگاله، درمیان سراهای شیر خان، یک سرای دیگر آبادان ساخت؛ و در هر سرای، طعام پخته بفقرا مقرر کرد. و در همین سال، سلطان محمود گجراتي، و نظام الملک بحري، نیز وفات یافتند. و تاریخ این واقعه. زوال خسروان یافته اند.

و از قضایای غریبه، که در زمان سلیم خان دست داده، واقعه شیخ علائیست؛ و تفصیل این بر سبیل اجمال آنکه، پدر شیخ علای شیخ حسن نام داشت، و بخلافت شیخ سلیم، در قصبه بیانه بر جادهٔ شیخي ارشاد طالبان مي نمود. چون او رخت بعالم بقا کشید، شیخ علائی که ارشد اولاد او بود، و بفضائل و کمالات، اتصاف داشت، قائم مقام پدر گشته، بارشاد طالبان مشغول شد. اتفاقاً شیخ عبد الله نیازي افغان، که از مریدان نامدار شیخ سلیم چشتي بود، از سفر مکه معاودت نموده، روش مهدویه، که بعقیدهٔ ایشان سید محمد جونپوري مهدي موعود ست، اختیار کرده، در بیانه اقامت انداخت. چون شیخ علائي را، وضع او خوش آمد، فریفته صحبت او گشت؛ و طریقه آبا و اجداد را ترک داده، خلائق را بروش مهدویه، دعوت مي نموده؛ برسم این طائفه در بیرون شهر همسایگیي شیخ عبد الله، توطن اختیار نموده، با جمع کثیر از احباب و اصحاب خود که

بوی گرویده بودند، بطریق توکل و تجرید بسر مي برد، و هر روز، در وقت نماز، تفسیر قران مجید نبوعی میگفت، که هر کس، که در مجلس او حاضر مي بود، اصلا پی کار خود نمیرفت؛ و ترک اهل و عیال کرده، داخل دائره مهدویه میگشت، و یا از معاصي و مناهي تائب شده، بمیر سید محمد مریدی میکرد، و اگر کشت یا زراعت یا تجارت میکرد، ده یک در راه خدای تعالی صرف مي نمود. و بسیار همچنان شده، که پدر از پسر، و برادر از برادر، و زن از شوهر، مفارقت گزیده، راه فقر و قناع پیش گرفتند. و در نذور و فتوح، که باو مي آمد، خورد و کلان علی السویه شریک بود؛ و اگر چیزی بهم نمیرسید، تا دو سه روز بفاقه مي گذرانیدند، و اظهار نمي نمودند. و بپاس انفاس اوقات خود مصروف میداشتند. و شمشیر، و سپر، و سائر اسلحه همه وقت با خود همراه داشته، در شهر و بازار، هر جا نامشروع میدید اول برفق و مدارا منع نموده؛ اگر پیش نمي رفت، قهراً و جبراً تغیر آن نامشروع میداد. و از حکام شهر هر که موافق او مي بود، در امداد او میکوشید، و هر که منکر بود، قدرت مقاومت نداشت. چون شیخ عبد الله دید، که با عوام و خواص در افتاده است، او را دلالت سفر حجاز کرد. شیخ علائی بهمان وضع و حالت که داشت، با ششصد و هفصد خانه دار مردم، متوجه آن سفر گشت. چون بخواص‌پور که در حدود جودپور واقع است رسید، خواص خان مشهور، باستقبال او آمده، داخل معتقدان او شده، بالاخره از جهت امر معروف و نهي منکر ازو رنجیده. در زمانی، که سلیم خان در آگره بحکومت نشست؛ شیخ علائی بواسطه بعضی چیزها که باعث مراجعت او شد برگشته، در بیانه آمد. و بموجب طلب سلیم خان، در مجلس او حاضر شده، برسمیات و آداب ملوک مقید نشد؛ و سلام مشروع بر سلیم

خان گفت ؛ و او و علیک السلام بکره گفته ؛ این معني بر مقربان او دشوار آمد ؛ و ملا عبد الله سلطانپوری مشهور بمخدوم الملک ، خود با شیخ در مقام انکار بوده ، فتوی بقتل او داده بود. سلیم خان میر سید رفیع الدین ، و ملا جلال بهلیم دانشمند ، و ملا ابو الفتح تانیسری ، و دیگر علمای آنوقت را ، احضار فرموده ، تشخیص این قضیه حوالهٔ ایشان نمود. و درین مجالس بحث ، شیخ علائی بهرکدام ایشان بقوت طبع غالب میشد ؛ و گاه گاهی ، که تفسیر و بیان معاني قران مي کرد ، در سلیم خان اثر کرده ، با وی میگفت ؛ یا شیخ ، ازین دعوی باز آئي تا من ترا بر تمام قلمرو خود ، محتسب گردانم ؛ و تا این زمان ، بیحکم من امر معروف میکردي ؛ حالا باذن من مي کرده باش. شیخ علائی این معني قبول نکرد ، تا آنکه سلیم خان بر خلاف فتوی ملا عبد الله ، حکم باخراج او نموده ؛ بجانب هندیه فرستاد. بهار خان سرواني ، که از قبل سلیم خان حکومت آنجا داشت ، بتمام لشکر خویش باو گرویده ، در دائرهٔ اعتقاد و اخلاص او در آمد. مخدوم الملک این معني ، را با قبح وجوه خاطر نشان سلیم خان نموده ، او را ازان سرحد طلبید. درین مرتبه سلیم خان باز علما را حاضر ساخته ، بیشتر به تشخیص این قضیه مقید شد ؛ و مخدوم الملک بسلیم خان گفت ، که اینمرد دعوی مهدویت مي کند ، و مهدي بادشاه تمام روی زمین خواهد شد ، و تمام لشکر تو به این گردیده اند. چنانچه خویشان از همدیگر بر جسته بمذهب او در آمده اند ؛ و احتمال خلل در ملک ست. سلیم خان ، گوش بسخن مخدوم الملک نکرده ، باز شیخ علائي را ، در بهار ، پیش شیخ بده طبیب دانشمند ، که شیر خان معتقد او بود ، و کفش پیش پای او مي نهاد ، فرستاد. تا بموجب فتوی او عمل نماید ، و سلیم خان بجانب پنجاب توجه نموده ، بتعمیر قلعه مانکوت مشغول شد. چون شیخ

علائي به بهار رفت، شیخ بده موافق فتوی مخدوم الملک نوشته، بقاصدان سلیم خان داد. درین اثنا شیخ علائي را مرض طاعون، که دران وقت شائع بود، عارض شد. و در حلق او جراحتی افتاد، که مقدار یک انگشت فتیله مي رفت. و رنج سفر نیز علاوهٔ آن گشته، چون نزد سلیم خان آوردند؛ قوت گفتار نداشت. سلیم خان در گوش او گفت، که تو پنهان در گوش من بگوي که من مهدوي نیستم؛ و مطلق العنان باش. شیخ علائي گوش بسخن او نکرد؛ سلیم خان مایوس گشته فرمود، تا او را تازیانه زدند، و در تازیان سیوم جان بقابض ارواح سپرد. این قضیه در سنه خمس و خمسین و تسعمائة بود. و ذاکر الله تاریخ او شد.

ذکر احوال سلطان محمد عدلی

چون سلیم خان در گذشت، و پسرش فیروز خان، که در ده دوازده سالگي بود، باتفاق امرا در قلعهٔ گوالیار جلوس نمود. و هنوز، مدت سه روز تمام نگذشته بود، که مبارز خان، ولد نظام خان سور، که برادر زادهٔ شیر خان، و عمو بچه سلیم خان، و برادر زن او بود؛ فیروز خان خواهر زادهٔ خود را، بقتل رسانیده، باتفاق وزرا، و امرا، بر سریر حکومت و ایالت متمکن شد. از ثقات مسموع شده، که سلیم خان پیش ازانکه بر بستر موت افتد؛ با منکوحهٔ خود، مسمات بي‌بي بائي بارها میگفت، که اگر تو فیروز خان پسر خود را، دوست میداری، اجازت ده؛ تا مبارز خان برادر ترا، از میان بردارم که خار راه تو اوست، و اگر برادر خود را، دوست میداري، دست از حیات پسر خود بشوی؛ که او را از مبارز خان خطرها است. منکوحه مي گفت، که برادرم مبارز خان عمر بعیش میگذراند؛ و به نغمه و ساز اوقات مصروف میدارد؛ او را سر و برگ بادشاهي نیست.

و هر چند سلیم خان او را درین باب ملامت بسیار میکرد، فائده نداشت، تا عاقبت، بعد از فوت سلیم خان، روز سیوم مبارز خان در محل فیروز خان در آمد؛ و قصد قتل او کرد. هرچند خواهر زاري مي نمود، و شفاعت پسر خود میکرد، و مي گفت، که این پسرک را بگذار، تا او را گرفته، بجاي برم و او نام بادشاهي هرگز نگیرد؛ مبارز خان سنگدل، رحم نیاورده، و از مضمون - * بیت *

بمردي که ملک سراسر زمین نیرزد، که خوني چکد بر زمین.

چشم عقل پوشیده، آنطفل بیچاره ضعیف را، با قبح وجوه کشت. و بنام خود خطبه خوانده، سلطان محمد عادل خطاب یافت؛ و عوام الناس او را عدلي و اندهلي میخواندند.

و چون در افسانها و تواریخ، از زر بخشي و بذل و ایثار سلطان محمد تغلق شنیده بود، تقلید او خیال کرده، در اوائل جلوس چندگاه، در خزینه را بکشاد؛ و بخلق انعامات داد؛ و مردم را مستمال ساخت. و هر کنه باشي را که مي انداخت، از طلا مي بود، و کمتر از پانصد تنکه قیمت او نبود. و بهر خانه که از کنه باشي مي افتاد، پانصد تنکه نقد بصاحب خانه میدادند. و آن کنه باشي را مي آوردند.

و درین ایام وزارت در خانهٔ او بشمشیر خان غلام شیر خان، که برادر خورد خواص خان مشهور بود، و دولت خان نوحاني نو مسلم تربیت یافته نوحانیان تعلق داشت. و هیمون بقال ساکن قصبهٔ ریواري از مضافات میوات، دران ایام از شحنگي بازارها، و امور سپاهي قدم بالا تر نهاده، پیش عدلي اعتباري تمام پیدا کرد؛ و از مقربان درگاه او گشته بود. هنوز یک ماه درست از جلوس عدلي نگذشته بود، که در اطراف ولایات هند، ملوک طوائف شدند؛ و از استماع خبر فوت سلیم خان، و قتل فیروز

خان، و عدم انتظام امور عدلی، فتنه جا بجا از خواب بیدار شد؛ چنانچه هر یک بمحل خود مذکور خواهد شد.

روزی در دیوانخانه قلعهٔ گوالیار عدلی بارعام داده، و امراء نامدار بخدمت او حاضر بودند؛ و تقسیم جاگیرها کردند. عدلی حکم کرد، که ولایت قنوج را که در جاگیر شاه محمد فرملی مقرر بود، تغیر داده بسرمست خان سربنی بدهید. در اثناء گفت و گو، سکندر خان، پسر شاه محمد مذکور که جوانی نوخاسته و بهادر بود، در سر دیوان بدرشتی گفت، که حالا کارها بجای رسید، که جاگیر ما را کشیده بایدطائفه سربنیان سگ فروش خواهند داد؛ و سخن در معرکه بلند شد. پدرش شاه محمد، درانوقت بیمار بود. پسر خود را از ناهمواریها، و درشتیها منع میکرد. و سکندر با پدر میگفت، که شیر خان ترا یکمرتبه در قفس آهنین انداخته، قصد جان تو داشت، غایتش سلیم خان شفیع تو گشته، باعث خلاصی تو ازان مهلکه شده بود؛ و حالا طائفه سور، که قصد استیصال تو دارند، و تو این معني را نمي فهمي، ترا نخواهند گذاشت. این زبونی برای چه ازیشان باید کشید؟ درین عربده سرمست خان سربني، که بسیار بلند قامت و قوي هیکل بود، بطریق فریب و چاپلوسي، دست بر کتف سکندر نهاده مي گفت؛ که فرزند این همه درشتي، برای چیست؟ و قصد داشت، که سکندر را، باین بهانه دستگیر سازد. سکندر قصد او را دریافته دست بر خنجر کرد. و چنان زخم کاري بر شانه سرمست خان زد؛ که بیک جرعه اجل از دست رفته، بیهوش افتاد. و چندی دیگر را نیز بعضي را بکشت، و بعضی را زخمي ساخت؛ و عدلی دران شورش عام برخاسته، درون حرم گریخت؛ و سکندر تعاقب او کرد؛ و عدلی از درون زنجیر در بسته، بصد حیله خلاص یافت. و اکثر امرای عدلی، در دیوان

خانه شمشیرهای خود را انداخته، راه گم کردند. و سکندر، مانند دیوانگان، بهرجا که مي رفت، مېزد و میکشت، و مي انداخت. و تا یکدو گهڑی این معامله درمیان بود.

در این اثناء ابراهیم خان سور که شوهر خواهر عدلی بود، شمشیری بر کشیده، بر سکندر زد؛ و دیگران نیز حمله آوردند. و سکندر بقصاص خود رسید. و دولت خان نوحانی، بیکضرب شمشیر، کار شاه محمد فرملی را نیز تمام ساخت. اتفاقاً، در همان روز، که این معرکه شده بود، تاج خان کرانی، برادر سلیمان و عماد کرانی از دیوانخانه عدلی عدول نموده از قلعهٔ گوالیار بدر مي آید؛ چون در راه با شاه محمد فرملی در میخورد یکدیگر را از احوال مي پرسید؛ تاجخان باو میگوید که من ازین معرکه پای خود بکشیدیم. بیا تو هم با من موافقت نما، که کار دگرگون شده است. شاه محمد سخن او را قبول نکرد، و پیش عدلی رفت؛ و برسید باو انچه رسید.

و تاجخان از گوالیار فرار نموده، عازم بنگاله شد. عدلی فوجی را، از پی او تعین نموده، خود نیز عازم گشت. در نواحی چهبرامو که چهل کروهی آگره، و سي کروهی قنوج ست، عدلی بتاج خان رسید. تاجخان جنگ کرده، هزیمت یافته بجانب چنار رفت. و در راه، بعضی از عمال خالصه عدلی را، بدست آورده، از نقد و جنس، انچه یافت متصرف گشت. و یک حلقه فیل که صد زنجیر باشد تصرف نموده؛ به عماد، و سلیمان، و خواجه الیاس که برادران او بودند، و حکومت بعضی پرگنات کنار گنک، و خواصپور تانده داشتند، ملحق شده، در مقام مخالفت شد. و عدلی از گوالیار بچنار رفته، بر سر کرانیان لشکر کشیده، طرفین در کنار دریا مقابله نمودند. درین وقت، هیمون بقال، روزی بعدلی گفت که اگر یک

حلقهٔ فیل بمن همراه بسازید، از آب گذشته، بر سر کرانیان روم. و دمار از ایشان بر آرم. و عدلی همچنان کرد، هیمون بر سر کرانیان رفته جنگ کرده، غالب گشت.

و درین محل، ابراهیم خان ولد غازیخان سور، که خواهر عدلی در حبالهٔ او بود، و از بني اعمام شیر خان مي شد، و چون زنش خبردار ساخت، که عدلی در مقام مقید ساختن تست، از چنار گریخته، بجانب پدر خود غازیخان، که حکومت بیانه و هندون داشت، روان شد. و عدلی عیسی خان نیازی را، از پی ابراهیم خان تعین نمود. و قریب به کالپي، با یکدیگر رسیده، جنگ کرد. و عیسی خان نیازی، منهزم شده، ابراهیم خان غالب گشت، و بعد ازان، بدار الملک دهلي آمده، خطبه خواند. ازانجا بآگره آمده، اکثر ولایت را متصرف شد. چون عدلی دید، که ابراهیم خان میانه ولایت را، بتصرف در آورده، دست از کرانیان باز داشته، بر سر ابراهیم خان روان شد، و چون باب جون رسید، ابراهیم خان کس نزد عدلی فرستاد؛ که اگر رای حسن جلواني و بهار خان سرواني، که به اعظم همایون مخاطب بود، و چندی دیگر از امرای کبار بیایند، من بنابر عهد و میثاق آنها بخدمت توانم آمد. عدلی این جماعه را، فرستاد. ابراهیم خان همه را با خود متفق ساخته، بر مخالفت عدلی قرار داد، و عدلی ازین معني آگاه گشته در خود استعداد مقاومت ندید؛ بجانب چنار مراجعت نمود. و ابراهیم خود را، سلطان ابراهیم خوانده لوای سلطنت برافراخت.

و درین ایام، احمد خان سور، که او نیز از بني اعمام شیر خان بود، و خواهر دوم عدلی را، در حبالهٔ داشت، و از تعینات امرای پنجاب بود، بامداد و اعانت تاتار خان کانسي و حبیب خان، و نصیب خان، که

امرای کبار سلیم خان بودند، خود را بسلطان سکندر مخاطب ساخته، علم فتنه و فساد بر افراخت؛ و بر سر ابراهیم خان رفت. و قریب موضع فره که ده کروهي آگره است، فریقین را مقابله دست داد. چون لشکر سکندر بده هزار سوار نمي رسید، و ابراهیم خان صاحب هفتاد هزار سوار بود، گویند ابراهیم خان قریب دویست کس را، سرا پردۀ محل و علم و نقاره داده بود، سکندر از در صلح ملایمت در آمده، التماس نمود، که پنجاب را باو بگذارد. ابراهیم خان بر کثرت حشم و لشکر خود اعتماد نموده مغرور شده، بملایمت و تملقات سکندر التفات نا نموده صفهای جنگ بیاراست. و عاقبت، کار بمقتضای کم من قلیلة غلبت فیة کثیرة، اسکندر غالب، و ابراهیم مغلوب شد. و ابراهیم گریخته بسنبل رفت. و سکندر کامیاب شده، آگره و دهلي را متصرف گشت.

درین اثنا، خبر رسید، که حضرت جنت آشیانی، از کابل بهندوستان در آمده، لاهور گرفتند. سکندر با لشکرهای آراسته، متوجه لاهور گشت و ابراهیم که بسنبل رفته بود، باز لشکر تازه سرانجام کرده بجانب کالپي در حرکت آمد. اتفاقاً درین وقت، عدلی هیمون بقال را، که وزیر او بود، با لشکر بسیار و پانصد پیل کوه پیکر، و توپخانه، بجانب آگره و دهلي فرستاد. چون هیمون بنواحي کالپي رسید، دفع ابراهیم را اهم دانسته، بمقابلۀ او شتافت؛ و جنگ عظیم اتفاق افتاد؛ و هیمون غالب گشت. و ابراهیم گریخته، به بیانه پیش پدر خود رفت. هیمون تعاقب کرده، بیانه را محاصره نمود؛ و مدت سه ماه ایام محاصره امتداد یافت. چون محمد خان سور، حاکم بنگاله، علم مخالفت بر افراخته، با لشکرهای آن بلاد متوجه تسخیر جونپور و کالپي و آگره شده بود، عدلی هیمون را طلب داشت. و هیمون ترک محاصره داده، روان شده، چون بموضع منداکر،

که شش کروهی آگره است رسید، ابراهیم از عقب رسیده، جنگ
انداخت. و شکست یافته، باز پیش پدر رفت. و ازانجا بولایت پتنه ۸
در آمد. و براجه رامچند راجه پتنه جنگ کرده، گرفتار شد. و راجه او را
به تعظیم تمام بر تخت نشانده، خود بروش نوکران لوازم خدمتگاری
بتقدیم رسانید. و ابراهیم آنجا مي بود، تا آنکه جماعت از قوم میانی،
که در حدود رای‌سین سکونت داشتند، بواسطه نزاعی که ایشان را بباز
بهادر حاکم مالوه بود، ابراهیم را طلبیده خواستند؛ که او را بحکومت
برداشته، بباز بهادر مقابله نمایند. چون ابراهیم بایشان پیوست، درگاوتي
راني والی ولایت گرهه نیز بمدد ابراهیم از جای خود حرکت نمود. باز
بهادر کسان نزد راني فرستاده، او را ازین داعیه باز داشت. چون راني بجای
خود مراجعت نمود، ابراهیم نیز بودن آنجا مصلحت ندیده، ازانجا،
بجانب اوڈیسه، که اقصی بنگاله است، رفته درانجا مي بود؛ تا در
سنه خمس و سبعین و تسعمائة، که سلیمان کرراني اوڈیسه را متصرف شد؛
و بقول و عهد آمده، سلیمان را دیده، بر دست سلیمان بغدر کشته شد.

القصه هیمون با غلبه و استیلای تمام پیش عدلی رفت، و عدلی،
و محمد خان کوریه، در موضع چپرکهته، که پانزده کروهی کالپی است،
بهم رسیدند. و جنگ صعب اتفاق افتاد. محمد خان کشته شد، و عدلی
بفتح و ظفر مخصوص گشت. عدلی، بعد ازان، بجانب چنار رفت.
و هیمون را بمقابله لشکر حضرت خلیفه الهي، بآگره و دهلي فرستاد.
و سکندر خان اوزبک، و قیا خان گنگ، و امرائیکه در آگره بودند، آگره
را گذاشته، متوجهه دهلي شدند. و هیمون متوجهه دهلي شده، با تردي
بیگ خان جنگ کرده، غالب گشت. و در پاني پت بدست اولیای
دولت روز افزون، کشته شد؛ چنانچه بمحل خویش مذکورست؛ و عدلی

در نواحي چنار بود، که پسر محمد خان کوریه که خضر خان نام داشت، خطبه و سکه بنام خود کرده، خود را سلطان بهادر نامیده بود، بانتقام خون پدر بر سر عدلی آمد، و عدلی جنگ کرده، بقتل رسید. و دولت افاغنه سپری شد. کوکبهٔ دولت و ابهت حضرت خلیفه الهي ممالک هند را فرو گرفت. مدت حکومت او، قریب بسه سال بود.

ابو الفتح جلال الدین محمد اکبر بادشاه غازي

ذکر مجملی از جلائل حالات و عظائم فتوحات بندگان حضرت قدسي مرتبت، سماوی منزلت مرکز دائرهٔ رافت، قطب سپهر خلافت، شهریار سعادت قرین، شهنشاه عدالت و اقبال آئین، مظهر قدرت یزداني صاحب تائید آسماني، رافع سریر عظمت و جلال، باني قصر دولت و اقبال، رفعت بخش مسند حقیقي و مجازی خلد الله ایام ملکه وا بد ظلال عدله و احسانهٔ.

اگرچه خدمت افاضت و افادت پناه حقایق و معارف اگاه، مقرب الحضرت السلطانیه موتمن الدولة الخاقانیه، علامی شیخ ابو الفضل، شرح بدائع وقائع خلیفه الهي را، از زمان ولادت با سعادت، تا امروز که سنه سي و هشتم الهي، موافق سنه اثنی و الف هجریست، در کتاب عالیخطاب، اکبر نامه از جز وی وکلی نکاشته، خامه لطایف نکار ساخته؛ اما چون بندهٔ درگاه، نظام الدین احمد متصدي، ایراد جمیع طبقات سلاطین، که در ممالک هندوستان علم فرمانروائي بر افراشته اند شده، از تحریر مجمل وقائع حضرت خلیفه الهي، نا گریزست؛ لا جرم قطرهٔ ازان بحر بیکران آورده، باطن معطش را سیراب میسازد. و اگرچه سزاوار آنست، که ذکر آنحضرت از روی تقدیم دیباچه جمیع کتب باشد، چه جای این کتاب؛

اما چون ترتیب زماني منظور داشته، ختم طبقه سلاطین حضرت دهلي، که مرکز هندوستانست، باحوال سعادت منوال آنحضرت مي نماید.

مخفي نماند که در وقائع حضرت جنت آشیانی، سخن باینجا رسیده بود؛ که شاهزادهٔ عالیمقدار، یعنی حضرت خلیفه الهي را، از دهلي با رکن السلطنة، بیرام خان، بکوه سوالک جهت دفع و رفع سکندر خان افغان تعین فرموده بودند. چون آنحضرت، بنواحی پرگنه کلانور، از توابع لاهور، رسیدند؛ از عقب خبر وحشت اثر، شنقار شدن حضرت جنت آشیانی رسید. آنحضرت را، از شنیدن خبر مهیب، و واقعهٔ غریب؛ انواع حزن و الم روی نموده.

و بیرام خان، سپه سالار، باتفاق امرا و اعیان لشکر آنحضرت را، در نیم روز جمعه دویم ماه ربیع الاخر سنه ثلث و ستین و تسعمائة هجري، بمطالعه جوزا، در ظاهر قصبهٔ کلانور، بر تخت سلطنت اجلاس داده، بعالم و عالمیان نوید عدل و احسان در داد؛ و لوازم تهنیت جلوس بجا آورده، باطراف هند، مناشیر امن و امان فرستاد. * نظم *

بر آمد چو خورشید بالای تخت، فلک در غلامی کمر بست سخت.
همانا که بود آفتاب بلند، همه عالم از نور او بهره‌مند.
بزرگان همه تهنیت ساختند؛ بآن سر بزرگي بر افراختند.
نثاریکه باشد سزاوار تخت، فشاندند بر شاه فیروز بخت.

ذکر وقائع سال اول الهي

مخفي نماند، که سال الهي عبارت از سال شمسي و حقیقي است. ابتداء آن، از روز نوروز مقرر شد. ابتدای اینسال فرخنده فال روز دوشنبه، بست و هفتم ربیع الآخر، سنه ثلاث و ستین و تسعمائة بود.

از جمله سوانحی، که در اوائل جلوس واقع شد، سرکشي نمودن ابو المعالیست. و تفصیل آن انیست: که شاه ابو المعالي نام جوان، سید زاده، از سادات ترمذ، که بصفت حسن و جمال و فهم و ادراک، آراسته بود؛ و جنت آشیانی باو توجهی خاص داشتند؛ از کمال عجب و غرور خیالات فاسد در سر او افتاد، و آثار بی سعادتی، از و ظاهر شدن گرفت. خانخانان انعدام شاه ابو المعالي را مناسب دانسته او را مقید ساخته، میخواست، که بقتل رساند. حضرت خلیفه الهي که شفقت تمام جبلی ایشان است در اول جلوس بقتل سید زاده پیش از گناه راضي نشده، حواله پهلوان گل‌گز کوتوال کرده، بلاهور فرستاد. شاه ابو المعالي، از حبس گریخته، بدر رفت. و پهلوان از خجلت این تقصیر خود را کشت.

چون استیصال سکندر افغان، درمیان بود، بندگان حضرت خلیفه الهي بگرفتن او متوجه نشدند. و جمعی از سپاهیان کار کرده را، پیشتر بر سر سکندر روانه ساختند. افواج قاهره، در نزدیکی کوهستان سوالک، بافغانان رسیده، بعد از محاربه بفتح و فیروزی منصوب شده، بنوازشهای خسروانه شرف اختصاص یافتند. چون سکندر به تنگيِ کوه و جنگل پناه برده بود، مدت سه ماه، رایات ظفر نشان در ان نواحی، بسیر و شکار گذرانیده، سعي استیصال او نمود. راجه رامچند، راجه نگرکوت، که از راجهای نامدار کوهستان سوالک بود، به آستانبوسي رسید. و آنحضرت بواسطهٔ کثرت باران، ازانجا نهضت نموده مدت پنج ماه، در نواحی جالندهر گذرانیدند:

و در همان هفته، که حضرت جنت آشیانی، بسیر جاوداني انتقال فرمودند، از امرای نامدار، که ملازم رکاب بودند، تردی بیگ خان، که نظر باعتبار از سائر امرا ممتاز بود، در دهلي فرمود تا خطبه بنام نامي حضرت خلیفه الهی خواندند؛ و مهمات دهلی و میوات و دیگر پرگنات را،

که دران وقت در حوزهٔ تصرف در آمده بود باتفاق خواجهٔ سلطان علی وزیر و میر منشی، که میر عرض، و میر مال بود، از پیش خود گرفته، میرزا ابو القاسم پسر میرزا کامران را نیز، مع اسباب کارخانهای حضرت جنت آشیانی، و فیلان کار آمدنی روانه درگاه گردانید. دران وقت، که حضرت جنت آشیانی متوجهه هندوستان شدند، حکومت کابل و غزنین را بمنعم خان که از اعاظم امرا بود، و اتالیق شاهزاده میرزا محمد حکیم ساخته، جمیع مخدرات تتق عصمت را، آنجا گذاشته بودند. و بلدهٔ قندهار، با تمامي مضافات، بجاگیر خانخانان بیرام خان مقرر بود. و حکومت ولایت بدخشان، بمدد و التفات، حضرت جنت آشیاني، بمیرزا سلیمان بن خان میرزا، ابن سلطان محمود میرزا ابن سلطان ابو سعید گورگان متعلق بود.

چون خبر واقعه جنت آشیاني، بمیرزا سلیمان رسید، میرزا سلیمان خام طمع شده، باتفاق پسرش میرزا ابراهیم، متوجه کابل شد؛ و منعم خان متحصن گشته، عرضداشت مشتملبر کیفیات اینواقعه، بدرگاه جهان پناه فرستاد. و حضرت خلیفه الهي قبل از رسیدن عرضداشت منعم خان، محمد قلي خان برلاس، و شمس الدین محمد خان اتکه خان، و خضر خان هزاره و خواجه جلال الدین محمود و جمعی دیگر از امرای معتبر را، بجهته آوردن حضرات سرا پردهٔ عفت، بکابل تعین نموده بودند. بعد از رسیدن خبر محاصرهٔ کابل، فرمان قضا جریان صادر شد، که امرای مذکوره در رفتن تعجیل نموده استخلاص کابل نمایند. چون امرا از آب نیلاب گذشتند، و میرزا سلیمان دید، که کار بجنگ پیش نمیرود، قاضی خان بدخشی را، که از افاضل روزگار، و امرای معتبر او بود، درمیان انداخته، بمنعم خان پیغام نمود، که اگر نام مرا در خطبه داخل سازند، مراجعت مینمایم. منعم خان نیز بجهت اطالت مدت محاصره، قبول نمود؛ که

یکبار، اسم میرزا سلیمان نیز در ذیل القاب گرامی حضرت خلیفه الٰهي خوانده شود قصوری ندارد؛ و چون اینخبر بسمع میرزا سلیمان رسید، همانساعت کوچ کرده، متوجه بدخشان گردید.

و هم در اوائل جلوس اشرف، علي قلي خان بخطاب خان زمانی شرف امتیاز یافته، بسرکار سنبل بمدافعه شادي خان افغان که از امرای کبار سلطان محمد عدلی بود، متوجه شد. چون بقصد دفع او بکنار آب رهب رسید، بعضی از مردم خود را، با دو سه هزار سوار پیش فرستاد؛ تا از آب گذشته، از مخالفان خبردار باشند. این جماعت، بی تامل و احتیاط، از آب عبره کردند؛ و شادیخان فرصت غنیمت دانسته، بیکبار بر سر ایشان رسیده، جنگ کرد، و اکثر مردم خانزمان، در جنگ کشته شدند. و جمعی در دریا غرق کشتند. چون اینخبر بخانزمان رسید، بامرائیکه همراه او بودند، مثل مهدي قاسم خان، و بابا سعید قبچاق، و محمد امین دیوانه میخواست، که از آب عبور نموده، جزای کردار مخالفان دهند. درین اثنا، از تردی بیگ خان، و امرای دیگر، که در دهلي بودند، مکتوبات رسید، که هیمون وکیل محمد خان عدلی با لشکر انبوه، و فیل بسیار، مستعد قتال نزدیک بدهلی رسیده است؛ باید که زود خود را برسانید. خانزمان، و سائر دولتخواهان نیک‌اندیش بلا توقف عنان توجه بجانب دهلي معطوف داشتند. و هنوز خانزمان بدهلي نرسیده بود، که شکست تردی بیگ خان واقع شد. و چون احوال هیمون، در ضمن وقائع سلطان محمد عدلی، مذکور گشته؛ تکرار نمي نماید.

القصه چون هیمون بحوالی آگره رسید، سکندر خان اوزبک که حاکم آنجا بود، بضرورت آگره، را گذاشته بتردی بیگ خان پیوست، و عبد الله خان اوزبک و لعل سلطان بدخشي، و علی قلی اندرائی، و میرک خان

کولابی، و حیدر محمد آخته بیگی، و میرزا قلی بیگ جولی همه در دهلی نزد تردی بیگ خان جمع امدند، و مولانا میر محمد شروانی، که بعنوان رسالت از پیش بیرام خان نزد تردی بیگ خان آمده بود، نیز با عساکر منصوره همراه گشت. چون هیمون بحوالی دهلی رسید، امرای کبار، از شهر بیرون آمده، در میدان مصاف ایستادند؛ و از آن طرف غنیم پیش آمده تلاقي فریقین واقع شد. اسکندر خان و عبد الله خان اوزبک، و لعل سلطان بدخشي، که در برنغار جا داشتند به حملات متواتر لشکر اعدا را زیر و زبر ساختند. هیمون چون جمعیت خود را پریشان دید با جمعی که همراه او مانده بودند، فیلان مست پیش کرده، حمله بر غول آورد و تردی بیگ خان تاب حمله او نیاورده، پشت بمعرکه داد. هیمون این صورت را، بر مکر و خداع تردی بیگ خان حمل کرده، بتعاقب او نه پرداخت؛ و آنجماعت که لشکر هیمون را برهم زده بودند، چون غنیمت بسیار بدست آورده، باز گشتند؛ شنیدند که تردی بیگ خان داغ مذلت بر ناصیه عرض خود نهاده، فرار نموده است. ایشان نیز، راه گریختگان مسلوک داشتند. و هیمون در دهلی استیلاء یافت. و تردی بیگ خان، و امرای دیگر روی بدرگاه جهان پناه نهادند؛ و خانزمان از استماع این خبر از راه بر گشته در بلده سر هند، بایشان رسید.

درین وقت بندگان حضرت، در قصبهٔ جالندهر مشغول دفع فساد سکندر بودند؛ که خبر شکست امراء بمسامع علیه رسید. خواجه خضر خان را، که از نسل سلاطین مغول، بشرف از دواج گلبدن بیگم، عمهٔ حضرت خلیفه الهي، شرف امتیاز داشت، در مقابل سکندر گذاشته، علم توجه بجانب دهلي افراشتند. چون بحوالی بلده سر هند اتفاق نزول افتاد، امرا شکست خورده، ملازمت نمودند؛ خانخانان که تنظیم و ترتیب مصالح

ملکي، برای صواب نمای او منوط بود، صلاح در اتلاف تردی بیگ خان دیده مشار الیه را در منزل خود طلبیده بقتل رسانید - * بیت *

کسی را که دیدی تو در جنگ پشت بکش، چون عدو در مصافش نکشت.

و خواجهٔ سلطان علي و میر منشي را که ایشان نیز بتهمت نفاق متهم و در سلک گریختگان منتظم بودند، با خنجر بیگ، خویش تردی بیگ خان، مقید ساخت. و چون رایات جلال بحدود سرای گردیده انتصاب یافت، علي قلي خان، و سکندر خان، و عبد الله خان اوزبک، و علي قلي خان اندرابي، و لعل سلطان بدخشي، و حیدر محمد آخته بیگي و میرزا قلي جولي، و محمد خان جلایر، و مجنون خان قاقشال و از نوکران خانخانان حسین قلي بیگ، و محمد صادق پروانچي، و شاه قلي محرم و میر محمد قاسم نیشاپوري و سید محمد بارهبه، و او زان بهادر را حکم شد، تا برسم منقلای، از پیش روان شدند، و خود از عقب کوچ فرموده، متوجه گشت *

و هیمون که در دهلي کوس غرور در میذواخت، و خود را راجه بکرماجیت خطاب کرده بود، لشکری عظیم، و یک هزار و پانصد فیل جنگي ترتیب داده، بمقابله شتافت. چون توپخانه را پیش از خود فرستاده بود، جمعي از افواج قاهره پیشدستي نموده، توپخانه او را که بقصبه پاني پت رسیده بود، بضرب شمشیر گرفتند - * بیت *

چو سگ در بیشه شیران کند راه، کند بر خود اجل را راه کوتاه.

در صباح روز جمعه ماه محرم الحرام سنه اربع و ستین و تسعمائه از قراولان لشکر خبر آمدن او معلوم شد. امرای ذوی الا قتدار به تسویه صفوف پرداخته، روی همت بدفع مخالفان آوردند. حسین قلي بیگ، و محمد صادق پروانچي و شاه قلي محرم و میر محمد قاسم نیشاپوري

و لعل سلطان بدخشي و دیگر جوانان نامدار بحملات مردانه، صفوف بد خواه را پریشان و ابتر ساختند؛ و همیون خود را با فیلاني که داشت، بر افواج قاهره زد؛ و بصدمات متواتر او في‌الجمله خللی و تزلزلی در جوانغار، راه یافت؛ اما باز بسعی جوانان تیر انداز و بضرب تیغ و سنان صاعقه نشان صورت استقامت در افواج قاهره روی نمود. هیمون خود را بجانب قول که بقوت و مردانگي خانزمان مستحکم بود کشیده، تمام فیلان را، بآن جانب راند. لشکر ظفر اثر برو تیر باران کردند. اتفاقاً تیری بچشم همیون رسیده از پس سر او گذشت، جمعي که نزدیک او، کوشش میکردند، چون اورا بآن حال دیدند، دست از تردد باز داشته متفرق گشتند؛ و دلاوران، رزمخواه، بتعاقب آن گروه مخذول پرداخته، اکثری را بر خاک هلاک انداختند؛ و فیلي، که هیمون بر و سوار بود، چون فیل بان او کشته شده، و هیمون در جوکندی فیل زخمی افتاده بود سر در جنگل زده مي گشت. اتفاقاً شاه قلي محرم، بان فیل رسیده، فیلبان خود را سوار کرده، فیلبان او دید که شخصی زخمی در جوکندی فیل افتاده. فیلبان بشاه قلی خان حقیقت را گفت و ظاهر شد، که هیمون است. شاه قلی خان از همه غنیمتها، آنرا مغتنم شمرده، آن فیل را با چند فیل دیگر که از معرکه بر آورده بود، بدرگاه عالم پناه اورد و از نظر اشرف گذرانید. خانخانان بیرام خان بدست خود هیمون را بقتل آورد؛ و سکندر خان اوزبک، حسب الحکم از عقب گریختگان تا دهلی رفته بسیاری از مخالفان را بجهنم فرستاد. در روز دیگر، لوای نصرت اشمای از پانی پت نهضت نموده، تا بدهلی هیچ جا توقف نه نمود، و جمهور اکابر و اهالی و عموم اسافل و اعالی آن شهر باستقبال شتافته مراسم ایثار و نثار بجا آوردند. مدت یکماه در انجا، اتفاق توقف افتاد. درین اثنا

بمسامع علیه رسید که تمامی اولاد و اتباع هیمون با خزائن و دفائن، در میوات، یکجا شده است. حسب الحکم جهانمطاع، مولانا پیر محمد سروانی بمیوات رفته، جمیع آن مردم را بدست آورده، غنائم نفیس جهت سرکار خاصه ضبط نموده، بشرف خاکبوس سر افراز آمد *

ذکر وقائع سال دوم الهی

ابتدای این سال روز سه شنبه، نهم جمادي الاول، سنه اربع و ستین و تسعمائه بود. چون خبر رسید که خواجه خضر خان هزیمت از سکندر خان افغان خورده، بلاهور در آمده است، حضرت خلیفه الهی جهت تدارک اینکار، علم نهضت بجانب لاهور بر افراشتند، و چون بجالندهر رسیدند، سکندر خود را، بطرف کوهستان سوالک کشید و رایات اعلی بتعاقب او بدیسویه رسید؛ و از انجا بدمهری آمد. و چون بتحقیق پیوست که سکندر وادی فرار پیش گرفته، و داعیه جنگ ندارد، جمعی از امرای نامدار را بتعاقب او تعین فرموده، خود نیز بدولت متعاقب متوجه گردیدند. امرا چون بطریق یلغار نزدیک باردوی سکندر رسیدند سکندر بقلعه مانکوت تحصن جست. و لشکر بادشاهی بپای حصار فرود آمده، آن قلعه را، مرکز وار درمیان گرفته، بلوازم قلعه گیري مشغول گشت.

مقارن اینحال، خبر توجه حضرت مریم مکانی والده حضرت خلیفه الهی با دیگر مخدرات سراپرده عصمت، از کابل بجانب هندوستان رسیده، باعث انشراح خاطر حضرت گردید. و محمد قلي برلاس، و شمس الدین محمد اتکه، و سائر امرای نامدار که جهت دفع فساد میرزا سلیمان، بامداد منعم خان بکابل رفته بودند، نیز در خدمت حضرت بلقیس زمان،

بجانب هندوستان، معاودت نموده، بودند. چون حضرت عصمت مرتبت قریب یکمنزل باردو رسیدند، حضرت خلیفه الهي خانخانان را، در معسکر گذاشته، باستقبال ایشان رفته، حضرات را بملاقات خود، مسرور و مبتهج گردانیدند.

القصه چون بعد از امتداد ایام محاصره، سکندر افغان، از راه عجز و انکسار، پیش آمده التماس نمود که یکی، از معتمدان درگاه را، بدرون قلعه فرستد؛ تا ملتمسات او را، بعرض رساند؛ خلیفه الهي اتکه خانرا، باینخدمت فرستادند. چون اتکه خان بدرون قلعه رفت، سکندر بزبان انکسار، پیش آمده، گفت که چون جرات و گستاخي بسیار کرده ام، روی آن ندارم، که بمواجهة حضرت توانم آمد. اگر چندگاه، حسب الحکم بطرف بنگاله روم، مشروط بآنکه هیچگاه سر از ربقهٔ اطاعت بیرون نکشم وپسر خود را بخدمت فرستم، باعث بنده نوازي خواهد شد. اتکه خان آمده، باتفاق پیرمحمد خان ملتمسات او را بخانخانان خاطر نشان کرده، بنوعی بعرض حضرت رسانیدند، که در معرض قبول افتاد. سکندر پسر خود عبد الرحمن نام را، همراه غازي خان سور، و چند فیل مست، با پیشکشها دیگر فرستاده، قلعه را بتاریخ بیست و هفتم، رمضان، سنه اربع و تسعمائة، بدولتخواهان درگاه گذاشته، بدر رفت. و رایات عالي، بتاریخ دویم شوال همان سال، ازانجا بجانب لاهور حرکت نمود.

و قبل ازین، وقتی که عساکر منصوره در پای قلعه مانکوت نزول داشت، حضرت خلیفه الهي، جهت انتعاش خاطر، دو فیل را که یکی فتوحا و دیگر بخشا نام داشت بجنگ انداختند. اتفاقاً این هر دو فیل

تلاش کنان بنزدیک خیمه، که خان خانان دران بود، رسیدند. خانخانان اتفاقاً دران ایام بواسطه چند دنبل که در اسافل بدن خود بر آورده بود، بدر خانه نمي آمد - بخاطرش رسید که مگر این حرکت باشارت بندگان حضرت خواهد بود، و جمعي که در گرد و پیش او بودند، نیز در ابقاي این وسوسه کوشیدند. خان خانان کس فرستاده ما هم انکه را پیغام نمود، که فتنه انگیزان کدام تقصیر را بمن اسناد کرده باشند، که از بندگان حضرت این نوع بی التفاتی ها بظهور مي آید. و بعد ازانکه دار السلطنت لاهور محل نزول اعلام نصرت انجام گردید، خان خانخانان باز بر سر این حکایت رفته، شمس الدین محمد اتکه را طلبیده اظهار نمود، که این قسم بی عنایتها که از حضرت احساس مي شود، نتیجه خبایثها شما مي دانم. اتکه خان از شنیدن این کلمات مضطرب گشته، تمامی فرزندان خود را همراه گرفته بخانه خانخانان آمد؛ و بسوگند مصحف شبهه را از خاطر خانخانان بیرون آورد.

بعد از چهار ماه و چهارده روز، نهضت اعلام ظفر انتظام، از دار السلطنت لاهور، بر سمت دهلي واقع شد. چون ظاهر جالندهر محل نزول گردید، ازدواج خانخانان، بمهد علیا سلیمه سلطان بیگم دختر میرزا نور الدین محمد، که خواهر زادهٔ حضرت جنت آشیانی بود، و آنحضرت، در ایام جهانبانی خود، نامزد خانخانان کرده بودند، حسب الحکم بوقوع آمد. و خانخانان جشن بادشاهانه ترتیب داده استدعای قدوم آنحضرت نمود. و حضرت بحضور موفور السرور خود، آن مجلس را رشک جنت ساختند و خانخانان دست بذل کشاده، عالمیان را بهره‌ور گردانید؛ و ازانجا در ابتدای سال سوم الهي، علم عزیمت افراخته، بجانب دهلي نهضت فرمودند.

ذکر وقائع سال سوم الهي

ابتدای اینسال روز چهار شنبه بستم جمادي الاول، سنه خمس وستین و تسعمائة بود. بتاریخ بیست و پنجم جمید الثاني، سنه خمس وستین و تسعمائة حضرت خلیفه الهي بدهلي بنزول اجلال نموده، بحال رعیت و سپاهی پرداخته، آثار عدل و مرحمت در آفاق منتشر گردانیدند. و خانخانان، باتفاق اعیان مملکت و ارکان دولت دران ایام در هفته دو مرتبه بدیوانخانهٔ عالی می آمد؛ و مهمات را موافق حکم اشرف مي پرداخت.

و از سوانح آن ایام، قصهٔ عاشقی خان زمانست. و تفصیل این اجمال، آنکه شاهم بیگ نام ساربان پسری، که باوجود حسن و جمال باوضاع و اطوار دلبري آراسته بود، و در سلک قورچیان حضرت جنت آشیانی انتظام داشت. چون آنحضرت ازین عالم انتقال فرمودند، شاهم بیگ داخل قورچیان خلیفه الهی گردید. و چون خانزمان را باو نظری بود، کسانرا خفیه نزد او فرستاده، او را فریفته طلب داشت. و او از درگاه معلی گریخته، خود را بخانزمان رسانید. خانزمان از بس که، وسعت مشرب داشت، گاه گاه پیش آن جوان بر پای ایستاد، و بادشاهم، بادشاهم مي گفت؛ و تسلیم کرد. و بروش خبایث ماوراء النهر سلوک مي نمود. و چون کیفیت این حرکات خنک، بعرض رسید، فرمان بنام خان زمان شرف صدور یافت، که شاهم را بدرگاه فرستد. و اگر در فرستادن او، تعلل خواهد ورزید، مستحق تنبیه خواهد شد. و فرامین دیگر، بنام امرا، که جایگیر شان نزدیک جایگیر خان زمان بود، شرف صدور یافت؛ که اگر خان زمان در فرستادن او تاخیر نماید، بر سر او رفته، نتیجه نافرماني را

در کنار او گذارند. چون خان زمان بر کیفیت اینواقعه اطلاع یافت، پنبه غفلت از گوش بر آورده، در مقام اطفاء آتش غضب بادشاهی شد. برج علی نام نوکر اعتمادی خود را، بدر خانه فرستاد. که شاید صلاح کار نماید. برج علی اول بمنزل پیر محمد خان رفته، پیغام خان زمان گذرانید. و بعضی سخنان او باعث غضب پیر محمد خان گردیده، فرمود تا درته چوب او را بسرحد مردن رسانیده، از برج قلعه انداخته کشتند. و قهقه زنان گفت، که اکنون این شخص مظهر اسم خود گشت. خان زمان اینواقعه را شنیده، دل بر مفارقت شاهم بیگ نهاده، او را طلبیده، گفت که غیر ازین چند روز از هم جدا باشیم، چاره نمانده است. بعد ازانکه حضرت از تقصیرات من بگذرند، درخواست تقصیرات تو خواهم کرد. و شاهم بیگ را وداع نمود. و دران ایام، که شاهم بیگ باو مي بود، خانزمان آرام جان لولی زنی را، در نکاح خود در آورده بود. اتفاقاً این شاهم بیگ را، بآن زن دلبستگی بهمرسید. چون خانزمان بران وقوف یافت، آن زن را باو بخشید. و شاهم بیگ آن زن را چندگاه نگاهداشته، بعبد الرحمن بیگ، پسر موید بیگ، بواسطی خصوصیتی که بایکدیگر داشتند، بخشیده بود. درین ایام که از پیش خان زمان بر آمده آواره می گشت، بحسب اتفاق، بحوالي سرور پور که جاگیر عبد الرحمن بیگ بود رسیده، بمقتضای سابقه جهت، که میان ایشان بود، بمنزل او رفت. و در اثنای صحبت، سلسله محبت شاهم بیگ، که بآرام جان داشت، در حرکت آمده، از عبد الرحمن بیگ استدعای آن نمود، که آرام جان را باو واپس بخشد. عبد الرحمن را غیرت نگذاشت که منکوحهٔ خود را باو سپارد. شاهم بیگ، از بسکه تحکم در طبیعت او جای کرده بود بفرمود، تا عبد الرحمن بیگ را بستند، و آرام جانرا کشیده گرفتند.

چون اینخبر بمؤید بیگ رسید، جمعیت نموده، بر سر شاهم بیگ آمد. مردم شاهم بیگ بمدافعه پیش آمده، جنگ کردند. اتفاقاً تیری بشاهم بیگ رسید؛ که بآن در گذشت؛ و عبد الرحمن بیگ مخلص یافته، رو بدرگاه عالم پناه نهاد. چون اینخبر بخان زمان رسید جامهٔ ماتم پوشیده، از عقب عبد الرحمن بیگ یلغار کرد، وقتی که بکنار آب گنگ رسید، معلوم کرد، که عبد الرحمن بیگ پیش ازین بیک روز از آب گذشته است. گریان گریان، مراجعت کرد.

و درین سال، مصاحب بیگ پسر خواجهٔ کلان بیگ، که از امرای کبار فردوس مکانی، و جنت آشیانی بود، و بشرارت ذاتی اتصاف داشت، و در نفاق، و بداندیشی بی اختیار بود، بفرمودهٔ بیرامخان خانخانان بقتل رسید.

دیگر از وقائع این سال آنکه، روزی حضرت بر فیل لکهنه، نام سوار بودند، و آن فیل را بر فیل دیگر دوانیدند. در اثناء راه مغاکی پیش آمد، و پای فیل لکهنه، دران فرو رفت؛ و حضرت از گردن فیل جدا شده پای مبارک شان، بریسمان که در گردن فیل می بندند بند شد. و یک کس دیگر که بران فیل ردیف ایشان بود، بر زمین افتاد. و ایشان آن ریسمان را، بدست خود گرفته، آویخته ماندند؛ تا جمعی رسیده، پای مبارک را، از ریسمان جدا کردند. و آن فیل هم بقوت خود خلاص یافت. بعد ازان بر همان فیل سوار شده، بمستقر خلافت مراجعت فرمودند. بعد از ششماه، بر کشتی سوار شده متوجهه آگره گشتند. و در هفدهم محرم سنه سته وستین و تسعمائة؛ موافق سال سیوم الهی بلدهٔ آگره، بفر قدوم نصرت لزوم، رشک عالم گشت.

و از جمله وقائع این سال، صعود و هبوط مولانا پیر محمد شروانی ست. و آنچنانست، که پیر محمد خان که وکیل مطلق خانخانان بود، و تمام مهمات ملکی بدو رجوع شد؛ و کار بجای رسید، که ملجای ارکان دولت و اعیان حضرت گردید. و از اهالی و اشراف که بدر خانه او رفتندی، کمتر کسی بار یافتی. همدرین ایام، مزاج او از جادهٔ اعتدال منحرف گشته، چند روز از خانه بیرون نیامد. چون خانخانان برسم عیادت بمنزل او رفت، یکی از غلامان دربان او پیش آمده، گفت که بعد ازانکه دعاء شما رسد، بدرون تشریف فرمایند. خانخانان ازین سخن درهم شد. چون خبر به پیر محمد رسید، از خانه بیرون دویده در مقام اعتذار ایستاد. و خانخانان فرمود که دربان شما مارا نگذاشت. او گفت معذور دارید، که او شما را نشناخت. خانخانان گفتند که شما مارا چه قدر شناختید، که او نشناسد. باوجود این، چون خانخانان بخانهٔ او درون رفت، نوکران خانخانان را نگذاشتند، که همراه در آیند؛ مگر طاهر محمد میر فراغت، که بتلاش خود را بدرون رسانید. خانخانان ساعتی نشسته، بیرون آمد؛ و در تدبیر کار پیر محمد خان شد. بعد از دو سه روز، خواجه امین الدین محمود، که در آخر خواجه جهان شده بود، و میر عبد الله بخشی، و خواجه محمد حسین بخشی را، با بعضی از ملازمان خود نزد پیر محمد خان فرستاده پیغام داد؛ که در رنگ سائر طلبه میبودي و بعنوان فقیری و نامرادي در قندهار آمدی؛ چون در تو اخلاص احساس نمودیم و بعضی خدمات مرضیه نیز از تو بظهور آمد؛ ترا بدرجهٔ خانی و سلطانی رسانیدیم؛ چون حوصله تو گنجایش وسعت جاه ندارد، و تو هم آنست، که از تو فسادات کلي سر بر زند؛ بنابر مصلحت، از تو روزی چند اسباب غرور و جاه انتزاع مي نمایم؛ تا زمانی، که باز مزاج تو بحال آید. مناسب آنست، که علم،

و نقاره، و سائر اسباب غرور و جاه را، بسپاری. پیر محمد خان، در ساعت، اسباب خاني، و سلطاني، را سپرده، همچنانکه ملا پیر محمد بود، شد.

* مصراع *

چو مرد آگه نباشد گم کند راه.

و بعد چند روز بحکم خانخانان مولانا را بقلعه بیانه بردند، و ازانجا بمکه فرستادند؛ و بگجرات رفت، و آنجا میبود، و بعد از حادثه بیرام خان مراجعت نموده، بدرگاه عالم پناه پیوست. و بعد ازانکه منصب وکالت خانخانان، از پیر محمد خان انتقال یافت، بحاجي محمد سیستانی، که او هم از نوکران خان خانان بود قرار گرفت. و همدرین اوقات منصب صدارت ممالک، باستصواب خانخانان، بشیخ گدائي، پسر شیخ جمال کنبو دهلوي، بتقریب آشنائی که خانخانان را، بشیخ گدائي، در ایام غربت در گجرات بهمرسیده بود، تفویض یافت. و احترام شیخ گدائي بجائی رسید، که بر اکابر هندوستان، و خراسان تقدیم کرد.

و همدرین ایام، قدوة الاکابر، میر عبد الطیف قزوینی، بمنصب معلمی حضرت خلیفه الهي اختصاص یافت. چنانچه در بعضی اوقات بعضی غزلهای لسان الغیب، پیش میر میخواندند.

ذکر تسخیر قلعهٔ گوالیار

این قلعه برفعت و استحکام مشهور است؛ و همیشه وطن راجهای کبار بوده. و بعد از سلیم خان، در تصرف سنبل غلام او، بحکم سلطان محمد عدلی میبود. و چون دار الخلافت آگره مسند سریر خلافت مصیر گردید، حبیب علي سلطان، و مقصود علي کور، و قیا خان، به تسخیر آن

حصار تعین یافتند؛ چند روز، در محاصره داشتند، و چون کار بر اهل قلعه تنگ شد، قلعه را سپردند.

ذکر وقائع سال چهارم الهي

ابتدای اینسال، روز جمعه، دویم جمید الاخر، سنه ست و ستین و تسمائة بود. دربن سال، خانزمان را به تسخیر جونپور، که سالها تختگاه سلاطین شرقیه بوده است، و دران ایام، در تصرف افغانان بود، تعین فرمودند. و او، با لشکر گران، بآنولایت در آمده، جنگ کرد. و باقبال بادشاهي، مصدر فتوحات عظمي شد. و آنولایت را بتصرف در آورد.

و دربن سال، حبیب علي خان را بر سر زنتهنبور فرستادند. و در ایام استیلاء شیر خان افغان، این قلعه در تصرف غلام او حاجیي خان بود. دربن یام، حاجي خان این قلعه را، بدست رای سرجن، از خویشهای رای اودیسنگه، که دران نواحی بزرداري و جمعیت مشهور بود، فروخت. و او بمرور ایام پرگنات حوالی را، نیز متصرف گشته، مکنت تمام بهم رسانید. حبیب علي خان، و جمعی از ملازمان درگاه، در پای قلعه رفته، مدتی محاصره داشتند؛ و چون مدتی برین بر امد، نواحی آنقلعه را تاخت و تاراج نموده امرا بجاگیرهای خود رفتند.

ذکر آمدن شیخ محمد غوث از ولایت گجرات باگره

و چون احوال شیخ محمد، در تذکرهٔ مشائخ عهد، دربن کتاب مذکور گشته، تکرار نمي نماید. القصه در سنه ست و ستین و تسمائة، شیخ با مریدان، و جمعیت تمام، باگره آمده، بمراحم خسروانه ممتاز گردید. چون درمیان او،

و شیخ گدائی کدورتی بود، و شیخ گدائی در مزاج خانخانان تصرف تمام داشت، آنقدر رعایت که از خانخانان متوقع شیخ محمد بود، بظهور نرسید. ازنجهت، شیخ آزرده خاطر، بگوالیار که مسکن او بود، رفته، تا آخر عمر بلوازم مشیخت قیام مینمود. و حضرت خلیفه الهي یک کرور وظیفه بشیخ مقرر ساختند.

و همدرین ایام، که دار الخلافت آگره مستقر خلافت بود، بهادر خان برادر خانزمان، روی به تسخیر بجانب ولایت مالوه، که در ایام سابق جای سلاطین خلج بود، و درینولا باز بهادر بن شجاع خان افغان بران دیار مستولی گشته بود، آورد؛ و تا قصبهٔ سیری رسیده بود، که برهم خوردگي مهمات بیرام خان، خانخانان روی نمود، و بفرمودهٔ خانخانان مراجعت نمود.

ذکر وقائع سال پنجم الهي

ابتدای اینسال، روز شنبه، سیزدهم جمادي الآخر، سنه سبع و ستین و تسمائة بود. چون مدار کارخانهٔ سلطنت، بررای صواب نمای بیرام خان قرار گرفت، حساد و اشرار همه وقت، دران مقام بودند؛ که طرح دیگر بر روی کار آورده، خودها صاحب دخل و اعتبار شوند. در اوقات فرصت سخنانیکه سبب بی التفاتی حضرت خلیفه الهي تواند شد، بعرض مي رسانیدند؛ بتخصیص ادهم خان که بواسطهٔ نسبت فرزندی ماهم آنکه از همه مخصوصان منزلت او پیش بود؛ باتفاق والدهٔ خود، همیشه راه حسد مي پیمود. و چون صفای عقیدت، و کمال اخلاص خانخانان بر ضمیر انور روشن بود، اگر احیاناً سخنی در باب او، بعرض میرسید، درجهٔ قبول نمي یافت.

* مصراع *

دشمن چه کند، چو مهربان باشد دوست؟

تا آنکه، بتاریخ بیستم جمادي الثاني، سنه سبع و ستعین و تسعمائة، حضرت خلیفه الهي بعزم شکار از آب جون عبور فرمودند. و خانخانان جهت تنظیم امور ملکی، در آگره ماند. چون موکب عالي بحوالی قصبهٔ سکندره که نصف راه دهلي باشد رسیده؛ درین وقت شهاب الدین احمد خان نیشاپوري، که حکومت دهلي داشت، و حضرت مریم مکانی، والده مقدسه حضرت خلیفه الهي در دهلي بودند، ماهم آنکه با خود اندیشید، که بهتر ازین مصلحت نیست، که حضرت را بجانب دهلي ترغیب نموده ببرم؛ و باتفاق شهاب الدین احمد خان، که دران ایام در دهلي بودند، انچه مناسب باشد، کوشیده شود.

چو آید مشکلی پیش خردمند، کزان مشکل فتد، در کار او بند،
کند عقل دگر، با عقل خود یار، که تا در حل او گردد مددگا.

بنابرین، بعرض اشرف رسانید، که حضرت مریم مکانی را درین ایام ضعفی وارد شده، و آنحضرت را بسیار یاد میکنند. این معني، باعث نگرانی خاطر اقدس گشت؛ و عزیمت دهلي فرمودند. شهاب الدین احمد خان، در استقبال عجلت نموده، شرف ملازمت دریافت.

ماهم آنکه باتفاق شهاب الدین احمد خان وقت یافته، سخنانیکه سبب تغیر مزاج حضرت باشد، بعرض رسانیده، چنان نمودند؛ که تا بیرام خان باشد، حضرت را در کار سلطنت اختیار نخواهد داد. و در معني اختیار بادشاهي بدست اوست. و خاطر اشرف را نسبت بخانخانان، مکدر ساختند. و در آخر بعرض رسانیدند، که چون خانخانان آمدن دهلي را،

از سعي مایان دانسته، ما را باین تقصیر متهم خواهد کرد و در ما طاقت مقاومت عداوت او نیست، شفقت در حق ما اینست، که برخصت مکه سرافراز گردیم؛ تا بمکه شریفه رفته، بعوض خدمت حضور، بدعای غیبت مشغول باشیم. چون حضرت خلیفه الهي را بماهم انکه بواسطه حسن خدمت و قدیم ملازمت او الفت تمام بود؛ بمفارقت او راضي نشده، فرمودند؛ که درخواست تقصیر شما، از خانخانان خواهم کرد. و بخانخانان پیغام کردند، که چون بی استصواب شما، اینقدر مسافت دور آمدیم، نزدیکان ما متوهم شده اند؛ اولی انست، ایشانرا از جانب خود، تسلي کنید. تا بخواطر جمع در لوازم خدمتکاري قیام توانند نمود. و شهاب الدین احمد خان، رعایت حزم و دوربینی نموده، شروع در استحکام قلعه و سائر لوازم احتیاط نمود. و مهمات ملکی را پیش خود گرفته، باتفاق ماهم آنکه، آوازه تغیر مزاج بندگان حضرت از خانخانان در انداخت.

بعد ازان، که پیغام حضرت بخانخانان رسید، خواجه امین الدین محمود، حاجي سیستانی، و ترسون بیگ را، که مدار مهمات او بر ایشان بود، بدرگاه عالم پناه فرستاده، عرض داشت نمود، که اخلاص و دولتخواهي این بنده نسبت به بندگان درگاه، نه بحدی ست که خلاف مرضي طبع اقدس، ازین بنده امری صدور تواند یافت. نسبت بجماعه که بلوازم خدمتکاري قیام دارند، غیر از رعایت و تربیت چه لایق است. چون در باب خانخانان، حکایات موثر، و کلمات کار گر بسمع اشرف رسیده بود، سخنان فرستاده، تا بدرجهٔ اجابت نرسید؛ بمراجعت نیز رخصت نیافتند. و چون آوازهٔ تغیر مزاج حضرت، از خانخانان انتشار یافت، همه مردم از خانخانان جدا شده، رو بدرگاه عالم پناه آوردند.

* بیت *

از انقلاب زمانه، عجب مدار، که چرخ
ازین فسـانه هزاران هـزار دارد یاد.

پیش از همه، قیا خان گنگ، بشرف بساط بوسی سرفراز آمد، و شهاب الدین احمد خان، باستصواب ماهم انکه، هرکس را که بآستان فلک نشان مي آمد، فراخور حالت او بمنصب و جاگیر امیدوار میگردانیدند. چون خانخانان را، همیشه میل تجرد، و زیارت اماکن شریفه، در حریم خاطر میگشت، تمام امرا و خوانین را، که ازو جدا نشده بودند، بر ما في الضمیر خود آگاه ساخته، بخدمت آستان رفیع الارکان رخصت نمود. و بهادر خانرا، که از مالوه طلبیده بود، همراه این مردم فرستاده، خود چون به بعزیمت زیارت حرمین شریفین، از آگره رو بجانب ناگور نهاد. و چون به بیانه رسید، محمد امین دیوانه را، که آنجا محبوس بود، خلاص داده، بدرگاه فرستاد.

و چون خبر بیرون رفتن خانخانان، از دار الخلافت آگره بالور رسید، شهاب الدین احمد خان، و ماهم آنکه، در قفای ایشان، بعرض رسانیدند، که خانخانان بداعیه تسخیر پنجاب، از آگره بیرون آمده است. خلیفه الهي میر عبد الطیف را، نزد خانخانان فرستاده، پیغام دادند: که چون حسن نیت، و خلوص عقیدت تو بر ما ظاهر بود، مهمات ممالک را در قبضه اقتدار تو گذاشته، خود را بلوازم انبساط خاطر مي پرداختیم. درینولا، میخواهم، که خود بسر انجام ملک پردازیم. مناسب آنست، که آنصادق الاخلاص، روی همت بزیارت مکه معظمه، که همه وقت مطمح نظر او بوده؛ آورد. و از پرگنات هندوستان، آنقدر که خواهد، در وجه جاگیر او مقرر گردد، تا گماشتهای او محصول آن پرگنات را، باو میرسانیده باشند.

چون میر عبد الطیف بخانخانان رسید خانخانان تمام آن کلمات را بسمع قبول شنیده، از میوات متوجه ناگور گشت؛ و امرا را رخصت نمود. و غیر از ولي بیگ ذوالقدر، و پسران او، حسین قلي بیگ، و اسمعیل قلي بیگ، که خویشان او بودند، و شاه قلي محرم و حسین خان خواهر زاده و داماد مهدي قاسم خان، از مردم اعیان کسی دیگر همراه او نبود. چون بناگور رسید، علم و نقاره، و سائر اسباب امارت، از خود جدا ساخته، مصحوب حسین قلي بیگ، بدرگاه معلی فرستاد. درین اثنا، حضرت خلیفه الهي بعزیمت پنجاب از دهلي بر آمده، در پرگنه جهجهر رسیده بودند، که حسین قلي بیگ در پرگنه مذکور شرف ملازمت دریافت. دران مردم، شاه ابو المعالي سواره خواست که حضرت را دریابد؛ برخاطر اشرف گران نموده، او را مقید ساخته، بشهاب الدین احمد خان سپردند. و آمدن حسین قلي بیگ و آوردن اسباب امارت، پسندیده افتاد. و همدرین ایام، پیر محمد خان شرواني، که خانخانان او را اخراج نموده، بمکه معظمه فرستاده بود، و او در گجرات انتظار موسم میکشید، از شنیدن برهمزدگي معامله خانخانان، بتعجیل هرچه تمامتر خود را بدرگاه معلی رسانید؛ و بمراهم بادشاهانه سرفراز آمد. و بخطاب ناصر الملکی امتیاز داده، علم و نقاره لطف نموده، با جمعی بتعاقب خانخانان تعین فرمودند؛ که او را بمبالغه بجانب مکه روان سازد، و بعد ازانکه، پیر محمد خان بجانب خانخانان روان شد، رایات عالي، بدهلي مراجعت فرموده، فرمان طلب بنام منعم خان، که در کابل بود شرف صدور یافت.

چون رای مالدیو راجهٔ جودهپور، از روی غلبه و استیلا در سر راه گجرات بود، و نسبت به بیرام خان، نزاع داشت، خان را از ملاحظه او توقف افتاد؛ و از ناگور کوچ کرده، به پرگنه بیکانیر رسید. رای کلیانمل،

و پسر او رای سنگه، از زمینداران آن نواحی بودند. بقدم اخلاص پیش آمده، لوازم مهمانداری بتقدیم رسانیدند. بعد ازانکه، چند روز خانخانان دران منزل از کوفت راه بر آسود، خبر تعیین پیر محمد خان بتعاقب او استماع نموده، بغایت مایوس و آزرده خاطر گردید. درینوقت، جمعی از مردم فتنه انگیز فرصت یافته باغوا پیش آمده، خانخانان را از راه برده، قرار مخالفت دادند، و خانخانان ازانجا، رو بجانب پنجاب آورد. چون بقلعه تبرهنده، که جاگیر شیر محمد دیوانه، که نوکر قدیم خانخانان و رعایت کردهٔ او بود رسید، خانخانان از روی اعتمادي که باو داشت، خلف صدق خود، میرزا خان را، که در سن سه سالگی بود، و امروز، بخطاب خانخانانی، و سپه سالاری، سرفراز ست؛ با عیال و اموال آنجا گذاشته، پیشتر روان شد. شیر محمد تمامی اسباب و اموال را، متصرف گشته، انواع اهانت بمتعلقان خان رسانید. و خانخانان، در پرگنهٔ دیبالپور بود، که اینخبر رسید. خواجهٔ مظفر علي تربتی دیوان خود را، که در آخر مظفر خان شده بود، با درویش محمد اوزبک، بدلاسای و استمالت او فرستاد. شیر محمد خواجه مظفر علي را، گرفته مقید ساخته، بدرگاه سلاطین پناه فرستاد. خان حیران و متفکر بجالندهر روان شد.

و چون خبر روان شدن خانخانان، بجانب پنجاب بمسامع علیه رسید، شمس الدین محمد خان آتکه را، با پسر او یوسف محمد خان، و حسن خان قرابت شهاب الدین احمد خان، و سائر امرا بصوب پنجاب تعیین فرمودند. چون افواج قاهره بقصبه دکدار، و ازانجا بپرگنهٔ کوناور رسیده، سر راه خانخانان را گرفتند؛ خانخانان چون غیر از جنگ چاره ندید، بضرورت ترتیب صفوف داده، روی بمقابله افواج قاهره آورد، و از طرفین، معرکه قتال گرم گشت؛ و در آخر، خانخانان هزیمت یافته، بطرف

کوهستان سوالک رفت . و ولي بیگ ، با پسر خود اسمعیل قلي بیگ ، که امروز در زمرهٔ امرا انتظام دارد ، و احمد بیگ ، و یعقوب بیگ همداني ، و سائر برادران گرفتار آمده ، غنائم بیحساب بدست عساکر منصور افتاد . و این فتح ، در سال پنجم الهي ، موافق سنه سبع و ستین و تسمائه بود .

بعد ازانکه ، شمس الدین محمد خان اتکه متوجه پنجاب گردید ، حضرت خلیفه الهي ، خواجه عبد المجید هروی را ، که در سلک وزرا منتظم بود بخطاب اصفخاني امتیاز بخشیده ، بحکومت دهلي گذاشته ، خود بدولت و اقبال ، دویم ذي القعده سنه سبع و ستین و تسعمائه ، متوجه پنجاب گردیدند . و حسین قلي بیگ ، پسر ولي بیگ ذوالقدر را ، بنابر مصلحت بآصف خان سپرده ، فرمودند : که او میانه نگاهداشته گزندی باو نرساند . و چون بقصبه لودیانه رسیدند ، منعم خان ، که حسب الحکم از کابل روان شده بود ، با مقیم خان ، خواهر زاده تردی بیگ خان ، و امرای دیگر ، دران منزل ، بشرف خاکبوس سرفراز آمده ، منعم خان بمنصب وکالت ، و خطاب خانخانان ، ممتاز گشت : و امرای دیگر نیز ، فراخور احوال خود ، بمراحم و الطاف ، سرفراز گشتند . و همدرین منزل ، خبر فتحي که بدست شمس الدین محمد خان واقع شده بود ، رسید : و جماعت که دران جنگ ، اسیر گشته بودند ، مقید و مغلول ، در نظر آورده ، بزندان سپردند . و ازان جماعت ، ولی بیگ که زخمهای کاري داشت ، در زندان در گذشت ، سر او را جدا کرده ، بدهلي فرستادند .

و رایات اعلی ، بتعاقب خانخانان ، بطرف سوالک ، حرکت نموده ، چون بنواحي تلواره ، که از جمله کوه سوالک ، و محل بودن راجه گوبند چند ست ، و خانخانان آنجا تحصن جسته بود ، رسید : جمعی از

دلاوران نامي، پيشدستي نموده، بکوهستان در آمدند؛ و با مردمی که باهنگ جنگ بر آمده بودند محاربه نموده، اکثر ایشان را بر خاک مذلت انداختند. و سلطان حسین جلایر، دران معرکه، بدرجه شهادت رسید. و چون سر او را بریده، پیش خانخانان بردند، خان از کمال رقت قلب، گریسته گفت؛ که این عمر و زندگي من، گراني آن نمیکند که بتقریب من، اینطور مردم کشته شوند. و فی الحال از روی تاسف و حسرت جمال خان نام غلام خود، را بدرگاه فرستاده، معروضداشت؛ که من از کردهای خود، که آنهم باختیار من نبود، کمال ندامت و تاسف دارم. اگر عنایات و الطاف حضرت، شامل حال بنده گشته، پرده اغماض بر زلات کمینه انداخته، در مقام عفو آیند؛ روی امید بدرگاه سلاطین پناه آورده، بشرف خدمت سرافراز آید. چون خلاصه عرض بمسامع علیه رسید، و حقوق خدمات قدیم، در ساحت ضمیر حق پذیر جولان کردن گرفت، حکم اشرف بصدور پیوست؛ که مولانا عبد الله سلطان پوری، که بخطاب مخدوم الملکی، سرفراز بود، با بعضی از مقربان درگاه، نزد خانخانان رفته، خاطر او را بمواعید بادشاهانه، مطمئن گردانیده، بدرگاه عالم پناه آورند. چون نزدیک باردو رسیدند، بحکم و فرمان عالي تمام امرا، و خوانین، باستقبال رفته، خانخانان را باحترام تمام، باردو آوردند. و خانخانان روی مسکنت، بر زمین نیاز نهاده استعفای تقصیرات خود نمود؛ و حضرت خلیفه الهي بمراحم خسروانه نوازش فرموده، بخلعت خاص اختصاص دادند. بعد از دو روز، رخصت حرمین شریفین ارزاني داشتند.

اردوی ظفر قرین را بدهلي روان ساخته، خود شکار کنان، متوجه حصار فیروزه گردیدند. خانخانان* با توابع راه گجرات پیش گرفته، روان

شده، چون ببلدهٔ پتن گجرات رسید، و چند روز، درانجا مقام نموده، اکثر اوقات را بسیر میگذرانید، روزی بکولابي، که در ظاهر پتن واقع ست، و بسهسلنگ اشتهار دارد، و سهس بزبان هندي، هزار را گویند؛ و لنگ بتخانه را نامند؛ چون یکهزار بتخانه بر دور این حوض بود، باین نام شهرت گرفت. القصه خانخانان رفته، بکشتي نشسته، سیر میکرد. و چون فرود آمده، بمنزل متوجه میشد، مبارک خان نام افغان لوحاني، که پدر او در یکی از جنگها، بدست مغولان بقتل رسیده بود، انتقام خیال کرده، بملاقات خان آمده، در وقت مصافحه، خان را بخنجر هلاک ساخت، و شهید شد. محمد بیرام تاریخ شهادت آن پاک نهاد شد. و جمعي از او باش، اردوی خانخانان را تا راج کردند. و محمد امین دیوانه، و بابا زنبور، و چندی از خواجه سرایان، میرزا عبد الرحیم ولد ارجمند خانخانان را، که سن عمرش بچهار سالگی نرسیده بود، و امروز بخطاب خانخاناني سرفرازست، ازان مهلکه بر آورده، باحمدآباد رسانیدند. و ازانجا، میرزا عبد الرحیم را برداشته، روی امید بدرگاه جهان پناه آوردند، و بخدمت حضرت خلیفه الهي رسیده، بمراحم خسروانه ممتاز گشت. و روز بروز منظور نظر شفقت اثر بواسطهٔ خدمات پسندیده، که ازو بظهور میرسید، میشد. و کار او بترقي بود، تا بخطاب خانخاناني رسید. و این خصوصیات، بمحل خود، مذکور ست.

و بالجمله، بعد از رفتن بیرام خان بجانب گجرات، حضرت خلیفه الهي، بعزم شکار، متوجه حصار فیروزه گردیدند. لشکر را حکم شد، که از راه راست، بجانب دهلي روان شود. و با چند قلاوه یوز، که بزبان هندوی چیته گویند شکار کرده، در چهارم ربیع الاول، سنه ثمان و ستین و تسعمائة، بدهلي نزول اجلال فرمودند. و چند* روز، آنجا بلوازم نشاط و انبساط

پرداخته، دویم ربیع الثاني، عنان عزیمت، بدارالخلافت آگره، معطوف فرمودند. و بکشتي نشسته، در دوازدهم ربیع الثانی، بدارالخلافت اگره رسیدند *

ذکر وقائع سال ششم الهي

ابتدای اینسال، روز یکشنبه، بیست و چهار، جمادی الاخر، سنه ثمان و ستین و تسعمائة بود. درین سال، کد خدائي محمد باقي خان، پسر ماهم انکه، که کیفیت قرب آن مخدره، در اوراق سابق بتحریر پیوست، واقع شد. و حضرت باستدعای او، در منزل او، رفته بزم بادشاهانه ترتیب فرموده، چند روز بلوازم عیش و عشرت پرداختند *

ذکر فرستادن ادهم خان بسارنگ پور و فتح ولایت مالوه

در زمان شیر خان سور، ولایت مذکور بشجاع خان، که از خاصه خیلان او بود تعلق داشت. و بعد از وفات او، به پسرش باز بهادر قرار گرفته بود، و درینولا، بمسامع علیه رسیده؛ که باز بهادر حاکم مالوه، همواره بلوازم ملاهي اشتغال مینمایند، و خبری از ملک ندارد؛ و ازین جهت، دست اهل ظلم و جور، بر فقرا و شکستگان دراز گشته، و اکثر رعایا، و بیشتری از برایا از دست ظلم او بجان رسیده اند. غیرت سلطنت مقتضي آن گردید، که ولایت مالوه نیز، در تصرف اولیای دولت قاهره در آمده، مهبط امن و امان گردد. بنابران، ادهم خان، و پیر محمد خان، و صادق خان، و قیا خان گنگ، و عبد الله خان اوزبک، و شاه محمد خان قندهاري و دیگر امرا، بتسخیر آنولایت، تعین یافته، روی اقتدار، بآن دیار آورده، کوچ بکوچ

روان شدند. چون بده کروهي سارنگ پور، که وسط ان بلادست، رسیدند، باز بهادر، که دران شهر میبود، از خواب غفلت بیدار گشته، در دو کروهي سارنگ پور آمده، قلعه ساخته، نشست.

و این باز بهادر، در فن سرود، و اقسام نغمه هندي، بی نظیر وقت خود بود. اکثر اوقات او بصحبت لولیان و پاتر بازي، و سائر ملاهي میگذشت. چون لشکر فیروزي اثر، بده کروهي سارنگ پور رسید، ادهم خان، محمد صادق خان، و عبد الله خان اوزبک، و قیا خان گنگ، و شاه محمد خان، و چندی دیگر از امرا را، بطریق قراولي فرستاد؛ که بر دور قلعه، که باز بهادر بر گرد لشکر خود کرده بود، سیر کرده، نوعي سازند که او از قلعه بیرون آید. افواج فیروزی نشان، توپ توپ باطراف قلعۀ باز بهادر آمدند. باز بهادر ترتیب افواج نموده، بجنگ شتافت، و امراء افغان، که از و آزرده خاطر بودند، راه فرار پیش گرفتند. و باز بهادر گریخته بدر رفت. و روپ متي نام، حرم دوستدار او، که بنام او شعر میگفت، با دیگر حرمها، و خزانه، بدست افتاد. در وقت هزیمت، خواجه سرای باز بهادر، روپ متي را، بزخم شمشیر مجروح ساخت؛ تا بدست بیگانه نیفتد. چون ادهم خان روپ متي را طلب داشت؛ روپ متي از غیرت زهر خورده هلاک شد.

ادهم خان حقیقت فتح را، نوشته بدرگاه عرضداشت نمود. تمام حرمها و پاتران و لولیان باز بهادر را، پیش خود نگاهداشته؛ پاره فیلان را، همراه صادق خان بدرگاه فرستاد، و حضرت خلیفه الهي را از نگاهداشتن حرمها، و دیگر غنائم، بر خاطر عاطر گران آمده، مصلحت ملک اقتضای آن نمود، که بصوب مالوه نهضت نموده اید، بنابران، بتاریخ بیست و یکم شعبان، سنه ثمان و ستین و تسعمائة، از دارالخلافت اگره

بطرف مالوه نهضت واقع شد. چون بحوالی قلعه گاگرون، از قلاع مالوه، که بمتانت و ارتفاع مشهور ست، رسیدند؛ حکم جهان مطاع بتسخیر آن قلعه بصدور پیوست. کوتوال آن قلعه، ازروی عجز، بدرگاه جهان پناه شتافته، کلید قلعه را پیشکش آورد. و این انقیاد از و مستحسن افتاد. و بطریق ایلغار، تمام شب رانده، وقت صبح، بحدود سارنگ پور رسیدند. ادهم خان، که بقصد قلعهٔ گاگرون بر آمده بود، در سه کروهي سارنگ پور، بشرف خاکبوس سرافراز آمده، بمراحم بادشاهانه ممتاز گردید. و ازانجا، سوار شده، در شهر منزل ادهم خان را، بنزول اقدس با علي علیین رسانیدند. ادهم خان، انچه از غنائم بدست آورده بود، از نظر گذرانیده، بعضی را، در مقام نگاه داشتن شد؛ ماهم انکه، که والده او بود، او را بسخن نگذاشت، تا انچه بود بنظر انور گذارنید. حضرت خلیفه الهي، چند روز بلوازم ابنساط پرداخته، عنان عزیمت بجانب دارالخلافت آگره معطوف داشتند. و درهمین منزل، پیر محمد خان شرواني، و دیگر امرا، که در محال ولایت مالوه متفرق بودند، بملازمت رسیدند. و بخلعت و اسپ ممتاز گشته، باز بمحال جاگیرهای خود مرخص شدند.

و آنحضرت، چون بحدود قصبهٔ نرور رسیدند، شیری که از مهابت آن، زهره هز بران آب شدی، از جنگل نمودار شد. ان حضرت تنها بنفس نفیس، رو بآن سبع آورده، او را بیک ضرب تیغ، بر زمین انداختند؛ و بچهای آن شیر را، جوانان دیگر، بضرب تیغ و سنان کشتند.

و محمد اصغر میر منشي، را که از سادات عرب شاهي، بحسن خط و انشاء ممتاز بود، و درخدمت حضرت جنت آشیاني خطاب میر منشي داشت، بخطاب اشرف خاني اختصاص دادند. و بتاریخ بیست

و نهم، رمضان نهصد و شصت و هشت، دارالخلافت آگره محل نزول سرادق عزت گردید.

چون عدلی افغان، بدست پسر محمد خان بنگالی، که از امرای سلیم خان افغان بود بقتل رسید؛ پسر او شیر خان نام، در قلعهٔ چنار برمسند حکومت تمکن جسته، با جمعیت انبوه، رو بتسخیر جونپور نهاد. چون خان زمان عرضداشت بدرگاه معلی فرستاد، امرائیکه جاگیردار آنحدود بودند، بکومک خانزمان مقرر شدند. ابراهیم خان اوزبک، و مجنون خان قاقشال، و شاهم خان جلایر و کمال خان ککهر، و جمعی دیگر از ملازمان درگاه، بعلی قلي خان پیوستند. و افغانان از آب گذشته، جنگ انداختند. خان زمان داد مردانگي داده، لشکر افغانان را بر هم زده، هزیمت داده، حقیقت فتح عرضداشت نموده، بدرگاه معلی فرستاد.

و چون از بعضی حرکات خان زمان، مردم عالم را گمان طغیان و سر کشی میشد، بطریق سیر و شکار، در آخر این سال رایات عالیات، بصوب جونپور در حرکت آمد. چون بحوالی کالپي اتفاق نزول افتاد، عبد الله خان اوزبک، که کالپي بجاگیر او مقرر بود، استدعا نمود، که منزل او بقدوم مسرت لزوم بندگان حضرت، مشرف شود. التماس او در معرض قبول افتاد؛ و منزل او را رشک فردوس ساختند. عبد الله خان در مقام خدمت ایستاده، پیشکشها گذرانیده، بقبول سرافراز گشت.

چون بلده کره محل نزول اجلال گردید، علي قلی خان خان زمان، و برادرش بهادر خان، از جونپور، که جاگیر ایشان بود، بایلغار خود را رسانیده، شرف پائیبوس دریافتند. و پیشکشهای لائق، و فیلهای خوب گذرانیدند. و چون آثار حسن اخلاص، و بندگي، از

ایشان ظاهر شد، باسپ و خلعت خاص سرافرازی بخشیده، ایشانرا بجاگیرهای خود رخصت کرده، مراجعت نمودند. و هفدهم ذیحجه، ششم سال الهي، موافق سنه ثمان و ستین تسعمائة، در آگره نزول اجلال واقع شد.

شمس الدین محمد خان اتکه، که خطاب خان عظمی داشت، و حکومت پنجاب بدو مفوض بود، درین ایام در دارالخلافت آگره آمده، بشرف خاکبوس سرافراز شد؛ و مهمات ممالک بعهده او مقرر گشت. همدرین ایام، ادهم خان بموجب فرمان جهانمطاع، از مالوه بدارالخلافت آگره آمده، بشرف ملازمت امتیاز یافت.

و بتاریخ هشتم، جمادی الاول، سنه تسع و ستین و تسعمائة، بعزم زیارت مرقد منور قطب الاولیاء خواجۀ معین الدین چشتي، قدس سره روان شدند. چون بقصبه سانبر رسیدند، راجه بهار مل، که از راجهای نامدار آن نواحي بود، با پسر خود بهگوانداس، از کمال ارادت، و صدق اخلاص، بشرف ملازمت رسیده، بانواع مراحم، و الطاف خسروانه، امتیاز یافت. و دختر او، که مخدره عصمت بود، بازدواج آنحضرت امتیاز یافته، در سلک ازواج محترمه منتظم گردید. و اعلام ظفر انجام باجمیر رسیده، ساکنان آن بقعه شریفه را، بصلات، و صدقه، و وظیفه، و ادرار، بهره‌ور گردانیدند. و میرزا شرف الدین حسین که در سرکار اجمیر جاگیر داشت، بملازمت رسیده، بمراحم شاهنشاهي مباهي گشت. و آنحضرت میرزا شرف الدین حسین را، با چندی از امرای آنصوبه، به تسخیر قلعه میرتهه، که در بیست کروهي اجمیر ست، و در تصرف جیمل بود، تعین فرموده، خود بسعادت بطریق ایلغار، در شبان روزی یکصد و بیست کروه راه طي فرموده، بآگره تشریف آوردند.

ذکر وقائع سال هفتم الهي

ابتدای این سال، روز سه شنبه، هفتم رجب، سنه تسع و ستین و تسعمائة بود. در ابتدای این سال، میرزا شرف الدین حسین قلعهٔ میرتهه، را باتفاق شاه بداغ خان، و پسرش عبد المطلب خان، و محمد حسین شیخ، و بعضی امرا محاصره نمود. و از طرفین کوششها واقع شده، آخر مصالحه بران شد، که اهل قلعه تمام اسباب و جهات را گذاشته، باسپ و قمچي بدر روند. وقتي که، عساکر منصوره از سر راه ایشان برخاست، جیمل با مردم خود، بدر رفت. و دیو داس راجپوت از روی جهل، تمام اشیاء را که در قلعه بود آتش زده، با جمعي از راجپوتان بدر امده، از پیش افواج قاهره بگذشت. میرزا شرف الدین حسین و امرا از عقب دیو داس در آمده، با و رسیدند. و او نیز برگشته بریشان تاخت، و کس بسیار از سپاهیان، بدرجه شهادت رسیدند. و قریب دویست کس از راجپوتان نامي، در معرکه افتادند؛ و دیو داس نیز از اسپ خطا شده چون برزمین امد، جمعي بسر او رسیده پاره پاره اش کردند. و قلعه میرتهه در تصرف دولتخواهان در آمد.

و همدرین ایام، پیر محمد خان که بعد از آمدن ادهم خان، حکومت مالوه داشت، لشکر مالوه را جمع ساخته، عزیمت تسخیر ولایت اسیر، و برهانپور نموده، بیجاگره را، که از معظم قلاع آنولایت است، محاصره نموده، قهراً و جبراً بکشاد. و تمام سپاهیان آنجا را، از تیغ گذرانیده، بولایت اسیر، که بخاندیش اشتهار دارد، در آمد. چون از آب نربده گذشت، اکثر قصبات، و قریات آنحدود را بقتل و غارت برباد داده، بشهر برهانپور رسید. و آن شهر را نیز بغلبه گرفته، حکم بقتل عام فرمود. از علما و سادات بسیار کس را، بحضور خود فرمود، تا گردن زدند.

حاكم اسير و برهانپور، و باز بهادر، كه از مالوه گريخته، دران نواحي مي گشت، باتفاق يكديگر، و كل زمين داران انجا، بر سر پير محمد خان هجوم آوردند. پير محمد خان تاب نياورده، بجانب مندو بر گشت. چون بكنار آب نربده رسيد، او و سائر امرا، همچنان خود را در آب زدند. اتفاقاً قطار شتري، نزديك پير محمد خان رسيده، براسپش خود را زد؛ از اسپ جدا شده، در آب افتاد، بمكافات اعمال خود رسيد.

خون ناحق مكن، چو يابي دست، كز مكافات آن نشـايد رست.

بقيه امرا، كه بمالوه رسيدند، نگاهداشت آنولايت از حيز اقتدار خود بيرون ديده، رو بدرگاه عالم پناه آوردند. باز بهادر از عقب رسيده، مالوه را متصرف شد. و امرايكه بيحكم مالوه را گذاشته آمده بودند، چندگاه محبوس ماندند. بعد از آن، عبد الله خان اوزبك را، جهت تدارك اين خلل نامزد فرموده، معين الدين احمد خان فرنخودي را با خوانين ديگر، بكومك او تعين فرمودند. و در اواخر سنه تسع و ستعين و تسعمائة، عبد الله خان با سائر امرا، چون بحوالي مالوه رسيدند؛ باز بهادر طاقت مقاومت نياورده، راه هزيمت پيش گرفت. و بعضي جوانان كار كرده، از عقب او در آمده، جمعي كثير از مردم او را بقتل رسانيدند. باز بهادر، چندگاه در حمايت رانا اوديسنگه، كه از كبار راجهاي ولايت مارواړ ست گذرانيد؛ و مدتي در گجرات بسر برده، در آخر روي نياز بدرگاه عالم پناه اورده، از حوادث ايام پناه جست. و عبد الله خان در شهر مندو قرار گرفت؛ و امراي ديگر نيز بجاگير خود رفتند؛ و معين خان بعد ترتيب و تنظيم مهمات ولايت، روي بدرگاه عرش اشتباه آورد.

چون رابطهٔ اتحاد و وداد درميان حضرت جنت آشياني و شاه طهماسپ صفوي، استحكام تمام داشت؛ بعد از رحلت جنت آشياني

که مسند سلطنت و ارایک ایالت بوجود باجود حضرت خلیفهٔ الٰهي زیب و زینت گرفت، شاه طهماسپ خواست، که رابطهٔ قدیم را مجدداً استحکام دهد، بنابران سید بیگ بن معصوم بیگ را، که عمزادهٔ شاه بود و او را بزبان عاطفت، عمو اوغلی خطاب مي فرمود، بعنوان رسالت با تحف و هدایای بسیار، بدرگاه گیتي پناه فرستاد. چون سید بیگ بظاهر دار الخلافت آگره رسید، بعضی خوانین عظام را باستقبال او فرستاده، باحترام تمام آوردند. و باو مبلغ هفت لکهه تنگه انعام مرحمت شد، و دو ماه در دارالخلافت اگره توقف نمود؛ و بانعام اسپ و خلعت خاص سرفراز گشته، باتحف و هدایای هندوستان، رخصت مراجعت یافت.

ذکر وقائع سال هشتم الٰهي

ابتدای اینسال، روز چهار شنبه هژدهم رجب، سنه سبعین و تسعمائه بود. قضیه که در مبداء این سال بوقوع امد این بود، که ادهم خان کوکلتاش، پسر ماهم اتکه که در تقرب قرین خود نداشت، از روی غرور جواني، و غلبهٔ جاه و مال، باغوای شهاب الدین احمد خان، و منعم خان خانخانان، و چندی دیگر قصد خان اعظم، که وکیل السلطنت بود، نموده، در سر دیوان، او را بقتل رسانید. و از بس که، غرور و نخوت، و اعتماد، بر عنایت حضرت داشت، بر در حرم ایستاده ماند. حضرت از درون حرم، شمشیر بدست، برون آمدند. و في الحال او را، دست و پا بسته، از بام انداخته بسیاست رسانیدند. و این قضیه، صباح روز دوشنبه، دوازدهم رمضان، سنه سبعین و تسعمائة دست داد. جمعی که درین فساد کوشیده بودند، از وهم سیاست هرکس خود را بگوشه کشیده؛ ازانجملة، منعم خان، و قاسم خان میر بحر از آب جون گذشته، پل را ویران ساختند، و شهاب الدین

احمد خان نیشا پوري، نیز متواری گشت. و حضرت بادشاه، در باز آورد خاطر ماهم آنکه، و پسران خان اعظم مبالغه فرموده بلوازم توقیر و تعظیم ایشان پرداختند. و ما هم انکه از غصه و اندوه پسر خود، بیمار گشته، بعد از چهل روز، رخت اقامت بسرای آخرت کشید. وفات او در ماه شوال این سال بود. روز دویم اشرف خان میر منشي را، حکم شد که منعم خان، و شهاب الدین احمد خان، و قاسم خان را، استمالت داده، بخدمت حاضر ساخت. و چون منعم خان بخود نقش بسته بود، که بعد از انعدام ادهم خان، و خان اعظم، غیر از و دیگری را در مهمات مملکت دخلی نخواهد بود، و این بفعل نیامد، و چون واهمه ایقاع فتنه مذکور، بر خاطر منعم خان مرکوز گشته بود، با آنکه بخطاب خانخانی، و منصب وکالت، و اتالیقی امتیاز یافته بود، در شبی فرصت یافته، باتفاق قاسم خان میر بحر از آگره رو بکابل نهاد. چون به پرگنهٔ سروت، میان دواب، که بجاگیر میر محمود منشي مقرر بود رسیدند؛ قاسم علی نام سیستانی از نوکران میر محمود، که شقدار آن پرگنه بود، از اضطراب احوال ایشان معلوم کرد، که از درگاه گریخته میروند، با جمعی از اوباش قصبه، که همراه بودند؛ بر سر ایشان رفته هر دو را دستگیر ساخته، بدرگاه عالم پناه فرستاد. حضرت خلیفه الهي از گناه ایشان اغماض فرموده، باز بدستور سابق، در مهمات مدخل دادند.

ذکر احوال طبقه ککهران و تسخیر ولایت ایشان

از کنار آب سند که به نیلاب مشهور ست، تا دامن کوهستان سوالک، و تا حد کشمیر، تمام اینعرصه، همه وقت، در تصرف کهکران بوده است.

اگرچه طوائف دیگر، مانند کهتری، و جانوهیه و جریهه و بهوکهال و جت و ماریه و منکرال، نیز متوطن این عرصه اند؛ اما مطیع و منقاد کهکران مي باشند. و از اوائل سلطنت حضرت فردوس مکاني بابر بادشاه تا الان، همه وقت اینطوائف خود را در دولت خواهي این دودمان رفیع الشان، معاف نداشته، در سلک جانسپاران منتظم بوده اند، بتخصیص سارنگ سلطان، که در قدم اخلاص، و جانسپاری از همه درپیش بود؛ تا وقتیکه شیر خان افغان، در ممالک هندوستان، تسلط عظیم بهمرسانید، و خواست، که ایشانرا در ربقهٔ اطاعت خود کشد؛ و بهیچ وجه، این اراده از پیش نرفت؛ و بعد از مشقت بسیار، سارنگ سلطان را بدست آورده، فرمود، تا پوست او کندہ، پسر او کمالخان را، در گوالیار محبوس ساختند؛ و بعد از سارنگ، برادرش ادم سردار این طائفه شد. او نیز طریقه اخلاص ایندودمانرا مرعیداشته، بافغانان در مقام خلاف میبود. چون شیر خان در گذشت، و پسر او سلیم خان فرمانروای هندوستان گشت او نیز بدستور پدر، اکثر ولایت کهکرآنرا بتاراج و غارت داده در تخریب و انهدام آنطائفه مبالغه نمود. نوبتی در مقام سیاست بندیان گوالیار آمده، فرمان داد؛ که تمام این بندیان را، در خانه در آورده، آنخانه را پر از داروی تفنگ کنند، و آتش زنند. آنچنان کردند. همه آن بندیان در هوا پریده، عضوهای ایشان هم جدا گشت الا کمال خان، که در گوشه خانه، بصیانت الهي محفوظ ماند. چون این قضیه بسمع سلیم خان رسید، کمال خان را از بند خلاص داده، سوگند داد؛ که من بعد در مقام خلاف نباشد، و در مقام تربیت او شده، او را باتفاق حاکم پنجاب، به تسخیر ولایت کهکران تعین فرمود.

بعد ازانکه عرصهٔ هند بعز خلافت حضرت اعلي زینت گرفت کمال خان، بدستور آبا و اجداد ربقهٔ اطاعت در گردن انداخته، در مقام

خدمتکاري آمده، مشمول الطاف بادشاهانه گردید، و پرگنه هنسوه و فتحپور وغیره، از سرکار کره مانک پور، در وجه جاگیر او قرار یافت. و آنجا میبود، تا زمانی، که شیر خان پسر سلیم خان، بتسخیر آن نواحی، بر سر علي قلي خان زمان آمد. کمال خان، که حسب الحکم، بکومک علي قلي خانزمان تعین یافته بود، دران لشکر چندان جلادت و مردانگي نمود، که حکم جهانمطاع صادر شد: که هر مطلبی که کمال خان التماس نماید، در معرض قبول خواهد افتاد. کمال خان حب الوطن را مرعي داشته، التماس ولایت پدر نمود.

فرمان عالي بنفاذ پیوست، که از ولایت کهکران انچه در تصرف سلطان سارنگ بود، و الحال در قبض و تصرف آدم خان است، نصف این بکمال خان، و نصف دیگر بآدم خان تعلق داشته باشد. و فرامین بنام امرای پنجاب، بمیر محمد خان، که بخان کلان مشهور بود، و قطب الدین محمد خان، و دیگران صادر شد، که اگر آدم خان، درینباب مضایقه نماید، تمام آن ولایت را، از دست تسلط او کشیده، بکمال خان سپرده، سزای عدم اطاعت در دامن روزگارش نهند. چون امرای مذکور، آدم را از مضمون فرمان اعلام دادند، او و پسرش لشکری، سر از فرمان پیچیده، باین راضي نشدند. افواج قاهره در ولایت کهکران در آمده، در تسخیر آن ولایت کوششها نمودند. آدم و پسرش بمدافعه و مقابله پیش آمده، جنگ عظیم کردند. آخر شکست بر کهکران افتاده، آدم دستگیر شد، و پسرش لشکری بجانب کشمیر بدر رفت: و بعد از چندگاه، او نیز دستگیر گردید، و تمام ولایت کهکران، در تصرف اولیای دولت در آمد. امرای مذکور، تمام آنولایت را، بتصرف کمال خان وا گذاشته، آدم و پسرش را حواله او نموده، هر کس متوجه محال جاگیر خود گشتند. کمال خان لشکری را

کشته، آدم را پیش خود نگاه میداشت، تا زمانیکه او نیز باجل طبعي در گذشت.

ذکر توجه منعم خان بکابل

وقتي که منعم خان از کابل متوجه درگاه عالم پناه گشت، حیدر محمد خان اخته بیگی را، بحکومت کابل نصب نموده بود. چون خبر بدمعاشي او بمردم کابل بمنعم خان رسید؛ او را معزول ساخته، پسر خود غني خان را، بجای او نصب کرد، و برادر زاده خود، ابو الفتح بیگ، ولد فضایل بیگ را که همراه بود، نیز بکابل فرستاد. تا در مهمات آنجا، محمد غني خان باشد. بعد از چندگاه مردم کابل و والده میرزا محمد حکیم، ماه چوچک بیگم، از اوضاع ناپسندیده غني خان بجان آمده؛ غني خانرا از کابل بر آورده، فضائل بیگ و ابو الفتح بیگ را بقتل رسانیده، مهمات کابل را، باتفاق شاه ولي اتکه از پیش خود گرفت. و از غني خان اعمال نالایق بسیار بظهور امدن گرفت؛ از جمله تولک خان قولچین، را که از قدماء خدمتگاران این دودمان بود، بیجهته گرفته، در حبس نگاه میداشت. بعد چندگاه مردم درمیان آمده تولک خان را خلاص کردند. تولک خان، بموضع ماما خاتون که جاگیر او بود رفته، انتظار فرصت میکشید. اتفاقاً قافله بلخ بچار یکران فرود آمده بود، و غني خان جریده، باستقبال آن قافله رفت. تولک خان جمعی از نوکران و خویشان خود را یکجا کرده نیم شب برسم ایلغار آنجا رسیده، غني خان را گرفته و در زنجیر کرده باز بموضع ماما خاتون مراجعت نمود؛ و غني خان را، باهانت تمام در حبس نگاه میداشت.

* بیت *

بازاری دل مور چه کوشی؟ هران شربت که نوشانی بنوشی.

باخر مردم درمیان آمده، غني خان را خلاص داد، و عهد و پیمان گرفتند، که دگر با تولک خان در مقام نزاع و عداوت نباشد. غني خان، پیش ازانکه بکابل رسد نقض عهد نموده، بجمیعت تمام بر سر تولک خان رفت. تولک خان خبر یافته، رو بدرگاه گیتي پناه آورد. غني خان پاره راه تعاقب او نموده، باز گشت. بعد از چند روز، غني خان بسیر فالیز از کابل بیرون رفته. والده میرزا محمد حکیم باتفاق شاه ولي اتکه، و فضایل بیگ، و پسرش ابو الفتح بیگ بقلعه در آمده، دروازها بر روی غني خان بستند. چون بحوالی قلعه رسید، دروازها را بسته دید؛ دانست، که مردم ازو برگشته اند. ناچار کابل را گذاشته رو بدرگاه معلی اورد. والده میرزا مهمات کابل را پیش خود گرفته وکالت میرزا را بفضایل بیگ که کامران میرزا او را کور کرده بود تفویض نمود؛ و پسرش ابو الفتح بنیابت او بلوازم وکالت مي پرداخت. چون او در وقت تقسیم موضع جاگیرهای خوب را برای خود جدا کرد و مواضع خراب را جهت سرکار میرزا و سایر ملازمان تعین نمود؛ شاه ولي اتکه و ولي محمد اسپ و دیگران تاب ستم شریکي او نیاورده با والده میرزا متفق شده در مقام دفع او شدند. ناگاه شبی ابو الفتح بیگ مست بدر خانه آمده در خواب فرو رفت. میرم بیگ خبر یافته بر سر او آمده بیک ضرب شمشیر کار او را کفایت کرد. پدرش فضایل بیگ بازر و سپاهي که داشت گریخته خواست که بمیان هزاره در اید، که بعضی از نوکران میرزا از عقب او رفته او را گردن زد؛ و بعد ازان شاه ولي بیگ اتکه باتفاق والده میرزا خود را عادل شاه خطاب کرد. چون این خبر بمسامع علیه رسید، منعم خان را، بحکومت کابل و اتالیقی میرزا محمد حکیم امتیاز بخشیده، محمد قلي خان برلاس و حسین خان برادر شهاب الدین احمد خان، و تیمور اوزبک و دیگر مردم را بکومک تعین نمودند. والده میرزا تمام لشکر را، یکجا کرده، و میرزا را

که دران اوان سن او بده رسیده بود، همراه گرفته، بعزم جنگ بجلال‌آباد که سابقاً بجوی شاهي موسوم بود، آمده، انتظار وصول منعم خان میکشید. منعم خان ازین طرف، بتعجیل رفته، و جنگ کرده، در حمله اول شکست یافت. و تمام لشکر و حشم بباد داده، باهانت تمام رو بدرگاه آورد. و والدهٔ میرزا محمد حکیم، بعد از فتح، بکابل رفته، شاه ولي آتکه را بمظنه آنکه او نسبت به بیگم قصد غدر دارد، بقتل رسانید. و حیدر قاسم کوه‌بر را، بوکالت میرزا موسوم ساخت.

و درین سال، واقعه میرزا شرف الدین حسین رو نمود. تفصیل این اجمال آنکه میرزا شرف الدین حسین، پسر خواجه معین، بن خواجه خاوند محمود، بن خواجه عبد الله ست، که بخواجگان خواجه اشتهار دارد، و او پسر خواجه ناصر الدین عبد الله احرار ست. میرزا شرف الدین حسین، بملازمت حضرت رسیده برتبه امیر الامرای ترقي کرد؛ و ناگور بجاگیر او مقرر شد. آنجا نیز ترددات مردانه از و بظهور رسید، و پدر او از کاشغر آمده، مورد مراحم خسروانه گشت. بحسب تقدیر، بعد از چندگاه، میرزا شرف الدین حسین، بی سبب و جهت ظاهري باغوای ارباب حسد، متوهم شده، بجانب ناگور گریخت. حضرت حسین قلي بیگ ولد ولي بیگ ذوالقدر قرابت خانخانان بیرام خان را، که بواسطه خدمات پسندیده در زمرهٔ امرا انتظام یافته مستعد رعایت گشته بود، بخطاب خانی سرفراز ساخته، جاگیر میرزا شرف الدین حسین باو عنایت فرمودند. و از امرای عظام، مثل محمد صادق خان و محمد قلي توقبائي، و مظفر مغول، و میرک بهادر را، بکومک حسین قلي خان تعین فرمودند. و حکم جهانمطاع بصدور پیوست، که امرای مذکور تعاقب میرزا شرف الدین حسین نموده، او را بدست آورند. اگر از کردار ناصواب خود نادم باشد، استمالت داده،

بدرگاه بیارند ؛ والا در مکافات اعمال او کوشیده، بلوازم اعدام و اتلاف او قیام نمایند. و چون اخبار توجه حسین قلی خان و دیگر امرا بمیرزا شرف الدین حسین رسید، ترخان دیوانه را که محل اعتماد او بود، در اجمیر گذاشته، بجانب ناگور رفت. افواج قاهره قلعه اجمیر را محصور ساختند. بعد از دو سه روز ترخان دیوانه امان طلبیده قلعه را بدولتخواهان درگاه سپرد. و امرا بتعاقب میرزا شرف الدین حسین بجانب جالور شتافتند. اتفاقاً وقتی که میرزا شرف الدین حسین بجالور رسید، شاه ابو المعالي، که از مکه معظمه معاودت نموده بدرگاه مي آمد، بمیرزا شرف الدین حسین را خورده، در احداث فتنه باو قرار داد. که بر سر کوچ و اوراق حسین قلي خان، که در حاجیپور گذاشته بود، رفته، دست بردی نموده، ازان راه بکابل رفته، میرزا محمد حکیم را بهندوستان بیارد ؛ و شرف الدین حسین میرزا ازین طرف انچه مقدور او باشد تحریک سلسلهٔ فتنه و فساد بدهد.

دو بد چون بهم همنشیني کنند، ز کار جهان خرده بیني کنند،

بشو دست امید از خیر شان، که در وادی شر بود سیر شان.

ابو المعالي جمعی از نوکران میرزا شرف الدین حسین را، همراه گرفته، چون بحوالی حاجي پور رسید، معلوم کرد، که احمد بیگ و اسکندر بیگ از قرابتان حسین قلي جهت دفع او آمده اند. ازآنجا انحراف ورزیده جانب نارنول توجه نمود. ناگاه خود را بقلعه نارنول رسانیده، میرگیسو شقدار آنجا را گرفته، زریکه در فوطه خانه آنجا جمع آمده بود، بر جمعی که همراه خود داشت، تقسیم نمود. حسین قلي خان بعد از شنیدن این خبر، برادر خود اسمعیل قلي بیگ را، بهمراهي محمد صادق خان بتعاقب ابو المعالي فرستاد. چون ایشان قریب بحاجي پور رسیدند؛ و معلوم کردند، که ابو المعالي خود را جانب نارنول کشیده، احمد بیگ

و اسکندر بیگ را همراه گرفته، سر در تعاقب ابو المعالي نهادند. چون بدوازده کروهی نارنول رسیدند، خانزاده نام برادر ابو المعالي را، که شاه لوندان مي گفتند، و از جاگیر خود بر آمده بقصد ملازمت برادر میرفت، در راه در خورده، گرفته، در بند کردند؛ و ابو المعالي از نارنول گریخته، رو به پنجاب آورد. و احمد بیگ و اسکندر بیگ از افواج قاهره جدا شده، بطریق ایلغار بدنبال ابو المعالي شتافتند

جمعی از نوکران ایشان، که سابقاً نوکر میرزا شرف الدین حسین بودند، بهم عهد بستند و سوگند خوردند، که وقتی که بابوالمعالي مقابله روی دهد، احمد بیگ و اسکندر بیگ را گذاشته، باو پیوندند، و دانه قلي نام مفسدی ازیشان جدا شده، بتعجیل هر چه تمامتر خود را بابوالمعالي رسانیده، مژده اتفاق آنجماعت باو رسانید. ابو المعالي بمجرد شنیدن این حکایت خود را در جنگلی که در کنار راه بود کشید؛ وقتی که احمد بیگ محاذي او رسیدند، از کمینگاه بر آمده، حمله بر ایشان آورد، و نوکران ایشان که باهم اتفاق کرده بودند، نیز شمشیرها کشیده رو بصاحبان خود آوردند، و دیگر نوکران احمد بیگ و اسکندر بیگ، از مشاهدهٔ اینحال گریخته احمد بیگ و اسکندر بیگ را تنها گذاشتند. و این هر دو مرد مردانه بعد از کوشش و کشش بسیار بدرجهٔ شهادت رسیدند.

حضرت خلیفه الهي در قصبه متوره بلوازم شکار اشتغال داشتند، که این خبر بمسامع علیه رسید. شاه بداغ خان، و تاتار خان، و رومي خان وغیرهم را بتعاقب ابو المعالي، تعین فرمودند. که بتعاقب رفته، هرجا که باو رسند سزای کردار او، بدامن روزگار او نهاده، تا خاطر از مهم او جمع نکنند از پا نه نشینند. و رایات عالي از متوره نهضت فرموده، دارالملک دهلي را از فرنزول خود رشک فردوس برین گردانیدند. از

غرائب واقعات آنکه، دران وقت که شرف الدین حسین از درگاه گریخته، بجانب ناگور رفت؛ کوکه فولاد نام غلامي، از غلامان پدر خود را برین داشت، که گاه بیگاه در کمین بوده، بهر وجه که تواند، بحضرت آسیبی رساند. این بی سعادت بقصد اینکار همیشه، در اردوی معلی میگشت؛ و انتظار فرصت میکشید. اتفاقاً حضرت از شکار معاودت نموده، از بازار دهلی میگذشتند. وقتی که نزدیک بمدرسه ماهم انکه رسیدند، آن نابکار، خون گرفته، تیری پر کشش کرده، بشانه آنحضرت زد؛ و ازانجا که عنایت الهي، همه وقت شامل حال آن شهریارست، زخم کاري نرسید؛ و پوستمال گذشت. دولتخواهان در ساعت، آن بر گشته روزگار را بضرب تیغ و خنجر، بجهنم فرستادند. و آنحضرت تیر را کشیده، همچنان سواره، بمسند خلافت رسیدند. و چند روز بمعالجه این جراحت پرداخته، بتاریخ ششم جمادی الثاني، در سکاسن نشسته، بجانب دارالخلافت آگره، نهضت فرمودند. و بتاریخ پانزدهم جمادی الثاني، سنه احدی و سبعین و تسعمائة، موافق سال هشتم الهي، در آگره، نزول اجلال واقع شد.

ذکر وقائع سال نهم الهي

ابتدای اینسال، روز پنجشنبه؛ بیست و نهم رجب، سنه احدی و سبعین و تسعمائة بود. چون ابو المعالي احمد بیگ را کشت؛ و معلوم کرد، که افواج قاهره بتعاقب او مي آیند؛ سراسیمه شده، راههای راست را گذاشته، روی گریز بجانب کابل نهاد. چون بحدود کابل رسید، عرضداشت متضمن اظهار نسبت خلوص عقیدت، و صدق ارادت، که بحضرت جنت آشیاني داشت، نوشته بماه چوچک بیگم فرستاده، باین بیت مصدّر ساخت.

* بیت *

ما بدین در، نه پی عزت و جاه آمده ایم،
از بد حادثه اینجا، به پناه آمده ایم.

ماه چوچک بیگم بمضمون عرضداشت او وقوف یافته، در جواب او این مصراع نوشت. که * مصراع *

کرم نما، و فرود آ، که خانه خانۀ تست.

و باحترام تمام، طلبیده جیۀ خود را، در عقد ازدواج او در آورد. و ابو المعالي مرجع کل گشته، تمام مهمات در خانه میرزا محمد حکیم را، از پیش خود گرفت. جمعی که قبل ازین، از سلوک ماه چوچک بیگم دل گرفته بودند، مثل شوکون پسر قراچه خان، و شادمان وغیره، در مزاج ابو المعالي در آمده، خاطر نشان او نمودند، که تا بیگم در حیات ست، مهمات تو رواج نخواهد یافت. ابو المعالي این مصلحت را صواب دیده، آن عورت بیچاره را، بخنجر بیداد کشت. و میرزا محمد حکیم را، که خورد سال بود، در دست خود کرده؛ تمامي مهمات را از پیش خود گرفت. و حیدر قاسم کوه‌بر را، که وکیل میرزا بود، بدست آورده، بقتل رسانید؛ و برادرش محمد قاسم را مقید ساخت. تردي محمد خان، و باقي محمد خان قاقشال، و حسین خان با جمعي از ملازمان بیگم یکجا شده، بر سر ابو المعالي روان شدند. که انتقام بیگم ازو بکشند. عبدي سرمست ابوالمعالي را ازین معني خبردار ساخت. ابو المعالي با جمعي، که باو متفق بودند، مسلح و مکمل و مستعد قتال ایشان گشت. جماعت مذکور، بطرف راست بدرون قلعه در آمدند. ابو المعالي نیز، بمدافعت پیش آمد، و بسیاري از طرفین بقتل آمدند. آخر ابو المعالي زور آورده، ایشان را از قلعه بیرون اورد. چنانچه هریک از ایشان متفرق شده، رو بطرفي نهادند.

و محمد قاسم، که در بند بود، خلاص شده، در بدخشان نزد میرزا سلیمان رفته، کیفیت واقعه را معلوم ساخته، میرزا را بر رفتن کابل تحریص نمود. و میرزا محمد حکیم نیز، کس خود نزد میرزا سلیمان فرستاده، استدعای حضور او کرد. میرزا سلیمان چون بر کیفیت واقعه اطلاع یافت، لشکر بدخشان را جمع کرده، باتفاق حرم محترم خود خرم بیگم، رو بکابل آورد. ابو المعالي نیز، لشکر کابل را یکجا کرده، میرزا محمد حکیم را همراه گرفته، بکنار آب غوربند رفت. و از طرفین، صفها ترتیب یافته، آتش قتال افروخته شد. جمعي از کابلیان که بجانب دست راست ابو المعالي بودند، از بدخشیان شکست خورده، رو گردان شدند. ابو المعالي میرزا محمد حکیم را، در مقابل میرزا سلیمان گذاشته، خود بمدد آنجماعت رفت. نوکران میرزا محمد حکیم، فرصت غنیمت دانسته، میرزا محمد حکیم را، از آب گذرانده، نزد میرزا سلیمان بردند. و باقي لشکر کابل، از مشاهدهٔ اینحال، پراگنده شده، هرکس خود را، بگوشه کشید. ابو المعالي چون باز بجای خود آمد، از میرزا محمد حکیم، و لشکر او، اثری ندیده، مضطر شده راه گریز پیش گرفت. بدخشیان سر در تعقب او نهاده، در موضع چاریکاران، باو رسیده، گرفته، بخدمت میرزا سلیمان آوردند. میرزا سلیمان بخوشحالی تمام، میرزا محمد حکیم را، همراه گرفته، بکابل در آمد. و ابو المعالي را بعد از دو سه روز، دست و گردن بسته، نزد محمد حکیم فرستاد. و میرزا فرمود، تا زبان، او را از حلق کشیده بقصاص رسانیدند؛ و این واقعه، در شب هفدهم رمضان، سنه سبعین و تسعمائة واقعه شد. بعد ازان، میرزا سلیمان صبیهٔ خود را، از بدخشان بکابل طلبیده، در ازدواج میرزا محمد حکیم، در آورد؛ و اکثر ولایت را، بمردم خود جاگیر داده، امید علي را، که در محل اعتماد او بود، بوکالت میرزا تعین نموده، خود بجانب بدخشان مراجعت فرمود.

و همدرین سال، خواجه مظفر علي تربتی، که از قدیمان خانخانان بیرام خان بود، بمنصب وزارت دیوان اعلی سرافراز گشته، بخطاب خاني ممتاز گردید.

ذکر تسخیر قلعه چنار

که در تصرف فتو نام غلام عدلي بود، و او، عرضداشت نموده، اظهار دادن قلعه کرد. حضرت خلیفه الهي، شیخ محمد غوث و آصفخان را فرستادند، که رفته بصلح قلعه را متصرف شدند؛ و ان قلعه را حواله حسین علي خان ترکمان فرمودند. اتفاقاً در این ایام، غازي خان سور که از امراء کبار عدلي بود و مدتی در ملازمت حضرت گذرانیده بود؛ درین ایام که حکومت گرهه بآصفخان قرار گرفت، فرار نموده، بولایت پتّنه در امد، و جمعیت تمام کرده، در مقام فتنه و اشوب شد. چون اصفخان را بولایت گرهه فرستادند، غازي خان مذکور بلشکر انبوه بمقابله اصفخان امده حمله کرده شکست یافته، در معرکه بقتل رسید. ازین فتح اصفخان را قوت و مکنت تمام دست داد.

ذکر تسخیر ولایت گرهه و کشته شدن رانی درگاوتي

چون ولایت گرهه کتنکه، بآصفخان قریب بود، او را داعیه تسخیر آن ملک در سر افتاد. دار الحکومت آنولایت قلعه چوراگره است. و این ولایتیست وسیع، که هفتاد هزار قریه آبادان بدان متعلق ست. و والي آن ملک دران ایام، عورتی بود، راني درگاوتی نام؛ و این عورت از حسن و جمال بهرهٔ تمام داشت. چون آصف خان بر حقیقت آنولایت، اطلاع

تمام یافت؛ تسخیر آن در نظر همت و تردد او آسان نمود. با پنج هزار سوار، و پیاده بسیار، روی همت بتسخیر آنولایت نهاد. راني نیز لشکرها جمع نموده، با هفصد پیل، و بیست هزار پیاده و سوار، بمدافعت شتافت. و از طرفین کشش و کوشش درکار شده، بحسب تقدیر، تیری براني رسید، و شکست بر لشکر او افتاده، راني از وهم این، که مبادا زنده در دست غنیم در اید، فیلبان خود را فرمود، که او را بخنجر هلاک ساخت. و بعد از فتح آصف خان متوجه قلعه چوراگره شد. پسر راني که دران قلعه بود، بجنگ پیش امده، کشته شد؛ و آنقلعه مفتوح گشت. و خزائن و دفائن بسیار، ازان قلعه، بدست آصف خان افتاد. و آصف خانرا، بعد ازانکه این چنین کار از پیش رفت، و اینقدر خزائن در تصرف در آمد؛ سر افتخار و اعتبار، او بفلک الافلاک رسید. و در گره بر مسند حکومت استقرار گرفت.

نهضت رایات اعلی بجانب نرور

بتاریخ دوازدهم ذی القعده الحرام سنه احدی و سبعین تسعمائه، مطابق سال نهم الهي، موکب همایون، بعزیمت شکار فیل، از دارالخلافت آگره، بحرکت آمده، ساحل دریای چنبل مضرب خیام ظفر انتظام گردید. و بواسطۀ کثرت باران، و طغیان امواج دریا ده یازده روز دران مقام توقف افتاد. و در وقت عبور، فیل خاصه، که لکهنه نام داشت، دران دریا غرق شد. چون حوالی قصبه نرور، محل نزول اجلال گردید، دران جنگل که مسکن و ماوای فیلان بود، پرتوي التفات بر شکار آن جانوران انداخته، چند روز بلوازم این امر، قیام فرمودند. و در ترتیب و تدبیر این شکار، که صعبترین اقسام صیدست، اختراعات غریب کار فرموده، فیل بسیار در قید اصطبلد در آوردند.

و چون آنحدود را، از فیل خالي ساختند، عنان عزیمت جانب مالوه معطوف داشته، قصبهٔ ربود مورد اعلام نصرت انجام گردید، و بواسطهٔ کثرت بارندگي، دو روز در ظاهر ان قصبه توقف افتاد. و ازانجا، بجانب سارنگپور نهضت فرمودند. و بواسطه شدت باران، و کثرت آب و گل، لشکر فیروزی اثر بمحنت تمام راه طی مي نمود، و چون ببلدهٔ سارنگپور رسیدند محمد قاسم خان نیشا پوري، که حاکم آنجا بود، باستقبال شتافته، انواع پیشکشها گذرانید. روز دیگر لوای عزیمت ازانجا در حرکت آمده، چون بنواحی مندو رسیدند، عبد الله خان اوزبک، حاکم مندو، خبر نهضت رایات اعلی شنیده، بجهت آنکه بعضی امور که خلاف رضای حضرت باشد، ازو سر زده بود، بیم و هراس عظیم بخود راه داده، راه گریز پیش نهاد. و عیال و بساهی خود را پیش انداخته، بجانب گجرات روان شد.

چون این خبر بمسامع علیه رسید مقیم خانرا که از امراء کبار بود نزد عبد الله خان فرستاده او را براهی که متضمن خیریت او باشد، دعوت فرمودند. مقیم خان هرچند سخنان صواب و کلمات حق بگوش او القا نمود، فائده‌مند نیفتاد. * بیت *

هرکو ننهند گوش سوی پند عزیزان،
بسیار بدندان گزد انگشت ندامت.

عبد الله خان پنداشت که مقیم خان او را بحرف و حکایت نگاه میدارد تا افواج قاهره رسیده سر راه او را بگیرند. مقیم خان را همانجا گذاشته وادی فرار پیش گرفت. مقیم خان بی نیل مقصود مراجعت نمود؛ و حقیقت قصه را بسمع اشرف رسانید. غیرت و غضب بادشاهی درکار شده، فرمان جهانمطاع بصدور پیوست، که جمعی از بهادران سر راه برو گرفته نگذارند که بدر رود؛ و خود نیز از عقب مسارعت نمودند. وقتی که بحوالي باغی که

از محال مندوست رسیدند، خبر آمد که جمعی از بهادران، که بطریق
هراولی پیش رفته بودند، بعبد الله خان رسیده اتش قتال بر افروخته اند.
باستماع اینخبر اعلام نصرت انجام بتعجیل در حرکت امده، گرم‌تر روان
شدند. چون چند کس معتبر از جانب عبد الله خان بر خاک افتادند،
و خبر قرب رایات عالي باو رسید، کوچ و بساهی خود را بتاراج گذاشته
بقبح ترین وجوه بدر رفت؛ و افواج قاهره سر در تعاقب او نهاد. تا ولایت
آل که سرحد گجراتست رسیده تمامي حرمها و فیلان او را جدا کردند؛
و عبد الله خان نزد چنگیز خان که غلام سلطان محمود گجراتي بود، و بعد
از وفات او فرمان روای گجرات گردیده بود رفت.

افواج قاهره اسپان و فیلان و حرمها عبد الله خان را جدا کرده
مراجعت نمود. و در نواحي ولایت آل بشرف خاک بوس سرافراز
امدند، و بنوازشهای بادشاهانه مشمول گشتند. و رایات عالي از همین
منزل در حرکت امده بتاریخ سلخ ذی الحجه سنه احدی و سبعین
و تسعمائه در شهر مندو رسیدند؛ و زمینداران ان نواحي روی اطاعت
بدرگاه عالمپناه اورده بشرف خاکبوس ممتاز گشتند. میران مبارک شاه
که اباعنجد حاکم ولایت خاندیش بود عرضه داشت نوشته با تحفهای
لایق مصحوب ایلچیان فرستاد. بعد از چند روز ایلچیان رخصت یافت،
و فرمان اعلی بنام میران مبارک شاه صادر گشت، که از صبیهای خود
هر کدام مناسب خدمت حضرت داند، بدرگاه فرستد؛ و اعتماد خان را نیز
مصحوب ایلچیان روانه فرمودند. وقتی که این مژده بگوش میران مبارک
شاه رسید، اظهار افتخار و مباهات نموده صبیهٔ خود را با سامان و سرانجام
که لایق بود بدرگاه گیتي پناه فرستاده این معني را از غنیمتهای بزرگ
دانست.

در ایام استقرار در مندو خان قلي نام نوکر عبد الله خان که در هندیه بود و مقرب خان از امراء دکن بموجب فرمان اشرف بجمعیتی که داشتند امده بشرف خاکبوس مستسعد گردیدند. و مقیم خان، که درین یورش ازو ترددات مردانه بظهور آمده بود، شجاعت خان خطاب یافت.

و رایات عالي در محرم سنه اثنی و سبعین و تسعمائه از شهر مندو در حرکت امده ظاهر قصبه نالچه مقر لشکر همایون گشت. و قرا بهادر خان بحکومت مندو تعین یافته، حکم اشرف بنفاذ پیوست، که جمعی ملازمان درگاه که در مندو توقف کرده اند، همراه قرا بهادر خان بلوازم خدمت قیام نموده بخاطر جمع دران صوبه باشند. بعد دو روز ازین منزل انتقال فرموده عنان عزیمت بجانب اگره معطوف داشته، چون باجین رسیدند چهار روز بواسطه کثرت برسات انجا توقف افتاد. از آنجا بچهار منزل در سارنگپور و از سارنگپور در یک هفته به پرگنه کهرار رسیده ظاهر ان محل نزول رایات اعلی گردید: و ازنجا بکوچ متواتر چون بحدود سپری رسیدند، فراولان شکار خبر یک گله فیل اورده بعرض رسانیدند، که یک فیل مست کلان دران گله میگردد. بندگان حضرت در همان ساعت سوار شده بشکار توجه فرمودند: و تمامي ان فیلان را بدست اورده، بکوچهای متواتر از راه نرور و گوالیار بتاریخ سیوم ماه ربیع الاول سنه مذکوره بمرکز دارالخلافت آگره رسیدند.

و درین سال، دو دُرّ سلطنت از یک صدف بطریق توامان که یکی بحسن و دویم بحسین موسوم بود: بظهور موفور السرور و بقدوم بهجت لزوم خود عالم را معطر و منور گردانیدند. و بعد یکماه هردو بساط حیات در نوردیده بعالم آخرت خرامیدند.

دران ایام که حضرت از مندو معاودت فرموده، در مستقر خلافت، بلوازم عیش و نشاط اشتغال داشتند؛ اکثر اوقات، بسیر کرانبي، که از مواضع نواحی دار الخلافت آگره است، و بعذوبت آب، و لطافت هوا ممتاز بود، تشریف مي بردند. چون آن عرصه و فضا قابل عمارات دلکشا بود، فرمان بتعمیر و ترتیب عمارات عالي صادر شده، در اندک ایام منازل خوب، و بناهای مرغوب باتمام رسیده، شهری عظیم بهمرسید. و به نگرچین موسوم شد.

ذکر احوال خواجه معظم که خال حضرت بود

او پسر علي اکبر از اولاد حضرت شیخ الاسلام زنده فیل احمد جام ست، رحمة الله علیه. در ایام سلطنت حضرت جنت آشیانی، بارها ازو حرکات نا پسندیده بظهور آمده بود. آنحضرت، بواسطهٔ رعایت خاطر شاهزاده عالیمقدار، از تقصیرات او اغماض فرموده، درمیگذشتند. آخر از بس که بی اعتدال بود، حکم اخراج در باب او بصدور پیوست، و او بگجرات رفت. و ازانجا بمکه معظمه رسیده، چندگاه آنجا گذرانیده، باز بملازمت حضرت جنت آشیاني آمد. بعد ازان که نوبت سلطنت بشهریار عالم رسید، و رجوع مهمات برای صوابنمای بیرام خان، خانخانان، شد، و او بر بی باکی و سفاکی خواجه اطلاع داشت، خواجه را اخراج نمود، بمقتضای این بیت که، * بیت *

به بدطینتان نیکو خوئی مکن، بافعی و عقرب نکوئی مکن.

بعد از اخراج، چندگاه در گجرات بوده، باز روی امید بدرگاه گیتي پناه آورد. این مرتبه بیرامخان في الجمله توجهی باو فرموده، در مقام رعایت شد. در خلال این احوال، مهمات بیرامخان بر نهجي که تحریر یافت،

برهم خورد. حضرت خلیفه الهي عنایات خسروانه درباره او مبذول فرموده، محال چندی بجاگیر او مقرر فرمودند. چون بی اعتدالی در طبیعت و طینت خواجه مخمر و مرکوز بود، بی اختیار حرکاتی ازو سرزد، که سر در پی آن کار کرد. از جمله بي‌بي فاطمه نام عورتی بود، که بخدمت حرم سرای حضرت جنت آشیانی قیام مي نمود. خواجه معظم دختر او زهره آغه نام را در حباله خود در آورده بود. چون چندی بران گذشت، بیموجب قصد کشتن آن بیچاره کرد. و چون والده او، برین مطلع گردید، بملازمت حضرت شتافته، حقیقت حال خود را بعنوان استغاثه بسمع اشرف رسانید. اتفاقاً درین وقت حضرت میخواستند، که بشکار متوجه شوند، فرمودند که جهت استخلاص دختر تو، از راه خانه خواجه معظم عبور نموده، نصیحتی چند خواهم کرد. و طاهر خان، میر فراغت، و رستم خانرا، پیهم فرستادند، تا خواجه را از آمدن حضرت اعلام دهند. وقتی که طاهر محمد خان بخانه او رسید، از روی ستیزه، آنعورت بیگناه را بقتل رسانید. و چون آنجا رسیدند، خواجه معظم حرکات نا ملائم بظهور آورده، مستحق سیاست گشته، حسب الحکم جهانمطاع جمعی که در خدمت بودند، خواجه را در ته لکد و چوب گرفته، در کشتي انداخته، از آب گذشته، و غوطه چند نیز دادند. و آخر بقلعهٔ گوالیار فرستاده، محبوس ساختند. و همدران حبس در گذشت.

ذکر آمدن میرزا سلیمان مرتبه سوم بکابل

سابقاً مذکور شد، که میرزا سلیمان، باستدعای میرزا محمد حکیم، بکابل آمده، دفع شاه ابو المعالي نموده، در وقت مراجعت، اکثر آنولایت را، بجاگیر نوکران خود، تنخواه نمود. چون جا بر میرزا محمد حکیم،

و مردم او تنگ شد، بدخشیانرا از کابل بیرون کرد. و میرزا سلیمان با لشکر بیکران بجهت انتقام، متوجه کابل شد. میرزا محمد حکیم باقي قاقشال را، با جمعی از مردم اعتمادی خود، در کابل گذاشته، بجانب جلال آباد و پرشاور رفت. وقیتکه میرزا سلیمان بکنار آب باران رسید، شنید، که میرزا محمد حکیم، بطرف جلال آباد رفته، راه کابل گذاشته، بطرف جلال آباد توجه نمود. میرزا محمد حکیم پرشاور را گذاشته، بکنار نیلاب رسیده، عرضداشتی مشتملبر کیفیت حال، بدرگاه گیتي پناه ارسال نمود. و میرزا سلیمان چون دانست، که میرزا محمد حکیم التجا بدرگاه انجم سپاه آورده، از پرشاور بر گشته قنبر نام نوکر خود را، با سیصد کس در جلال آباد گذاشته متوجه کابل گردید. وقتی که عرضداشت میرزا محمد حکیم بدرگاه رسید، حکم جهانمطاع بصدور پیوست، که امرای جاگیر دار پنجاب، مثل محمد قلي خان برلاس، و خان کلان، و قطب الدین محمد خان، و کمال خان کهکر، و دیگر عساکر نصرت مآثر بکومک میرزا بروند. امراء عظام فرمانرا کار بند شده، بجمعیت تمام بکنار آب نیلاب، بمیرزا پیوسته، روی تسخیر بجانب کابل آورده، چون بحوالی جلال آباد رسیدند، میرزا کسانرا نزد قنبر، که بحکم میرزا سلیمان محافظت جلال آباد مینمود فرستاده، او را باطاعت و انقیاد خواند. چون ان خون گرفته سر از اطاعت پیچید، افواج قاهره روی توجه بتسخیر آنحصار آورده، در ساعت مفتوح ساخته قنبر را با مجموع آن سیصد کس، که دران قلعه بودند، از تیغ انتقام گذرانیدند. * بیت *

بتاراج خوده، ترک تازی کنـي، که کنجشک باشي، و بازي کني،
کلوخی که با کوه سازد نبـرد، بسنگـی توان زو بر آورد گرد.

و دو کس را از ایشان سر دادند، تا خبر بمیرزا سلیمان رسانیدند؛ و سر قنبر را، با خبر فتح نزد باقي قاقشال بکابل فرستادند.

چون خبر فتح جلال آباد و رسیدن افواج قاهره، بسمع میرزا سلیمان رسید؛ روی انهزام بجانب بدخشان نهاد. و میرزا محمد حکیم، باتفاق امراء عظام، بکابل در آمده، بر مسند حکومت استقرار نمود. و امرا بنوعی که حکم جهانمطاع بصدور پیوسته بود، هر یک بجاگیرهای خود معاودت نموده؛ خان کلان که بمنصب اتالیقی میرزا مقرر شده بود، آنجا ماند. اتفاقاً میرزا همشیرهٔ خود را که سابقاً در سلک ازدواج شاه ابو المعالي منتظم بود بی استصواب خان کلان درعقد نکاح خواجه حسن نقشبندي از اولاد حضرت خواجه بهاء الدین، قدس الله تعالی سره و روحه، در آورد. و خواجه حسن چون به این چنین نسبتی تقویت یافت، مهمات در خانهٔ میرزا از پیش خود گرفته حسابی از خان کلان نمیگرفت؛ و خان کلان از بس که حدت در طبع داشت تاب نیاورده، بیرخصت میرزا از کابل بر آمده، بلاهور رسیده، حقیقت حال را عرضه داشت نمود.

ذکر وقائع سال دهم الهي

ابتدای اینسال، روز یکشنبه، نهم شعبان سنه اثنی و سبعین و تسعمائة بود. در ابتدای اینسال، چون داعیه شکار فیل بخاطر اشرف راه یافته بود، حکم جهان مطاع بصدور پیوست که قراولان شکار پیشتر رفته، هر جا که فیل به بینند خبر رسانند؛ و خود بدولت در غرهٔ ماه رجب سنه اثنی و سبعین و تسعمائة جانب گرهه و نرور نهضت فرمودند. چون بحوالی نرور اتفاق نزول افتاد، قراولان معروض داشتند، که در جنگل نرور، چند گله فیل میگردد، حضرت خلیفه الهي جریده سوار شده دران جنگل در آمدند. و تمامی فیلان را در قید اصطباد در آورده، معاودت فرمودند. روز دیگر، متوجه معسکر ظفر اثر بودند، که قراولان در راه خبر آوردند، که در هشت کروهی

صحرائیست که فیل بسیار، دران میگردند. بندگان حضرت از راه برگشته، در آخر آنروز بفیلان رسیدند؛ و افواج قاهره تمامی آنفیلان را، درمیان گرفته، بطرف قلعه پنانو رانده، در نصف شب، بقلعهٔ مذکور در آوردند؛ و سیصد و پنجاه فیل در آنروز شکار شد. و ازانجا باردوی ظفر قرین، که در حدود گرهه بود نهضت فرموده، قریب بیست روز، دران منزل توقف نمودند. چون ایام گرمی هوا، و اوقات وزیدن بادهای مخالف بود بدینجهت اکثر اهل اردو ضعیف و بیمار گشتند. و ازان جا کوچ فرموده حکم جهانمطاع بصدور پیوست که افواج قاهره دران جنگل در آمده هرکس از مردم اعیان تا فیل نگیرند بدرگاه نیایند. وقتی که گوالیار محل نزول رایات اعلی گردید بعد از چند روز که آثار صحت دران مردم بظهور انجامید ازان مقام جانب دار الخلافت آگره نهضت فرمودند.

ذکر بنای قلعهٔ آگره

درین سال، حکم اشرف صادر شد، که بجای قلعه ارک آگره که از خشت پخته بود، و درینولا کهنه شده، و ریخته بود، قلعه از سنگ تراشیده بسازند. و حسب الحکم بنیاد قلعه شد. و در چهار سال باتمام رسید. امروز در ربع مسکون عدیل ندارد. و عرض دیوار ده گز است، که از سنگ وگچ ریخته ساخته اند، و از هر دو طرف، سنگ تراشیده را بهم اتصال داده، در غایت صفا پرداخته اند. و ارتفاع قلعه از چهل گز زیاده است، و خندقی عمیق بر دور آن کنده، که هر دو طرف آن را بسنگ و گچ بر آورده اند، که عرض آن بیست گز، و عمق ده گزست. و از دریای جون آب دران خندق مي در آید، و قریب بسه کرور تنکه خرچ این عمارت عالی اساس افگنده؛ و تاریخ بنای دروازه قلعه را بنای در بهشت یافته بودند.

ذکر بغي و مخالفت علي قليخان خان زمان و ابراهيم و اسکندر

چون قبل ازين ، از عبد الله خان اوزبک ، حرکات نا ملايم ، که در صدر تحرير يافت ، سر زده بود ؛ ازين رهگذر حضرت خليفه الهي را نسبت با طايفه اوزبکيه ، في الجمله سو ظن پيدا شد . وقتيکه رايات اعلی بعزيمت شکار فيل ، بجانب نرور در حرکت آمد ؛ حکم جهانمطاع بصدور پيوست ؛ که اشرف خان ، مير منشي ، نزد اسکندر خان رفته ، او را بعواطف خسروانه ، استمالت نموده ، بدرگاه حاضر سازد . اشرفخان چون بحوالی اوده ، که جاگير اسکندر خان بود ، رسيد ؛ اسکندر خان باستقبال او بر آمده ، باحترام تمام او را بمنزل خود برد ، و حکم جهانمطاع را ، انقياد نموده ، بظاهر در مقام آن شد ، که روی اميد ، بدرگاه گيتي پناه آورد . و بعد از چند روز ، باشرف خان گفت ، که ابراهيم خان بسن ازما کلانست و در همين همسايگست ، بهتر انست که نزد او رفته ، اورا با خود متفق ساخته ، يکجا بدرگاه برويم ؛ باين قرار داد ، بقصبه سراور که جاگير ابراهيم خان بود ، رفتند ؛ و چون اسکندر خان ، و ابراهيم خان يک جا شدند ؛ و مصلحتها بران قرار گرفت ؛ که با علي قلي خان زمان ، که هم از طائفه ما ست ، و درين سرحد مدار الملک ست ، درين باب کنکاش کردن باو لازم است .

جهت قرار اينکار باتفاق اشرف خان ، بجونپور ، که در جاگير خانزمان بود ، رفتند . و بعد از اجتماع ، رايهای کل ايشان بر مخالفت و حرام نمکی قرار گرفت . و اشرف خان را ، بطريق گناهگاران نگاه داشتند ؛ و بوادی عصيان در آمده ، ابراهيم خان ، و اسکندر خان ، روی عداوت بجانب لکهنو آوردند . و خانزمان ، با برادر خود بجانب کرهٔ مانکپور آمده ، شروع در

بغي و فساد نمودند. و شاهم خان جلائیر و شاه بداغ خان، و امیر خان، و محمد امین دیوانه، و سلطان قلي خالدار، و جمله جاگیر داران ان نواحی، و شاه طاهر بدخشي، و برادر او شاه خلیل الله، و دیگر امرا از مخالفت ایشان خبردار شده، باتفاق بر سر راه مخالفان رفته، شروع در مقابله و مجادله نمودند. و از طرفین زد و گیر در کار شد. محمد امین از اسپ بر زمین آمده دستگیر معاندان گردید. شاهم خان، و شاه بداغ خان، کوششهای مردانه بجا آوردند. چون لشکر اهل خلاف اضعاف مضاعف بود، پشت بمعرکه داده، بقلعه نیمکهار در آمده، تحصن جستند؛ و حقیقت حال را نوشته، بدرگاه عالم پناه فرستادند. خانزمان، و برادرش بهادر خان، خیره شده، دست تعدی بتاراج پرگنات آنحدود کشادند. مجنون خان قاقشال که جاگیردار آنحدود بود، در قلعه مانک پور در آمده، متحصن گشت، و آصف خان خواجه عبد المجید را، که حکومت گرهه داشت، از حقیقت واقعه مطلع گردانیده، نزد خود طلبید. آصف خان جمعی را، بحراست ولایت گرهه گذاشته، خود با جمعیت تمام در کره، که جاگیر او بود، آمد. و خزائن چوراگره، که بدست آورده بودند، دست بقسمت آن کشاده، تسلي سپاهي نمود. و مبلغی گوامند جهت مجنون خان نیز فرستاد. مجنون خان، و آصف خان، ثبات قدم ورزیده، در مقابل مخالفان نشسته، حقیقت حال را بدرگاه معلی معروض داشتند.

وقتی که مرکز دائره خلافت، محل نزول رایات نصرت سمات گردید، و عرائض امراء متواتر رسید، عزیمت انتقام تصمیم یافته، فرمان قضا جریان بصدور پیوست؛ که منعم خان خانخانان، بافواج قاهره، بطریق منقلای پیش رفته، از معبر قنوج گذشته، بمدافع اعدا، قیام نماید. و خود

بدولت، بجهت ترتیب و تنظیم احوال سپاه، نصرت پناه، چند روز توقف فرموده، در ماه شوال، سنه مذکوره، از آب جون عبور فرموده روی انتقام بمدافعه اهل بغی و فساد اوردند. چون ظاهر قنوج مورد اعلام نصرت انجام گردید، منعم خان خان خانان باستقبال شتافته، قیا خان گنگ را، که بمخالفان پیوسته بود، همراه آورده، در خواست گناه او نمود. حضرت خلیفه الهي از تقصیرات او در گذشته، مرتبه و حالت او بدستور سابق مقرر داشتند. و ده روز جهت عبور توقف شد.

چون آنروی آب، مخیم سرادق جلال گردید، بعرض اشرف رسید، که اسکندر خان بی عاقبت هنوز در لکهنو نشسته است. بمجرد استماع اینخبر، خواجه جهان، و مظهر خان، و معین خان، را در اردو گذاشته، خود با جوانان جانسپار، بطریق ایلغار، در نصف شب روان شده، آن شب و دو روز دیگر از قطره و تردد نیاسوده، وقت صبح، بر سر اسکندر، در لکهنو رسیدند. اسکندر خبر یافته، باضطراب تمام از لکهنو بر آمده، فرار نمود. چون اسپان افواج قاهره، ماندگي تمام داشتند، اسکندر جان بسلامت برده، خود را بخانزمان و بهادر خان رسانید. و ایشان نیز، سراسیمه شده، از مقابلۀ مجنون خان و آصف خان بر خاسته، بجونپور رفتند. و ازانجا کوچ کرده، متعلقان خود را، از پیش انداخته، از گذر نرهن عبور نموده، بآنطرف اب فرود امدند.

و حضرت از لکهنو یوسف محمد خان را، پیشتر فرستاده، خود نیز متعاقب آن نهضت فرمودند. چون بحوالی جونپور اتفاق نزول افتاد، آصف خان، و مجنون خان آمده، بشرف بساط بوسي، سرافراز گشتند. آصف خان پیشکشهای نفیس گذرانیده، بنظر قبول ممتاز گردید. روز دیگر، لشکری که از قوت خزائن گرهه بهمرسانیده بود، و عدد آن بر

پنجهزار سوار میرسید، آراسته، در صحرای وسیع صفها ترتیب داده، بنظر اشرف در آورد؛ و بشرف تحسین اختصاص یافته، بعنایات بادشاهانه ممتاز گردید. و روز جمعه، دوازدهم ذیحجه، سال مذکور، دولتخانهای درون ارک جونپور، به نزول همایون، رشک فردوس برین گردید. و حکم اشرف بصدور پیوست، که آصف خان با جمعي از امراء کبار بر گذر نرهن، از دریای گنگ، که علي قلي خان زمان باجمعي انجا گذشته بود، رفته، روبروی مخالفان بنشیند؛ و انتظار فرمان قضا جریان برده، بانچه مامور گردد بعمل در آورد. آصف خان فرمان را کاربند شده، کنار گنگ را، مورد عساکر منصور گردانید.

چون میان علي قلیخان زمان و سلیمان کررانی افغان، حاکم بنگاله رابطه تمام و اتحاد قوی بود، رای ممالک آرای مقتضی آن گردید، که ایلچي دانا نزد سلیمان فرستاده، او را از اعانت علی قلیخان منع نمایند. بنابر آن، حاجي محمد خان سیستانی را، که باصابت رای معروف بود، برساله تعین فرمودند. چون حاجي محمد بقلعه رهتاس رسید، بعضی از سرداران افغانان، که بعلي قلیخان رابطه داشتند، حاجي محمد خان را گرفته، نزد علي قلیخان فرستادند. چون میان او و علي قلیخان اساس دوستي محکم بود، آمدن او را غنیمت دانسته در اعزاز و احترام او مبالغه نمود. و او را وسیله در خواست تقصیرات خود پنداشته، خواست، که والده خود را جهت شفاعت همراه او بدرگاه فرستد. چنانچه نتیجه این قضیه، عنقریب بزبان قلم خواهد رفت؛ انشاء الله تعالی.

چون دران ایام، راجه اودیسه، که در اقصی ولایت بنگاله است، و اقتدار تمام داشت، و دست تصرف او در انحدود بهمه جا میرسید، حسن خان خزانچي، و میهاپاتر را، که در فن موسیقي هندوی سر آمد

روزگار بود، بعنوان رسالت نزد او فرستاده، بعنایت خسروانه امیدوار ساختند. و در زمرهٔ دولتخواهان درگاه در آورده، بران داشتند؛ که اگر سلیمان افغان در مقام امداد علي قلي خان شود، او لوازم خدمتگاری بجا آورده سلیمان را آنچنان در ماندهٔ کار خود سازد، که دیگر هوای امداد علي قلیخان در متخیله او نگذرد. و بعد ازان که سه چهار ماه حسن خان و مهاپاتر را، باعزاز و احترام نگاه داشت، چند زنجیر فیل نامی با دیگر پیشکشهای نفیس، همراه ایشان بدرگاه فرستاد. و این اوڈیسه، ولایتیست وسیع، که پای تخت آن شهر جگناتهه است، و جگناتهه بتي ست، که این شهر باو منسوب و موسوم است.

ذکر گریختن آصف خان بولایت گرهه

بعد ازانکه آصف خان بدرگاه آمده، عرض لشکر خود نمود، مظفر خان باو در مقام عناد شده، جمعي را بران داشت، که در باب خزائن چورا گرهه، بروی تقریر کنند؛ و خود نیز بسخنان کنایته امیز خاطر او را آزرده میساخت. و ازین ممر خاطر او چنان متردد میشود. تا وقتی، که او را سردار لشکر ساخته، در برابر علي قلي خان فرستادند. فرصت یافته، نیم شب، باتفاق برادر خود، وزیر خان با جمعیتی که داشت راه فرار پیش گرفته، روی جانب گرهه نهاد. روز دیگر امرای عظام، از فرار او اطلاع یافتند. در ساعت حقیقت حال را عرضداشت نموده، بدرگاه فرستادند. چون اینخبر بمسامع علیه رسید، منعم خانرا، سردار آن لشکر ساخته، بجای او فرستادند. و شجاعت خان را حکم شد، تا بجمعي از افواج قاهره، تعاقب او نموده، او را بمکافات عمل خود رساند. شجاعت خان بموجب حکم بتعاقب او شتافته، چون بقصبهٔ مانک پور رسید. معلوم کرد، که آصف

خان بکرّه رفته است. و ازانجا میخواهد، که بولایت کرّه کتنکه رود. شجاعت خان در کشتیها در آمده، متوجه آنروی آب گردید. و آصف خان از استماع اینخبر، برگشته، بکنار آب آمده بود، که کشتیهای شجاعت خان رسید. کوشش های مردانه از طرفین بظهور آمد، و در آخر آصف خان نگذاشت، که شجاعت خان عبور نماید. چون شب در آمده بود، شجاعت خان برگشته، باینطرف آمد؛ و آصف خان فرصت یافته، باتمام لشکر خود، وادی فرار پیش گرفت، و صباح آن، شجاعت خان از آب گذشته، بتعاقب او پرداخت، و چون پاره راه رفته، معلوم نمود، که رسیدن باو متصور نیست؛ بضرورت برگشته، در جونپور بشرف ملازمت مستعد گردید.

ذکر فرستادن قلیج خان بقلعهٔ رهتاس

این قلعه در حدود بهار به رفعت و متانت از جمیع قلاع هندوستان ممتاز و مستثنی ست. سطح کوهي، که قلعه محیط آنست، طولش زیاده از چهارده کروه است، و عرضه سه کروه، و ارتفاع از زمین تا بکنگره مقدار نیم کروه. از زمان شیر خان افغان، در تصرف افغانان بود؛ تا زماني، که سلیمان کرراني حاکم بنگاله گشت؛ و فتح خان بتنی بران قلعه دست یافته، سر باطاعت سلیمان فرو نمي آورد. تا در سال اثنی و سبعین و تسعمأته، سلیمان جمعیت نموده، بامید اعانت علي قلیخان، بر سر فتح خان رفته، آنقلعه را محاصره نمود. چون رایات عالي بقصد استیصال خانزمان، بآنحدود نهضت فرمود، و فتح خان اینمعني را، فوز عظیم دانسته، برادر خود، حسن خان را، با پیشکشهای نفیس، بدرگاه فرستاده، معروضداشت، که قلعه رهتاس تعلق به بندگان حضرت دارد. همین که اعلام

نصرت انجام پرتوي نزول بجونپور اندازد، مقاليد قلعه بدرگاه آورده، خواهم سپرد. وقتی که اخبار نهضت بندگان حضرت، بسمع سليمان، که بمحاصرهٔ قلعه مشغول بود، رسيد، دست از محاصره باز داشت. و فتح خان از مزاحمت او خلاص شده، آنقدر که گنجايش داشت، ذخيره کشيد. و از فرستادن برادر خود بدرگاه پشيمان شده، با و نوشت، که بهر حيله و وسيله که تواني، خود را بقلعه رسان؛ که ما از ممر ذخيره، خاطر جمع کرده ايم.

درينولا که جونپور محل نزول اجلال گشته بود، حسن خان بعرض اشرف رسانيد؛ که کس همراه بنده کنيد، تا رفته کليدهای قلعه با و سپاريم. حکم جهانمطاع بصدور پيوست، که قليج خان همراه حسن خان رفته، فتح خان را با مقاليد قلعه بدرگاه ارد. چون قليج خان بقلعهٔ رهتاس رسيد فتح خان بظاهر انقياد نموده، چند روز قليج خانرا نگاه داشت. و در آخر، قليج خان بر نفاق او آگاه گشته، بی نيل مقصود، بدرگاه معاودت نمود.

ذکر احوال علي قلي خان زمان و سائر ارباب بغي و طغيان

وقتيکه علي قلي خان در گذر نرهن رو بروی افواج قاهره نشست، برادر خود بهادر خانرا باتفاق سکندر خان، بولايت سروار فرستاد، تا ازان راه بميان ولايت در آمده، فتنه و فساد بر انگيزند. چون اين خبر بمسامع عليه رسيد، حکم جهانمطاع بصدور انجاميد که امرای عظام مثل شاه بداغ خان و پسرش عبد المطلب خان و قيا خان، و سعيد خان، و حسن خان، و جمله خان، محمد امين ديوانه، و بيگ نورين خان و محمد باقي و فتو افغان و محمد معصوم خان بسرداري مير معز الملک، که از

سادات مشهد، بصفت مردانگي معروف و مشهور بود، بر سر سکندر و بهادر رفته بمقابله و مدافعه قیام نمایند.

قبل ازین مذکور شده بود، که خانخانان بجای آصف خان، بسرداري لشکر تعین یافته، در مقابل خانزمان بگذر نرهن رفت. چون میان خان زمان، و خانخانان، رابطهٔ محبت و مودت مستحکم بود، درینولا بموجب سابقهٔ رابطه ابواب مکاتبات از طرفین مفتوح گشته، قرار بران یافت؛ که خانزمان بخانخانان ملاقات نماید؛ و در حضور، مقدمات صلح قرار یابد. چون امتداد این مکالمه بچهار و پنج ماه کشید، و در کار جنگ تاخیر افتاد، پس حکم شد که خواجه جهان و دربار خان دران لشکر رفته، تحقیق نمایند. که اگر اهمال در جنگ متضمن مصلحت و دولتخواهي باشد، حقیقت را عرضداشت نمایند؛ والا تاکید کنند، که افواج قاهره از آب گذشته، جزاء اهل بغي در دامن روزگار ایشان بنهد. وقتی که خواجه جهان و دربار خان بلشکر رسیدند، خانزمان آمدن ایشان را غنیمت دانسته بعد از تهنیت قدوم، مقدمات صلح بایشان نیز درمیان آورد؛ و بعد از آمد و شد رسل و رسائل، و قرار یافتن رایها، خانزمان بخانخانان نوشت که چهار پنج کس بر کشتی نشسته ملاقات نمایند. برین مصالحه خانزمان با ابراهیم خان ازانطرف و خواجه جهان و دربار خان با چندی ازین طرف در کشتي نشسته درمیان آب با یکدیگر ملاقات نمودند. و بعد از گفتگوی بسیار، قرار بران یافت که خانخانان، و خواجه جهان، والدهٔ علي قلي خان، و ابراهیم خان را، که بمنزله عم او بودند، بدرگاه برده درخواست تقصیرات او نمایند؛ و بعد ازانکه گناهان او، بعفو مقرون گردد، او و برادر او و اسکندر بدرگاه بیایند؛ و نیز قرار یافت که خانزمان فیلهای نامي که دارد، همراه والدهٔ خود فرستد. باین قرار داد، خانزمان رخصت یافته، باردوی

خود رفت. خانخانان و خواجه جهان صورت حال را نوشته، مصحوب دربار خان، بدرگاه فرستادند. روز دیگر، علي قلي خان والده خود را، و ابراهیم خانرا با فیلان کار آمدني بهمراهي میرهادي، صدر خود، و نظام آقا که محل اعتماد او بود، فرستاد. خانخانان و خواجه جهان ایشانرا با فیلان همراه گرفته بدرگاه آمدند.

و درهمین ایام، خبرجنگ میر معز الملک، و دیگر امرا با بهادر خان، و اسکندر خان رسید؛ و تفصیل این واقعه چنانست، که اسکندر خان، و بهادر خان که از خانزمان رخصت یافته، جانب سرکار سروار آمده بنیاد فتنه و فساد نهاده بودند. چون خبر وصول عساکر فیروزی مآثر بایشان رسید، همانجا که رسیده بودند توقف نموده، کسان نزد معز الملک فرستاده، از روی عجز پیغام کردند؛ که ما اصلا بافواج قاهره بادشاهي بجنگ پیش نخواهم آمد؛ مطلب ما اینست، که شما درمیان آمده تقصیرات ما از درگاه اسمانجاه درخواست نمایند؛ و فیلانی که بدست آورده ایم، نیز برسم پیش کش بدرگاه میفرستیم. بعد ازان که تقصیرات ما بعفو مقرون گردد، ما نیز بملازمت برسم. معز الملک جواب فرستاد که پاک شدن تقصیرات جز به تیغ ممکن نیست. بهادر خان باز کس نزد میر معز الملک فرستاده التماس نمود، که خود بخدمت آمده، انچه ضروری باشد، بمشافه مذکور سازد. و میر معز الملک این ملتمس را قبول نموده، با چند کس بکنار اردو رفت؛ و بهادر خان نیز انجا آمده مقدمات صلح درمیان آورد.

میر معز الملک غیر از مقدمات جنگ چیز دیگر بر زبان نراند، تا آنکه بهادر خان مایوس بر گشته، دل بر جنگ نهاد، و مستعد مقاتله گشت.
٭ ۲ و درین اثنا لشکر خان میر بخشي، و راجه تودرمل از درگاه مرخص شده با

افواج قاهره، ملحق گشتند، که اگر مصلحت دانند بافواج منصوره یکی شده، دمار از روزگار مخالفان بر اورند؛ والا اسکندر خان و بهادر خانرا استمالت داده بدرگاه ارند. چون بهادر خان و اسکندر خان، از آمدن ایشان اطلاع یافتند، بتجدید در مصالحه زده، التماس نمودند؛ که چون خانزمان والده خود و ابراهیم خان را بدرگاه فرستاده، شما چندان صبر کنید، که جواب آید. اما چون میر معز الملک در کار جنگ شدت تمام داشت، بسخنان ایشان التفات نکرده، عاقبت داغ هزیمت بر جبین خود نهادند. * بیت *

چون دشمن بعجز اندر آید ز در، نه شاید که پرخاش جوئی دگر،
گنهگار چو عذر خواهت بود، گناه ار نه بخشي، گناهت بود.

القصه، میر معز الملک بتسویه و ترتیب صفوف پرداخت. و هراول لشکر به محمد امین دیوانه، و سلیم خان، و عبد المطلب خان، و بیگ نورین خان، و دیگر جوانان کار آزموده، آراسته در قلب جا گرفت. و ازانطرف، اسکندر خان بهراولی تعین یافته، بهادر خان در غول ایستاد، و باین ترتیب طرفین روی بر همدیگر آورد. معرکه قتال و جدال گرم ساختند. هراول لشکر بادشاهي بر هراول بهادر، که اسکندر بود، تاخته، اسکندر را برداشت؛ و محمد یار، داماد اسکندر، بقتل رسید. و اسکندر خود را باب سیاهي که در پس پشت او بود، زده بیرون رفت؛ و لشکریان او اکثر در آب غرق گشتند؛ و بقیهٔ که در آمدند، علف تیغ گردیدند. و افواج منصوره، بهر طرف در پی تاراج متفرق شدند؛ و میر معز الملک، با اندک مردم درجای خود ایستاده ماند. بهادر خان تا این زمان از جای خود نجنبیده بود؛ درینوقت فرصت یافته حمله بر میر معز الملک آورده، از جا برداشت. و از امراء، محمد باقي خان، وغیره به بهانه محافظت اموال، و بعضی دیگر از روی نفاق، خود را بکنار کشیده، شیوهٔ حرام نمکی بر خود ثابت کردند. شاه بداغ خان که

این حال دید بمیدان شتافته، داد مردانگي داد، و در عین تردد از اسپ جدا شده، بزمین آمد؛ و پسرش عبد المطلب خان بر سر او رسیده، خواست که پدر را بدر ارد. درین وقت جمعي از مخالفان زور اورده شاه بداغ خانرا دستگیر ساختند؛ و عبد الطملب خان بکوشش مردانه خود بدر رفت. میر معز الملک ناچار پشت بمعرکه داده بر گشت؛ و راجه تودرمل، و لشکر خان، که بعنوان طرح در گوشه بودند؛ آنروز تا شب ترددات مردانه بظهور آورده، بجای خود ثابت بودند. اما چون قلب بجا نمانده بود، سعي ایشان نتیجه نداد. و روز دیگر، همه یکجا شده، روی بجانب شیر گتر و قنوج آورده، حقیقت حالات را بدرگاه معروض داشتند.

سابق مذکور شده که خانخانان، والده خانزمان و ابراهیم خانرا بامیر هادي صدر و نظام آقا بدرگاه آورد؛ و چون ابراهیم خان، سر برهنه کرده، و تیغ و کفن در گردن انداخته، در مقام شفاعت ایستاده، معروضداشت که نسبت خدمتگاري خانزمان، و برادر او، باین دودمان عالیشان، بر همه کس ظاهر ست. و بسیاری از خدمات پسندیده، ازیشان بظهور آمده. اگر دریذولا، بحسب تقدیر، ازیشان تقصیری واقع شده باشد؛ عنایت و الطاف بادشاهي، ازان وسیع تر است، که نظر بجریمه ایشان انداخته، اینچنین بندهای کار آمدنی را، ضائع سازد؛ بتخصیص، چون این پیر غلام را، وسیله درخواست گناهان خود ساخته، بامیدواری تمام روی بدرگاه اورده اند. حضرت خلیفه الهي، از کمال مرحمتی، که نسبت بخانخانان داشتند، فرمودند؛ که بواسطهٔ خاطر شما، از جرائم ایشان در گذشتیم؛ اما معلوم نیست که انجماعت بر جادهٔ انقیاد ثبات توانند ورزید. خانخانان دیگر باره عرضداشت نمود که در باب جاگیرهای ایشان، چه حکم است. حضرت فرمودند، که هرگاه که از تقصیرات ایشان گذشتیم، در جاگیر چه مضایقه است؛ اما باید، که تا

اعلام نصرت انجام، درین حدود است، ایشان از آب نگذرند. وقتی که بمستقر خلافت نزول فرمایم، وکلای ایشان آنجا آمده، فرامین جاگیرها درست سازند. و بموجب آن فرامین، در جاگیرهای خود تصرف نمایند. خانخانان سر مباهات، بآسمان سوده، مژدهٔ عفو بوالده خانزمان رسانید. بموجب حکم اشرف، تیغ و کفن از گردن ابراهیم خان برداشت. والده خانزمان، در ساعت، کسان پیش بهادر و سکندر فرستاده، مژده عفو بگوش امید ایشان رسانیده، پیغام داد، که فیلان نامدار که همراه دارند، در ساعت روانه درگاه نمایند. بهادر و سکندر از استماع این مژده مسرور و مبتهج گردیدند. و فیل کوه پاره، و فیل صف شکن را، با تحفهای دیگر فرستادند.

دران اثنا عرضداشت راجه تودرمل و لشکر خان مشتمل بر جنگ، و نفاق بعضی امراء بتفصیل که مذکور شده رسید. حضرت خلیفه الهي چون از جرایم ایشان در گذشته بودند، جهت رعایت عهد فرمودند، که چون بشفاعت خان خانان از تقصیرات ایشان در گذشته ایم؛ امرای عظام باید که متوجه درگاه شوند. و در همین ایام میر معز الملک و راجه تودرمل و لشکر خان بدرگاه آمدند. و جمعی که نفاق ورزیده بودند، مدتی بمنع کورنش معاتب گشتند.

بعد ازان بندگان حضرت بعزیمت تماشای قلعه چنار، که برفعت و متانت مشهور ست، از جونپور سه منزل ببلدهٔ بنارس تشریف بردند؛ و چند روز آنجا گذرانیده، و ازانجا بقلعهٔ چنار رسیده، اطراف قلعه را در نظر در آورده، بتعمیر و استحکام آن امر فرمودند. درینوقت بمسامع علیه رسید، که در جنگلهای چنار فیل بسیار میگردد. جمعی از مقربان را همراه گرفته، بقصد شکار روان شده، بده کروهی آنجا بگله فیلی رسیدند؛ و ده زنجیر

فیل بقید اصطبار در آورده ، بقلعهٔ چنار معاودت نمودند ؛ و ازانجا بکوچ متواتر باردوی همایون پیوستند .

ذکر ایلغار بندگان حضرت . بر سر خانزمان .

قبل ازین مذکور شد که عنایت شدن جاگیر هاي خانزمان ، و تصرف او دران ، مشروط بآن شده بود ، که پیش از حکم از آب عبور نکنند . خانزمان همدر هنگام توجه رایات بجانب چنار ، از آب عبور نموده بمحمد آباد ، از اعمال سوده آمده ، جمعی را بضبط غازي پور و جونپور فرستاد . وقتیکه حضرت باردو رسیدند ، بعرض اشرف رسید ، که علي قلي خان چنین جراتی نموده است . حضرت بخانخانان از روی عتاب فرمودند ، که هنوز رایات عالي ، ازینحدود نهضت ننموده ، که خلاف شرط ، از علي قلي خان بظهور آمد . خانخانان سر خجلت پیش انداخته زبان بگفتار نکشاد . بعد ازان حکم شد ، که اشرف خان میر منشي بجونپور رفته ، والدهٔ علي قلي خان را ، که حسب الحکم آنجا میباشد ، گرفته در قلعهٔ جونپور نگاه دارد ، و از اهل بغي نیز هرکس که باشد ، بدست آورد . و خواجه جهان و مظفر خان در اردو بوده ، منزل بمنزل اردو را بیارند . و خود باکثر سپاه نصرت پناه ، بطریق یلغار بقصد علي قلي خان روان شدند . جعفر خان ، پسر قزاقخان ترکمان ، که درانزمان ، از عراق بدرگاه رسیده بود ، خود را بدر قلعهٔ غازي پور رسانیده ، خواست تا دست بردي مردانه نماید . درین اثناء ، مردم علي قلي خان که در قلعه بودند ، خبردار شده ، خود را از برج بدریای گنگ انداخته ، بمحمدآباد رفتند . علي قلي خان که آنجا بود ، از حادثه خبردار گشته ، باضطراب تمام ، راه فرار پیش گرفته ، چون بکنار آب سرو رسیدند ، کشتهای او که پر از اسباب و اموال بود ، بدست دولتخواهان

افتاد. جمعي را حکم شد، که از آب عبور نموده تا علي قلی را بدست نیارند. از پای نه نشینند؛ و مواکب همایون، کنار آب را گرفته، تمام آن جنگلها را طی نموده، معلوم کردند، که علي قلي خان از راه جنگل رفته خود را بجانب کوه سوالک کشیده.

درین اثنا، خبر رسید، که بهادر خان بجونپور رفته، والدهٔ خود را خلاص کرد، و اشرفخان را گرفته، عزیمت آن دارد، که بر سر اردوی ظفر اثر رفته، دست بردی نماید. حضرت خلیفه الهي از استماع ایخبر، ترک تعاقب خانزمان نموده، بجانب جونپور معاودت فرمودند. جمعی که بتعاقب خانزمان رفته بودند، باز گشته باردوی معلی پیوستند و سکندر و بهادر خان خبر مراجعت اعلام نصرت انجام شنیده، روی فرار بگذر نرهن آورده، از آب گنگ عبور نمودند.

و در ماه رجب درینسال، چون ظاهر پرگنه نظامآباد، محل نزول اجلال گردید، مجلس وزن آنحضرت، که در هر سال منعقد میشد، صورت انعقاد یافت. و کیفیت این مجلس عالي، برین نهج ست؛ که بندگان حضرت هر ساله در روز ولادت با سعادت، در سالی دوبار، موافق تاریخ شمسي، و قمري، بحضور ارکان دولت، و اعیان مملکت، بطلا و نقره، و دگر کائنات خود را مي سنجند، و تمام آن مواضی را، بر ارباب فقر، و احتیاج انفاق مي فرمایند.

بندگان حضرت، چون از نظامآباد کوچ فرموده، جونپور را غیرت افزای بهشت گردانیدند فرمودند، که جهت محل عالي جای مرغوب را انتخاب نموده، بناهای عالي اساس بنهند. و امرا نیز فرا خور استعداد خود، منازل و جاها بسازند. و قرار یافت، که مادام که از علي قلي خان

و برادرش، اثری در عالم باشد، بلدهٔ جونپور پای تخت سلطنت بوده، افواج قاهره بتعاقب ایشان تعین یابند، که تا سزای کردار بدامن روزگار ایشان ننهند، از پا ننشینند. . علي قلي خان، که بدامن کوه سوا لک گریخته بود، از استماع این خبر، خود را بکنار آب گنگ رسانید؛ و میرزا میرک رضوي را، که محل اعتماد او بود، بدرگاه فرستاده، بخانخانان پیغام کرد که -

جز آستان تو ام در جهان پناهی نیست،
سر مرا، بجز این در حواله گاهي نیست.

و او، باتفاق والدهٔ خانزمان، بخدمت خانخانان رفته، پیغام خانزمان رسانید. خانخانان باتفاق میر عبد اللطیف، و ملا عبد الله مخدوم الملک که شیخ الا سلام هند بود، و شیخ عبد النبي صدر، در مقام شفاعت ایشان ایستاده، دگر باره درخواست گناهان خانزمان نمودند. و حضرت از روی شفقت جبلي، قلم عفو بر جرائم او کشیدند. و بر زبان الهام بیان، اشارتی باین معني فرمودند؛ که -

مجرم گر این دقیقه بداند، که دمبدم،
ما را چه لذتست، ز عفو گناهکار؛
پیوسته ارتکاب جرائم کند بعمد،
دایم بنزد ما، گنه آرد باعتذار.

و گناهان ایشان بعفو مقرون گشته، حکم عالي بصدور پیوست، که خواجهٔ جهان، و میر مرتضی شریفی، و مخدوم الملک نزد خانزمان رفته، و او را توبه داده، مژدهٔ عفو بگوش او رسانند. چون اینجماعت قریب باردوی خانزمان رسیدند. خانزمان باستقبال بر آمده، باحترام تمام، ایشانرا بمنزل خود برد. و چندگاه نگاهداشته، بلوازم تعظیم و تکریم قیام نموده، توبه

و سوگند بنوعي که حکم بود، یاد کرده، عزه را وداع نمود. وقتی که منخالفان، از افعال ناشایستهٔ خود، توبه نموده، سر بر خط فرمانبرداري نهادند، رایات عالي از جونپور، در اوائل سال یازدهم، مطابق سنه ثلث وسبعین و تسعمائة، مراجعت نموده، متوجه دار الخلافت شد.

ذکر وقائع سال یازدهم الهي

ابتدای اینسال، روز دوشنبه، بستم شعبان، سنه ثلاث و تسعین و تسعمائة بود بندگان حضرت در اوائل اینسال، بدار الخلافت آگره رسیده، در روز جمعه، هفتم رمضان، سنه مذکور، آن بلدهٔ طیبه، را غیرت افزای خلد برین گردانیدند. و چند روز بلوازم عیش پرداخته، بنگرچین، که عمارات عالي آنجا بنا نهاده بودند، تشریف برده، درانجا شغل چوگان بازي بر مستلذات دیگر غالب آمد. و اکثر اوقات، صرف آن میفرمودند. و از بس که لذت این شغل، بر طبع اشرف غالب آمده بود، در شبهای تاریک، گوی آتشین را ترتیب داده، سرگرم این بازي میبودند. و از شرارها، که هنگام زدن چوگان از ان گوی بدر میجست، روشني پیدا میشد. که آن گوی محسوس مي گشت. و این اختراع خاص آنحضرت بود، و گاه مي بودی که گوی در هوا مي پرید، و یکی از حریفان، آن گوی را از هوا گرفته، از میان جایگاه میگذشت. و این گذشتن بجای حال محسوب میشد. و گاه چنین اتفاق مي افتاد، که حریفان دیگر بمدافعت پیش آمده، نمي گذاشتند، که این شخص از جایگاه بگذرد؛ و طرفین درهم آویخته کار بتلاش و کشتي میکشید. و تماشای غریب روی میداد.

درین ایام محمد یوسف خان بن اعظم خان آتکه، که کوکلتاش آنحضرت بود، و در قرب و منزلت از تمام نزدیکان امتیاز تمام داشت،

و بسخاوت ، و شجاعت موصوف بود ، در عنوان شباب بواسطهٔ شرب مدام ، در گذشت .

* بيت *

درين باغ رنگين درختی نرست ، که ماند از قفای تبرزن درست .

بندگان حضرت بغايت محزون گشته ، مجلس آش او را ، بقدوم خود آراسته ، تمام امرا و خوانين را بخلعتهای فاخره نوازش فرمودند .

ذكر رفتن مهدي قاسم خان بگره و گريختن آصف خان بجانب خانزمان .

درين ايام ، که خاطر اشرف را ، از سرانجام مهمات علي قلي خان ، خانزمان ، و باغيان فراغ تمام حاصل گشت ؛ مهدي قاسم خان را ، که از امراء قديم اين دودمان بود ، بسرداري سه چهار هزار کس بولايت گره تعين فرمودند ؛ که بمهمات آنولايت پرداخته ، آصف خان را ، نيز بدست آرد . آصف خان پيش ازانکه مهدي قاسم خان آنجا رسد ، قلعه چورا گره را ، گذاشته خود را بجنگلها کشيد ؛ و عرضداشت ، مشتملبر عجز ، و ندامت بدرگاه فرستاده رخصت حج طلبيد . مهدي قاسم خان بولايت گره در آمده ، تمام آن حدود را ، در ضبط در آورده ، سر در تعاقب آصف خان نهاد . و آصف خان ، خطها بخانزمان نوشته ، اراده رفتن پيش او کرد . و او مرغبات نوشته ، آصف خانرا پيش خود طلب داشت . آصف خان فريب خورده ، باتفاق برادر خود ، وزير خان ، نزد خانزمان بجونپور آمد . و در مجلس اول ، تکبر خانزمان را معائنه نموده ، از آمدن پشيمان گشت .

* بيت *

بس گريزند از بلا سوی بلا ، بس جهند از مار سوی اژدها .

و مهدي قاسم خان از تعاقب او، مایوس گشته، بولایت گڑھ معاودت نمود. ومبردمی را که بکومک او تعین یافته بودند، رخصت نموده، بدرگاه فرستاد.

و خانزمان آصف خانرا، باتفاق بهادر خان، بداعیه تسخیر بعضی ولایت که بافغانان تعلق داشت، فرستاده، وزیر خانرا پیش خود داشت. وکسانرا گماشت، که وزیر خانرا بنظر محافظت نمایند. وزیر خان کس نزد آصف خان فرستاد، که من فلان وقت ازینجا فرار خواهم نمود؛ تو نیز بهر نوعی که دانی، خود را از بهادر خان جدا ساز. آصف خان در شبی، از شبها، اموال و اسباب خود را آنجا گذاشته، از بهادر خان جدا شده، راه کره مانک پور پیش گرفته، درانشب سي کروه یلغار کرد. بهادر خان از عقب اورانده، درمیان جونپور و مانک پور باو رسید. و جنگ صعب روی داده، عاقبت شکست بر آصف خان افتاده، گرفتار شد. بهادر خان او را بر بالاي چوکندی فیل انداخته، روان شده بود؛ که وزیر خان که از خانزمان جدا شده بود، در راه خبر گرفتاري برادر شنیده خود را به برادر رسانید. درین حال مردم بهادر خان درپی آولجه متفرق شده بودند. بهادر خان چون در خود مقاومت جنگ وزیر خان ندید؛ فرمود، تا آصف خان را در همان چوکندی بقتل رسانند. و شمشیرها حوالهٔ آصف خان نموده، سه انگشت او را جدا ساختند. و بر بیني او نیز زخمي رسید. وزیر خان مبادرت نموده، برادر را از کشتن خلاص کرد. و هر دو برادر خود را، بکره رسانیدند. و بهادر خان، بی حصول مقصود باز گشت. وزیر خان متوجه درگاه شده، در نواحی لاهور، در ایامي که حضرت خلیفه الهي بتعاقب میرزا محمد حکیم رفته، بشکار قمرغه اشتغال داشتند، چنانچه بمحل خود مذکور میشود، بوسیله مظفر خان شرف زمین بوس دریافته،

گناه او و برادر او، بعفو مقرون گشت، و فرمان عنایت و استمالت بنام آصف خان صادر شد.

ذکر آمدن میرزا سلیمان بر سر کابل مرتبهٔ چهارم.

در اوراق سابق ثبت یافت، که چون میرزا سلیمان قصد کابل نمود و افواج قاهره بکومک میرزا محمد حکیم تعین یافته، روی اقتدار بکابل آوردند؛ و میرزا سلیمان تاب نیاورده، بی نیل غرض به بدخشان معاودت نمود. و امراء عظام، هریک، برخصت میرزا محمد حکیم، بهندوستان آمدند. میرزا سلیمان چون از معاودت امراء خبر یافت، لشکرهای بدخشان را یکجا کرده، باتفاق منکوحه خود، خرم بیگم، روی تسخیر بکابل آورد. میرزا محمد حکیم، قلعهٔ کابل را، بمعصوم کوکه، که محل اعتماد او بود، و بفرط شجاعت اتصاف داشت، گذاشته، خود باتفاق خواجه حسن نقشبندي بشکردره و غوربند رفت؛ و میرزا سلیمان بکابل آمده، محاصره کرد. چون دانست، که دست تسخیر او بکابل نمیرسد، تدبیر انگیخته، خرم بیگم منکوحه خود را بحدود غور بند فرستاد، تا اظهار اخلاص و اتحاد میرزا نموده میرزا را در دام فریب در آورد؛ و زمانه مضمون این مقال بزبان حال در شان میرزا سلیمان ادا می نمود.

حسابی که با خود نپرداختی، چنین نیست بازي غلط باختی.
عنان باز کش، زین تمنای خام، که سیمرغ را کس ندارد بدام.

بموجب این قرار داد، خرم بیگم میرزا سلیمان را بر گرد کابل گذاشته، خود بجانب غوربند روان شد. و کسان نزد میرزا محمد حکیم فرستاده پیغام

كرد كه چون شما را از جان عزيز تر، و بجاى فرزند ميدانم؛ بتخصيص درينوقت، كه نسبت فرزندي به نسبت وصلت، موكد و مستحكم گشته؛ ميخواهم كه همديگر را ديده اساس اتحاد و يكجهتى را بعهود و مواثيق، موكد سازيم؛ و مقصود از آمدن ما در اين مرتبه همين است.

ميرزا از استماع اين كلمات، از راه رفته ملاقات خرم بيگم را در موضع قرا باغ، كه ازانجا تا كابل ده كروه راه است، بخود قرار داد. و كسانرا پيشتر نزد خرم بيگم فرستاد، تا ازو عهد گرفته، تسلي خود نموده بيايند. و خرم بيگم در ملاقات ميرزا اظهار رغبت و شوق نموده، سوگندان غلاظ ياد كرد، كه در مقام غدر و مكر نيستم؛ بلكه مدعا استحكام اساس محبت و يگانگى است. كسان ميرزا سخنان او را شنيده رخصت معاودت يافتند. و هنوز دور نرفته بودند، كه آن ناقص عقل كسان را، بتعجيل نزد ميرزا سليمان فرستاد. كه فردا ميرزا محمد حكيم در قرا باغ، بملاقات من خواهد آمد؛ مصلحت آنست، كه بيلغار خود را آنجا رسانيده، در كمين فرصت باشد. ميرزا سليمان محمد قلي شغالى را كه از امراى معتبر او بود، و بشجاعت مشهور بود، بهزار كس بمحافظت دختران خود، كه دران اردو داشت، در نواحى كابل گذاشته، با بقيه سپاه در شب يلغار كرده خود را بحوالى قرا باغ رسانيده، در كمين فرصت ايستاد.

و كسان ميرزا كه، پيش خرم بيگم برگشته، مضمون عهود و مواثيق را خاطر نشان ميرزا كرده بودند، در رفتن ميرزا بملاقات آن عورت ترغيب نمودند، و خواجه حسن نقشبندي نيز، درين باب كوشش مي نمود. مگر باقي قاقشال، كه او برفتن ميرزا راضي نبود و مي گفت، كه اين عورت در مقام خداع و مكر ست.

* بیت *

سخنهای دانا بباید شنید، چون در و جواهر بباید گزید.

اما چون میرزا ملاقات خرم بیگم را قرار داده بود، بمنع باقي قاقشال ممنوع نشده، با چندی از معتمدان خود بجانب قرا باغ روان شد. چون بوعده گاه رسید، حسب اتفاق چندی از لشکریان میرزا سلیمان، که در شب ازیشان جدا شده بودند، بمردم میرزا رسیده، حقیقت آمدن میرزا سلیمان را، با لشکر انبوه، و ایستادن او در کمینگاه، خاطر نشان نمودند. میرزا بمجرد شنیدن این خبر راه گریز پیش گرفته، معاودت نمود. میرزا سلیمان، که بر معاودت میرزا محمد حکیم خبر یافت، سر در تعاقب او نهاده، در کوتل سنجددره به بعضی از مردم میرزا رسیده، دستگیر ساخت. و اسباب و اشیا میرزا، که در عقب مانده بود همه را تاراج کرده، در کوتل سنجد دره توقف کرد.

و باقي قاقشال و برادران او عقب میرزا نگاه داشته، سر بدخشانرا بضرب تیغ و تیر دفع مي نمودند. و بترددات مردانه میرزا را از ورطه هلاک بدر بردند. میرزا سلیمان چون معلوم کرد، که میرزا محمد حکیم بدر رفت، توقف نمود. و میرزا محمد حکیم سراسیمه شده، جانب بدخشان میرفت، و نمیدانست، که کجا میرود، و تمام انروز راه رفته، بیگي از درهای غور بند رسیده، شب آنجا گذرانید. چون بکوتل هندوکوه رسیدند، خواجه حسن خواست که میرزا را نزد پیر محمد خان حاکم بلخ برده کومک طلبد. باقي قاقشال میگفت، میرزا را بدرگاه معلی میبریم. خواجه حسن بجماعت خود به بلخ رفت؛ و میرزا محمد حکیم باتفاق باقي قاقشال بغور بند آمد. و ازانجا براه پنجهیر بجلال آباد، و از جلال آباد بکنار نیلاب رسیده از آب گذشته، عرضداشت نوشته مصحوب ایلچیان بدرگاه فرستاد.

وقتیکه نگرچین محل استقرار مواکب ظفر بود، ایلچیان میرزا محمد حکیم بعتبه‌بوسی سرافراز آمده، عرضداشت میرزا را، که مشتملبر پریشاني احوال او بود، گذرانیدند. و پیش از وصول عرضداشت، خبر فترات کابل، بمسامع علیه رسیده بود. و حضرت فریدون را، که خال میرزا، و ملازم درگاه معلی بود، جهت امداد و اصلاح مهمات میرزا، تعین فرموده بودند. درینولا که عرضداشت میرزا رسید، مبلغی کلی، با امتعه هندوستان، و اسپ، و زین مصحوب خوشخبرخان، که از یساولان بی نظیر بود، جهت میرزا فرستاده، فرمان نوشتند، که اگر احتیاج بکومک باشد، امرای پنجاب را بمدد خواهم فرستاد. چون خوشخبر خان نزدیک اردوی میرزا رسید، میرزا باستقبال فرمان شتافته، اظهار اخلاص و بندگي نمود. بعد از رسیدن خوشخبر خان، فریدون در مقام اغوای میرزا شده، تسخیر لاهور را در نظر او اسان نمود. بعد ازانکه عزیمت مخالفت تصمیم یافت، میرزا را بران داشت، که خوشخبر خان را بگیرد. میرزا اگرچه از ترهات او از جا رفته بود؛ اما بواسطهٔ مروتی، که داشت، بگرفتن خوشخبر خان راضي نشده، او را بطریقه خفیه نزد خود طلبیده، رخصت داد. و سلطان علي نام نویسنده، که از درگاه گریخته بود، و حسن خان برادر شهاب الدین احمد خان، که در کابل مي بود، در تحریک ماده مخالفت و فساد با فریدون همداستان شدند. و میرزا باغوای ایشان، عنان عناد و بغي بجانب لاهور تافته، چون بحوالی بهیره رسید، دست بنهب و تاراج کشاد. امرای پنجاب مثل میر محمد خان کلان و قطب الدین محمد خان، و شریف محمد خان از شنیدن این خبر همه در لاهور جمع شده، بلوازم قلعه داری پرداخته، عرضداشت مشتملبر بغي و عصیان میرزا محمد حکیم، بدرگاه فرستادند. و میرزا محمد حکیم بکوچ متواتر، بلاهور رسیده، در باغ مهدي

قاسم خان، که بر ظاهر آن شهر واقع ست، نزول کرد. و چند مرتبه صفها را ترتیب داده، بپای حصار آمد. امرای پنجاب بضرب توپ و تفنگ نگذاشتند، که کاری سازد. و عاقبت چون نهضت اعلام نصرت انجام بجانب پنجاب شنید، تاب توقف نیاورده، راه گریز پیش گرفت. * بیت *

تنی را که نتوانی از جای برد، بپرخاش او، پی چه باید فشرد،
به پهلوی شیر انگهی دست کش، که داری بشیر افگنی دست خوش.

ذکر نهضت رایات ظفر سمات بجانب لاهور

چون خبر مخالفت میرزا محمد حکیم بمسامع علیه رسید، امارات قهر و غضب بر رخسار فرخنده آثار آنحضرت ظاهر شده، باحضار لشکرها فرمان شد. و منعم خان خانخانان را، بحراست دار الخلافت آگره، و مظفر خان را بمهمات دیوانی آنجا گذاشته، بتاریخ سیوم جمادي الاول، سنه اربع و سبعین و تسعمائة، نهضت فرمودند. و در مدت ده روز، بدهلي رسیده، بزیارت اولیاء که دران بقعه آسوده اند پرداخته، فقرا و مساکین را بتفقدات بادشاهانه نوازش نمودند. و ازانجا کوچ بکوچ، چون ببلدهٔ سرهند رسیدند، از مشاهده رونق بازارهای آن شهر خوشدل گشته، حافظ رخنه را که شقدار آنجا بود، تحسینها فرموده سرکار داری آنجا را بعهدهٔ او گردانیدند، و چون آب ستلده مورد رایات اعلی گردید، خبر فرار میرزا محمد حکیم رسید. و ازانجا بخوشحالی تمام متوجه لاهور گشته، چون بحوالی شهر رسیدند، امرای عظام، که آثار دولتخواهي و جانسپاری ازیشان بظهور پیوسته بود، باستقبال شتافته، بنوازش بادشاهانه سرافراز گشتند؛ و در ماه رجب، سال مذکور، دار السلطنت لاهور، محل نزول گشته، منازل مهدي قاسم خان، که در درون ارک قلعه واقع ست، مستقر خلافت گردید.

و قطب الدین محمد خان، و کمال خان ککهر، بموجب حکم جهانمطاع، سر در تعاقب میرزا نهاده، از پرگنه بهیره گذشتند. چون معلوم نمودند، که میرزا از آب نیلاب گذشته، روی معاودت بدرگاه آوردند. و میرزا محمد حکیم، چون خبر مراجعت میرزا سلیمان بجانب بدخشان شنید، خود را بتعجیل بکابل رسانید.

در اوراق پیش مرقوم گشت، که میرزا سلیمان اردوی خود را، که دختران او نیز دران اردو بودند، بگرد کابل گذاشته، خود جریده بقصد گرفتن میرزا محمد حکیم، نزدیک بقراباغ آمد. محمد معصوم کوکه، که میرزا محمد حکیم او را در کابل گذاشته بود، روز دیگر جمعی را بر سر اردوی میرزا سلیمان فرستاد؛ که محمد قلي شغالی را، که در اردو بود شکست دادند. محمد قلي تمام اسباب و اشیا را بتاراج داده، خود را بچهار دیوار باغ، که دران نواحی بود رسانیده، دختران میرزا سلیمان را دران باغ در آورده، متحصن گردید. کابلیان محمد قلي را، در محاصره پیچیده، خواستند که او را مع دختران میرزا سلیمان دستگیر کنند. معصوم کوکه دستگیر کردن دختران میرزا سلیمان را خلاف ادب دانسته، مردم خود را واپس طلبید. میرزا سلیمان از قرا باغ بی نیل مقصود برگشته، چون بکنار کابل رسید، باز آن قلعه را بمحاصره گرفت. و معصوم کوکه دلیر وخیرهٔ گشته بود، هر روز فوجی را بیرون فرستاده، کار بر بدخشیان تنگ ساخت. درین اثنا سرما زور آورده، کار بجای رسید، که میرزا سلیمان بصلح راضی شد. و معصوم چون پریشاني لشکر میرزا سلیمان معلوم کرد، در مقام پرخاش آمده، بصلح راضي نمیشد. آخر میرزا سلیمان قاضي خان بدخشي را که استاد معصوم بود، نزد او فرستاده، قرار داد؛ که اندک پیشکشی، که في الجمله دست آویز تواند بود، بمیرزا سلیمان فرستد. باین رنگ

مصالحه قرار یافته، میرزا سلیمان مرتبه اول حرم خود را به بدخشان روان کرد؛ و خود نیز بتعاقب او، راهي شد.

القصه وقتي که دار السلطنت لاهور محل نزول اجلال گردید، زمینداران اطراف طوق اطاعت در گردن انداخته، اکثری بشرف خاکبوس سرفراز گشتند. و جمعی که سعادت ملازمت نتوانستند دریافت، ایلچیان با پیشکش و هدایا فرستاده اظهار بندگی نمودند. از آنجمله محمد باقي ترخان، بن میرزا عیسی، که حاکم ولایت سند بود، ایلچیان بدرگاه فرستاده عرضداشت نمود؛ که پدر کمینه که در زمرۂ بندهای درگاه انتظام داشت، از عالم رفته؛ و من بنده نیز قدم صدق برجادۂ اخلاص استوار داشته، خود را در زمرۂ غلامان درگاه میشمارم. درینولا سلطان محمود والي قلعه بکر بمعاونت قزلباش، که در قندهار مي باشند اطراف ولایت بنده را مزاحمت میرساند. از الطاف بادشاهي توقع آندارم، که مزاحمت او ازین ولایت دور شود. چون عرضداشت محمد باقي بموقف عرض رسید، فرمان بنام سلطان محمود عز اصدار یافت، که من بعد قدم از حد خود بیرون ننهاده، بحد ولایت محمد باقي مزاحمت نرساند.

و همدرین ایام استقرار لاهور، عرضداشت منعم خان خانخانان از دارالخلافت آگره رسید؛ که پسران محمد سلطان میرزا، و الغ میرزا که ابراهیم حسین میرزا و میرزا محمد حسین و شاه میرزا باشند، و درسرکار سنبل جاگیر داشتند، دران نواحی دست تعدي کشاده، لوای مخالفت بر افراخته اند؛ و چون بنده بقصد تنبیه ایشان تا بدهلي رفت، مطلع شده، بجانب مندو بدر رفتند. و این محمد سلطان میرزا پسر سلطان ویس میرزا، بن بایقرا بن منصور، بن بایقرا، بن عمر شیخ بن، امیر تیمور صاحب قران است؛

و مادر او، دختر سلطان حسین میرزا بوده است. بعد وفات سلطان حسین مغفور، بخدمت حضرت فردوس مکانی بابر بادشاه آمده، رعایت یافت. حضرت جنت آشیانی محمد همایون بادشاه نیز، در ایام جهانباني خود، در مقام رعایت او شدند. و پسران او یکی الغ میرزا و دیگر شاه میرزا، در خدمت آنحضرت بوده، چند مرتبه از ایشان آثار بغي و خروج بظهور انجامید. و هر مرتبهٔ عصیان ایشان، بعفو اقتران یافت؛ تا آنکه الغ میرزا، در تاخت هزاره کشته شد. و ازو دو پسر ماند، یکی سلطان محمد میرزا، و دیگر اسکندر میرزا؛ و آنحضرت، در مقام رعایت ایشان آمده، اسکندر، میرزا را الغ میرزا، و سلطان محمد میرزا را شاه میرزا خطاب کردند. و شاه میرزا برادر الغ میرزا را، در کوتل معموره دزدان تبر زده کشتند. لیکن در تاریخ اکبر نامه جناب علامی شیخ ابو الفضل اینمعني مرقوم بود، که چون الغ میرزا کلان، در زمین داور عمک حاجي محمد خان کوکی را کشته بود، بانتقام او شاه محمد برادر حاجي محمد خان در کوتل مذکور میرزا را تبر زده است. چون نوبت فرمان‌دهي بحضرت خلیفه الٰهی رسید، محمد سلطان میرزا را که معمر بود، از خدمت معاف داشته؛ پرگنه اعظم پور، از سرکار سنبل، در وجه مدد معاش او مقرر فرمودند. او را در ایام پیری چند پسر حاصل شد، ابراهیم حسین میرزا و محمد حسین میرزا و عاقل حسین میرزا. آنحضرت هر واحد ایشان را، بجاگیرهای لائق سر افراز ساخته بمرتبهٔ امرائی رسانیدند؛ و همه وقت، در رکاب ظفر انتساب حاضر بوده، بلوازم عبودیت قیام مینمودند. چون حضرت خلیفه الهي از یورش جونپور معاودت فرمودند، ایشان بجاگیرهای خود رفته، در حدود سنبل مي بودند. دریفولا که اعلام ظفر انجام جهت دفع فساد میرزا محمد حکیم بجانب لاهور در حرکت آمد؛ الغ میرزا، باتفاق اعمام خود

ابراهیم حسین میرزا و محمد حسین میرزا، در مقام بغي شده، ببعضی پرگنات مزاحمت رسانیدند. چون جاگیرداران آن نواحی اتفاق کرده بر سر ایشان رفتند، روی فرار بجانب مالوه نهادند. چنانچه تتمه این قصه عنقریب مذکور خواهد شد، انشا الله تعالی *

ذکر وقائع سال دوازدهم الهي

ابتدای این سال روز سه شنبه دوم رمضان سنه اربع و سبعین و تسعمائه بود. در اوائل این سال، که ایام نوروز بود، داعیهٔ شکار قمرغه از خاطر خطیر سر زده حکم جهانمطاع بصدور پیوست، که امراء عظام از اطراف لاهور مقدار چهل کروه راه از هر طرف، قمرغه ساخته وحوش را رانده، در صحرای که پنج کروهی لاهور واقعست، جمع آرند. امراء عظام بموجب حکم جهان مطاع بصاحب اهتمامي میر محمد خان آتکه، موازي پانزده هزار جاندار از آهو و نیله گاؤ، و شغال و روباه، وغیره را، در آن صحرا گرد آوردند. و در وسط آن صیدگاه، که وسعت آن از هر طرف پنج کروه بود، قصر بادشاهي که، در یورشها همراه میباشد، نمودند. و هر روز حضرت خلیفه الهي بر سمند دولت سوار شده، شکار میفرمودند. امراء کبار، و خوانین عالیمقدار، روز بروز، مور چلها پیش برده دائره را تنگ ترمیساختند. چون چند روز برین منوال گذشت، بندگان حضرت پرتو التفات بحال نزدیکان انداخته ایشان را نیز برخصت شکار سر افراز گردانیدند. بعد ازان رخصت عام فرمودند، چنانچه هیچ کس از سپاهي و رجاله نماند، که باقسام صید بهره ور نگشت.

و بعد از فراغ شکار، عنان عزیمت جانب شهر تافته، چون بکنار دریای لاهور رسیدند، همچنان سواره، اسپان در آب انداخته، شناوری نموده

گذشتند. و از بندهای درگاه، که خود را بمطابعت آنحضرت، در دریا انداخته بودند، خوش خبر خان یساول، و نور محمد پسر شیر محمد قور دار غرق گشتند. در ایام شکار حمید بکری که از یساولان نظر بمزید قرب اختصاص داشت، ارتکاب شرب خمر نموده، بیکی از ملازمان درگاه، تیر در کمان نهاده بود. وقتی که حضرت بشکار و صید افگنی مشغول بودند آن شخص فرصت یافته استغاثه نمود، حکم سیاست در باب او صادر شده حضرت بقلیچ خان فرمودند، که او را گردن زند. قلیچ خان بنوعي شمشیر برگردن او زد. که شمشیر بشکست و گردن او را آسیبی نرسید. از مشاهدهٔ این حال، از سر خون او گذشته حکم بتشهیر فرمودند. و همدرین ایام مظفر خان که در آگره جهت مهمات دیواني مانده بود، با وزیر خان برادر آصف خان بدرگاه معلی آمده، در شکار قمرغه ملازمت نمودند. پدر مولف تاریخ که حسب الحکم در آگره بخدمات بادشاهي مانده بود، بمرافقت مظفر خان، درین سفر بود؛ و من نیز همراه پدر بودم.

القصه حضرت خلیفه الهي از گناهان آصف خان و وزیر خان گذشته وزیر خان را کورنش دادند، و حکم شد که آصف خان، باتفاق مجنون خان قاقشال، در کره و مانکپور بوده محافظت آنحدود نمایند. و همدرین ایام، خبر رسید که علي قلي خان، و بهادر خان و سکندر نقض عهد کرده، دیگر باره بغي ورزیدند. و حضرت باستماع اینخبر میرزا میرک رضوي را، که وکیل آنها بود بخان باقي خان سپردند. و مهمات ولایت پنجاب را بعهدهٔ میر محمد خان و سائر آتکه کرده، در دوازدهم رمضان، سنه اربع و سبعین و تسعمائة بجانب آگره توجه فرمودند.

چون رایات عالیات، بقصبهٔ تهانیسر رسید، جمعي از جوگیان و سناسیان، بر کنار حوضی، که آنرا کرکهیت گویند، و معبد برا همه است، و اهل

هند، از اطراف و اکناف، در روز کسوف و خسوف، جهت غسل باین حوض مي آیند. و مجمع عظیم میشود، و از طلا، و نقره، و جواهر و زر، و پارچه برهمنان را میدهند؛ و بعضی را دران آب مي اندازند؛ و جوگیان و سناسیان، نیز ازان خیرات بهره‌مند میشوند؛ اجتماع داشتند. بسبب نزاعی که این دو فرقه باهم داشتند، فریقین باستغاثه آمده رخصت قتال طلبیدند. طائفه سناسي از دویست نفر زیاده، و از سیصد کم بودند؛ و جوگیان که خرقه پوش میباشند، از پانصد نفر بیشتر بودند. چون طرفین بمقابله ایستادند، حسب الحکم چندی از سپاهیان نیز خاکستر بر خود مالیده بکومک سناسیان، که قلیل بودند، رفتند. و از طرفین جنگ عظیم بهم پیوست؛ و جمعی کشته شدند. و خاطر اشرف را از تماشای اینحال انبساط عظیم روی داد. آخر جوگیان شکست یافتند، و سناسیان غالب آمدند.

و چون دار الملک دهلي مخیم سرادقات جلال شد، میرزا میرک رضوي را، که بخان باقي خان سپرده بودند، از حبس گریخت؛ و خان باقي خان، بتعاقب او رفته، چون او را نیافت، از ترس سیاست باز نگشت. و تاتار خان، حاکم دهلي، معروض داشت، که محمد امین دیوانه که از لاهور گریخته بود، در پرگنهٔ بهوجپور بخانه شهاب خان ترکمان رفته، چند روز در خانه او بوده، اسپ و خرجی ازو امداد یافته، نزد مخالفان رفت. از شنیدن این حکایات، آثار غضب از جبین مبین آنحضرت ظاهر گشت. شاه فخر الدین مشهدي را حکم شد، تا شهاب خان را حاضر سازد. روزی که موضع پلول محل نصب رایاتْ گردید شاه فخر الدین، شهاب خان را بموقف سیاست حاضر ساخت؛ و در همان منزل بقتل رسید.

چون رایات جهانکشا را در آگره نزول واقع شد، بعرض رسید که خان زمان قلعه شیرگرهرا، که در چهار کروهی قنوج است محاصره دارد؛ و میرزا یوسف خان متحصن گشته. حضرت خلیفه الهي نوزده روز در آگره بوده، خانخانان را بحراست دار الخلافت آگره گذاشته، بتاریخ سه شنبه بیست ششم شوال سنه اربع و سبعین و تسعمائة بجانب جونپور، متوجه گشتند. چون به پرگنه ساکته رسیدند؛ علي قلي خان از گرد شیرگرهه برخاسته، بجانب مانک پور، که برادرش بهادر خان آنجا بود گریخت. و چون ظاهر قصبه بهوجپور معسکر همایون گشت، محمد قلي خان برلاس، و مظفر خان، و راجه تودرمل و شاه بداغ خان، و پسرش عبد المطلب خان، و حسین خان، و عادل خان و خواجه غیاث الدین علي بخشی، و دیگر جوانان مردانه، قریب شش هزار سوار جرار، بر سر اسکندر، که در اوده بود، تعین شدند؛ و خود بنفس نفیس، متوجه کرّه و مانک پور گشته، چون به پرگنه رای بریلي رسیدند، خبر رسید، که علي قلي خان و بهادر از آب گنگ عبور نموده، قصد آن دارند، که بجانب کالپی روند. حکم شد، که اردوی معلی بهمراهي خواجۀ جهان، بقلعه کرّه رود. و خود بتعجیل هرچه تمامتر، بکنار گذر مانک پور رسیده، بر فیل سوار، از آب عبور فرمودند. درین وقت زیاده از ده پانزده کس همراه آنحضرت نبودند. مجنون خان، و آصف خان، که درپیش بودند، ساعت بساعت، خبر مخالفان میرسانیدند. اتفاقاً، علي قلي خان، و بهادر خان، دران شب، تمام شب بصحبت شراب، و پاتر بازي، مشغول بوده، بغفلت گذرانیده بودند، و مقدمات جنگ و جدل را، بر دلیري مجنون خان حمل نموده، آمدن آنحضرت را باور نمیکردند. بالجمله حضرت، روز دوشنبه، غرۀ ذیحجه، سنه مذکور، مستعد قتال شده، فوج غول را بوجود اشرف خود، آراستند. و در برانغار

آصفخان و سائر یکهای، و در جوانغار مجنون خان، و دیگر امرا قرار گرفتند. حضرت، درین روز بر فیل بالسندر نام سوار شده، میرزا کوکه ملقب باعظم خان را، در چوکندی آن فیل نشانده، سر مباهات او را از چرخ برین گذرانیدند. و مخالفان آمدن آنحضرت را، یقین دانسته، دل بر مرگ نهادند. و صفوف را ترتیب داده، جمعی از دلیران لشکر خود را، رو بروی هراول منصور فرستادند. و بابا خان قاقشال که سردار اوقچی بود، آنجماعت را از جا برداشته، تا صف علي قلي خان دوانید. و درین محل، اسپ یکی از گریختگان، بر اسپ علي قلي خان خورده، دستار از سرش بیفتاد. بهادر خان را از مشاهدهٔ این حال، رگ تهور در حرکت آمده حمله مردانه بر جماعت اوقچی آورد. و بابا خان که سردار اوقچی بود، گریخته بصف مجنون خان پیوست. بهادر خان از عقب رسیده، درمیان این دو فوج در آمده، ترددات مردانه نمود. درین اثنا تیری بر اسپ او رسیده چراغ پا شد. و بهادر خان از اسپ بزمین آمده، گرفتار گشت.

* بیت *

کلید ظفر چون نباشد بدست. ببازو در فتح نتوان شکست.

و چون معرکهٔ قتال گرم شد، حضرت از فیل فرود آمده، بر اسپ سوار شدند؛ و فرمودند، تا فیلان را بر صف علي قلي خان دوانیدند.

هیکل فیلان بزمین خم فگند، زلزله در عرصهٔ عالم فگند.
زان همه دندان که بلا سنج بود، روی زمین عرصهٔ شطرنج بود.

اتفاقاً فیل هیرانند نام، چون نزدیک بصف مخالفان رسید، ایشان نیز فیل ادویانه نام را برابر هیرانند دوانیدند. هیرانند آنچنان کله بر آن فیل زد، که در میدان افتاد. و درین وقت تیری بعلي قلي خان رسیده، در مقام بر آوردن آن تیر بود، که تیر دیگر بر اسپش خورد، و اسپ چراغ

پا شده، علي قلي خان بزمین افتاد. و فیلی هرسنگه نام رسیده، قصد علي قلي خان کرد. علي قلي خان بفیلبانان گفت، من مرد بزرگم، اگر مرا زنده پیش بادشاه خواهي برد، نوازشها خواهی یافت. فیلبان گوش بسخن او نا کرده فیل دوانید؛ تا علي قلي خان، درته دست و پای فیل، بخاک برابر شد. و چون فضا معرکه از غبار وجود مخالفان مصفي گشت، نظر بهادر بهادر خانرا، در عقب خود بر اسپ سوار کرده، بخدمت آورد؛ و بسعي امرا بقتل رسید. و بعد از لحظه سر خانزمان را نیز آوردند. بندگان حضرت از اسپ فرود آمده سجدۀ شکر این فتح غیبی نمودند، و این فتح در موضع منکروال از اعمال جوسی و پیاک که الحال به آلهباس موسوم و مشهور ست در روز دوشنبه غرۀ ذیحجه، سنه اربع و سبعین و تسعمائة، موافق سال دوازدهم الهي واقع شد.

از غرائب اتفاقات آنکه، دران ایام، که حضرت خلیفه الهي بر سر علي قلي خان رفته بودند، پدر مولف بخدمات بادشاهي در آگره مانده بود؛ و مولف این تاریخ نیز در آگره بود. هر روز ارباب فتنه، و واقعه طلبان اخبار موحش شهرت میدادند. روزی بیکی از مصاحبان خود گفتم، که چه شود، که ما نیز خبری دلخواه خود شهرت دهم؟ گفت چه خبر؟ گفتم، که خبر رسیده، که سر خانزمان و بهادر خان را مي آوردند. و این خبررا با چند کس گفتم. اتفاقاً روز سوم ازین خبر، سر خانزمان و بهادر خانرا، عبد الله خان، ولد مراد بیگ آورد. همانروز که اینخبر در آگره مذکور گشته، بقتل رسیده بودند.

بسا فالیکه از بازیچه برخواست،
چو اختر در گذشت آن فال شد راست.

القصه چون خاطر اشرف را، از تفرقه خلاف اهل عناد فراغ تمام حاصل گشت؛ عنان عزیمت بطرف جوسی و پیاک تافته دو روز دران مقام توقف فرمودند. و کسانی را، که از درگاه گریخته، بعلي قلي خان در آمده بودند، آنجا بدست آورده، بموکلان سپردند. و ازانجا، بطرف بنارس نهضت فرمودند. و دران منزل هرکه از مردم علي قلي خان، ز راه انکسار بملازمت آمد، از گناه او در گذشتند. و از بنارس بجونپور تشریف آورده، سه روز در ظاهر آن بلده اقامت فرمودند. و اکثر مردم علي قلي خان، که از جنگگاه گریخته درانجا جمع آمده بودند، همه را در سایهٔ امن در آورده، انواع التفات بحال ایشان مبذول فرمودند. و از جونپور یلغار نموده، در عرض سه روز بچهار پنج کس، بکنار آب گنگ، در گذر کرّه و مانک پور، که اردو آنجا بود، رسیدند؛ و بکشتي ازان آب عبور نمودند. و درون قلعهٔ کرّه بعز نزول همایون، با علي علیین رسید. و فرمان بطلب منعم خان، خانخانان، از دار الخلافت آگره بصدور انجامید. و اکثر جاگیرداران صوبهٔ شرق برخصت سر افراز گشته، بجاگیرهای خود رفتند.

و جمعی از اسیران لشکر علي قلي خان، که همیشه امادهٔ فساد بودند، مثل خان قلي اوزبک، و یار علي، و میرزا بیگ قاقشال، از خویشان مجنون خان، و خوشحال بیگ از قورچیان حضرت جنت آشیانی، و میر شاه بدخشي و علم شاه بدخشي و دیگر مغلیان برگشته بخت را، بیاسا رسانیدند. و میرزا میرک رضوي مشهدي، وکیل علي قلي خان را، که از درگاه گریخته، نزد او رفته بود، و در روز جنگ گرفتار گشته در سیاستگاه آورده، در ته فیل انداختند. فیل او را چند مرتبه بخرطوم مالشها داده، آخر بواسطهٔ نسبت سیادت گناه او را بخشیدند.

درین اثنا خانخانان، از دار الخلافت آگره، بشرف زمین بوس سرافراز گردید. و بحراست و حکومت محال جاگیرهای علي قلي خان، و بهادر خان، از جونپور، و بنارس، و غازي پور، و قلعهٔ چنار، و زمانیه، تا گذر آب چوسا، امتیاز یافته، بخلعت فاخره، و اسپ نوازش یافت. و رایات عالي، در عین برسات، در ماه ذلحجه، سنه اربع و سبعین و تسعمائة، در حرکت آمده، در محرم، سنه خمس و سبعین و تسعمائة، بدار الخلافت آگره رسید.

سابقاً سمت گذارش یافت، که محمد قلي خان برلاس و مظفر خان، و سائر افواج نصرت شعار، بر سر اسکندر تعین یافته، جانب اوده رو آوردند. اسکندر ازین معني خبردار گشته، متحصن گشت. و افواج فیروزی نشان، چون در پای حصار رسیدند؛ قلعه را بمحاصره گرفته، کار بر اسکندر تنگ ساختند. درین اثنا، خبر انهزام علي قلي خان، و بهادر بسید؛ و اوزبکان بیدل گشتند؛ و کسانرا از راه مصالحه نزد محمد قلي خان، و مظفر خان فرستاده، طلب امان نمودند. افواج ظفر انتساب را بحکایت مصالحه مشغول داشته، شب از دروازه که جانب دریا بود، بکشتي نشسته، بدر رفتند. چون کشتیها انطرف آب همه در تصرف اسکندر خان بود، امرا از آب نتواستند گذشت. اسکندر خان بامرا پیغام کرد، که من بر همان قول و عهدیکه قرار یافته، ثابت قدمم، و لیکن مردمی که همراه بنده اند، ملاحظه می کنند. اگر شما در کشتي نشسته، بمیان آب در آیند؛ و بنده هم با دو سه کس، ازینطرف بیایم؛ قول و عهد بتجدید استحکام یابد، باعث تسلي این مردم میگردد؛ باتفاق متوجه درگاه میشویم. محمد قلي خان برلاس، و مظفر خان، و راجه تودرمل، التماس اسکندر خانرا، مبذول داشته، بکشتي نشسته، درمیان آب در

آمدند. و اسکندر خان نیز ازانطرف با دو سه کس رسیده، درمیان دریا، ملاقات نموده، امرای کبار متعهد درخواست گناه اسکندر خان شده، سوگند یاد کردند: که قصد مال و جان او و مردم او نکنند. و باین قرار از هم جدا شده، هرکس بجای خود رفت. اسکندر دو منزل ازانجا که بود، کوچ کرده رفت. و بامراء نوشت، که بواسطهٔ طغیان آب، در کنار دریا نتوانستم بود. امرای عظام از خداع او واقف شده، سر در تعاقب او نهادند. چون بگورکهپور رسیدند، معلوم شد، که اسکندر بمدد اسکندر نامي از طایفه اوزبک که از جانب افغانان حاکم آن گذر بود، از آب گذشته، بدر رفت. چون بیشتر ولایت افغانان بود، امرا بیحکم عالي، بآنولایت نتواستند در آمد. و حقیقت احوال را نوشته، بدرگاه معروضداشتند. حکم اشرف بنفاذ پیوست، که چون اسکندر از ممالک محروسه بدر رفته. دگر احتیاج تعاقب او نیست. * بیت *

غریبی که بر فتنه باشد سرش؛
میازار، بیرون کن از کشورش.
تو گر خشم بروی نگیری رواست،
که خود خوی دشمنش اندر قفا ست.

و محال جاگیر او را، بمحمد قلي خان برلاس تفویض فرمودند. امرای کبار، بر مضمون فرمان اطلاع یافته، محمد قلي خانرا انجا گذاشته، متوجه درگاه عرش اشتباه گشتند، و در دار الخلافت آگره، بشرف ملازمت، سرافراز آمدند.

ذکر فتح قلعه چتور

چون اکثر زمینداران، و راجهای هندوستان، داخل بندهای درگاه شده بودند: و رانا اودیسنگه راجه ولایت مارواړ، باعتماد قلعهای متین

و کثرت جمعیت، و فیل بسیار مغرور گشته، گردنکشي میکرد، دریذولا که خاطر اشرف از مهمات علي قلي خان، و سائر اهل بغي، و فساد جمع گردید؛ و دار الخلافت آگره مستقر سریر خلافت مصیر محل نزول اجلال شد، تسخیر قلعه چتور پیش نهاد همت والا نهمت گشت. بنابر آن، شروع در لوازم این یورش نموده، بیانه از تغیر حاجي محمد خان سیستانی بجاگیر آصف خان قرار یافته، حکم اشرف بصدور پیوست، که آصف خان، پیشتر بآن پرگنه رفته، سامان و سرانجام لشکر نماید. و متعاقب آن رایات عالیات نیز بآوازهٔ شکار بقصبه باری رفته، چند روز آنجا بوده، شکار قمرغه طرح انداخته، هزار جانور شکار کردند. و ازانجا در حرکت آمده، حکم باحضار لشکرها فرمودند. و بر ولایت مومیدانه عبور نموده، چون بقلعه سوی سوپر رسیدند. معلوم نمودند، که کسان رای سرجن، والي قلعهٔ رنتهمبور، که دران قلعه میبودند، آوازهٔ نهضت رایات عالي شنیده، قلعه را گذاشته، جانب رنتهمبور گریختند. و حکومت و حراست آنقلعه بنظر بهادر، که یکی از بندهای دولتخواه بود، حواله شد. و ازانجا بکوته، که یکی از پرگنات آن ولایتست، رسیدند. و شاه محمد خان قندهاری را، بحکومت آن ولایت سرافراز ساخته، ازانجا نهضت فرمود. و چون بقلعهٔ کاکرون، که سرحد ولایت مالوه است، رسیدند؛ دفع پسران محمد سلطان میرزا الغ میرزا و شاه میرزا، که از سرکار سنبل گریخته، باین نواحی آمده، دست تمرد و تعدي کشاده بودند، اهم دانسته، شهاب الدین احمد خان، و شاه بداغ خان، و محمد مراد خان، و حاجي محمد سیستانی را، در سرکار مندو جاگیر کرده، باینخدمت سرافراز ساختند. وقتی که امرای عظام، بحوالی اجین که از بلاد معتبر آن ولایتست، رسیدند، معلوم نمودند، که میرزایان خبر نهضت رایات عالي شنیده، همه یکجا شده فرار نموده،

بگجرات نزد چنگیز خان حاکم آن ولایت، که یکی از خانزادان سلطان محمود گجراتی بود، رفتند. امراء عظام که بدفع میرزایان تعین یافته بودند، بی جنگ و نزاع، ولایت مندو را متصرف شدند.

حضرت خلیفه الهي چون از کاکرون کوچ فرمودند، رانا اودیسنگهه، مقدار هفت یا هشت هزار کس را، بسرداري جیمل نام راجپوتی که بشجاعت و شهامت اشتهار داشت؛ و در قلعه میرتهه با میرزا شرف الدین حسین محاربه نموده بود، چنانچه مذکور گشته، بمحافظت قلعهٔ چتور، که برفعت و متانت از سائر قلاع هندوستان ممتاز است، گذاشته، خود با جمعی از اقارب، و اقوام پناه بکوهای بلند، و بیشههای پر درخت برد. قلعهٔ چتور بر کوهی واقع ست، که بلندی آن مقدار یک کروه است و با دیگر کوه اتصال ندارد، و طول قلعه سه کروه، و عرض نیم کروه است؛ و آبهای روان بسیار دارد. و حسب الحکم جهانمطاع، اطراف قلعه را، با امرا تقسیم نموده، مرکز وار درمیان گرفتند. * بیت *

بگردش دور لشکر شد مهیا، چو گرد ربع مسکون دور دریا.

و افواج فیروزي نشان بتاخت و تاراج ولایت رانا نامزد شده. آصف خان را برامپور، که از قصبات معمور آن ولایتست فرستادند. آصف خان بقهر و جبر آنقلعه را گرفته، تمام آنحدود را بنهب و تاراج داد. و حسین قلي خان با جمعی از افواج نصرت پناه، بطرف اودیپور و کونبلمیر که از اعاظم قلاع آن ولایت، و دارالحکومت رانا است، تعین یافته اکثر قصبات و مواضع آنحدود را، بتاراج داده، چون از رانا اثری یافته نشد؛ با فتح و نصرت بدرگاه معاودت نمود.

و چون مدت محاصره چتور بطول انجامید. حکم جهانمطاع، بساختن ساباطها و کندن نقبها صادر شده، مقدار پنجهزار اوستاد بنا و نجار

و سنگتراش جمع آورده، از دو طرف قلعه شروع در ساختن ساباطها نمودند. ساباط عبارت از دو دیوار ست، که از فاصله یک تفنگ انداز بنیاد کرده، در پناه تختهائیکه، چرم خام گرفته مستحکم ساخته اند، مثل کوچه ساخته، بدیوار قلعه رسانیده، دیوار قلعه بضرب توپ مي اندازند. و جوانان مردانه ازان رخنه در قلعه مي در آیند. و ساباطی که از مورچل پادشاهي برداشته بودند، وسعت آن بمرتبه بود، که ده سوار برابر هم از ته آن میگذشتند؛ و ارتفاع آن انقدر، که فیل سوار نیزه بدست، میتوانست درته آن رفت. و در وقت ساختن ساباطها، مردم قلعه آنقدر توپ و تفنگ مي انداختند، که از بنانان و مزدوران، با آنکه سپرهای چرم گاو میش در پیش خود میداشتند، هر روز زیاده از صد کس هلاک مي گشتند. و مردها را میان دیوار بجای خشت بکار مي بردند. تا در اندک مدت، ساباط تمام شده، بجای رسید، که متصل قلعه گردید. و نقبچیان نیز نقبها کنده، بپای حصار رسانیدند. و دو برج را، که بهم قریب بود، مجوف ساخته، از داروی تفنگ پر کردند. و جمعي از بندههای جانسپار، که بجلادت و مردانگي مشهور بودند، مکمل و مصلح نزدیک مورچلها آمده، انتظار آن میکشیدند، که هرگاه که آتش بآن نقبها بدهند و رخنه در قلعه واقع شود، ایشان خود را بقلعه اندازند. اتفاقاً هر دو نقب را یکبار آتش دادند. فتیله یکی کوتاه تر بود و از یکی درازتر. آنکه کوتاه بود، زود تر گرفت. و آن برج را از بیخ بر کنده، در هوا برد. و رخنه عظیم در حصار راه یافت. جوانان یکه تاز خود را بآن رخنه رسانیده، خواستند، که در آیند. درانوقت آتشی بآن نقب دیگر رسیده، آن برج دویم را، بآشنا و بیگانه، که بربالای آن تردد میکردند، از جا برداشته، بر هوا برد. هرکه در ته سنگها در آمد، او نیز بدرجه شهادت رسید. مشهور ست، که در سه چهار کروهی سنگها صد منی و دویست

منی که از قلعه جدا شده افتاده بود، و اجساد آدمي سوخته یافته بودند. و از ملازمان درگاه، سید جمال الدین، از سادات بارهه، و محمد صالح پسر میرک خان کولابی، و یزدان قلي، و شاه علي ایشک اقا، و حیات سلطان و محمد امین پسر میر عبد الله بخشي، و میرزا بلوچ بیگ و جان بیگ و یار بیگ برادران شیر بیگ یساول باشی و جماعت کثیر بدرجهٔ شهادت رسیدند. قریب پانصد سپاهي انتخابی بضرب سنگ هلاک شدند. و از کفار نیز، جمعی بفنا رفتند.

بعد از وقوع این قضیه، غیرت و اهتمام آنحضرت در گرفتن قلعه بیشتر شد. و ساباطی، که در مورچل شجاعت خان بنیاد شده بود، باتمام رسید. در شب سه شنبه، بیست و پنجم شعبان، سنه خمس و سبعین و تسعمائة، افواج قاهره از اطراف قلعه هجوم نموده، و در دیوار قلعه شگاف نموده، جنگ سلطاني انداختند. جیمل که سردار اهل قلعه بود، بر در آن شگاف آمده، مردم را بجنگ تحریص میکرد. حضرت خلیفه الهي در بالا خانه که جهت نشیمن ایشان، بر ساباط مورچل ترتیب یافته بود، تفنگ در دست نشسته بودند. و روی جیمل از روشني شرارها، که توپ و تفنگ بدینجانب مي انداختند، محسوس میگشت. حضرت تفنگ را حواله جیمل نموده، آنچنان برپیشاني او زدند، که همانجا بجهنم رفت. چون اهل قلعه سردار خود را کشته دیدند، دل از جنگ برداشته، همه بخانهای خود دویدند. و عیال و اطفال، و اسباب، و اشیاء خود را، یکجا کرده، بآتش سوختند. این عمل را در اصطلاح هند، جوهر میگویند.

و افواج فیروزی نشان از اطراف هجوم نموده، چند جا رخنه در دیوار قلعه انداختند. بعضی از کفار پیش آمده، در مدافعه و مقاتله شرائط تهور بجا آورده، میکوشیدند. و آنحضرت بر بالای ساباط نشسته، ترددات

بندهای جانسپار را بنظر تحسین ملاحظه میفرمودند. و از مقربان حضرت عادل محمد قندهاری، و جمله خان، که بخان عالم مخاطب بود، و پاینده محمد مغول، و جبار قلي دیوانه و دیگر جوانان دلاور، ترددات مردانه بظهور آمده، بتحسین و افرین سرافراز گشتند. و آنشب، تمام شب، بجنگ و جدال گذشته، وقت صبح، که صباح دولت روز افزون بود، قلعه مفتوح گشت. آنحضرت بر فیل سوار شده، و تمام بندهای جانسپار در رکاب ظفر انتساب، پیاده بقلعه در آمدند. * بیت *

همه ساز عزا کبرده مهیا،
روان شد کوه آهن، سوی دریا.
در آمد باد این لشکر، دران خاک؛
که سنگش هم گریزان شد چو خاشاک.

و حکم قتل عام صادر گشته، زیاده از هشت هزار رجپوت، که دران قلعه جمع آمده بودند، بسزای کردار خود رسیدند. بعد از نیم روز، دست از قتل باز داشته، عنان معاودت بجانب اردوی ظفر قرین معطوف داشته، سه روز دران منزل توقف فرموده، آصف خانرا بدارائی آنولایت سرافراز ساخته، روز سه شنبه، بست و پنجم شعبان، سال مذکور، رایات مراجعت بجانب دار الخلافت افراختند.

از غرائب امور که دران معرکه دیده شد، یکی آن بود، که شخصی قریب مورچل مولف این کتاب، در پناه درختی نشسته، دست راست خود بر زانوی خود نهاده بود، و شست تیر اندازي، بحسب اتفاق، در انگشت ابهام سر بالا کرده، مانده بود؛ درین وقت توپی از بالای قلعه رسیده مقدار یک جو ازکنارهٔ آن شست گذشت و آسیبي بآن شخص نرسیده.

و چون حضرت در هنگام توجه تسخیر قلعهٔ چتور، نذر کرده بودند، که بعد از حصول اینمرام بزیارت مرقد منور خواجهٔ معین الدین چشتي، سنجري، که در خطهٔ اجمیر واقعست، توجه فرمایند: جهت وفا این نذر، از همان راه، بجانب اجمیر توجه نموده، تمام آن راه پیاده طی فرمودند. و بتاریخ یکشنبه، هفتم رمضان، باجمیر رسیده، شرائط طواف و زیارت بجای آورده، فقرا و مساکین آن بقعه را، بصلات و صدقات شاد ساختند: و ده روز دران مقام متبرک، اقامت فرموده، عنان عزیمت بجانب مستقر سریر خلافت معطوف فرمودند.

ذکر وقائع سال سیزدهم الٰهي

ابتدای اینسال روز پنجشنبه، چهاردهم رمضان، سنه خمس و سبعین و تسعمائة بود، و در ابتدای این سال، اعلام نصرت انجام، از خطهٔ اجمیر در حرکت آمده، از راه میوات، بجانب دارالخلافت آگره، متوجه گردید. در اثناء راه: جنگل که مسکن شیر ببر بود پیش آمد. شیری سهمناک از نیستان بر آمده، بندگان جانسپار، که همیشه ملازم رکاب ظفر انتساب بودند، دست به تیر کشاده، آن جانور را بر خاک هلاک نشاندند. و حضرت فرمودند: که اگر دیگر بار اینچنین قضیه رو دهد، تا حکم جهانمطاع صادر نگردد، هیچکس بقتل سباع جرأت ننماید. در اثناء اینحال، شیر دیگر بصد تندی، و صلابت شیر اول، از جنگل بر آمده، رو بجانب آنحضرت آورد: و از ملازمان درگاه بیحکم هیچکس نتوانست ارتکاب قتل نمودن. دریندوقت شهریار شیر شکار از اسپ پیاده شده، تفنگي بجانب آن سبع انداختند: اتفاقاً اندک زخمي، بگوشه دهان سبع رسیده، پوستمال گذشت. شیر بصولت تمام، از جا برجسته،

متوجه آنحضرت شد؛ و آنحضرت در مقام آن بودند، که تفنگي دیگر انداخته، او را از پا در آورند. درین اثناء عادل محمد قندهاری جرأت نموده تیری در خانه کمان نهاده متوجه شیر شد. شیر رو از جانب حضرت تافته حمله بر عادل محمد آورد. و عادل محمد را از پا انداخته، خواست، که سر او را در دهن گیرد. آن مرد پر تهور، درینحالت آرنج یکدست خود را، در دهن او نهاده، خواست که بدست دیگر خنجر از غلاف کشیده، بر شکم او بزند. اتفاقاً، دسته خنجر بغلاف بند شده بود، تا کشیدن بند گوشت و پوست دست او درهم خائید. باوجود اینحالت، خنجر از بند غلاف خلاص کرده، زخمهای عنیف بر شکم شیر زد. و جوانان دیگر، هم از هر طرف در آمده، آن شیر را کشتند. و عادل محمد چون بزخمهای شیر مجروح شده، و ورای این زخم، زخم شمشیر نیز از دست یکی با و رسیده بود، چندگاه بر بستر دردمندان افتاده، آخر بهمان درد در گذشت.

بعد از فراغ از شکار شیر، وقتی که اردوی همایون بحدود الور رسید، حکم اشرف بنفاذ پیوست؛ که اردو بجانب الور رود، و خود بنفس نفیس از راه نارنول نهضت نموده، ملاقات شیخ نظام نارنولی کرده، باردو رسیدند. و ازانجا کوچ فرموده بمرکز دائرهٔ خلافت، شرف نزول ارزانی داشتند. و بعد از چند ماه، ارادهٔ تسخیر قلعهٔ رنتهنبور که از امهات قلعه هندوستان ست، و برفعت و استحکام مشهور، بخاطر اشرف راه یافته، فرمان باحضار عساکری، که در یورش چتور همراه نبودند صادر شد. و اشرف خان، میر منشي، و صادق خانرا با بسیاری از افواج قاهره، بایں خدمت فرستادند. چون امراء عظام چند منزل، بجانب رنتهنبور رفتند، خبر فساد و طغیان میرزایان، اولاد محمد سلطان میرزا، که از

گجرات از پیش چنگیز خان فرار نموده، بمالوه آمده، قلعهٔ اجین را محاصره نموده بودند، بمسامع علیه رسید. حکم جهانمطاع بنفاذ پیوست، که قلیج خان، با جمعي از امرا، و لشکری، که برنتهنبور تعین شده بودند، متوجه مندو شده، در دفع فساد میرزایان مساعي جمیله بظهور آورد. هر دو لشکر، بمقتضای فرمان قضا جریان، یکجا شده، چون بحدود سرونج رسیدند، شهاب الدین احمد خان حاکم آن سرکار باستقبال پیش آمده ملحق گشت؛ و باتفاق روان شدند. چون سارنگپور محل نزول امراء گردید، شاه بداغ خان، حاکم آنجا، با جمعي که داشت، بامرا پیوسته، جمعیت عظیم در لشکر منصور بهمرسید. میرزایان از توجه لشکر فیروزی اثر، خبردار شده، دست از محاصره باز داشته، رو بجانب مندو آوردند. محمد مراد خان، و میرزا عزیز الله، که در قلعهٔ اجین متحصن بودند، از تعب محاصره خلاص شده، بامراء پیوستند؛ و همه باتفاق سر در تعاقب مخالفان نهادند. میرزایان ازین معني واقف شده، از مندو بکنار آب نربده گریختند. و آنچنان سراسیمه، ازان دریا گذشتند؛ که اکثر مردم ایشان دران اب غرق گشتند.

اتفاقا درین ایام جهجار خان حبشي، چنگیز خان، حاکم گجرات را، که در میدان تر پولیه غافل میرفت، بقتل رسانید. میرزایان ازین معني خبر یافته، فترات گجرات را غنیمت دانسته، روی فرار بآن دیار آوردند. و امراء نامدار از کنار آب نربده برگشته، جاگیرداران مندو بجاگیرهای خود رفتند؛ و صادق خان و قلیج خان و دیگر امراء بدرگاه گیتي پناه آمده، بالطاف خسروانه سرافراز گشتند. و میرزایان، که بگجرات رفتند در دهله اول، قلعه چنپانیر را، در تصرف آورده رو بجانب بروج آوردند. و آن قلعه را بمحاصره در پیچیده، بعد مدتی از رستم خان رومي، که دران

قلعه متحصن بودہ گرفته، او را نیز بعد از مدتی بخداع کشتند. و بقیه این داستان، در محل خود ایراد خواهد یافت.

درین سال، فرمان بطلب میر محمد خان کلان، و قطب الدین محمد خان، و کمال خان ککهر، که در سرکار پنجاب جاگیر داشتند، صادر شد. و امراء مذکور، بدرگاه معلی شتافته در ماه ربیع الاول، سنه سته و سبعین و تسعمأته، پیشکشهای لائق گذرانیدند. و بعوض ایشان، حسین قلیخان، و برادرش اسمعیل خان را، از ناگور طلبیده، بحکومت ولایت پنجاب نامزد گردانیدند. و جاگیر میر محمد خان کلان، در سرکار سنبل تنخواه شد؛ و حسین قلیخان، در هنگامیکه رایات جلال بعزیمت تسخیر رنتهنبور نهضت میفرمودند، بشرف ملازمت سرافراز گشته، دران یورش ملازم رکاب ظفر انتساب گردید. و بعد ازانکه فتح رنتهنبور روی داده، دارالخلافت آگره محل نزول اجلال گردید، حسین قلیخان با برادرش رخصت یافته، متوجه پنجاب گشت.

و هم در غرۀ رجب، اینسال، رایات اعلی، بعزیمت فتح رنتهنبور، از مرکز دائرۀ خلافت، در حرکت آمده، دار الملک دهلي مورد موکب جلال گردید،

بیت.

روان شد، لشکری با فتح همراه؛ که از دریا بر آرد گرد بر ماه.

چند روز دران شهر توقف فرموده در نواحي پالم، شکار قمرغه طرح انداخته، قریب چهار هزار جاندار صید کردند. و بعد ازان، عنان عزیمت بجانب قلعه رنتهنبور معطوف داشته، در اخر ماه شعبان، بپای ان قلعه رسیدند. و رای سرجن ضابط انقلعه متحصن گشته، در قلعه را بر روی مواکب ظفر اثر کشید. و انحضرت قلعه را مرکزوار درمیان گرفته محاصره فرمودند.

ذکر وقائع سال چهاردهم الهي

ابتداء اینسال روز جمعه بیست و پنجم رمضان، سنه ست و سبعین و تسعمأنه بود. و در ابتداء این سال عنان توجه بتسخیر قلعه رنتهنبور معطوف داشته، در اندک مدت بپای قلعه رسیده، مرکزوار درمیان گرفتند. و مورچل پیش برده، ساباط موجود ساخته، بضرب توپ چند جا رخنه کردند. سرجن والي قلعه چون حال برین منوال مشاهده نمود، از اوج غرور و سرکشی بحضیض مسکنت آمده، پسران خود، دوده و بهوج نام را از قلعه بیرون فرستاده، امان خواست. آنحضرت پسران سرجن را، که بعجز وزاری روی بدرگاه آسمان جاه آورده بودند، مشمول مراحم فرموده، از جرائم او در گذشتند. و حسین قلیخانرا که خطاب خانجهاني داشت، فرستادند، که درون قلعه رفته، تسلي او نموده، او را بملازمت حضرت آورد. و او از راه اخلاص و خدمت کاري در آمده، در سلک بندها انتظام یافت. و در روز چهار شنبه، سیوم شوال، سنه مذکور، فتح قلعه شد. و روز دیگر، حضرت خلیفة الهي، بتماشای قلعه تشریف بردند. و حکومت و حراست قلعه را، بمهتر خان تفویض فرموده، علم معاودت بمستقر خلافت بر افراشتند. و خواجهٔ امین الدین محمود، مخاطب بخواجهٔ جهان، و مظفر خانرا فرمودند، که اردوی همایون را، از راه راست بدارالخلافت آگره ببرند. و خود بجناح تعجیل، متوجه طواف مزار فائض الانوار، خواجه معین الدین چشتي، گشته یک هفته، آنجا توقف فرموده، هر روز بمزار شریف تشریف فرموده، فقرا و مستحقان را غني و مستغني میگردانیدند، و بعد ازان متوجه دارالخلافت آگره گردیدند. و روز چهار شنبه، بیست و چهارم، ذیقعده، سنه سته و سبعین، و تسعمائة، آگره

مستقر رايات جلال شد. و چون دربار خان، که از ندمای مجلس بود، و بجهت بیماری، همراه اردو بود، و پیش از وصول موکب همایون، بآگره وفات یافته بود؛ حضرت خليفة الهي در مجلس طعام او تشریف برده، ورثهٔ او را نوازشهای بادشاهانه فرمودند.

ذکر سبب بنای بلدهٔ فتح پور

چون چند مرتبه حضرت را فرزندان تولد شده، نمانده بودند، و حضرت ولایت پناه حقایق اگاه عارف الله شیخ سلیم چشتي که در قصبه سیکری که در دوازده کروهي آگره است، ساکن بود، از انجای که حضرت خلیفه الهي را باین طایفه حسن ظن بسیار است، بملاقات حضرت شیخ رفته، روزی چند در منزل شیخ بودند؛ و حضرت شیخ مژدهٔ قدوم فرزندان سعادتمند رسانیده، آنحضرت را انتعاش بوده، چند مرتبه بملاقات شیخ رفته در هر مرتبه ده روز و بست روز انجا بوده، عمارت عالي بر بالای کوه، قریب خانقاه شیخ، طرح انداختند. و جهت شیخ نیز، خانقاه جدید، و مسجد عالي، که امروز در ربع مسکون عدیل خود ندارد، قریب منازل بادشاهي طرح انداخت. و هرکس از امراء، خانه و منزل جهت خود بنیاد کرد، و چون یکی از حرمها، حامله شد؛ حضرت او را، در منزل شیخ آورده، گذاشتند. و خود گاه در آگره، و گاه در سیکری، میبودند، و سیکری را فتح پور نامیده، عمارات از بازار و حمام طرح فرمودند.

ذکر فتح قلعهٔ کالینجر

و این قلعه ایست، بغایت متین، و سلاطین سابق دائم در هوای تسخیر این بوده اند. و شیر خان افغان، بعد از محاصره یکسال، در آتش

هوای تسخیر، این قلعه سوخته؛ چنانچه در احوال شیر خان مذکور شد. و این قلعه را، در فترات افغانان، راجه رامچند، راجه پتهه از بجلي خان، پسر خوانده بهار خان افغان، بمبلغ کلي خریده بود. و در همین ایام، که خبر فتح قلعه چتور و رنتهنبور، در اطراف عالم انتشار یافت؛ افواج منصوره، که در حوالی قلعهٔ کالینجر جاگیر داشتند، و دائم در تدبیر، و تسخیر این قلعه میبودند، خواستند که سلسلهٔ جنگ و جدال را، تحریک دهند. راجه رامچند، که مردی دانا و کار کرده بود، و خود را از خدمتگاران این آستان می شمرد، مقالید قلعه را، با پیشکشهای لائق، مصحوب وکلای خود، بتهنیت فتوحات بدرگاه فرستاد. و همانروز، محافظت و حراست قلعهٔ کالینجر را، بمجنون خان قاقشال، که از جاگیر داران آن نواحي بود، تفویض فرموده، فرمان استمالت براجه رامچند، فرستادند. و این قلعه، در ماه صفر، سنه سبع و سبعین و تسعمأته، موافق سال چهاردهم الهي؛ بتصرف اولیای دولت قاهره در آمد.

ذکر ولادت حضرت شاهزاده عالي مقدار سلطان سلیم میرزا

روز چهار شنبه، هفدهم ماه ربیع الاول، سنه سبع و سبعین و تسعمأته، موافق سال چهاردهم الهي هفت گهړي از روز گذشته بود، که کوکب ولادت با سعادت، شاهزادهٔ عالي مقدار، سلطان سلیم میرزا، در منزل هدایت پناه ولایت دستگاه شیخ سلیم چشتي، در بلدهٔ فتح پور، از افق جاه و جلال طالع گشت.

* بیت *

گرامي دُرّی از دریای شاهي، چراغ روشـــن از نـــور الهي،

گرفته در حریرش دانه چون مشک. چو مروارید تر در پنبه خشک.

درانوقت، حضرت خليفة الهي در آگره تشريف داشتند. شيخ ابراهيم داماد شيخ سليم اين مژده را رسانيده، از مراحم خسروانه سرافرازيها يافت. و بشكرانه اين نعمت عظمى، و موهبت كبرى، خلائق را از انعام عام بهره‌ور گردانيده، زندانيان را خلاص فرمودند. و جشنهاى بادشاهانه ترتيب داده، تا هفت روز صداى عيش و نشاط در دادند. و تاريخ اين ولادت سعادت نشان، شاه آل تمر يافته بودند. و خواجه حسين مروى قصيده گفته بود؛ كه مصراع اول تاريخ جلوس حضرت خليفه الهي، و مصراع ثاني ولادت شاهزاده جهانيان باشد؛ و اين مطلع ازان قصيده است. بيت.

لله الحمد، از پى جاه و جلال شهريار،

گوهر مجد از محيط عدل آمد بركنار.

مبلغ دو لك تنگه، در صله اين قصيده، انعام خواجه حسين فرمودند. و اكثر شعراى وقت تاريخ، و قصيده گفتند؛ و بانعام و صله، نوازش يافتند. و پيشتر اوقات بودن حضرت خليفه الهي در فتح پور قرار يافته، و حضرت فتح پور را پاى تخت قرار داده، قلعهٔ سنگين بر دور شهر فرمودند، و عمارات عالي بنا يافته، شهر عظيم شد. پيش از تولد مبارك، شاهزاده فرخنده مولد، حضرت در باطن فيض موطن خود گذرانيده بودند، كه اگر حق سبحانه و تعالى، درى از درياى بادشاهي، و گوهرى از درج نامتناهي، كرامت فرمانيد؛ پياده بزيارت مزار مورد الانوار، حضرت قطب الواصلين، خواجه معين الدين چشتي، قدس سره، تشريف فرمانيد. حضرت بايفاء نذر پرداخته، روز جمعه، دوازدهم شعبان، سنه سبع و سبعين و تسعمأته، از دارالخلافت آگره، پياده متوجه اجمير گشتند. و هر روز شش كروه و هفت كروه طى ميفرمودند. و هم از گرد راه، بمزار خراميده، بشرائط زيارت، و مراسم طواف پرداخته، چند روز دران مقام فرشته احترام،

اوقات بانعام و انفاق گذرانیدند؛ و بعد از چند روز، از اجمیر معاودت فرموده، متوجه دهلي گشتند. و در رمضان، سنه سبع و سبعین و تسعمأته، ظاهر دهلي، مخیم عساکر جاه و جلال گردید.

ذکر وقائع سال پانزدهم آلهي

ابتدای اینسال، روز شنبه، ششم شوال، سنه سبع و سبعین و تسعمأته بود، اوائل اینسال حضرت شاهنشاهي در دهلي تشریف داشتند، و بعد از طواف مزارات متوجه دارالخلافت گردیدند.

ذکر ولادت با سعادت شاهزاده شاه مراد

در روز پنجشنبه، سیوم محرم سنه ثمان و سبعین و تسعمأته، موافق سال پانزدهم الهي، طلوع اختر سلطنت و اقبال، شاهزاده شاه مراد، در منزل شیخ سلیم دست داد. و حضرت خلیفه الهي بجهت ادای شکرانه این عطیه کبری، دست بذل و سخا از آستین جود و عطا بر آورده جشني عظیم ترتیب دادند. و طبقات آنام، از انعام عام انحضرت کامیاب گشتند؛ و امرا و مقربان درگاه، علي حسب اختلاف مراتبهم، پیشکشهای لائق گذرانیدند. و بخلعتهای فاخره مشرف شدند. و الحمد لله علی تواتر آلایهٔ و تکاثر نعماته. و مولانا قاسم ارسلان، برای ولادت شاهزادهٔ شاه مراد، تاریخي گفته، که از مصراع اول، تاریخ تولد شاهزادهٔ عالي نژاد سلطان سلیم بلغه الله الی غایة مایتمناه، و از مصراع ثاني، تاریخ ولادت شاهزاده شاه مراد مفهوم میشود. * بیت *

زیور پاک چو سلطان سلیم شد نازل،
لوای شاه مراد، ابن اکبر عادل.

ذکر نهضت اعلام جهانگیر بخطه اجمیر

چون حضرت خلیفه الهي هر سال یک نوبت از هر جا که میبودند، خود را بطواف مزار قطب الواصلین، معین الحق والدین، حسن سنجري، قدس سره، بخطه اجمیر میرسانیدند؛ و درینسال فرخنده فال، بجهت شکرانه این موهبت، بتاریخ بستم ربیع الاخر، سنه ثمان و سبعین و تسعمائة، پای دولت در رکاب سعادت نهاده عازم اجمیر گشتند. و دوازده روز بواسطهٔ سامان بعضی ضروریات، در فتح پور توقف نموده، بکوچ متواتر خطه اجمیر را رشک ریاض جنان گردانیدند. و سکان آن روضه رضیه را از افضال عام، کامیاب و محظوظ ساختند. و بجهت ترفیه حال برایا، که در معجون طینت آن بادشاه عالي نژاد تخمیر یافته، حکم فرمودند؛ تا بر دور خطهٔ اجمیر حصاري محکم و مضبوط طرح انداختند. و بجهت نشیمن خاص، قصر عالي بر زمین نهادند. و امرا و خوانین و سائر مقربان درگاه، در تعمیر منازل، بریکدیگر سبقت جستند. و حضرت اعلی، مواضع و قریات حویلي اجمیر را، میان امراء قسمت فرمودند. تا محصول آنرا صرف عمارت نمایند. و روز جمعه، چهارم ماه جمادی الاخر، سنه مذکور، در کنف صحت و عافیت، از اجمیر کوچ نموده، شانزدهم ماه مذکور، ظاهر قصبهٔ ناگور مخیم عساکر جاه و جلال گردید.

حوض بزرگ، که در ظاهر شهرست، بتمام سپاهیان امر فرمودند، که آن حوض را تقسیم نموده، کنده بآب برساند؛ و خود بسعادت، سیر ان کول فرموده، شکر تلاو نام نهادند. و همدرین ایام، که ظاهر ناگور مضرب خیام فلک احتشام بود، چندر سین، پسر رای مالدیو آمده، در سلک بندگان درگاه انتظام یافته، پیشکشهای لائق گذرانید؛ و همچنین

راجه کلیان مل، راجهٔ بیکانیر، و پسرش رایسنگه، روی بندگي بدرگاه ثریا جاه نهاده، نقد اخلاص را پیشکش آوردند. چون آثار حسن اعتقاد، از صفاح احوال پدر و پسر واضح و لائح بود، صبیه رای کلیانمل داخل اهل حرم گشت. و قریب پنجاه روز آفتاب عدالت و نصفت، بر احوال زیر دستان ناگور تافت. و ازانجا بقصد زیارت شیخ فرید الدین مسعود شکر گنج، که در قصبهٔ اجودهن مشهور به پتّن مدفونست، اعلام دولت افراشته شد؛ و رای کلیانمل را، که از غایت فربهي و تنومندي بر اسپ سوار نمی توانست شد، رخصت بیکانیر فرموده، رای سنگه پسر او را حکم فرمودند، که ملازم رکاب ظفر انتساب باشد. و او بدوام خدمت، بمراتب عالي ارتفا یافت. چنانچه شمه از احوال، او در موضع خود مرقوم قلم خواهد گردید.

و دران صحاری و بوادی گورخر بسیار میباشند؛ و چون آنحضرت شکار گورخر نکرده بودند، راغب شده، در اثناء راه، روزی، قریب به نیمروز قراولان خبر آوردند، که گله گور خر قریب اردوی ظفر اثر دیده اند. حضرت در همان زمان، بر اسپ سبکتر، که بر باد صبا، سبقت کردی سوار شده، چهار پنج کروه راه طی نموده، بآن گله رسیدند. و از اسپ پیاده شده حکم فرمودند، که جمیع مردم توقف نمایند؛ وخود بنفس نفیس با چهار و پنج بلوج، که راهبر آشنای آن صحرا بودند، تفنگ بدست گرفته متوجه گله شدند. و در ضرب اول، یک گورخر را، زدند. و باقي گله از آواز تفنگ وهم خورده، متفرق گشتند. و آنحضرت، بآهستگي، خود را رسانیده دیگری را زدند. و همچنین سیزده گورخر، بدست مبارک خود، زدند. و آنروز قریب بشانزده کروه راه، بشوق شکار، پیاده طی نموده بودند.

و ازانجا، عنان توجه، بصوب اردوی همایون، مصروف فرمودند. و حکم شد، که سیزده گورخر را بر ارابه ها بار کرده، در اردو آوردند. و در پیش دولتخانه، گوشت آنها را، بر امرا، و مقربان تقسیم نمودند.

و ازانجا بکوچ متواتر، متوجه اجودهن گشتند. و چون ظاهر قصبه اجودهن، معسکر همایون گردید، آنحضرت بصدق نیت، و صفای طوِیت، از گرد راه بمزار مورد الانوار توجه فرموده، لوازم طواف، و شرائط زیارت بجا آورده، رسم فقر و احتیاج از خدام آن بقعه بر طرف فرمودند. و بحسب اتفاق، دولتخانه عالي را، در جاکه نصب نموده بودند، که بلطافت سبزه، و ریاحین رشک چمنهای خلد برین بود؛ و از خومي آن گلشن، حکم اشرف نفاذ یافته بود، که هیچکس بکفش، پای بران سبزه زار نه نهد. روزی راجپوتی کرمسي نام، که بمزید قرب اختصاص داشت، پای برهنه میرفت و خاری بپای او خلید؛ که از شدت الم آن، بیطاقت گشت. و بعد از دو روز بدان الم در گذشت. و این معني موجب تنفر خاطر اشرف گردیده، حکم فرمودند؛ که من بعد هیچکس پای برهنه دران مرغزار نگردد.

و بعد از چند روز، عنان عزیمت بصوب لاهور معطوف گردانیدند. و در اوان توجه، چون رایات عالي بدیبالپور رسید، میرزا عزیز کوکلتاش، ملقب باعظم خان، و مشهور بمیرزا کوکه، که جاگیردار آن پرگنه بود، در مقام ضیافت شده، التماس نمود، که موکب همایون، چند روز دران حدود از تعب راه بر اساید. حضرت خلیفه الهي، بنده نوازي کرده، منزل او را مشرف ساختند و چند روز، بلوازم جشن پرداخته، روز آخر، ایام ضیافت، پشکشها لائق از اسپان عربی، و عراقی، بازینهای طلا، و نقره، و فیلان کوه پیکر، با زنجیرهای طلا و نقره، و جلهای

مخمل، و زربفت، و چنگهای طلا و نقره، و دُر، و جواهر، و لالی، و یواقیت، کرسیها و پلنگ، وچوکي طلا، و ظروف و اواني طلا، و نقره، واقمشه فرنگي، و رومي، و خطائي، و یزدی با دیگر نفائس، اجناس و ظرایف امتعه بیرون از حد قیاس، از نظر اشرف گذرانیده؛ و همچنین بجهت شاهزاده کامگار، و مخدرات تتق عصمت تحفهای گران بهای، تکلف پیشکش کرد. و بعد از گذرانیدن پشکشها، سائر ارکان دولت، و نزدیکان پایهٔ تخت خلافت، و تمام ارباب مناصب، و اهل فضل، که ملازم رکاب همایون بودند، بلکه مجموع لشکر منصوره را، از مائدهٔ انسانیت و مردمي خود، محظوظ و بهره مند گردانید. و شیخ محمد غزنوي، تاریخ جشن را این مصراع یافته بود. * مصراع *

مهمانان عزیزند شه و شهزاده

بالجمله این قسم ضیافت را کم کسی متکفل شده باشد.

ذکر وقائع سال شانزدهم الهي

ابتدای اینسال، روز دو شنبه، هیزدهم شوال، سنه ثمان و سبعین و تسعمأته بود. در اوائل اینسال، از دیبالپور، متوجه لاهور گردیدند؛ و حسین قلیخان، که حاکم لاهور بود، باستقبال شتافته، شرف زمین بوس دریافت. حضرت خلیفه الهي اردوی همایون را، در نواحي ملکپور گذاشته، جریده بلاهور تشریف آوردند. آنروز و شب، بنشاط و انبساط در منازل حسین قلیخان گذرانیدند. و روز دیگر، خان مشارالیه، نقد جانرا بر خوان اخلاص نهاده، با پیشکشهای لائق، از نظر اشرف گذرانید؛ و عازم اردو گشتند. و چند روز، که نواحي لاهور مضرب خیام فلک احتشام بود، اوقات گرامي صرف شکار میشد.

ازانجا از راه حصار فیروزه، متوجه زیارت روضهٔ قدسیه، خواجه معین الدین گشتند. چون مادر ناهید بیگم، منکوحهٔ محب علیخان، پسر میر خلیفه زن میرزا عیسی ترخان حاکم تهته بود، و میرزا علي ودیعت حیات سپرده بود، ناهید بیگم، برخصت حضرت خلیفهٔ الهي بدیدن مادر، و اوردن دختر میرزا علي جهت خدمتکاري حضرت خلیفه الهي یکسال پیش ازین بسند رفته بود؛ و محمد باقي ترخان، که پسر میرزا علي باشد، درینوقت قائم مقام پدر شده، صحبت او با ناهید بیگم بر نیامده، ناهید بیگم رنجیده، بدرگاه عالم پناه رسید؛ و حقیقت ظلم و ستم محمد باقي ترخان، و بی ادبي، که نسبت به بندهای درگاه نموده بود، بعرض رسانیده، گفت اگر محب علیخان پسر میر خلیفه را، که شوهر اوست، فی الجمله رعایت فرموده، رخصت فرمائید؛ فتح تهته بسهولت دست خواهد داد. چون ناهید بیگم در وقت آمدن از تهته در بکر، بسلطان محمود بکری، که از نوکران میرزا شاه حسین ارغون، و کوکه او بود، و بعد از میرزا شاه حسین بکر در تصرف او بود، ملاقات نمود. سلطان محمود صلائي سمرقندیانه زده گفت، که اگر محب علیخان، به تسخیر تهته. بیاید، کومک دیگر حاجت نیست. من همراه شده، این مهم را باتمام میرسانم. و ازین جهت، ناهید بیگم در رفتن سند بجد تر شده بود. چون حضرت خلیفه آلهي، محب علي خان را، که از مدتها ترک سپاهگری کرده بود، علم و نقاره لطف فرموده، مبلغ پنجاه لک تنگه، از سرکار ملتان جهت مدد معاش جاگیر دادند. و مجاهد، نبیره دختری محب علي خان را، که جوان مردانه و شجاع بود، همراه ساخته، بسعید خان، که حاکم ملتان بود، فرمان نوشتند، که کومک محب علیخان باشد. درینوقت، که رایات جلال، از جانب پنجاب، متوجه

دارالخلافت فتحپور شد، محب عليخان را رخصت کرده، روانه ساختند. چون محب عليخان بجاگير ملتان، رسيده، در مقام اجتماع مردم شد، قريب چهار صد سوار، باو جمع گشتند؛ و باعتماد سلطان محمد بکري، متوجه شده، با و خطها نوشتند. سلطان محمود در آمدن لشکر بادشاهي را در ولايت خود تجويز نکرده، سخنانيکه در وقت رفتن به ناهيد بيگم گفته، و وعدها داده بود، افسانه انگاشته، پيغام کرد، که ازين راه نميگذارم؛ اگر براه جيسلمير متوجه تهته شويد، لشکر خود را بکومک شما فرستاده، انواع امداد خواهم نمود. محب عليخان، و مجاهد نبيرهٔ او، توکل کرده، متوجه بکر گشتند، و سلطان محمود، تمام لشکر خود را بر سر راه ايشان فرستاد، و مردم او جنگ کرده، شکست يافته، در قلعهٔ ماتيله متحصن شدند؛ و مدت ششماه، قلعهٔ ماتيله را، مجاهد و محب عليخان محاصره کرده، بصلح گرفتند.

درينوقت مبارک خان نام غلام سلطان محمود، که وکيل او بود، از سلطان محمود بواسطه توهمي رنجيده، پيش محب عليخان آمد. محب عليخان قوت گرفته، آمده، قلعهٔ بکر را محاصره کرد. وسلطان محمود تمام لشکر خود را، که قريب دو هزار سوار، و چهار هزار پيادهٔ تير انداز، و توبچي بود، از قلعه بيرون فرستاد، که جنگ کند؛ و اين جماعت، جنگ کرده، شکست يافته، بقلعه در آمد. تا مدت سه سال، سلطان محمود، گاه هر روز، و گاه بعد از دو سه روز، کشتيها و غرابها خود آراسته، بجنگ مي فرستاد. دو سه مرتبه، تمام لشکر خود را، از سوار و پياده، بجنگ صف فرستاد. و در هر مرتبه محب عليخان، و مجاهد بر او ظفر يافتند. و چون سلطان محمود خلق کثير، را در قلعه در آورده بود، از کثرت و ازدحام مردم، عفونت

و بیماري، درمیان خلق پیدا شده؛ مرگی افتاد، و هر روز، پانصد کس، و هزار کس میمردند. تا در سنه ثلاث و ثمانین و تسعمائة، سلطان محمود، نیز فوت کرد، و قلعهٔ بکر بتصرف اولیای دولت روز افزون در آمد. و تفصیل این عنقریب مذکور میشود.

بالجمله چون حضرت خلیفه الهي، از سیر پنجاب معاودت نموده، در دارالسرور فتحپور قرار گرفتند؛ منعم خان، خانخانان، از جونپور بجهت استغفار تقصیرات اسکندر خان اوزبک امد، و اسکندر خان را همراه آورده، شرف ملازمت دریافت؛ و گناهان اسکندر خان بعفو مقرون گشته سرکار لکهنو، بجاگیر او مرحمت شده، خانخانان را بزودی بجهت ضبط و ربط سرحد بنگاله رخصت فرمودند. و از کمال ذره پروری، اسکندر خان را نیز، همراه خانخانان بجاگیرش رخصت کردند. و بهر کدام، کمر شمشیر مرصع، و چارقب، و اسپ بازین طلا بخشیده سرافراز ساختند. و چون اسکندر خان بخطه لکهنو رسید، بعد از چند روز، سر ببالین بیماري نهاده، در دهم جمادی الاول، سنه تسع و سبعین و تسعمأته، از دار غرور انتقال نمود.

ذکر وقائع سال هفدهم الهي

ابتدای اینسال، روز سه شنبه، بیست و پنجم شوال، سنه تسع و سبعین و تسعمأته بود.

ذکر عزیمت ولایت گجرات

چون همواره، در مجلس فردوس آئین، تعریف ولایت گجرات مذکور میشد؛ و اکثر اوقات، از ظلم حکام آنجا و خود سری آن طائفه، که ملوک طوائف شده، بهم در افتاده، در خرابي بلاد عباد میکوشیدند،

و از گوشه، و کنار، بعرض اشرف اقدس میرسید. و درین ایام، خاطر اقدس، از فتنهٔ اهل بغی، و تسخیر قلاع رفیع الشان بالکلیه جمع شده بود، عزیمت تسخیر ولایت گجرات، مصمم ساخته، فرمان جهان مطاع باحضار لشکرها صادر فرمودند. بتاریخ بیستم شهر صفر، سنه ثمانین و تسعمأته، موافق هفدهم سال الهي، پای دولت در رکاب سعادت نهاده، شکار کنان، متوجه اجمیر گردیدند. و روز سه شنبه، پانزدهم ربیع الاول، سنه مذکوره، از گرد راه بمزار فائض الانوار، حضرت خواجه معین الدین شتافته، لوازم زیارت بتقدیم رسانیدند. و مشائخ، و خدام، و مجاوران آن بقعه شریفه، را بانعام وافر مسرور و خوشوقت ساختند. روز دیگر بزیارت سید حسین، خنگ سوار، قدس سره، که از اولاد، امام زین العابدین رضي الله تعالی عنه است، و بر بالای کوه اجمیر مدفون ست، تشریف بردند.

روز دیگر، میر محمد خان آتکه، مشهور بخان کلان را، با ده هزار سوار جرار، برسم منقلای، پیش از خود تعین فرموده، بست و دوم، شهر ربیع الثاني، رایات عالیات، نیز بحرکت آمد. * بیت *

لشکر اقلیم ستان کوچ کرد،
چرخ و زمین، هر دو یکی شد بگرد.

و در دو منزلی ناگور، منهیان خوشخبر بمسامع عز و جلال رسانیدند، که در شب، چهار شنبه، دویم ماه جمادي الاول، سنه ثمانین و تسعمأته موافق سال هفتدهم الهي، در اجمیر بعد گذشتن دو گهڑي، و چهار پل بطالع حوت، حق سبحانه و تعالی، دری از بحر شاهي، و گوهری از درج بادشاهي، کرامت فرموده، در عقد سلطنت، و سلک خلافت، گوهری گرانمایه افزود. حضرت از استماع این بشارت، مراسم شکر الهي

بتقدیم رسانیده، چند روز بر بزمگاه عیش و عشرت، تکیه زده، عموم خلائق را، از خوان احسان خود، کامیاب گردانیدند، و چون این ولادت با سعادت، در منزل شیخ دانیال، که از مشائخ وقت، در صلاح و تقوي ممتاز بود، شرف وقوع یافته بود، شاهزادهٔ خجسته قدم صاحب اقبال را، شاهزادهٔ دانیال نام نهادند. و بعد از فراغ خاطر دریا مقاطر، از مجلس سور و سرور، رایت عزیمت، ازان گل زمین بر افراشته، نهم جمادی الاول، ظاهر ناگور معکسر همایون گردید؛ و چهارده روز دران منزل، بجهت سرانجام سپاه، توقف فرمودند.

و ازانجا نهضت نموده، بنواحي میرتهه رسیدند. اتفاقاً درین منزل، خبر رسید، که چون میر محمد خان بنواحي سروهي رسید، راجه سروهي اظهار اطاعت و بندگي نموده، چند کس از راجپوتان خود را، بطریق ایلچي گري، بخدمت میر محمد خان فرستاد. و چون ایلچیان بخدمت خان در آمدند، و مدعیات خود را بعرض رسانیدند، و جوابی که موافق مقتضای وقت بود شنیدند، میر محمد خان، ایلچیانرا خلعتها لطف نموده، پآن رخصت، که قاعدهٔ اهل هندست، بدست خود میداد. یکی ازان بیباکان، جمدري بر سینهٔ خان زد، که پشت شانه سر بدر کرد. درینوقت، بهادر خان نام جوانی، از نوکران میر محمد خان، که در پس سر خان ایستاده بود، و الحال در سلک امرا انتظام دارد، پیش دوید، و آن راجپوت را، گرفته بر زمین زد. و محمد صادق خان، که پهلوی خان نشسته بود، بر جسته بزخم خنجر آن ملعون را بقتل آورد. چون این خبر بعرض حضرت خاقان کشور ستان رسید، همان روز لشکر خان، میر بخشي را، بپرسش میر محمد خان فرستاده، روز دیگر کوچ فرمودند. و صادق محمد خان و دیگر امرا، جراحان طلبیده، زخم خانرا دوختند. و بمحض اقبال

بادشاهي، آنچنان زخم عنيف در عرض پانزده روز التيام پذيرفت. چنانچه خان مشار اليه، ترکش بميان بسته، بر اسپ سوار شد. و حضرت خليفه الهي، بکوچ متواتر مراحل طی نموده، بيستم جمادي الثاني، بلشکر منقلای ملحق گشتند. و چون بسروهي رسيدند، هشتاد نفر راجپوت در بتخانه، و هفتاد نفر در منزل راجه سروهي، قرار مردن داده ايستادند. و حسب الحکم جهان مطاع، در لمحه بقتل رسيدند. دوست محمد، پسر تاتار خان، در منزل راجه شهادت يافت. و درين منزل رای اقليم کشای چنان تقاضا نمود، که يکی از بندگان درگاه را بجودهپور تعين فرمايند. تا آن سرحد را مضبوط داشته، راه گجرات را روان دارد. که از رانا کيکا بکسي مضرت نرسد. و قرعه اينخدمت بنام رايسنگه بيکانيری بر آمده، جمعي کثير از ملازمان درگاه را با او همراه نموده، فرامين بامرا و جاگيرداران آنصوبه، شرف صدور يافت: که هر گاه رايسنگه بخدمتي متوجه شود، بکومک او حاضر شوند. و رايات عالي، از سروهي، کوچ بر کوچ متوجه پٹن نهر واله شد. چون بقصبۀ ديسه، که بيست کروهي پٹن ست رسيدند، خبر رسيد، که پسران شير خان فولادي سپاهي و عيال خود را گرفته، بجانب ايدر ميروند. حضرت خليفۀ الٰهي، راجه مانسنگه، را، با فوجي آراسته، بتعاقب ايشان فرستادند: وغره رجب سنه ثمانين و تسعمائة، ظاهر پٹن معسکر خسرو روی زمين گشت. و يکهفته، دران مقام توقف فرموده، حراست و حکومت آن ناحيه را، بسيد احمد خان بارهه، که بصفت شجاعت، و شهامت، و کثرت اعوان، و انصار، از سادات هندوستان ممتاز بود، تفويض فرمودند. همدرين منزل، راجه مانسنگه، آمده، غنيمت بسيار از پس ماندهای افاغنه آورده، بنظر اقدس در آورد.

و رایات جهانکشای، متوجه احمد آباد گشت. درین وقت حضرت به پتن رسیدند. شیر خان فولادي، که بر سر احمد آباد رفته مدت ششماه، اعتماد خانرا محاصره داشت، از شنیدن توجه رایات جهانکشای، بطرفی گریخت؛ و هنوز دو منزل از پتن نهضت نفرموده بود، که سلطان مظفر ولد سلطان محمود گجراتي، که اعتماد خان او را دائم مقید و محبوس میداشت، چنانچه تفصیل احوال او، در طبقه گجرات سمت گذارش خواهد یافت، بمرافقت طلیعه فتح و فیروزی باستقبال موکب ظفر، و بهروزی، بر آمده، یکشنبه نهم رجب، بسعادت عتبه بوسي مشرف گردید. و روز دیگر، اعتماد خان حاکم احمد آباد، و میر ابو تراب، و سید حامد بخاري، و اختیار الملک، و ملک الشرق، و وجیه الملک، و الغ خان حبشي، و جهجار خان حبشي، و دیگر سران، و سرداران گجراتي، که تفصیل اسامي ایشان، بطویل مي انجامد، بشرف زمین بوس استسعاد یافتند؛ و هریک، فراخور حالت و استعداد خود، پیشکشهای لائق از نظر اشرف گذرانیدند. و ازان میان اعتماد خان، مقالید شهر احمد آباد را، علاوه پیشکش خود ساخته، اظهار نیکو خدمتي و خلوص عقیدت نمود. * بیت *

هر طرفی، کاختر او رو نهاد،
فتح او دید، و در دولت کشاد.
خاک درش بر سر شاهان سزاست،
خاک بران سر که نه اتش هواست.

و چون مقربان درگاه، آثار نفاق، و عدم اتفاق، از سواد پیشاني امراء حبش دریافته، این معني را بعرض اشرف رسانیدند؛ حضرت خلیفه آلهي باوجود کمال وثوق برعون و نصرت آلهي، که همواره قرین و همنشین عزائم

بادشاهي است، از روی احتیاط، سرداران حبشي را بمعتمدان درگاه سپرده؛ متوجه احمد آباد گردیدند. و روز جمعه، چهاردهم رجب، کنار دریای احمد آباد، معسکر اردوی همایون گشت. و خطبه بنام نامي آنحضرت خواندند. و جمهور خلائق و عموم متوطنان سواد اعظم احمد آباد، بقدم استعجال، استقبال نموده، بلوازم دعا، و ثنا قیام نمودند. و بتاریخ بیستم رجب، سید محمود خان بارهه، و شیخ محمد بخاري دهلوي، مخدرات سراپردهٔ عفت را بپایهٔ سریر اعلی آوردند. و بهمین تاریخ، جلال خان قورچي، که نزد رانا، برسالت رفته بود، بشرف پایبوس مشرف گشت، و چون ابراهیم حسین میرزا، و محمد حسین میرزا ولایت بروج، و برودہ، و سورت را، که بتغلب متصرف شده، رایت مخالفت بر افراخته بودند، رای اقلیم آرای چنان اقتضا نمود؛ که عرصهٔ ولایت گجرات را، از غبار فساد این گروه، بالکلیه صافي سازند. و بجهت انفاذ این اراده، روز دو شنبه، دویم شعبان، از کنار دریای احمد آباد کوچ نموده بجانب کنبایت متوجه شدند. و اعتماد خان، و دیگر امراء گجرات، بوسیلهٔ ارکان دولت، بجهت سرانجام خود، رخصت دو سه روزه حاصل نموده، در احمد آباد توقف نمودند. و درین فرصت، اختیار الملک، که عمدهٔ امرای گجرات بود، در شب چهار شنبه، چهارم شعبان، از احمد آباد گریخته، بطرف احمد نگر و ایدر رفت. چون اعتماد بر امرای گجرات نماند، اعتماد خان را حوالهٔ شهباز خان کنبو فرمودند.

و روز جمعه، ششم شعبان، به بندر کنبایت، نزول اجلال اتفاق افتاد. بعد از سیر و تماشای دریای شور، روز پنجشنبه، دوازدهم شعبان، از کنبایت کوچ کرده، چهاردهم ماه مذکور، ظاهر قصبهٔ برودہ، معسکر همایون گردید. درین منزل، پر تو خاطر آفتاب اشراق، به تنظیم مهام

آفاق انداخته، عنان حکومت و حراست ولایت گجرات عموما، و دارالسلطنت احمد آباد خصوصاً، بید اقتدار میرزا عزیز محمد کوکلتاش ملقب بخان اعظم، تفویض فرموده، رخصت انصراف ارزاني داشتند

ذکر فرستادن امرا بمحاصرهٔ قلعه سورت

بعد از رخصت اعظم خان، رای عالم آرای عزیمت تسخیر سورت که مقر و مامن میرزایان بود نموده، پیش از خود، سید محمود خان بارهه، و شاه قلیخان محرم، و خان عالم، و راجه بهگوان داس و کنور مانسنگه، و فاضل خان، و دوست محمد خان و بابا دوست، و اسلیم خان، و کاکر علي خان و پاینده محمد خان مغول، و میرزا علي علم شاهي، و جمعي دیگر را، بدفع محمد حسین میرزا، که در قلعهٔ سورت بود فرستادند. و روز دیگر، که هفدهم شعبان باشد، یک پهر از شب گذشته بود، که منهیان خبر اوردند که چون خبر توجه رایات عالیات، در قلعه بروچ، بابراهیم حسین میرزا رسید، رستم خان رومي را بقتل آورده، از غایت غرور و استکبار، از هشت کروهي اردوی معلا گذشته، میخواهد که غبار فتنه و فساد بر انگیزد. بمجرد استماع اینخبر، آتش غضب بادشاهي التهاب یافته، همان‌ساعت، خواجهٔ جهان، و شجاعت خان، و قلیج خان، و صادق خان را، در خدمت شاهزادهٔ کامگار سلطان سلیم تعین فرموده، بذات اشرف بگوشمال ابراهیم حسین میرزا، متوجه شدند. و ملک الشرق گجراتي را، که از راههای انحدود صاحب وقوف بود، در رکاب ظفر انتساب گرفته، شهباز خان میر بخشي، را بجناح تعجیل فرستادند، تا سید محمود خان بارهه و شاه قلي خان محرم، و دیگر امرا را، که به تسخیر قلعهٔ سورت نامزد شده بودند، بمواکب همایون ملحق گرداند. و پاره ازان شب، و اکثر روز دیگر، سمند عالم نورد

در جستجوی آن گروه، بی عاقبت قطع مسافت نمود. و چون شب رسید، حضرت خلیفه الهي، با چهل سوار، بکنار آب مهندری رسیدند. و دران طرف آب، در قصبهٔ سرنال، ابراهیم حسین میرزا فرود آمده بود. بندگان درگاه و مقربان بارگاه، از استماع این خبر، شروع در جبه پوشیدن کردند.

مقارن این حال، سید محمود خان بارهه، و شاه قلیخان محرم، و خان عالم، و راجه بهگوانداس، و کنور مانسنگه، و سلیم خان کاکر، و علي خان، و بابا خان قاقشال، و حاجي یوسف خان، و دوست محمد، و بابا دوست، و رایسال درباري، و بهوج ولد سرجن، و جمعي دیگر، ایلغار نموده، شرف موافقت و دولت مواصلت دریافتند. و کنور مانسنگه، باستدعا و التماس، متکفل خدمتکاري هراول گردید. و باوجودیکه مجموع بندگان درگاه، از صد نفر متجاوز نبودند، حضرت خلیفه الهي، بی تامل و تحاشي، خنگ جهان نورد را، در دریا انداخته، از آب گذشتند. و ابراهیم حسین میرزا، با آنکه هزار سوار بخود همراه داشت، ازین جرأت و جسارت، متفطن شد، که حضرت بذات اقدس، و نفس مقدس، تشریف دارند. علی الفور مکمل و مسلح شده، براه دیگر از سرنال برون رفته، بآهنگ جنگ، مردم خود را توزک مینمود. و چون از کنار آب مهندری، تا دامن قلعهٔ، شکستگی بسیار واقعست، کنور مانسنگه، و جمعي که در خدمت هراول نامزد شده بودند، براه دیگر افتادند. و حضرت اعلی، از راه دیگر قریب بدروازه که بطرف آبست رسیدند. درین اثنا بی دولت چند، ازان گروه خون گرفته، در کوچه بندیخانه کمان در آمده، بآهنگ جنگ ایستادند. مقبول خان غلام قلماق که دران روز، پیش حضرت میگشت، تیغ انتقام از نیام اخته، یکی

را بر خاک هلاک انداخته، چند کس را مجروح ساخت. و درین هنگام، معلوم حضرت شد، که ابراهیم حسین میرزا، از قصبهٔ سرنال بیرون رفته؛ امر عالي نفاذ یافت، که سپاه رزمخواه از دیوار پست بیرون رفته، بتعاقب او پردازند. فوج منصوره چون، از دیوار پست، بفضای صحرا رسید، و تقارب صفین دست داد، ابراهیم حسین میرزا بر تاتار خان قاقشال، و جمعي تیر انداز، که بخدمت اوقچیي گري مقرر شده بودند، حمله آورده با وجودیکه در تردد تیر اندازي سعي تمام بجا آوردند، خیلکی راه دوانید. بندهای درگاه، هریکی نقد جانرا بر کف اخلاص نهاده پروانهوار خود را بر آتش حرب زده، ترددات بهادرانه نمودند؛ و جمعي کثیر را، از هر طرف مخالف بر خاک هلاک انداختند. درین وقت، بهوپت ولد راجه بهار مل، که از جوانان مردانه بود، بر فوج غنیم تاخته داد مردی و مردانگي داده کشته شد؛ و مخالفان ازین معني استظهار تمام حاصل نموده، حمله دیگر آوردند. بحسب اتفاق، فوج منصوره در زمین قلبي ایستاده بود، که سه سوار پیوسته، بیکدیگر نمي توانستند ایستاد. و از هر دو طرف آن زمین، زقوم زار بود؛ و چون حضرت از کمال شجاعت در پیش ایستاده بودند؛ و راجه بهگوانداس همعنان بود، سه سوار بیدولت، پیش تاخته، یکی براجه بهگوانداس متوجه شد؛ چون بوته زقوم حائل بود، راجه بر رکاب ایستاده، برچه حوالهٔ او نمود، و آن بیعاقبت زخم گران یافته، باز گشت. و آن دو مخذول دیگر، بر حضرت حمله آوردند. آنحضرت بذات اقدس، متوجه انها شدند؛ و ان دو مخذول بلکه جمیع مخاذیل تاب حمله، که کوه را طاقت آن نباشد، نیاورده، رو بگریز نهادند. * بیت *

گاه دغا، یکتنهٔ چون صد سپاه، ملک ستانندهٔ تر، از مهر و ماه.

و درین هنگام، مقبول خان غلام، و سرخ بدخشي، خود را، بآنحضرت رسانیدند. آنحضرت هر دو، را بتعاقب آن دو کس فرستاده، منتظر هبوب ریاح فتح و نصرت میبودند؛ و افواج منصوره، از معاینه این امر هائل، نقد جانرا برکف ایثار نهاده، از هر طرف تاختند. و بنعال مراکب، خاک بیدولتی، و غبار خذلان برسر و رخسار ان گروه پاشیده، از کشته پشته ساختند؛ و ابراهیم حسین میرزا، خاک ادبار بر فرق روزگار خود بیخته، راه فرار پیش گرفت. و بهادران نبرد آزمای، پارهٔ راه تعاقب نموده، چند کس دیگر را بخاک هلاک انداختند. و چون تاریکی شب، اضافه تاریکی بخت آن گروه گردید، امر عالی نفاذ یافت، که دلاوران از تعاقب آن برگشته روزگار، متقاعد شوند. ابراهیم حسین میرزا، با چندی، جان بسلامت برده، از راه احمد نگر، بطرف سروهی رفت. و آنحضرت، در قصبهٔ سرنال قرار گرفت؛ و مراسم شکر الهي بتقدیم رسانیدند. و هر کس، که درین یورش توفیق خدمتگاري یافته بود، بمزید التفات، و ازدیاد منصب، و جاگیر سرفراز شد.

و روز دیگر، قرین فتح و نصرت، متوجه اردوی معلا گردیدند. و پیش از خود، سرخ بدخشي را، که درین یورش خدمات پسندیده، از و بظهور آمده بود، برسانیدن اخبار فتح، بخدمت شاهزاده فرستادند. سرخ چون خبر فتح رسانید، از شاهزاده‌ها، و حضرات سراپرده عفت، و امرا، و ارکان دولت، چندان رعایت یافت، که تا آخر عمر، بی نیاز بود. و موکب اقبال، شب چهار شنبه، هژدهم شعبان، بعد از انقضای یک پهر، از شب، در ظاهر قصبهٔ بروده، باردوی بزرگ ملحق گشت. و روز دیگر براجه بهگوانداس که، درین معرکه مکرر آثار شجاعت و شهامت از و بظهور آمده بود، علم و نقاره مرحمت فرمودند.

ذکر نهضت حضرت خلیفه آلهي بعزم تسخیر قلعهٔ سورت

سورت حصاریست مختصر، اما بغایت متین و استوار؛ و از قلاع محدثه است. و چنین گویند، صفر آقا نام غلام سلطان محمود گجراتي، که خداوند خان خطاب داشت، در شهور سنه سبع و اربعین و تسعمائه این قلعه را بر ساحل دریای عمان، بجهت دفع فساد فرنگیان ساخته. و بیش ازانکه قلعه تعمیر یابد، فرنگیان انواع خرابي بمسلمانان میرسانیدند. و دران ایام، که خداوند خان، بعمارت آن پرداخت، فرنگیان چند نوبت کشتی‌ها اتش خانه را سامان نموده، بقصد جنگ آمدند؛ و کاری نتوانستند ساخت. و با الجمله، خداوند خان معماران صاحب وقوف را دران وقت، حاضر ساخته، در استحکام حصار اهتمام نموده، معماران دقیق اندیشه، چنان طرح کشیدند، که هر دو طرف قلعه که متصل خشکیست، خندق آنرا، که بست ذرع عرض دارد، بآب رسانیدند. و بسنگ و چونه، و خشت پخته، از آب بر آوردند. و عرض دیوار قلعه دو تهی پنج ذرع، و ارتفاع بست ذرع. و از غرائب امور آنکه، هردو سنگ را بقلابهای آهنین، مستحکم ساخته، سرب گداخته را، در فرجها، و درزها، ریختند؛ و کنگرها و سنگ اندازها را بطوری ساخته اند، که دیدهٔ بینا از ملاحظه آن متحیر میشود. بر هر برج قلعه چوکندي ساخته اند؛ که بزعم فرنگیان، آن مخصوص پرتکالیست. فرنگیان، چون بجنگ و جدال مانع عمارات حصار نتوانستند آمد، مبلغهای کلی قبول کردند، که این چو کندي ساخته نشود. خداوند خان، برغم فرنگیان سمت ورزیده، دست رد برملتمس آنجماعت زده، عمارت چوکندي را باتمام رسانید.

القصه بعد از فوت چنگیز خان، قلعه سورت چون بتصرف میرزایان آمد، و رایات فتح ایات، در بلاد گجرات پرتو انداخت، میرزایان تمام بساهی خودرا دز قلعه سورت جمع آورده، حراست آنرا، بهمزبان نامي که در سلک قورچیان حضرت جنت آشیاني منتظم بوده، و از درگاه جهان پناه گریخته داخل باغیان شده بود، مفوض نموده، خودها در مقام فتنه انگیزی، و شور بختي بودند. و چون در جنگ سرنال میرزا ابراهیم حسین، روبگریز نهاد، و حضرت بفتح و فیروزی بقصبه برووه، تشریف آوردند؛ داعیه قدیم تسخیر قلعه سورت سمت تجدید یافته، شاه قلي خان محرم، و صادق خان، را پیش از خود فرستادند، تا اطراف قلعه را فرو گرفته، نگذارند، که کسی بیرون رود. و چون اینخبر با اهل قلعه رسید، گلرخ بیگم، که دختر میرزا کامران، و منکوحه ابراهیم حسین میرزا بود، قبل از وصول امراء، مظفر حسین میرزا پسر خودرا همراه گرفته، براه دکهن در آمد. امرا چون، از رفتن او خبر یافتند، شاه قلي خان محرم تا پنجاه کروه تعاقب نموده، برگشت؛ و پاره احمال، و اثقال مردم بیگم، بدست نوکران او افتاد *

و بعد از چند روز، راجه تودرمل را فرستادند، تا بدیدهٔ بصیرت، مداخل و مخارج حصار را معلوم نموده، از قرار واقع بعرض رسانند. راجه تودرمل، بعد از یکهفته، باز گشته، حقیقت را معروض داشت. حضرت خلیفه الهي به وثوق عون و نصرت خداوندی مستظهر گشته، بست و پنجم شعبان، از ظاهر قصبه برووه کوچ فرموده؛ هفتدهم رمضان یک کروهی سورت نزول فرمودند. همانشب آنذات اقدس بکنار حصار تشریف برده، مداخل و مخارج قلعه، را ملاحظه فرموده، مرچلها میان امرا قسمت نمودند؛ و بعد از دو سه روز، ازان یورت کوچ نموده، دولتخانه عالي را همچنان بقلعه نزدیک بردند، که توپ و تفنگ میرسد. و داروغه فراشخانه، بوسیله امرا، بعرض

اشرف رسانید، که در جوار این منزل کولابیست، که آنرا گوپي تلاب میگویند. اگرچه کنار کول، متصل بدیوار قلعه است، اما پستی و بلندي زمین، و بعضی درختها حائل و مانع وصول توپ و تفنگ خواهد بود. امر عالی نفاذ یافت، که دولتخانه را آنجا بدده نصب کنند.

القصه در اندک مدت کار محاصره بمرتبه انجامید، که راه امد و شد و اب کشیدن مسدود گشت. در خلال این احوال چند زنجیر فیل که محمد حسین میرزا و شاه میرزا از بیم الجهه بیکی از زمین‌داران سپرده بودند پاره مردم متفرق ساخت، که رفته فیلها را بدست اورده، بنظر اشرف اعلی رسانیدند. و چون مدت محاصره بدو ماه کشید، بهادران قلعه کشا، بدستیاري توفیق الهي، مورچلها را پیش برده، ابواب دخول و خروج را بر متحصنان بستند، وزجاله لشکر و پیادها امرا در برابر قلعه چندان خاک ریختند، که تلی بزرگ و سرکوب عظیم بهم رسید؛ و توپچیان و تفنگ اندازان در بالای سرکوب توپها را تعبیه نموده، چنان کار بر اهل قلعه تنگ شد، که هیچ متنفس را مجال حرکت و سر بر اوردن نماند، و همه در سوراخ همچون موش رفته متحصن گشتند؛ و نقبچیان نقبها را بپای حصار، و زیر برجهای قلعه برده، چنان کوششها نمودند که کار فتح بامروز و فردا کشید. اهل قلعه از اوج عجب و نخوت، بحضیض عجز و مسکنت خرامید. و همزبان بیدولت، حرام نمک، و سائر اهل قلعه مولانا نظام الدین لاري را، که طالب علم زبان‌اور بود، بجهت طلب امان از قلعه بیرون فرستادند. مولانا نظام بدرگاه جهان پناه آمده، بوسیله امرا و ارکان دولت امان خواست. امرای کرام که مساعي جمیله بظهور رسانیده، مرچلها پیش برده بودند، چون دیدند، که دریای مرحمت و بخشایش بجوش آمده، بعرض رسانیدند، که اهل قلعه را تا قوت، و طاقت در جگر بود، تمرد و عصیان

ورزیدند، و اکنون که کار فتح بامروز و فردا رسیده، طلب امان از قبیل ایمان پاس مینماید. حضرت خلیفه الهي، که معجون طینتش بکرم، و مروت، و حلم و فتوت تخمیر یافته، فرمودند، که - * بیت *

بدی را مکافات کردن بدی، بر اهل صورت بود بخردی.
بمعنی کسانی که پی برده اند، بدی دیده و نیکوی کرده اند.

انگاه مولانا نظام لاری، به بساط بوسي مشرف گشته، شرف رخصت یافت ؛ که بقلعه شتافته، مژده امان بگوش ساکنان قلعه رساند.

بعد ازان، امر عالي صادر شد، که قاسم علي خان، و خواجه دولت ناظر، همراه مولانا نظام بقلعه رفته، همزبان و تمام مردم قلعه را، ولاسا نموده بخود همراه اورند. و حکم شد، که جمعی از نویسندها بدیانت، بقلعه رفته، تمام اموال و اشیای اهل قلعه را، از ناطق و صامت، ضبط نموده از نظر اشرف بگذراند. قاسم علیخان، و خواجه دولت کلان، بموجب حکم عالي، همزبان را با تمام مردم، در عرصه دربار حاضر ساختند. همزبان باوجود زبان آوری، از گفتار مانده، سر خجالت پیش افگنده بود. حضرت بشکرانه این فتح، اهالی و ساکنان قلعه را، که مستحق سیاست و تنبیه بودند، آزادی بخشیده، همزبان و چند کس دیگر را که مادهٔ فتنه و فساد بودند، بعد تادیب بموکل سپردند. و این فتح عظیم بتاریخ الثالث و عشرین من شوال، سنه ثمانین و تسعمائه، سمت ظهور یافته ؛ و اشرف خان میر منشي در تاریخ فتح قلعهٔ سورت، گفته - * بیت *

کشور کشای، اکبر غازي، که بی سخن،
جز تیغ او، قلاع جهان را کلید نیست.
تسخیر کرد قلعهٔ سورت بحملهٔ،
این فتح جز ببازوی بخت سعید نیست.

تاریخ فتح شد که عجب قلعه گرفت ،
اینها ز دولت شه عالم بعید نیست .

و این مصراع نیز تاریخ میشود ، که همزبان داد قلعهٔ صورت . و روز دیگر بتماشای قلعه ، بدرون حصار تشریف فرموده ، بعد از تامل و امعان نظر در باب مرمت قلعه سورت و اصلاح آن ، به بندهای درگاه حکم فرمودند ، و در اثنای تماشای قلعهٔ ، چند دیگ کلان و ضربه زن بزرگ ، بنظر اشرف در آمد ؛ و آن دیگها را سلیماني مي گفتند ، بدانجهت که سلطان سلیمان خواند کار روم ، در سالیکه داعیهٔ تسخیر بنادر گجرات کرده بود ، دیگها را باضربه زنهای دیگر ، که در قلعه جونه‌گره موجود ست ، همراه لشکر بسیار ، براه دریا فرستاده بود . چون مردم روم بواسطه بعضی موانع و عوارض نتوانستند کاری از پیش برد ، این دیگها ، و انچه در قلعهٔ جونه‌گره است ، بر کنار دریا عمان گذاشته ، بدیار خود باز گشتند ، و این دیگها ، بر کنار دریای عمان افتاده بود ، تا زماني که خداوند خان ، توفیق تعمیر قلعه یافته ، همه را بدرون قلعه سورت کشید . و انچه در ولایت سورتهه افتاده بود ، حاکم آن ناحیه بقلعهٔ جونه گره برد . و چون در حراست و محافظت قلعهٔ سورت ، دیگها سلیماني چندان محتاج الیه نبود ، حکم عالي بنفاذ یافت ؛ که این دیگها را بدار الخلافت آگره برند . و همان روز ، زمام حکومت ، و حراست قلعهٔ سورت و آن ناحیه را ، بید اقتدار قلیچ محمد خان ، که بشرف قرب منزلت اختصاص دارد ، تفویض شد .

و بتاریخ سلخ شهر مذکور ، راجه بهارجیو ، راجه ولایت بگلانه ، شرف الدین حسین میرزا را ، که قبل ازین بده سال بواسطه حرکات ناخوش ، و امور نالایق ، که در ضمن حکایات سابق ، شمه ازان تحریر یافت ، طریق بغي و عناد پیموده ، غبار فتنه و فساد بر انگیخته بود ، مقید و مغلول ،

بدرگاه جهان پناه فرستاد. چون دران ایام بواسطه مصالح ملکی، نائره غضب شاهنشاهي التهاب یافته بود، شرف الدین حسین میرزا، را بحکم این مضمون، که - * بیت *

تا توانش بچوب لمادن پند، مکش اورا به تیغ و زهر و کمند.

گوشمال داده، بموکل سپردند، و چون خاطر خطیر، از سر انجام مهمات آنصوبه، فراغت یافت؛ روز دوشنبه، چهارم ذي قعده، سنه ثمانین و تسعمائه متوجه احمد آباد گشتند. و رایات اعلی چون بخطه بروج شرف وصول یافت، والدهٔ چنگیز خان، زبان تظلم کشوده. بعرض اشرف رسانید، که جهجار خان حبشي، پسر او چنگیز خان را، بیجهت به تیغ بیداد کشته. حکم شد، که جهجار خان را، بجهت جواب دعوي، در معرض بازخواست حاضر ساختند. و بعد از پرسش، چون جهجار خان، بقتل چنگیز خان اعتراف نمود، قهرمان قهر خدایگانی اورا در زیر پای فیل منمیل نام انداخته، بجزا و سزا رسانید.

ذکر بعضی از وقائع که در ایام محاصره قلعه سورت سمت ظهور یافت.

دران ایام، که حضرت خلیفه الهي، توجه عالي بتسخیر قلعهٔ سورت گماشته بودند، چند قضیهٔ روی داد. ازان جمله، رفتن ابراهیم حسین میرزا بقصد فتنه انگیزی، بدار الملک هندوستان، و کشته شدن او بنواحی ملتان بمحل خویش مذکور است. و همدرین ایام، چون ابراهیم حسین میرزا، از معرکه سرنال، متاع زندگاني بسلامت بیرون برده، در نواحي پٹن به محمد حسین میرزا، و شاه میرزا ملحق گشت؛ و قضیه گریختن خود، و محاصره سورت درمیان آورده، کنکاش میرزایان بران قرار گرفت، که ابراهیم حسین

میرزا، بممالک هندوستان رفته، فتنه انگیزی نماید. و محمد حسین میرزا، و شاه میرزا شیرخان فولادي را بخود متفق ساخته، پتّن را محاصره نمایند. که از استماع این اخبار، حضرت خلیفه الهي، دست از محاصره سورت باز داشته، بجهت علاج این دو فتنه، متوجه احمد اباد خواهند شد؛ و برین قرار داد، شیر خان فولادي را، بخود موافق ساخته، پتّن را فروگرفتند. و سید احمد خان بارهه، قلعه را مرمت نموده، در مقام حصار داری شده، حقیقت را بدرگاه جهان پناه معروضداشت. چون این خبر بمسامع علیه رسید، حکم شد، که قطب الدین محمد خان، و شاه محمد خان، و محمد مراد خان، و نورنگ خان، و جمیع جاگیرداران مالوه، و رایسین و چندیری و چندی از امرای دیگر که، ملازم رکاب ظفر انتساب اند، مثل رستم خان، و عبد المطلب خان، و شیخ محمد بخاري دهلوي، باحمدآباد رفته، باتفاق اعظم خان بدفع این گروه بیشکوه، پردازند. خوانین مذکور، باتفاق اعظم خان، متوجه پتّن گردیدند؛ و چون به پنج کروهی پتّن رسیدند، محمد حسین میرزا، و شیرخان فولادي، از پای قلعه برخاسته، بجنگ پیش آمدند. میرزایان بر فوج هراول تاخته، هراول را برداشته، بر دست راست اعظم خان، که قطب الدین محمد خان بود زده، آن فوج را نیز پریشان ساختند. و شاه محمد اتکه زخمها خورده، فرار نمود. و امراء این دو فوج گریخته، باحمد آباد رفتند. و اردوی قطب الدین محمد خان، بغارت رفت؛ و نورنگ خان و رستم خان و عبد المطلب خان ترددهای مردانه نمودند؛ و چنین گویند که رستم خان چندان شمشیر، بر تارک و خود اعدا زده بود، که دم تیغ اوبسان دندانهای اره مینمود. و شیخ محمد بخاري کشته شد.

و چون احوال برانغار، و جوانغار، و کشته شدن شیخ محمد بخاري را خان اعظم معائنه دید، خواست که سمند انتقام بر انگیخته، خود بمیدان

مبارزت در آید. شاه بداغ خان، که مرد معرکه دیده بود، عنان خان اعظم را بدست خود گرفته، نگذاشت ؛ و چون لشکر غنیم بجهت گرفتن اولجه متفرق گردید، و در غول معدودی ماندند، خان اعظم باتفاق شاه بداغ خان در صف هیجا در آمده، غول را برداشت ؛ و بتوفیق آلهي، و تائید نامتناهی نسیم فتح و فیروزی، و باد ظفر و بهروزی، از مهبت نصرت بر اعلام اولیای دولت قاهره وزیدن گرفت. و مخالفان، هر کدام، بطرفی بدر رفتند. شیر خان فولادي، بکمال عجز و ناتوانی پیش امین خان، حاکم جونه گڑه رفته، آسایش یافت. و محمد حسین میرزا، بجانب دکن رفت. و این فتح عظیم، که بمحض تائید حق، و اقبال حضرت خاقان مطلق بود، در هژدهم رمضان سنه ثمانین و تسعمائة، شرف ظهور یافت *

و بعد از انتظام مهام سرکار پٹن، خان اعظم، بدستور قدیم، حکومت و حراست ان قلعه را به سید احمد خان بارهه، تفویض نموده، متوجه دریافت سعادت عتبه بوسي گردید. و بستم شوال، درپای قلعه سورت دولت حضور دریافته، مجرای خدمات، و جانسپاری امرا، و سائر نوکران درگاه، فرداً فرداً کرد. و قطب الدین محمد خان و دیگر امرا را در اثنای راه بقصبه معمورآباد فرستاد، تا اختیار الملک برگشته روزگار، و جمعی از حبوش را، که گریخته در حصار و جنگلها متحصن شده اند، گوشمال بدهند. قطب الدین محمد خان، چون بقصبهٔ معمورآباد رسید، افواج را فرستاده، اختیار الملک و حبشیان دیگر را، از جنگل بر آورده قلاع را متصرف شد. و تهانهای خود آنجا گذاشت. و دران هنگام، که حضرت خلیفه الهي بعد فتح سورت متوجه دار السلطنت احمد آباد شد، قطب الدین محمد خان، و امرای دیگر، که درین یورش رفیق او بودند، در قصبهٔ محمود آباد بشرف پایبوس مشرف گشتند.

ذکر وقائع سال هژدهم الهی

ابتدای این سال، روز چهار شنبه ششم ذی القعده، سنه ثمانین و تسعمائه بود. حضرت خلیفه الهي بتاریخ سلخ ذی القعده ببلدهٔ احمد آباد، نزول اجلال فرمود. و حکومت ولایت گجرات بخان اعظم تفویض نموده، روز عید الضحی دهم ذیحجه، سنه ثمانین و تسعمائه، از احمد آباد کوچ فرموده، متوجه مستقر سریر خلافت گردیدند. و بتاریخ هژدهم ذیحجه، از منزل قصبهٔ سیتاپور، از مضافات سرکار پتن، خان اعظم و امرای دیگر را، خلعتهای بادشاهانه، و اسپان تازي بالجام و زین طلا عنایت فرموده، رخصت جاگیر دادند. و همدرین منزل، مظفر خان را مشمول عواطف شاهنشاهي فرموده، حکومت سرکار سارنگپور واجین، از بلاد مالوه، ارزانی داشتند؛ و دو کرور و پنجاه لک تنگه، جاگیر با و تنخواه نموده، رخصت محال جاگیرش فرمودند. و خود، از راه جالور، بکوچ متواتر، عازم دار الخلافت فتحپور گشتند. و چون موکب عالي بیک منزلي اجمیر رسید، عریضهٔ سعید خان، حاکم سرکار ملتان رسید، بمضمون آن که، ابراهیم حسین میرزا اسیر پنجهٔ تقدیر گشته، فوت شد. و تفصیل این اجمال آنکه، چون ابراهیم حسین میرزا، از گجرات ایلغار نموده، بنواحی میرتهه رسیده، اول قافله را، که از گجرات بآگره میرفت در یازده کروهي میرتهه، تاراج کرد؛ و چون بشهر ناگور رسید، فرخ خان، پسر خان کلان، که از جانب پدر حاکم آنجا بود، قلعه را کشیده متحصن شد. و میرزا ابراهیم حسین، خانه چند از فقیر و غربت، که بیرون شهر بود تاراج کرده، بجانب نارنول رفت. رای رام، و رایسنگه، و مردمي که حضرت خلیفه الهي، در وقت رفتن گجرات، قریب یکهزار سوار، در جودهپور

جهت روان ساختن راه، گذاشته بودند، یلغار کرده، از عقب میرزا بناگور رسیده، باتفاق فرخ خان، بتعاقب او روان شدند. قریب بوقت شام، در نواحي موضع کنهوتي، که بیست کروه، از ناگور بود، بمیرزا رسیدند. و میرزا فرار نموده، از نظر غائب شد. و چون دویم ماه رمضان، سنه ثمانین و تسعمأته بود، لشکریان بر کنار حوض بزرگي، بجهت افطار فرود آمدند. میرزا پارهٔ راه رفت، و چون شب شد، برگشته، از هر دو طرف، بر سر این جماعت که به تعاقب او آمده بودند، در آمده، در شبه تیر گرفت؛ و این جماعت ثبات قدم نموده، سرداري میکردند؛ و میرزا سه مرتبه مردم خود را، دو توپ کرده، از دو طرف تیر باران کرد. چون دید که کاري از پیش نمیرود، راه فرار پیش گرفت. توپی که ازو جدا بود، در تاریکی شب جدا افتاده، در مواضع و قریات نواحي گرفتار شده، اکثری بقتل رسیدند. و قریب صد نفر زنده، بدست فرخ خان، و امرای جودهپور، افتاده بودند. میرزا ابراهیم حسین، با قریب سیصد نفر، که همراه او مانده بودند، قصبات میان راه را تاراج کرده، از آب جون و گنگ گذشته، پرگنه اعظم پور، از توابع سنبل که سابق در وقت ملازمت حضرت خلیفه الهي، در جاگیر او بود، رفته، پنج شش روز بوده، بجانب پنجاب روان شد. و قصبهٔ پاني پت و سونپت و کرنال، و اکثر مواضع که در سر راه بود، غارت کرده، میرفت. و خلق کثیر، از لوتمار مردم واقعه طلب، همراه او شده، بخلق خدا آزار میرسانیدند.

و چون به پنجاب در آمد، حسین قلیخان ترکمان، که امیر الامرای پنجاب بود، و باتفاق لشکر این صوبه، قلعهٔ کانگره را که بنگرکوت مشهور است، محاصره داشت، خبر آمدن میرزا شنیده، باتفاق برادر خود،

اسمعیل قلیخان، و میرزا یوسف خان، و شاه غازیخان ترکمان، و فتح خان جباري و جعفر خان ولد قزاقخان، و دیگر امرا، یلغار نموده، در ظاهر قصبه تلنبه که چهل کروهي ملتانست، بمیرزا رسید. و میرزا درین محل بشکار رفته بود؛ بی توزک و ترتیب از شکار برگشته، متوجه جنگ شد. و مردمش متفرق شده، باو نتوانستند رسید. و برادرش مسعود حسین میرزا، پیشتر از و رسید، و بر فوج حسین قلیخان تاخته، گرفتار گشت. بعد از و ابراهیم حسین میرزا رسیده، کاری نساخته، برگشته، راه فرار پیش گرفت. و چون بنواحي ملتان رسیده، از آب گاره، که عبارتست از آب بیاه و ستلج، که یکی شده میگذرند، میخواست، که بگذرد، چون شب شده بود، و کشتی پیدا نشد؛ در کنار دریا فرود آمد. طائفه جهیلی که از قسم ماهي گیرند، و رعیت ولایت ملتان اند، بر سر او شبیخون آورده، تیر باران کردند. و تیری بر حلق میرزا رسید. و میرزا کار خود را، دگرگون دیده، تغیر لباس کرده، آهسته از میان جمعي که با او همراه بودند، و بچهار صد سوار میرسیدند جدا شده، بطریق قلندران خواست، که بدر رفته، خود را بطرفی اندازد. جمعی از مردم آن نواحي، او را شناخته گرفته پیش سعید خان، حاکم ملتان بردند. و میرزا در قید سعید خان در گذشت.

القصه حضرت خلیفه الهي روز دهم، محرم الحرام، سنه احدی و ثمانین و تسعمأته، موافق سال هزدهم الهي، از گرد راه بمزار مورد الانوار، قطب الواصلین خواجه معین الدین چشتي، قدس سره، نزول فرموده، بادای شرائط طواف پرداخته، مجاوران روضه رضیه، و عموم متوطنان آنجا را، از نذور و صدقات غني و مستغني گردانیدند. و یکهفته، که دران بقعه شریفه توقف نموده بودند، هر صبح و شام، بزیارت آن مقام، سعادت فرجام

تشریف بردہ، در مهام کلي و جزوی استمداد میخواستند. * بیت *

کسی کاستعانت بدرویش برد، اگر بر فریدون بزد از پیش برد.

بعد ازان، عنان عزیمت بصوب مرکز دائرہ خلافت معطوف ساخته، چون پرگنه سنگانیر، مخیم سرادقات جاہ و جلال گردید، اردوی همایون را، در منزل گذاشته خود بذات اقدس، باخواص مقربان بطریق ایلغار متوجه بیت الشرف گشتند. و در عرض دو شب و یک روز، راہ دور و دراز را طی نمودہ، بقصبهٔ بجونه، که دوازدہ کروهي دارالخلافت فتحپور ست، شرف نزول فرمودند. و بجهت اختیار ساعت، سه روز دران منزل توقف فرمودہ، دویم صفر سنه مذکورہ، موافق سال هژدهم الهي، سکان دارالخلافت فتح پور، از قدوم عزت لزوم، سر افتخار بآسمان سودند.

ذکر رفتن حسین قلیخان به نگرکوت، و مراجعت نمودن.

چون مزاج اقدس از راجه جیچند، راجه نگرکوت، انحراف یافت؛ حکم بقید و حبس او فرمودند. و پسر او بدهیچند، که خورد سال و شاخ ناشکسته بود، خود را قائم مقام پدر پنداشته، و پدر را مردہ انگاشته، در مقام سرکشی شد. حضرت خلیفه الهي کب رای را، براجه بیربر مخاطب ساخته، ولایت نگرکوت باو لطف فرمودند. و بنام حسین قلیخان، و امرای پنجاب فرمان صادر شد، که نگرکوت را از تصرف بدهیچند بر آوردہ، براجه بیربر سپارند. بیر بزبان هندی، شجاع و بر بزرگ را گویند. یعني راجه که شجاع و بزرگست.

چون راجه بیربر، بلاهور رسید، حسین قلیخان باتفاق میرزا یوسف خان، و جعفر خان، و فتح خان جباري، و مبارک خان ککهر، و شاه غازي خان، و سائر امرای پنجاب متوجه نگرکوت شدند.

و چون افواج منصوره قریب بدمهری رسیدند، جنونو نام ضابط دمهری که خویش جیچند میشد، و از استحکام قلعهٔ خود مغرور بود، قلعه را مضبوط ساخته، خود را بگوشه کشیده، وکلای خود را با پیشکش فرستاده، پیغام داد، که از وهم، و ملاحظه خود، بخدمت نمي توانم آمد. اما خدمت راهداری رامن کفیل میشوم. حسین قلیخان وکلاء جنونورا خلعتها داده، رخصت کرد. و جمعي از ملازمان خود را، برسم تهانه داري، در قریه، که بر سر راه واقع ست، گذاشته، پیشتر متوجه گشت.

و چون بقلعهٔ کوتله، که در ارتفاع بچرخ چنبری دعوی همسری میکند، و سابقاً براجه رامچند، راجهٔ گوالیار متعلق بود، و راجه دهرم چند، و راجه جیچند، آنرا بزور متصرف شده بودند، اردو فرود آمد. متعلقان راجه جیچند، که بحراست و محافظت قلعهٔ کوتله نامزد بودند، دست به تفنگ، و تیر، و سنگ کرده، جمعی از پیادهای اردو را، که بتاراج رفته بودند، ایزا رسانیدند. حسین قلیخان از استماع این خبر، باتفاق امرا، سوار شده، ملاحظه اطراف قلعهٔ کوتله نموده، بر کوهي، که محاذي قلعه است، و استعداد سرکوب دارد، بر آمده، ضربزني چند، که در آن یورش همراه برده بود، بمحنت بسیار بالای کوه بر آورده، توپ چند انداخت. و عمارت شقدار قلعه، بضرب توب، از هم ریخت؛ و جمعی کثیر از مردم قلعه، در زیر دیوار ماندند، و تهلکه عظیم درمیان مردم قلعه افتاد. چون وقت عصر نزدیک آمد، جمعي را دران مرچل گذاشته، باردو معاودت نموده، راجپوتاني که دران قلعه بودند، از خوف صدمات

توپخانه، شب فرصت نگاه داشته، راه فرار پیش گرفتند. و صبح، چون این خبر بحسین قلیخان رسید، طبل کوچ نواخته، بسر قلعه کوتله رفت. و آنرا براجه گوالیار که در قدیم الایام، از اباء او بود سپرده، تهانه خود گذاشته، پیشتر متوجه گردید. چون تشابک اشجار بمرتبه بود، که عبور مور و مار، دران جنگلستان بدشواری میسر میشد، حسین قلیخان فرمود، که هر روز پیاده حشری جنگل بری کرده، راه وا میکردند. و بکوچ متواتر، در اوایل رجب، سنه ثمانین و تسعمأته، موافق هفدهم سال الهي، قریب بباغ چوگان راجه جیچند، که قریب نگرکوت ست، فرود آمد. و لشکریان، در صدمهٔ اول، حصار بهون، که بتخانه مهمائی آنجاست، و بغیر خادمان مهمائي دیگر آنجا نمي باشد، بزور بازوی شجاعت و شهامت، فتح نمودند؛ و جمعي از راجپوتان، که بقصد تقرب مردن خود قرار داده بودند، ثبات قدمي ورزیده ترددهای مردانه بتقدیم رسانیده، آخر بضرب تیغ خونریز، بخاک هلاک افتادند. و برهمن بسیار، که چندین سال مجاورت بتخانه اختیار نموده، یکنفس بیضرورت مفارقت نمیکردند، کشته شدند؛ و قریب دویست ماده گاو سیاه را، که هندوان نذرگویان دران بتخانه گذاشته بودند، و درین غوغا، حریم بتخانه را دارالامن خیال کرده، آنجا جمع شده بودند، و بعضی اتراک ساده لوح، که در چنان وقتی، که تیر و تفنگ در رنگ قطرات باران، پی در پی میرسید، یکیک را ازان ماده گاوان کشته موزه از پای بر آورده بخون آنها پر میکردند، و بسطح و دیوار آن بتخانه میریختند.

و چون شهر بند بیروني نگرکوت بتصرف در آمد، معموره آنرا ویران کرده، جهت فرود آمدن اردو، هموار کردند. و بعد ازان، بمحاصره پرداخته ساباط و سرکوب ساختند. و ضربه زني چند، بزرگ بر کوهي

که محاذي قلعه واقع بود، بر آورده، هر روز چند دست توپ، بر قلعه و عمارات راجه مي انداختند. اتفاقاً روزی کارفرمای توپخانه، جای را که راجه بدهیچند بطعام خوردن مشغول بود، مشخص ساخته، در وقت طعام خوردن، توبی بزرگ انداخت؛ چنانچه آن توپ بر دیواری رسیده، قریب هشتاد کس در زیر آن دیوار هلاک شدند. ازانجمله یکی بهوج دیو، ولد راجه تختمل راجه مؤو بود.

و چون در اوائل شوال، خطوط از لاهور رسید، که ابراهیم حسین میرزا از آب ستلده گذشته، متوجه دیپالپور شد، حسین قلي خان متفکر گشته، مضمون خطوط را بمقتضای مصلحت وقت، از جمیع امرا مخفي میداشت. چون دران ایام عسرت تمام، در لشکر راه یافته بود، و سکان قلعه حرف صلح درمیان داشتند، حسین قلي خان بضرورت، بصلح رضا داده، کفار پیشکش بسیار از هر قسم، قرار داده، از جمله پنج من طلا، بوزن اکبر شاهي، و اجناس قماش، بجهت پیشکش حضرت خلیفه الهي قبول نمودند.

* بیت *

زر و گنج فزون از وزن بازو، که کوه افتد ز وزنش در ترازو،
مهیا شد ز بهر درگه شاه، که هر کوهان برد کوهي بدرگاه.

و در پیش دربار راجه جیچند، مسجدی طرح انداخته، انروز و روز دیگر کار کرده پیش طاقی بر آوردند. و بعد اتمام پیش طاق، روز جمعه اواسط شوال، سنه ثمانین و تسعمائه، منبر نهاده، حافظ محمد باقر، خطبه بنام نامي آنحضرت، خواند. وقتیکه، شروع در ذکر القاب همایون حضرت شاهنشاهي نمود، زر بسیار بر سرش نثار کردند. و چون صلح منعقد گشت، و خطبه خوانده شده، و وجوه دراهم و دنانیر بنام همایون تزئین یافت، حسین قلي خان مراجعت نموده، متوجه دفع ابراهیم حسین میرزا شد.

بقصبه جماري رسيده، بخدمت قدوة السالکين، خواجه عبد الشهيد، مشرف گشت؛ و خواجه بشارت فتح داده، جامه خاص خود بخان لطف فرموده، بدرقه دعا همراه ساخته، رخصت نمودند. چنانچه بقصبهٔ تلنبه رسيده، بفتح و فيروزی اختصاص يافت. و تفصيل آن، سابقاً مذکور گشت.

و چون حضرت خليفه الهي، بفتح و فيروزی از گجرات معاودت فرموده، در دارالخلافت فتح پور قرار گرفتند، حسين قلي خان مسعود حسين ميرزا را همراه گرفته، متوجه ملازمت شد. و بسعادت آستان بوسي رسيد. مسعود حسين ميرزا را، بنظر حضرت در اورد، و ديگر اسيران را، که قريب سيصد نفر بودند، چرمهای گاو در گلو انداخته، بشکلي بوالعجب، از نظر اشرف گذرانيد. و دران حين، چشم باطل بين مسعود حسين ميرزا را دوخته بودند. حضرت خليفه الهي از کمالِ مرحمت ذاتی فرمودند، تا چشم مسعود حسين ميرزا را باز کردند، و اکثر بنديانرا گذاشتند؛ و چندی را که راس و رئيس مفسدان بودند، بموکلان سپردند. و سعيد خان نيز، همدران روز بملازمت استسعاد يافته سر ابراهيم حسين ميرزا را، که بعد از مردن از تن جدا کرده، همراه خود داشت، در پيش گاه درگاه انداخته بعواطف بيدريغ ممتاز گرديد.

و باوجودی، که در ممالک گجرات ترددی نمانده بود، و جميع قلاع آنولايت، در تصرف اوليای دولت قاهره در آمده، هرکس از ملازمان درگاه، که دران يورش، ملازم رکاب ظفر انتساب بودند، ويرا بتفقدات بادشاهانه نواخته، بکومک اعظم خان تعين فرمودند. و هنوز استقرار مواکب عليه، در مستقر سرير خلافت، سه ماه نگذشته بود، که خبر فترات گجرات متواتر شد؛ و عرضداشت اعظم خان، درباب طلب کومک رسيد.

ذکر بعضی وقائع که بعد از وصول موکب همایون بدارالخلافت در ولایت گجرات وقوع یافته.

چون حضرت بادشاه، خلائق پناه، بعد از انتظام مهام ممالک گجرات، بدارالخلافت فتحپور تشریف آوردند؛ مفسدان و معاندان، که از سطوت و صولت سپاه، نصرت پناه در گوشها خزیده، دم در کشیده بودند، سر بر آوردند. ازانجمله اختیار الملک گجراتي حبشیان و مردم گجرات را فراهم آورده، شهر احمد نگر و پرگنات آن نواحي را، متصرف شده، داعیه انداشت که برسر احمدآباد رود. و محمد حسین میرزا، از ولایت دکن، باراده تسخیر قلعه سورت، متوجه شد. قلیج خان که جاگیردار آنجا بود، قلعه را مستحکم ساخته، در مقام جنگ و جدال ایستاده، محمد حسین میرزا ترک سورت داده، بطریق ایلغار عازم بندر کمبایت گشت. حسن خان کرکراق، که شقدار کمبایت بود، چون طاقت مقاومت نداشت، از راه دیگر گریخته، خود را باحمدآباد رسانید. خان اعظم نورنگخان، و سید حامد بخاري را، بدفع محمد حسین میرزا فرستاد؛ و خود بتسکین فتنه اختیار الملک، بصوب احمدنگر و ایدر متوجه گردید. نورنگ خان و سید حامد بخاري چون بحوالی کمبایت رسیدند، محمد حسین میرزا از شهر برآمده، در برابر ایشان نشست. و چند روز میان فریقین جنگهای سخت واقع شد؛ و سید جلال، پسر سید بهاء الدین بخاری، که در سلک امرا انتظام داشت، دران جنگ کشته شد.

و آخر الامر، محمد حسین میرزا، چون حریف اقبال بادشاهي نبود، از پیش نورنگ خان و سید حامد گریخته، نزد اختیار الملک رفت. و خان اعظم، که بدفع اختیار الملک رفته بود، در نواحی احمد نگر نشسته بود. چند نوبت افواج بر سر اختیار الملک فرستاد، و مابین احمد نگر و ایدر چند روز متواتر جنگهای صعب واقع شد، و فتح میان فریقین دائر بود؛ و درین اثنا خبر رسید، که پسران شیر خان فولادی و پسر جهجار خان حبشي که بقصاص چنگیز خان بجزا رسیده، و محمد حسین میرزا باو ملحق شده ارادهٔ آن نموده اند، که از راه دیگر خود را بطریق ایلغار باحمدآباد رسانند. خان اعظم بعد از استماع اینخبر کوچ نموده، متوجه احمدآباد گشت. و بشهر رسیده، کس بطلب قطب الدین محمد خان، به بروج فرستاد، و قطب الدین محمد خان با لشکر خود، با احمد آباد آمده، بخان اعظم پیوست. و اختیار الملک و محمد حسین میرزا، و دیگر مخالفان با بست هزار سوار از مغول، و گجراتی، و حبشي، و افغان، و راجپوت، فراهم آورده، روی عناد و بغي، بصوب احمد آباد نهادند. و راجه ایدر نیز، طریقه موافقت بآنجماعت وخیم العاقبت مسلوک داشت.

و چون نزدیک احمد آباد رسیدند، خان اعظم، و قطب الدین محمد خان، بواسطه آنکه بربعضی نوکران جمعیت‌دار خود، اعتماد نداشتند، در احمد آباد متحصن شدند. و هر روز، جمعی را بیرون فرستاده، پای قلعه را بآهنگ جنگ گرم میداشتند. و دران جنگها، روزی فاضل محمد خان، ولد خان کلان، از قلعه بیرون رفته، با مخالفان جنگ مردانه کرد. و چند کس را، برخاک هلاک انداخته، آخر بزخم نیزه شهید شد. و خان اعظم روز بروز، واقعات را عرض داشت نموده، کومک میطلبید. و اظهار طلب توجه رایات عالیات نیز میکرد. رای عالم آرای بران قرار یافت، که نوبتی

دیگر علم عزیمت بجانب گجرات برافرازند؛ و ساحت آنمملکت را از لوث وجود مفسدان پاک ساخته نهال آمال اهل ضلال را، از بیخ بر اندازند. * بیت *

چو ابر فتح باز آهنگ آن کرد،
که از یک قطره بنشاند آنهمه گرد.

چون عرایض خان اعظم متواتر و متوالی بطلب کومک میرسید، بنابر آن حضرت خلیفه الهي متصدیان مهمات بادشاهي، و متکفلان سر انجام امور شاهنشاهي را طلبیده، در باب سامان اسباب سفر احتمام فرمودند. چون یورش اول، بیکسال کشیده بود، و سپاه ظفر دستگاه، بواسطه طول ایام سفر بیسامان شده بودند، و بعد از مراجعت، چندان فرصت نیافتند، که از محال جاگیر زری تحصیل نموده، بتدارک احوال خود پردازند، حضرت خلیفه الٰهی، دست دریا نوال، ببذل اموال کشوده، از خزانه عامره، زر موفور و نقود غیر محصور، در وجه علوفه، و انعام سپاه گردون احتشام، عنایت فرموده، در باب ترتیب اسباب مقاتله اهتمام تمام مبذول داشتند. و پیش خانه عالي بمصحوب شجاعت خان راهي ساخته، و در سرعت سیر اهتمام تمام اظهار نموده، چند طویله خاصه را بخواجه آقا جان حواله فرمودند، تا همراه پیش خانه روان شود. و دیوانیان عظام را بالمشافه فرمودند، که در مهم سازی لشکری، که درین یورش ملازم رکاب دولت اساس خواهد بود، تعجیل نمایند. و از امرا مهم سازی، هر که صورت میافت، در همان روز، سزاولان او را، از شهر بیرون برده، به پیش خانه عالي میرسانیدند، و مکرراً بزبان معجز بیان رفته بود، که هر چند ما سعی و اهتمام در فرستادن لشکر مي فرمائیم، اما هیچکس پیشتر از ما بر سرکار نخواهد رسید، و بعینه همچنان شد.

و چون اکثر امرا، و سپاه، بصوبهٔ گجرات متوجه شدند، حسین قلیخان را که خدمات شایسته از و بوقوع آمده بود، بخطاب خانجهانی، شرف امتیاز بخشیده، بزیادتي علوفه و جاگیر نوازش فرمودند، و بدستور سابق حکومت لاهور، خصوصاً، و سرکار پنجاب، عموماً، باو تفویض نموده شرف رخصت ارزاني داشتند، و دران روز، خان مشار الیه، در حق هر که استدعاء منصب، و زیادتي علوفه نمود، بشرف قبول رسید؛ و حکم شد، که راجه تودرمل، بمنزل خان جهان حسین قلي خان رفته، بصلاح و استصواب او مهم سازی امرای پنجاب نماید؛ و غیر از میرزا یوسف خان، جمیع امرای پنجاب را بمرافقت خانجهان رخصت فرمودند. و میرزا یوسف خان، و محمد زمان، که اثار رشد، از اطوار او ظاهر و باهر بود، در آن سفر خیریت اثر، ملازم رکاب دولت انتساب، بودند. و سعید خان حاکم ملتان را نیز رخصت جاگیر نموده، برادرش مخصوص خان را، که بمزید قرب و منزلت اختصاص داشت، همراه گرفتند.

آنحضرت چاشت گاه روز یکشنبه، بست و چهارم، ربیع الاخر، سنه احدي و ثمانین و تسعمائه، موافق سال هژدهم الهي، بر ناقه سبک سیر سوار شدند. و مقربان درگاه و نزدیکان بارگاه، بر بختیان دونده، که دائم از باد صبا گرد برده اند، سوار شده همعنان گشتند. و آنحضرت، آن روز تا قصبهٔ توده، عنان باز نکشیدند، و دران قصبه ما حضری تناول فرموده، زمام ایلغار بقاید پروردگار، سپرده صباح روز دوشنبه، در هنس محل ساعتی آسایش فرموده، بجناح تعجیل رو براه آورده اند؛ و یکپهر از شب سه شنبه گذشته بود، که بموضع موزآباد رسیدند. چون، في الجمله، ماندگي در آنحضرت تاثیر کرده بود، و بعضی مقربان از شرف خدمت باز مانده بودند، چند ساعت توقف فرموده، بجهت دفع کوفت، تدهین

نمودند . بعد اجتماع مقربان ، بر ارابهٔ تیز رفتار سوار شده ، تمام شب راه رفتند ؛ و روز سه‌شنبه بیست ششم ماه ، از گرد راه ، بمزار فایض الانوار قطب الواصلین خواجه معین الدین چشتي قدس الله سره خرامیده ، لوازم طواف بجا آورده ، رسم فقر و آئین سوال ، از مجاوران روضه جنت مثال ، بلکه از سائر متوطنان خطه اجمیر برداشته ، زمانی در دولتخانهای عالي ، که بجهت نشیمن خاص ، بنا نموده بودند ، استراحت فرمودند . و آخر روز ، از اجمیر سوار شده ، رو براه نهادند . و از مقربان درگاه ، در وقت سواری میرزا خان خلف صدق خانخانان بیرام خان ، که اکنون یارث و استحقاق بخطاب مستطات خان خانان مشرف است ، و سیف خان کوکه و زین خان کوکه و خواجه عبد الله کچک ، و خواجه میر غیاث الدین علي اخوند ، که امروز در دانش علم تاریخ و اسماء الرجال در ربع مسکون نظیر ندارد ، و بخطاب نقیب خان مشرفست ، و میرزاده علیخان ، و رستم خان ، و میر محمد زمان ، برادر میرزا یوسف خان ، و سید عبد الله خان ، و خواجه غیاث الدین علي بخشي ، که بعد از فتح بخطاب آصفخانی سرافراز شده بود ، در زیر سائه چتر عالمگیر حاضر بودند . و تمام شب قمروار جهان نوردیدند . هنگام طلوع صبح صادق ، شاه قلي خان محرم ، و محمد توقبای که قبل ازین از فتحپور مرخص شده ، پیشتر راهی شده بودند ، شرف خدمت در یافتند . و در زمان سواری ، منهیان خبر آوردند ، که افواج فیروزی آثار که پیش ازین متوجه شده اند در قصبهٔ پالی که دران نزدیکیست ، فرود آمده اند ؛ حضرت خلیفه آلهی خواجه عبد الله و آصف خان بخشي ، و رایسال درباری را امتیاز بخشیده ؛ بخود همراه گرفتند . و دویم ماه جمادی الاول ، سنه احدي و ثمانین و تسعمائه موافق سال هزدهم الهي ، بقصبهٔ دیسه ، که بست کروهي پٹن گجراتست ، رسیدند . ۱

و شاه علي ، پسر بخش لنگاه ، که شمه از احوال او ، در ذکر حضرت جنت آشیاني سمت گذارش یافته ، و از قبل میر محمد خان کلان ، شقدار قصبهٔ دیسه بود ، بیرون دویده ، روی بندگي و اخلاص بر خاک درگاه نهاد . و آن حضرت آصف خان میر بخشي را ، نزد میر محمد خان فرستادند ، تا او را ، با لشکری که موجود و حاضر داشته باشد ، برداشته در قصبهٔ بالیسانه ، که از پتن پنج کروهی میشود ، بموکب همایون ملحق گرداند ؛ و نصف شب از قصبه دیسه متوجه بالیسانه گردیدند . و از راه پتن منحرف شده چاشت سلطانی ، ظاهر قصبه بالیسانه معسکر اردوی جاه و جلال گردید . و مقارن وصول رایات عالیات بقصبه بالیسانه میر محمد خان ، با لشکر خود ، و جمعی از امرا و ملازمان درگاه معلی ، مثل وزیر خان ، و شاه فخر الدین خان مشهدی ، که نقابت خان خطاب داشت ، و طیب خان ولد طاهر محمد خان ، حاکم دهلی ، و گروهی از عظمای راجپوتان ، مثل کهنگار برادر زادهٔ راجه بهکوانداس ، که قبل ازین ، بکومک خان اعظم از فتحپور روان شده بودند ، و بجهت ملاحظه از پتن گذشتن نتوانستند ، بدرگاه آسمان جاه امده شرف خدمت دریافتند . و درین منزل ، حکم قضا جریان نفاذ یافت ، که سپاه نصرت پناه مسلح و مکمل شده ، در عرصهٔ عرضگاه اکبر که نمونه روز محشر است حاضر شوند . امرای عالي مقدار ، افواج خود را آراسته ، و جوانان معرکه دیده نبرد آزموده چون گوهر تیغ در اهن نشسته روی بمیدان آوردند . حضرت خلیفه الهی بنظر احتیاط ، ملاحظه افواج منصوره فرموده ، اگر چه وثوق تمام بر عون و نصرت سماوی ، و امداد ملائکه روحاني داشتند ؛ اما نظر بعالم اسباب نموده ، سرداری قلب لشکر ، که آن را قول نیز گویند ، و جای سلطان لشکر ست ، بمیرزا خان ، خلف صدق خانخانان بیرام خان که در عنفوان شباب بود ، و دلائل نجابت از سیماء مبین او ظاهر و باهر بود ،

نامزد فرمودند؛ و سید محمود خان بارهه، که بمزید شجاعت، و شهامت از ابناء زمان، در پیش بود، و شجاعت خان، و صادق خان، و جمعی دیگر را نیز در قلب لشکر تعین فرمودند. و اهتمام فوج میمنه و سرداری آن گروه، بمیر محمد خان کلان، حواله کردند. و سرداری میسره بحسن اعتبار وزیر خان تفویض یافت. و محمد قلي خان توقبای و ترخان دیوانه را، با گروهی از بهادران مردانه، در فوج هراول قرار دادند. و خود بنفس نفیس بموافقت و مرافقت و عون و نصرت خداوندي، با صد سوار چیده، که از میان هزاران هزار سواریکی را انتخاب فرموده بودند، طرح شده، متکفل گشتند که در هر فوجی که خلل روی نماید، بذات اشرف، بتدارک آن پردازند. و بعد از ترتیب افواج، حکم عالي نفاذ یافت، که هیچ آفریده، از فوج خود، جدا نشود.

و باوجودیکه، زیاده از سه هزار در ظل رایت آسمان حمایت حاضر نبودند، و عدد سپاه مخالفان از بیست هزار سوار بیش نشان میدادند؛ حضرت خلیفهٔ الهي، عنان ارادت، بقبضهٔ عنایت خداوندي سپرده، آخرهای روز از قصبه بالیسانه سوار شده، متوجه احمد آباد گردید. و سکنهٔ قراول را، پیش خان اعظم فرستادند. تا مژدهٔ وصول رایات فتح آیات باو برسانند. و تمام شب راه رفته، روز سه شنبه سیوم جمادي اول، آفتاب اقبال بر نواحی قصبه کري که بست کروهی، احمد آباد ست، تافت. و قراولان از پیش خبر آوردند، که جمعی کثیر از مخالفان، چون غبار نعل مواکب عالي دیدند، بگمان آن که، فوجی از پتن بتاخت میرسند، مسلح شده، از قصبه کری بیرون آمده، در مقام جنگ و جدال ایستادند. حکم شد که فوجی از عساکر منصوره، بدفع آن گروه، خون گرفته، پردازند؛ و انها را از میان راه رانده، به تسخیر قلعه مقید نشوند. و لشکر ظفر اثر، چون

آن بی عاقبتان را رسیدند، ان اجل رسیدها باهنگ جنگ پیش آمدند؛ عساکر منصوره در طرفه العین از لوث وجود آنجماعت بیباک جهان را پاک ساختند. و چند کس، از دست اجل خلاص گشته، خود را در قلعه انداختند. و چون حکم بود، که مقید بقلعه نشوند، از قصبه کری پنج کروه پیشتر رفتند؛ و حضرت، که بآنجا رسیدند، بجهت آسایش چهار پا، و آسودگی سپاه، فرود آمدند. و تا سحر آرام گرفته، مقارن طلوع طلیعه صبح، رو براه آوردند. و بخشیان عظام ترتیب افواج نموده، درسایه چتر اقبال آفتاب اسا، متوجه گشته، تا سه کروهی احمد اباد عنان سرعت باز نکشیدند. و دران مقام سعادت فرجام، امر بادشاه گردون احتشام، بنفاذ پیوست؛ که افواج لشکر سلاح بپوشند، و جیبه خانه خاصه را، در برابر چیدند، و هرکس که در آوردن یراق تقسیر نموده بود، یا یراق او قصوری داشت؛ از جیبه خانه خاصه یراق مناسب وضع باو عنایت میفرمودند و خواجهٔ غیاث الدین آصف خان را فرستادند، که خان اعظم را، از وصول افواج عالي اطلاع داده، بموکب منصور ملحق گرداند. انگاه دریای لشکر در تموج امده طوفان خونریزی صحرای احمداباد را زیر و زبر کرد.

و چون حضرت خلیفه الهي در عرصه نه روز از فتح پور، بشرحی که بر زبان قلم گذشت، بکنار آب احمد اباد رسیدند؛ عنان سمند دولت باز کشیده، معلوم نمودند، که هنوز مخالفان خمار آلوده، بربستر غفلت و بیخبری افتاده اند. بزبان الهام بیان رفت، که بر سر بیخبران و غافلان واندن، شیوه مردان نیست؛ چندان صبر کنیم که غنیم مستعد شود. پس از آواز نفیر و ناله کرنای مخالفان سراسیمه، و مضطرب، بطرف اسپان دویدند. و محمد حسین میرزا، با دو سه سوار بجهت تحقیق خبر، بکنار آب آمد. اتفاقا سبحان قلي ترک نیز، با دو سه یار، ازینطرف بکنار

آب رفته بود. محمد حسین میرزا فریاد کرد، که ای بهادر این چه فوج است؟ سبحان قلي گفت، که این کوکبهٔ دولت خلیفهٔ الهي ست، که از فتحپور، بجهت استیصال حرام نمکان رسیده. محمد حسین میرزا گفت که جاسوسان من، امروز چهارده روز ست که بادشاه را در فتحپور گذاشته اند. و اگر فوج بادشاهی باشد، فیلان بادشاهی، که هرگز از رکاب جدا نمیگردد، کجاست؟ سبحان قلي گفت، فیلان مست کوه تن چهار صد کروه راه، در عرض نه روز چگونه همراهی توانند کرد؟ محمد حسین میرزا، مدهوش و متحیر، بمیان لشکر خود رفته، فوجها را آراسته، روی بمیدان نهاد؛ و اختیار الملک را، با پنجهزار سوار فرستاد، تا خان اعظم را نگذارد، که از قلعه بیرون آید. و چون زمان توقف بامتداد کشید حکم شد، که هراول از آب بگذرد؛ و درین حین یکی از احاد الناس لشکر سر یکی از غنیم را در پای سمند انداخت؛ و انرا بفال نیک گرفته، فرمودند، که وزیر خان، بافواج میسره، عبور نماید. انگاه ان حضرت با سپاهی که، در سائیه چتر اقبال قرار گرفته بود، از آب گذشتند. * بیت

همه ساز غزا کرده مهیا،
روان شد کوه آهن، سوی دریا؛
در آمد باد این لشکر، در ان خاک،
که سنگش هم گریزان شد چو خاشاک.

و در حین عبور از آب ترتیب لشکر برهم خورد، و همه بیکبارگی بآب در آمدند. و اندک راهی پیشتر رفته بودند، که فوجی عظیم از لشکر مخالفان پدید آمد، و محمد حسین میرزا، با هزار و پانصد مغول، که همه فدای او بودند، پیشتر رسید؛ و از گرد راه، بر هراول که سرداران محمد قلي خان توقبائی، و ترخان دیوانه بود تاخت. و مقارن این حال، حبشیان و افغانان

بر صف وزیر خان تاختند؛ و بهادران طرفین، بیکدیگر آویختند. * بیت *

دو لشکر به پیکار بر خاستند، برابر صف کین بر آراستند.

تو گفتی هوا بر یکی سو گوار، زمین کشت زا ریست اندر کنار.

و چون حضرت خلیفه الهي، آثار وهن و فتور، در هراول معاینه نمودند، بر فوج دشمن، چون شیر خشمناک، حمله آوردند. و جمعی از بندگان جانسپار، غلغله سورن، یا معین بفلک الافلاک رسانیده، بر صف اعدا تاختند، و سیف خان کوکه پی صرفه تاختند، داد مردانگي داده، شهادت یافت. و محمد حسین میرزا، و شاه میرزا، حق تردد، و مردانگي بجا آورده، خاک بی دولتی بر فرق خود بیختند، و از میدان شیر رو بگریز آورده، پشت دادند. و لشکر منصوره، از پی در آمده، کس جدا میکردند. و حضرت با معدودی چند، عنان سمند دولت باز کشیده، ایستادند. و محمد حسین میرزا، که اسپش زخمي بود، از هول جان، استعجال در گریختن میکرد. و در اثناء راه، بوته زقوم پیش آمد، خواست که اسپ ازان زقوم بجهاند؛ اجل گریبان او گرفته، بر زمین انداخت. و از ملازمان درگاه، گدا علي نام ترکي؛ که سر در پی او داشت، خود را از اسپ انداخته، او را گرفت. وزیر خان، که سردار میسره بود، تردد، و جانسپاری، و اثار شجاعت و شهامت بظهور رسانید. و فوج حبشي، و گجراتي پای قرار افشرده، حملها پی در پی مي آوردند. تا آنکه شکست محمد حسین میرزا، و شاه میرزا شنیده پشت بمعرکه دادند.

و میر محمد خان، که امیر میمنه بود، بزور بازوی خود پسران شیر خان فولادي را، خسته گردانید. و از ضرب تیغ جانگداز، مخالفان بیدولت، روی ادبار، ببادیه ناموسي آوردند. * بیت *

ز تیغ شاه کابي بود بس تیز، فرو رفت، آن دخان آتش انگیز.

و چون نیر اعظم اقبال، بر جنگگاه تافت، از هر طرف معرکه، لمعات فتوح، و بوارق نصرت، درخشیدن گرفت. و آنحضرت، با فیروزي و بهروزي، بر بالای پشته، که برکنار جنگگاه بود، نزول اجلال فرموده، بادای مراسم شکر مشغول بودند؛ که گدا علي بدخشي، و یک کس دیگر از نوکران خان کلان، محمد حسین میرزا را زخمي آوردند. هر کدام دعوی گرفتن میکردند. راجه بیربر، که شمهٔ از احوال او گذشت، از و پرسید، که ترا کدام یک گرفته. محمد حسین میرزا گفت، مرا نمک حضرت گرفته؛ و الحق بر زبان او رفت. انگاه، حضرت برفق و مدارا، عتاب چند فرموده، او را برایسنگه سپردند. و از گرفتاران معرکه مرد آزمائي، شاه مدد نام، مجذوبي را، که خود را کوکه ابراهیم حسین میرزا مي گفت، حضرت به برچه، که در دست مبارک داشت، بر خاک هلاک انداختند؛ و بضرب تیغ آبدار بندگان درگاه، پاره پاره شد؛ و در آخر معلوم شد، که در جنگ سرنال، بهوپت برادر راجه بهگوانداس را، او کشته بود.

و بعد از فتح، ساعتي نگذشته بود، که فوجي آراسته، از غنیم ظاهر شد؛ و اضطرابي درمیان مردم پدید آمد. قراولان خبر آوردند، که اختیار الملک گجراتیست، که راه بر خان اعظم بسته بود، و از شنیدن خبر شکست محمد حسین میرزا، از کوچهای شهر بر آمده، رو بصحرا نهاده. حضرت خلیفه الهي، جمعي را فرمودند، تا پیش رفته، بزخم تیر جانسوز، روی عدو بر گردانند. مقارن اینحکم، چون اختیار الملک، ظاهر شد، چند سوار خونریز، سورن یا معین انداخته، تاختند؛ و گروهي را، که پیش پیش فوج مي آمدند، درمیان خاک و خون افگندند. و اختیار الملک، از هول، روی گریز بطرف پشته، که مستقر رایات دولت، و اعلام اقبال بود، آورده، از دو طرف آن پشته، بخواري و رسوای بگذشت.

و از غایت سراسیمگي، چنان میگریخت، که دلاوران سپاه ظفر پناه تیر از ترکش آنجماعت گرفته، بر ایشان میزدند. و درینوقت سهراب بیگ نام ترکماني، اختیار الملک را شناخته، از عقب او روان شد. و او بزقوم زاری رسیده، خواست که اسپ بجهاند. ترک غارتگر اجل مرکب او را، از پای در آورد. سهراب بیگ خود را از اسپ انداخته، او را گرفت. اختیار الملک گفت، تو ترکمان مینمائي، و ترکمانان غلام مرتضی علي، رضي الله عنه میباشند. و من از سادات بخاریم، مرا مکش. سهراب بیگ گفت، من ترا شناخته، سر در پی تو نهاده بودیم. تو اختیار الملکی. این بگفت، و بضرب تیغ بیدریغ، سر از تن او جدا کرده، باز گشت، که بر اسپ خود سوار شود. اسپش را، دیگری برده بود. سر اختیار الملک را، در دامن پیچیده، رو براه آورد. و درانوقت، که اختیار الملک روی گریز، بصوب پشته که، بفر قدوم شاهنشاهی، سر مفاخرت بر آسمان عزت مي سود آورد، راجپوتان رایسنگه، که مراقب محمد حسین میرزا بودند، او را از بالای فیل بر زمین آورده، بضرب برچهه کشتند.

و بعد از فتح، اعظم خان و امرائیکه، در شهر متحصن بودند، آمده شرف پایبوس دریافتند. حضرت خاقاني، از کمال مرحمت خان اعظم را در آغوش التفات گرفته، باظهار اقسام اشفاق امتیاز بخشیدند، * بیت *

پرسش از اندازه غایت گذشت، حد نوازش ز نهایت گذشت.

و هر یک از خوانین را، فراخور حالت، و منزلت، التفات و عنایت فرمودند. و هنوز از پرسش خوانین نپرداخته بودند، که سهراب بیگ، ترکمان، آمده، سر اختیار الملک را در پای سمند اقبال انداخت. حضرت از ملاحظه این موهبت عظمي، مجدداً، مراسم شکر، و لوازم سپاس بجا آورده، فرمودند، تا از سرهای مفسدان، که از دو هزار سر زیاده

در جنگ گاه افتاده بود، منارة بسازند، تا عبرة الناظرين گردد. و ازانجا، قرين نصرت و فتح، بدارالسلطنت احمد آباد خراميده، در منازل سلاطين، که در ارک احمدآباد واقع است قرار گرفتند.

و اکابر، و اشراف، و طبقات اهالي، و اصناف اهل حرفه، مراسم پيشکش، و ايثار، و لوازم تهنيت، و نثار بجا آوردند. و پنج روز، دران منزل، اوقات گرامي، صرف نشاط و انبساط فرموده، بمنازل اعتماد خان، که در وسط شهر واقعست، تشريف آوردند. و اول، تفقد احوال جمعي، که درين يورش، خصوصا روز جنگ، خدمتگاري بتقديم رسانيده اند، فرموده، هريک را فراخور حالت، و خدمت، بزيادتي منصب، و افزوني علوفه، ممتاز ساختند؛ و حکم شد، که منشيان بلاغت آثار، بتحرير فتح نامها پردازند؛ و باطراف ممالک محروسه فرستند، و سرهاي محمد حسين ميرزا، و اختيار الملک را، بدارالخلافت آگره، و فتحپور برده، از دروازها بياويزند.

و بنفس مقدس، و ذات اقدس، بدلجوئي رعايا، و عموم متوطنان احمدآباد، پرداخته، در مهاد امن و امان جا دادند. و قطب الدين محمد خان و نورنگ خان را، بجانب بهروج و چانپانير فرستادند؛ تا نهال آمال شاه ميرزا را، از بيخ و بن بر اندازند؛ و راجه بهگوانداس، و شاه قلي محرم، و لشکر خان، ميربخشي، و جمعي ديگر از بندهاي را، براه آيدر فرستادند. تا از ميان ولايت رانا اودي سنگه گذشته، پايمال ساخته، بگذرند. و مير محمد خان را، بدستور قديم، حراست و حکومت پتن تفويض فرمودند. و دولقه، و دندوقه، بوزير خان مرحمت نموده، بکومک خان اعظم گذاشتند.

و چون خاطر آفتاب اشراق، از سرانجام مهام ولايت گجرات، فراغ يافت؛ عنان معاودت بمستقر سرير سلطنت، معطوف فرموده، روز يکشنبه، شانزدهم جمادي الاول، از احمد آباد، طبل شادي نواخته، بمحمود آباد

نهضت فرمودند. و در منازل سلطان محمود گجراتي، که الحق آثار رفعت، از در و دیوار ان ظاهر میشود، قرار گرفت. روز دیگر، بدولقه نهضت نمودند. و دران قصبه یکروز، مقام فرموده، خان اعظم و امرای گجرات را، رخصت احمداباد ارزاني داشتند. و خواجهٔ غیاث الدین علي، بخشی را، که دران یورش، خدمات شایسته، از و بوقوع آمده بود، بخطاب آصف خاني امتیاز بخشیده، خدمت دیوانی، و بخشیگری گجرات، باو تفویض نموده، بمرافقت خان اعظم، گذاشتند. و از قصبه دولقه، شب درمیان، بقصبهٔ کری، و از کری شب درمیان، بقصبهٔ سیت پور، نزول اجلال فرمودند. و درین منزل، عریضه راجه بهگوانداس، و شاه قلي محرم رسید. و دران، مبارکباد فتح حصار بدنگر مندرج بود. فرمان عالیشان، در باب استحسان خدمت مشارالیهما، مرسل داشته، تا حدود سروهي، در هیچ محل، توقف نفرمودند. و از منزل سروهي، صادق خان را، بتادیب مفسدان و قطاع الطریق نامزد فرموده، بکوچ متواتر، روز چهار شنبه، سیوم جمادي الثاني، سنه احدی و ثمانین و تسعمأته، هوای صحرای اجمیر، از غبار مراکب عنبریز و عطر آمیز گردید. و از گرد راه، بمزار مورد الانوار، حضرت خواجهٔ معین الدین، قدس سره تشریف فرموده، شرائط طواف، و لوازم استمداد، بجا آورده، مجاوران اجمیر را، غني و مستغني گردانیدند. و عصر روز دیگر کوچ فرموده، خود بایلغار متوجه فتحپور گشتند، و شام روز دیگر، در موضع هوبه، که سه کروهي سانکانیرست، و بجاگیر رامداس کچواهه مقرر بود، نزول اجلال اتفاق افتاد. رامداس ضیافتي بتقدیم رسانیده، خدمت جمیع ملازمان درگاه، که ملازم رکاب دولت آسا بودند، بجا آورد. و درین منزل راجه تودرمل، که حسب الحکم، بجهت سامان هزار منزل کشتي، و غراب، در آگره مانده

بود، آمده شرف رکاب بوس دریافت. و چون جمیع ممالک گجرات، از روی تحقیق، بدفتر خانهٔ عالي نرسیده بود، از همان منزل، راجه تودرمل را بگجرات فرستادند. تا جمع آنولایت را، قرار واقع خاطر نشان خود نموده، نسخه تنقیح، بدفتر خانه سپارد.

و نیم شب، ازان منزل سوار شده، و مسافترا طي نموده، چاشت یکشنبه، ششم ماه مذکور، قصبهٔ توده، مستقر رایات جلال گردید. و دران منزل، زماني آسایش فرموده، وقت پیشین، پای دولت در رکاب سعادت در آورده، رو براه آوردند. و نصف شب، در نواحي قصبهٔ بساور، خواجهٔ جهان، و شهاب الدین احمد خان، که از فتحپور باستقبال موکب جلال استعجال نموده بودند، شرف خدمت دریافتند. و قریب صبح صادق، تباشیر آفتاب اقبال، بر قصبه بجونه تافت. و تا یکپهر آرام گرفته، فرمودند: که ملازمان درگاه، برچهه و نیزه بدست، گرفته بدارالخلافت در آیند. و خود بنفس مقدس، نیزه بدست گرفته، بر خنگ دولت سوار شدند: و عصر روز دو شنبه، هفتم جمادي الاخر، سنه مذکور آفتاب سعادت و اقبال، بر دولتخانهها فتحپور تافت. و حضرت مریم مکاني، و دیگر حضرات سرا پردهٔ عصمت و حضرات شاهزادهها دیدها را بدیدار مبارک آن خسرو ممالک ستان، روشن گردانیده، بلوازم نثار پرداختند. و مجموع مدت رفتن، بچهل و سه روز کشیده.

ذکر بعضی امور که بعد از قدوم نصرت لزوم بفتحپور سمت ظهور یافته.

چون بدولت و اقبال، در فتحپور قرار گرفتند، ختنههای شاهزادهای کامگار فرموده، جشن عالي ترتیب دادند. و علما، و سادات، و مشائخ، و امرا

+ و ارکان دولت، جمع آمده، روز پنجشنبه، بیست و پنجم جمادي الاخر، احدی و ثمانین و تسعمائة، در ساعت سعد، سنت ختنان بادا رسید. عالم و عالمیان، تهنیت و مبارکباد گفته، نثار و ایثار بعمل آورده، زبان بدعای آن شهریار زمین و زمان کشودند.

و دیگر، از وقائع حمیده، اینسال، فرخنده مال آنست. که چون حضرت شاهزادهٔ، جوان بخت، سلطان سلیم را، هنگام آن رسید که از معلم ملکوت سبق گیرند، و بر معارج کمال، و مدارج فضل و افضال مرئي و متصاعد گردند؛ بنابر آن، حضرت خلیفهٔ الهي، روز چهار شنبه، بیست و دوم، رجب، سال مذکور، در ساعتي، که منجمان دقیقه شناس اختیار نموده بودند، مجلس عالي ترتیب دادند. و دران مجلس روح القدوس تخته تعلیم الرحمن علم القران، برکنار حضرت شاهزاده نهاده، خدمت مولوي افادت و افاضت پناهي، مولانا میر کلان هروي را، که از اجله تلامذه حضرت نقاوة المحدثین میرک شاه، و از نبایر خدمت ولایت پناه، مولانا خواجه کوهي بودند، برای درس اختیار فرمودند. خدمت مولوي، زبان مبارک، بالقار کلمه بسم الله الرحمن الرحیم، که مفتاح خزائن معارف ست، کشاد. و غلغلهٔ تهنیت، و مبارکباد، از صغیر و کبیر، بفلک اثیر رسید.

و دیگر از وقائع حسنه، که درین سال عافیت مال، روی از چهرهٔ اقبال نموده، آنست؛ که مظفر خان را، که قبل ازین بحکومت و حراست سارنگپور، در نواحي احمد آباد، مرخص شده بود، طلبیده، روز جمعه، بیست و چهارم، رجب مذکور، باز شغل وزارت سواد اعظم هندستان، تفویض فرمودند؛ و لقب جملة الملکی، در القاب او فزوده، خلعت لائق باو التفات نموده، زمام حل و عقد امور ملکی، بید اقتدارش سپردند.

و از دیگر وقائع، که درین سال رو نمود، یکی آنست: که قروض، و دیون، شیخ محمد بخاري، که در جنگ پٹن از دست اعادي دولت قاهره کشته شد، چنانچه در محل خود سمت گذارش یافته: و قروض و دیون سیفخان کوکه، که درین یورش دویم در مصاف احمدآباد، بر دست بغات و طغات کشته شده، از خزانهٔ عامره، ادا فرمودند. و مجموع دیون، این هر دو عزیز، بمبلغ یک لک روپیه اکبرشاهي، که متساوي دو هزار و پانصد تومان رائج عراق میرسید. و این مغني، از هیچ بادشاهي، در کتب تاریخ مسطور نیست.

و همدرین سال، راجه تودرمل، که بجهت درست نمودن، جمع ولایت گجرات رفته بود، شرف زمین بوس دریافت. و پیشکشهای لائق، از نظر اشرف گذرانیده، دفتر تنقیح در باب جمع گجرات، بنظر اقدس در آورده، بشرف تحسین، سر مباهات و مفاخرت بآسمان عزت سود. و بعد از چند روز، او را شمشیر خاصه عنایت فرموده، باتفاق لشکرخان، میر بخشي، بخدمت خانخانان، منعم خان فرستادند: تا در خدمت خانخانان بوده، در باب فتح ولایت بنگاله، اهتمام نماید.

و همدرین ایام، میر محسن رضوی، که از سادات صحیح النسب بفضائل و کمالات علمی آراسته بود، و برسم رسالت، نزد حکام دکن رفته بود، بشرف بساط بوسي سرفراز گردید: و پیشکشی، که حکام دکن بمصحوب خدمتگاران خود، فرستاده بودند، بنظر اشرف در آورد.

و همدرین سال، عافیت مآل، حضرت خلیفه الهي، شانزدهم شوال، عازم زیارت مزار، فایض الانوار، حضرت خواجه معین الحق والدین، قدس سره، گردیدند. و درین سال، اگرچه در اوان مراجعت، از یورش دویم

گجرات ، این سعادت دست داده بود ؛ فاما ، چون داعیه تسخیر ولایت بنگ پیش نهاد همت عالي بود ، و بملاحظه آنکه ، مبادا ، این یورش ، از یکسال تجاوز نماید ، و طواف این آستانه رفیعه ، در حیز تاخیر ماند ؛ بخاطر منیر ، و ضمیر آفتاب تنویر ، چنان خطور نمود ، که ایندولت عظمي را ، درغرۂ ایام سال نوزدهم الهي دریافته ، درباب تیسر تسخیر بنگ استمداد و اعانت فرمایند . و بجهت امضاء این نیت ، و انفاذ این امنیت ، روز سه شنبه ، شانزدهم شوال ، سنه احدی و ثمانین و تسعمائة ، موافق هژدهم سال الهي ، متوجه خطۂ اجمیر گشتند ؛ و در موضع دایر که مخیم عساکر جاه و جلال بود ، تا بیستم ماه ، توقف فرمودند . دربن منزل ، روزی ، حضرت ارشاد دستگاه ، خواجه عبد الشهید ، که پسر زاده حضرت خواجۂ ناصر الدین عبد الله احرارست ، بعزم فاتحه ، بدر خانه عالي آمدند . و در زمان آمدن ، بدستور سائر مردم ، در جلو خانه ، از اسپ فرود آمدند . اتفاقاً ، حضرت را ، از بالای چوکندی ، نظر بر جمال مبارک حضرت خواجه افتاد ، که در جلو خانه پیاده شدند . فی الحال ، صادق خانرا ، که در حریم سرا پردۂ عزت حاضر بود ، باستقبال خواجه فرستاده ، بکمال احترام پیغام فرمودند ؛ که لائق آنست ، که هرگاه بدر خانه تشریف فرمایند ، تا دولت خانه سوار مي آمده باشند . و چون صادق خان پیغام رسانید ، خواجه تواضع فرموده ، گفتند ، هیچکس بباغ خود ، سواره نرفته ، و همان طور پیاده میرفتند . و حضرت ، بصدق و نیازمندی ، پیش آمده ، خواجه را دریافتند . و در احترام دقیقه فرو گذاشت نفرمودند . و بعد از ساعتي ، حضرت خواجه فاتحه وداع خوانده باز گشتند .

و همدرین منزل دایر ، حکم عالي بنفاذ پیوست ، که دلاور خان ، بامداد یساولان ، هر زراعتي که متصل باردو باشد ، محافظت نماید ،

و باوجود آن ، مردم صاحب دیانت تعین فرمودند ، که از عقب اُردو ، تمام مزروعات را ، که پایمال شده ، بنظر احتیاط ملاحظه نموده ، نقصان را از حقوق دیواني حساب بکنند . و این ضابطه ، در جمیع یورش‌ها معمول شد . بلکه در بعضی یورشها ، خریطهای زر حوالهٔ امنا[امینـ]ـي فرمودند ؛ تا حق رعیت را ، حساب نموده ، بصاحب زراعت نقد داده ، حق دیوان را مجری دهند .

و ازان منزل ، بکوچ متواتر ، شکار کنان ، در دوازدهم ذیقعده ، هفت کروهي اجمیر ، مخیم سرادقات عزت گردید . و بشیوهٔ مرضیهٔ خود ، روز دیگر ، ازان منزل ، از روی نیازمندي ، پیاده متوجه مزار گشتند . و شرائط طواف بتقدیم رسانیده ، ازانجا ، بدولتخانهٔ عالي خرامیدند . و در عرض دوازده روز ، که خطهٔ اجمیر معسکر همایون بود ، هر روز بمزار تشریف برده ، مجاوران بقعه شریفه ، و عموم متوطنان خطهٔ اجمیر را ، از خوان جود و احسان بهره ور میگردانیدند .

ذکر وقائع سال نوزدهم الهي .

ابتدای این سال ، روز پنجشنبه ، هفدهم ذیقعده ، سنه احدی و ثمانین و تسعمائة بود . چون اراده فتح ولایت بنگ و لکهنوتي پیش نهاد همت عالي نهمت ، حضرت خلیفه الهي گشت ؛ و بجهت تیسر تسخیر این ممالک وسیع ، از روح پر فتوح ، حضرت خواجهٔ بزرگوار ، که دائم معین و ناصر بادشاه موئد و کامکار بوده ، استمداد خواستند . زمانه بطلوع طلیعه فروردین از استماع این مژده در طرب و اهتزاز در آمد . و بذات نبات بجهت تماشاء جولانگاه این بادشاه زمین و زمن سر از بستر خواب برداشت . و نسیم صبا بر اعلام فتح و لوای ظفر وزیدن گرفت . و سلطان هفت اقلیم گردون در برج حمل بجهت تماشاء معرکه قتال و جدال در هفدهم ذی القعده سال

مذکور در بزمگاه شرف و عزت تکیه زد. در حین روزی حضرت خسرو جهان پناه مجلس ترتیب دادند، که بحضور سادات و اشراف امم و ارباب ذوق و مواجید و ارباب معرفت و توحید عزت افزای حظایر قدس گردید. و مغنیان خوش اواز و کلاونتان نغمه پرداز قدسیانرا در شوق اوردند، و بنواختن ساز سوز افروز صوفیان صفا کیش استین بر دو جهان افشاندند؛ و حضرت بادشاه جهان پناه را نیز وقت خوش گشت؛ و دست دریا نوال ببذل درم و اموال کشوده فرمودند، تا خرمن خرمن اشرفي و روپیه را بر یمین و یسار انحضرت ریختند، و فرداً فرداً حضار مجلس را نزدیک مسند سلطنت طلبیده، مشت مشت اشرفي و روپیه بدست گوهر افشان در دامن ایشان میریختند. و چون ازین قسم انعام خاطر اشرف را کلال دریافت، اشرفي و روپیه را در رنگ اوراق اشجار افشاندن گرفت. و ان مقدار اشرفي و روپیه دران معرکه پاشیدند که احاد الناس از چیدن ان عاجز ماندند. و از مشرفان خزانه عامره معلوم شد، که دران مجلس خلد آئین یک لکهه روپیه انعام فرمودند.

* بیت *

کفش ابر است که گوهر بارد، بلک خورشید صف زر بارد.

در بیست و یکم ذی القعده الحرام سنه احدی و ثمانین و تسعمائة موافق نوزدهم الهي شاه زاده کریم النفس شریف الاخلاق سلطان سلیم را بطواف مزار متبرکه حضرت خواجه باجمیر همراه خود بردند. و آن شاهزاده جوان بخت موید کامگار را چون چشم بر تربت خواجه بزرگوار افتاد، اقتدا بطریق پدر نامدار خود نموده، جبین خضوع و خشوع بر سده علیه نهاده بشرائط طواف و لوازم زیارت پرداختند.

چون حضرت خلیفه الهي بدولتخانه تشریف فرمودند، شاهزاده سزاوار تاج و تخت را بحضور اکابر و اشراف بطلا و نقره و اقمشه در پله میزان

در آوردهٔ، مجموع طلا و نقره و اقمشه که در پله دیگر بود، باهل استحقاق اشفاق فرمودند؛ و بتاریخ بیست و سیوم، ماه ذیقعده، مجدداً از روح پر فتوح حضرت خواجه دریوزه امداد و اعانت فرموده، مرخص شدند؛ و متوجه دارالخلافت گردیدند. و بکوچ متواتر، شکار کنان، و صید افگنان، هفتم ذیحجه، سنه احدی و ثمانین و تسعمائة، موافق نوزدهم سال الهي، آفتاب اقبال بر دولتخانهای فتحپور تافت. و دیدهٔ امید جهانیان، بغبار نعال مراکب فتح و نصرت روشن گشت.

ذکر نهضت موکب منصور بتسخیر پتنه و حاجي پور.

در اوانی، که حضرت خلیفه الهي قلعه سورت را محاصره داشتند، بعرض اشرف رسید، که سلیمان کرراني، که از امرای سلیم خان، افغان، حاکم ولایت بنگاله و بهار بود، و همه وقت، بارسال عرایض خود را در زمرهٔ دولتخواهان درگاه مي شمرد، در سنه ثمانین و تسعمائة، در گذشت. و بایزید نام، پسر بزرگ او، قائم مقام پدر شده، بواسطه بی اعتدالی که در مزاج داشت، بسعي امرا بقتل رسید. * بیت *

جهان بین که با مهربانان خویش، ز نامهربانی چه آورد پیش؛
به بخت که نیرنگ سازی نمود، بان تخت گیران چه بازي نمود.

داود نام پسر خرد، جانشین پدر شده، قدم از اندازهٔ خود بیرون نهاده نام بادشاهي بر خود گذاشته است. و قلعهٔ زمانیه را، که خانزمان در ایام حکومت جونپور تعمیر نموده بود، از بی اعتدالی مزاج ویران کرده است، فرمان قضا امضا بنام خانخانان در باب گوشمال داؤد، و تسخیر ولایت

بهار، شرف صدور یافت. درینوقت داؤد در حاجي پور بود؛ و لودي که امیر الامراء او بود، و باو مخالفت داشت، در قلعهٔ رهتاس دم استقلال میزد. خانخانان منعم خان افواج منصورهٔ بادشاهي را سرکرده، بنواحي پتنه و حاجي پور رسید؛ و لودي خرابي افغان را بعین الیقین دانسته، با وجود مخالفتی، که بداؤد داشت، بخانخانان طرح صلح انداخت؛ و آشنائی قدیم و التفاتی، که خانخانان بسلیمان داشتند، فرایاد ایشان داده، قرار داد؛ که دو لک روپیه نقد، و یک لک روپیه قماش، پیشکش داده، افواج بادشاهي را، باز گرداند. و جلال خان کروری را فرستاده، طریق صلح را بداؤد باز نمود.

و چون داؤد، لوند و اوباش طبیعت بود، و از تجارب امور عاری بود، باغوای قتلو لوحاني، که مدتها ولایت جگنات و آنصوبه را متصرف بود، و بتحریص سریدهر نام هندو بنگالي، و بحسن تدبیر ناقص خود، لودي را که امیر الامرا و مدار الملک بود، بدست آورده، مقید ساخته، بسریدهر بنگالي سپرد. و لودي در بندیخانه، قتلو و سریدهر بنگالي را طلبیده، بداود پیغام فرستاد، که اگر صلاح ملک در کشتن من میدانید، زود خاطر را ازین مشغولی فارغ سازید؛ اگرچه بعد از کشتن من ندامت و پشیماني بسیار خواهد کشید. و چون هرگز خیر خواهي و نصیحت را، از شما باز نگرفته ام، اکنون باز نصیحت میکنم؛ البته بدان عمل بکنید، که صلاح شما در انست؛ و آن نصیحت اینست، که بعد از کشتن من، بی تحاشي بمغول جنگ کنید، تا ظفر شما را باشد، و اگر اینکار نکردید، مغول بر شما خواهد آمد، و آن زمان لا علاج خواهد بود. * بیت *

مده فرصت از دست، گر بایدت،
که گوی سعـــادت ز میدان بری.

که فرصت عزیز ست، چون فوت شد،
بسی دست حسرت بدندان گزي.

و بر مصالحه مغول مغرور مشوید، که ایشان وقت را از دست نمیدهند. و چون کوکب اقبال داود، بلکه سائر افاغنه رو بحضیض داشت، و حق سبحانه میخواست، که دولتش بزوال انجامد: و آفتاب معدلت و نصفت حضرت برستم‌زدگان ولایت بنگ تابد، راي داود بران قرار گرفت، که لودي را از میان بر گیرد، تا بحکومت من حیث الاستقلال، بخاطر جمع پردازد. و قتلو لوحاني، و سریدهر بنگالی، که بلودي نزاع و خصومت داشتند، و میدانستند، که اگر لودي، درمیان نباشد، امر وکالت و وزارت بما رجوع خواهد شد: وقت را غنیمت دانسته، خود را، بیغرض بداود وا نمودند، و مقدماتي، که مبنتج قتل لودي باشد، نزد داود مکرر تقریر کردند. و داود، که مست بادهٔ ارغواني و مغرور جواني بود، سخن ناصحان مشفق را، قبول ننموده، مباشر قتل آن خون گرفته گشت. و فیل، و خزانه، و سائر حشم او را، متصرف شد. و چون مست بادهٔ حماقت، و ناداني بود، اصلا متوجه دفع غنیم نشد. و بر همان صلح نا تمام که لودي طرح انداخته بود، اعتماد نموده، پروا نکرد.

و چون خبر کشتن لودي، در مجلس خانخانان، که مملو از امرای نامدار بودند، مذکور شد: خانخانان دل به تسخیر ولایت بنگ، و لکهنوتي نهاده، متوجه پتّنه و حاجي پور گشت. و بوثوق تمام، بکوچ متواتر بنواحي پتّنه رسید، و داود، بر قتل لودي، که بحسن تدبیر، و اصابت رای، و حدت فهم، مملکت بنگاله را از آشوب نگاه میداشت، تاسف خورده، و محزون و مغموم گشته، بکوچ متواتر خود را به پتّنه رسانیده مرتبه اول قرار بجنگ داد. و آخر، روی از معرکه قتال و جدال تافته،

دل بر تحصن و حصار داري بست. خانخانان از استماع این مژده، مسرور و خوشوقت گشته، بدیدهٔ بصیرت، تباشیر صبح فتح و اقبال از مطلع قلعهٔ پتنه و حاجي پور، ساطع و لامع دید. داود، بی آنکه شمشیری از غلاف بر آید، یا تیری به کمان در آید، از گرد راه، بقلعه پتنه در آمده و مرمت نموده، مرچل پیش کرد؛ و خانخانان، بصلاح و استصواب امرای عالیمقدار، متوجه محاصرهٔ قلعهٔ پتنه گردید.

القصه، چون این اخبار، بعرض حضرت خلیفه الهي رسید، عزیمت پتنه، و حاجي پور، در ضمیر الهام پذیر، تصمم یافت. و در دارالخلافت فتحپور، روز چند آسایش گرفته، و اردو و فیلان را، براه خشکی، راهي ساخته، میرزا یوسف خان رضوی را، که در سلک امرای کبار انتظام دارد، بسرداری، و اردوبیگی لشکر تعین فرمودند. و زمام حراست، و عنان حکومت دارالخلافت آگره، بقبضهٔ اقتدار شهاب الدین احمد خان نیشاپوری، که در سلک امرای کبار انتظام داشت، تفویض نموده، خود قرین فتح و نصرت، روز یکشنبه، سلخ صفر، سنه اثني و ثمانین و تسعمایة، بعزم تسخیر ممالک بنگاله بکشتي در آمدند، و شاهزادهای کامگار، جوان بخت نیز، همراه شدند. کشتیهای بیوتات، و کارخانهای سلطنت، از قور خانه، و نقار خانه، و خزانه خانه، و کرکراقخانه، و فراشخانه، و چیته خانه، و مطبخ، و طوائل، و سائر کارخانها، بر دور کشتیهای بزرگ، که بجهت نشیمن خاص ترتیب یافته بود، در آمدند. سطح اب از کثرت غراب و فراره پیدا نبود. و همچنین فوج فوج غراب و کشتیهای بزرگ که امرا و مقربان درگاه، بجهت نشیمن و کارخانهاء ضروري خود سامان نموده بودند، از پی کشتیهای سرکار اعلی، در آمده، رو براه نهادند. و هنگام شام، که حکم صبح صادق داشت، موضع رتنبه، از اعمال دار الخلافت آگره، محل نزول مواکب

عالي گردید . و فرمان عنایت نشان ، مشتملبر خبر نهضت رایات عالیات ، بخانخانان منعم خان ، ازین منزل فرستادند .

صبح روز دوشنبه ، غره ماه ربیع الاول ، طبل کوچ زده ، لنگرها را برداشتند . و هر روز ، در راه ، از کشتي بیرون تشریف برده ، صید افگنان ، و شکار کنان ، میرفتند . و روز چهار شنبه سیوم ماه مذکور محمد تیمور بدخشي ، و طیب خان ، ولد طاهر محمد خان ، از دهلي آمده ، شرف عتبه بوسي دریافتند . و همچنین ، در هر منزل ، جوق جوق ، از بندهای درگاه ، بخدمت پیوسته ، بشرف زمین بوس مشرف میشدند . در موضع چکور حکایتی غریب ، بوسیلهٔ بعضی بندهای درگاه ، بعرض اشرف رسید ، ٨٧
و صورت واقعه آنکه .

حکایت غریب .

یکی از زنار داران این موضع ، دختر صلبی خود را بزنی نگاه داشته ؛ و آن بد بخت را ، ازان دختر ، فرزندان حاصل شده بود . حکم قضا جریان ، باحضار زناردار و دخترش شرف صدور یافت . و بعد از احضار ، حضرت اقدس متوجه تحقیق این قضیه نامرضیه شدند . و آن ملعون بی تحاشي ، بوقوع این فعل مکروه ، اعتراف نمود ، و گفت شوهر آن دختر ، چند سال پیش ازین ، در تاخت ولایت کرهه ، کشته شده بود ؛ و از فحوای کلام او ، معلوم میشود ، که شوهر دختر را هم او کشته باشد . و این سخن بعرض اشرف رسید . که بابا خان قاقشال ، دران ایام ، که جاگیر دار این پرگنه بود ، زنار دار مذکور را ، بگناه مذکور گرفته مدتی محبوس داشته ، مبلغ دویست روپیه جرئمه آن گناه گرفته ، او را گذاشته بود . حضرت خلیفه الهي ، از دنات همت بابا قاقشال تعجب فرمودند . درین اثنا ، آن ملعون گفت ، که

مسلمان میشوم ، بشرط انکه دختر را بدستور سابق باو بگذارند . حضرت خلیفه الهي ، که معجون طینت پاکش از حیا تخمیر یافته بود ، مدتها متامل و خاموش بودند . بعد ازان حضرت قاضي یعقوب را ، که قاضي عساکر معلا بود ، بکشتي دیوانخانه طلبیده ، از حکم شریعت درین واقعه ، استفسار فرمودند . قاضي یعقوب ، بعد تقدیم دعا در عرض رسانید ، که اگر این شخص مسلمان میبود ، باتفاق ائمه دین ، واجب القتل بود . اما در باب کافر دو قولست ، بعضی بکشتن رفته اند ، و گروهي گفتند ، نمیباید کشت ؛ تا مردم بدانند ، که در دین باطل این گروه ، امثال این امور شائع ست ؛ و از طریق و آئین ایشان ، متنفر گردند . حضرت بدقت نظر ، ترجیح قول اول فرموده ، هر دو را ، بخدمت رای ، که حراست زندان ، و عقوبت مجرمان باو متعلق بود ، سپردند . روز دویم ، خدمت رای را گفتند ، تا آله تناسل ، و مایه فسق و فجور آن ملعون را ، از بیخ و بن بریده ، در پیش چشم او کباب کردند . و آن ملعون ابد ، و مطرود ازل ، بگمان آنکه شاید بهمان عقوبت خلاص شود ، آن کباب را باشتهای تمام میخورد . و روز دیگر ، به تیغ سیاست رسید ؛ و بجهنم واصل گشت . و دخترش توبه نموده ، بجان امان یافت .

و بتاریخ بیست و سیوم ، ماه مذکور ، خطه الهاباس ، که ملتقاء آب گنگ و جون ست ؛ و از معابد بزرگ هنود ست ، و معمار همت عالي اساس ، آنجا شهری بنا نهاده ، مخیم عساکر ظفر ماثر گردید . و درین روز ، اتفاقاً از اطراف عالم ، بجهة غسل ، اصناف هنود بمرتبه فراهم آمده بودند ، که از کثرت آن گروه ، دشت و صحرا بستوه آمده بود . و بتاریخ بیست و پنجم ماه مذکور ، بخطهٔ بنارس رسیده ، شیر بیگ تواچي را بکشتی که در سرعت از باد گرد مي برد ، و ما صدق این معني بود -

* بیت *

هر طرف ره بشتابی دگر، هر قدمش بر سرابی دگر،
پیشتر از مرغ برد درکشاد، پیشتـــر از باد رود روز باد.

نشانده پیش خانخانان منعم خان فرستادند. تا از وصول مواکب عالي، بخطه بنارس خبردار سازند. و سه روز، در بنارس مقام فرموده، بنشاط شکار انبساط فرمودند. و بیست و هشتم ماه مذکور، در نواحي موضع کوری از مضافات سید پور، قریب ملتقاء آب کودی و دریا گنگ، کشتي‌ها را لنگر انداختند. و درین منزل، میرزا یوسف خان، که اردو معلا را، از راه خشکي، سر کرده مي آورد، بشرف عتبه بوسي مستعد گردید. و درین منزل، رای عالم آرای ممالک کشای، چنان تقاضا فرمود، که خود و بادشاهزادهای کامگار، و مخدرات سراپرده عصمت، تا رسیدن خبر تحقیق از خانخانان، در جونپور توقف فرمایند. و برین عزیمت، اردوی همایون را درین موضع گذاشته، فرمودند؛ تا کشتي‌ها محل را، در آب کودی بالا کشیده، متوجه جونپور شدند.

چون دویم ماه ربیع الثاني، بموضع یحیی پور، از مضافات جونپور، موکب عالي نزول اجلال یافت؛ عرضداشت خانخانان، منعم خان، رسید. مضمون آنکه، رایات جلال، هر چند، در نهضت استعجال فرمایند، مناسب ولایق دولت خواهد بود. بنابران، در موضع یحیی پور، پنجشنبه سیوم ماه مذکور، مقام فرموده، حضرات شاهزادها را، و مخدرات تتق عصمت و عزت را، بجونپور فرستاده، از همانجا علم معاودت، بتسخیر ولایت، پتنگ بر افراشتند.

و درین زمان، منهي اقبال بعرض رسانید، که سلطان محمود خان، حاکم بکر داعی اجل را اجابت نمود؛ و قلعه بکر که از معظم قلاع سند

است، بتصرف اولیای دولت قاهره در آمد؛ چنانچه تفصیل این واقعه، در محل خویش مذکور است. حضرت خلیفه الهي تفاول فتح ولایت، پتنه گرفتند.

* بیت *

بفرخندگي فال، ز آن ماه و سال، که فرخ بود، حال فرخنده فال.

و چهارم ماه مذکور، کشتیها از آب کودی، باز بدریاء گنگ رسید. و میرزا یوسف خان، که اردوی همایون را، سر کرده مي آورد، بشرف خدمت مشرف گشت؛ و چنین قرار یافت، که من بعد اردوی معلی، ملاحظه کشتیهاء دولتخانه عالي نموده، فرود آید؛ و عساکر منصوره بر و بحر را فرو گیرد. و چون گذر خواجگي پور بجهة گذرانیدن حلقهای فیل مناسب بود، ششم ماه مذکور، صحرای غازي پور، مخیم عساکر جاه و جلال گردید. حضرت میل شکار فرموده، از کشتي بصحرا تشریف بردند. در اثناء شکار، آهوئی، که آنرا دهومار میگویند، در برابر پیدا شد. حضرت خلیفه الهي، چیته را بآن آهو سر داده، بخاطر خطیر گذرانیدند، که اگر آهو را چیته میگیرد؛ داؤد، نیز، اسیر پنجهٔ تقدیر خواهد شد. فی الفور چیته آهو را گرفت، اما آهو تلاش بسیار کرده، خلاص شد. و مقارن این امر، چیته دیگر را گذاشتند؛ و او را گرفته، طعمهٔ خود ساخت. حضرت از مشاهدهٔ این حال، مسرور و امیدوار گشته، فرمودند؛ که چنان معلوم میشود، که داؤد، این مرتبه، از جنگ شیران بیشه دلاوري خلاص شده، مرتبه دیگر اسیر پنجهٔ تقدیر خواهد شد. و آنچنان شد، که بزبان الهام بیان رفته بود. چنانچه، عنقریب بمحل خویش، مذکور میشود.

و روز دوشنبه، هفتم ماه مذکور، گنگداس پور محل نزول رایات عالیات گردید. و درین منزل، اعتماد خان، خواجه سرای، که در سلک امرا انتظام داشت؛ و در محاصره پتنه خدمات شایسته از و بوقوع آمده

بود، کشتي سوار، باستقبال موکب اقبال آمده، شرف خدمت دریافته، سوانح حالات را، مشروحاً بعرض اشرف رسانیده، معروض داشت، که هرچند موکب جلال، در نهضت استعجال فرمایند: مناسب و لائق خواهد بود. و درین روز، حضرت خلیفه الهي، میرک اصفهاني را، که در زمرهٔ ملازمان آستان عالیشان انتظام داشت، و دائم دعوی دانش علم جفر میکرد، بمجلس خلد ائین طلبیده، فرمودند: که در کتاب جفر، ملاحظه نماید، که درین سفر خیر اثر، از ورای تتق تقدیر، چه صورت جلوه خواهد نمود. سید میرک، در حضور اکابر علما، و اعیان دولت، و ارکان مملکت، که در محفل بهشت تزئین، حاضر بودند، کتاب جفر را طلبیده، حرف حرف استخراج نمود. و بعد ترکیب حروف، این بیت حاصل شد. * بیت *

بزودی، اکبر از بخت همایون، برد ملک از کف داؤد بیرون.

و بعد از چند روز، حقیقت این علم، که از خواص اهل بیت است، بر همکنان ظاهر گشت.

و روز سه شنبه، هشتم ربیع الثاني، گذر چوسا، مخیم سرادقات جلال گردید. و درین روز عرضداشت خانخانان رسید: مضمون آنکه، عیسی خان نیازي نام افغاني، که درمیان افغانان، بشجاعت مشهور بود، با فیلان جنگي، و لشکر بسیار، از قلعهٔ پتنه بر آمده، بافواج منصوره در اویخت، و عیسی خان بدست یکی از غلامان لشکر خان، کشته شد. و افغانان بسیار، طعمهٔ شمسیر خونریز گشتند. بعد از اطلاع بر مضمون همان عرضداشت را، بجنس، نزد شاهزادهای کامگار فرستاد. و روز دیگر، بجهت گذرانیدن اردو، وارق در چوسا مقام فرمود. دلاور خان را فرمودند، که لشکر را گذراند. و دهم، ماه مذکور، موضع دو مني، از اعمال بهوجپور معسکر اردوی معلا گشت. و ازین منزل، قاسم خان را نزد خانخانان فرستاده، پیغام نمودند:

که مراکب مواکب منصوره، از راه آب، باینحدود رسیده؛ بعد ازین صلاح چیست؟ خانخانان عرضداشت کرد، که رایات عالیات، بدستور قدیم از راه آب نهضت فرموده، اردوی همایون از راه خشکی بیاید. و التماس نمود، که چون اکثر یراق سپاهیان، در برسات ضائع شده، از قور خانه خاصه حکم شود، که بجهة سپاهیان، پارهٔ یراق نیز بدهند. حضرت اسلحه بسیار، از هر قسم بخانخانان فرستادند. خانخانان، و امرای دیگر، در دو کروهي پتّنه، بسعادت عتبه بوسي مشرف شدند.

و بتاریخ شانزدهم، ماه ربیع الثاني، آفتاب عظمت و اقبال. بر حوالی قلعهٔ پتّنه تافت. آنحضرت، همچنان کشتي سوار، با کمال عظمت، و وقار، بصوب قلعه متوجه شده، در منزل خانخانان، منعم خان، نزول اجلال ارزاني فرمودند. و خانخانان، بلوازم پای انداز، و نیاز پرداخته، خوشهای مروارید و طبق جواهر، و ظرائف اقمشه، و نفایس امتعه، و طوائل اسپان عربي، و عراقي، و راهوار، و حلقهای فیلان، و قطارات استر و شتر، برسم پیشکش گذرانید.

و بتاریخ هفدهم ربیع الثاني، امرا را بجهت کنکاش، در منزل خانخانان حاضر ساخته، فرمودند: که مدت محاصره اینچهار دیوار بطول کشید، تا غایت که در تسخیر ان، تاخیر رفته، چندان باکی ندارد: اما، اکنون که همای همت شاهنشاهي، بر تسخیر این قلعه، بال اقبال کشوده باشد، غیرت سلطنت بر نمي تابد، که دیگر اینطائفه، درین قلعه، بلکه درین مملکت، پای اقامت استوار توانند داشت. و عجالة الوقت، بخاطر میرسد، که قلعه حاجي پور را، که مدار زندگاني مردم پتّنه، بر امداد آنجاست، اول باید بدست آورد. انگاه در باب استیصال اینجماعت، فکر بر اصل نمود. امرا و خوانین، زبان دعا و ثنای شهریار جهاندار کشوده، که

نخستین این، اندیشه صافي نمودند. و در همان مجلس، خان عالم را، با سه هزار سوار جرار، در غرابها، که مشحون باسباب قلعه گیري بود، انداختند. و بادبان اقبال کشیده، بجهت دفع قلعهٔ حاجي پور، رخصت فرمودند.

و راجه گجپتي را، که زمیندار آنولایت بود، و چرواه و پایک بسیار همراه داشت، بکومک خان عالم نامزد نمود. و در روز دیگر، که هژدهم ماه باشد، خان عالم، از آب گذشته، هم از گرد راه، بر کشتي سوار شده، روی جلادت، بفتح و تسخیر قلعهٔ حاجي پور نهاد. و از راه خشکی، شیران بیشهٔ دلاوري، قدم بهادري در میدان تجلد، و مردانگي پیش نهاده، بازار گرم کردند. آنحضرت بجهت تماشای معرکهٔ جنگ، بمورچل شاهم خان جلائر، که بر کنار دریای گنگ، بر بلندي واقع شده بود، و ازانجا حاجي پور مینمود، تشریف بردند. چون از بعد مسافت، و تصاعد دود و گرد، احوال مشخص نمیشد، وقت عصر، جمعی از جوانان مردانه را، در سه غراب انداخته، بصوب حاجي پور فرستادند، تا خبر مشخص بیارند. و چون مخالفان، مخذول العاقبت را، چشم برین سه غراب افتاد، هژده کشتي را، که مملو از مردان جنگجو بود، در برابر غرابهای بادشاهي، فرستادند. و بعد تقارب کشتیها یکدهای بادشاهي، که اقبال شاهنشاهي بدرقه ایشان بود، دمار از مخالفان بر آورده، نگذاشتند، که پیش آیند؛ و بضرب دست، ازان لجه بیرون رفته، دران خدمت، بخان عالم شریک شدند؛ و نسیم فتح و فیروزی، بر پرچم اعلام اولیای دولت قاهره، وزیدن گرفت. و فتح خان بارهه، که حاکم حاجي پور بود، با بسیاری از افاغنه، طعمه حسام بهرام انتقام، گردید. و حاجي پور بحیطه تصرف خان عالم در آمد. و سر فتح خان بارهه، و دیگر افغانان را، در غرابها انداخته، بدرگاه آسمان جاه فرستادند. حضرت

بر تیسر تسخیر قلعهٔ حاجي پور، مراسم شکر الهي بتقدیم رسانیده، سر فتح خان و افغانان را، نزد داؤد فرستادند؛ تا بچشم عبرت، سرهای سرداران خود را دیده، در مآل کار خود متفکر، و متامل شود. داؤد را، که چشم بران سرها افتاد، راه فرار بر خود مسدود دیده، غرق بحر تحیر گشت.

و هم بتاریخ مذکور، که هژدهم ماه باشد، حضرت شهریار جهان، بعزم ملاحظهٔ قلعهٔ، و اطراف و حوالی شهر، بر فیل سوار شده، بر پنج پهاری نام جائیکه محاری قلعه واقعست، بر آمدند. و این پنج پهاري پنج کنبدیست، که کفر در سوابق ایام، بخشت پخت، بر قطار هم بر آورده اند. و آنحضرت، اطراف و جوانب قلعه را، بنظر احتیاط ملاحظه فرمودند. و افغانان را، که از بالای بازوی حصار، و بروج قلعه، چشم بر حشم بادشاهي، و کوکبهٔ شاهنشاهي افتاد، و مرگ خود معاینه نموده، به یقین دانستند، که طومار عمر شان پیچیده شد؛ و نهال امید، از بیخ افتاده. و باوجود آن حرکة المذبوحي نموده، چند ضربه زن، بجانب پنج پهاري انداختند. و از و مطلق گزندی، بهیچکس نرسید. چون افواج، و عساکر بادشاهي، که دشت و صحرا، ازان بستوه آمدی، اطراف قلعه را فرو گرفتند، و خبر فتح حاجي پور، بداؤد رسید؛ باوجودیکه، بست هزار سوار، و توپخانه بزرگ، و فیلان مست بسیار، داشت؛ در نصف شب، یکشنبه، بست و یکم، ربیع الثاني، بکشتي در آمده، راه فرار پیش گرفت. * شعر *

همیدانست، کو را نبـود آنزور،
که پیش قلب جم بندد صف مور.
چنیت راند، و بیرون شد شتابان،
چو باد تنــد در کوه و بیــابان.

ا و سریدهر هندوي بنگالی که مدار علیه او بود، و راجه بکرماجیت،

خطابش داده بود؛ اموال و خزائن را در نواره انداخته، سر در پی او نهاد؛ گوجر خان کرراني، که رکن دولت آن بیدولت بود، دروازه آهوخانه را کشوده، فیلان نامي را پیش انداخته، براه ادبار رفت. و خلائق درآنشب، که انموذج روز محشر بود، در مضائق تحیر حیران و سرگردان گشته، گروهي که براه دریا رفتن، بخود قرار دادند، از هجوم و ازدهام اکثری غریق بحر تقدیر گردیدند. و جمعیکه، براه خشکی فرار نمودند، در تنگنای شهر، میان کوچها، پایمال فیلان و سواران گشتند. و برخي از هول جان، سراسیمه و حیران، خود را از مادور انداختند. و اکثر آنمردم، در زیر خندق، جان بباد دادند.

و گوجر خان، که رکن رکین داؤد بود، چون بآب پن پن رسید، فیلانرا، از پلی که بسته بودند، گذرانیده، رو براه آورد؛ و افغانان گریخته، از عقب او، بر پل هجوم آوردند. ناگاه پل از میان بشکست، و مردم بسیار، در آب رفتند؛ و بسیاری، که هنوز بسر پل نرسیده بودند، اسباب و اسلحه انداخته، عریان بآب زده رفتند. و چون آخر شب، خبر گریختن داؤد بعرض اشرف رسید؛ حضرت خلیفهٔ الهي، مراسم شکر گذاری، و لوازم سپاس خداوندی، بجا آوردند.

و چون صبح صادق شد، خانخانان را در قول تعین فرموده؛ فوج هراول را، بسایهٔ اقبال تقویت بخشیده، بکمال عظمت و ابهت، بشهر پٹنه در آمدند. و درین هنگام پنجاه و شش زنجیر فیل را که مخالفان نتوانستند بخود همراه برد، بندهای درگاه گرفته بنظر اشرف در آوردند. تاریخ فتح پٹنه فی الحقیقت فتح ممالک بنگاله، ازین مصراع مفهوم میشود که.

ملک سلیمان ز داؤد رفت.

و حضرت خاقان ملک ستان، تا چهار گهري روز، در شهر پٹنه توقف فرمودند،

و ندای امن و امانی، بگوش اقاصی و ادانی رسانیده، خانخانان، را، بحراست اردوی همایون گذاشتند. و خود، بنفس مقدس، و ذات اقدس، با سپاه ملائک دستگاه، بطریق ایلغار، گوجر خان را، که تمام فیلان داؤد بخود همراه داشته، تعاقب فرمودند. و چون بکنار آب پن پن رسیدند، اسپ بوز بیضا را، بی تحاشی، دران آب پر فتنه و شور انداخته مانند برق خاطف گذشتند. و امرا و بندهای درگاه نیز متابعت نموده، عبور کردند. و حکم اعلی بنفاذ پیوست، که امرا و بندهای درگاه، بر یک دیگر سبقت جسته، مخالفانرا تعاقب نمایند. و خود نیز، بسعادت و اقبال بجناح استعجال، قطع مسافت میفرمودند. و امرای عالیمقدار، گوجر خانرا پیش انداخته، فیلان نامی داؤد را، از و جدا کرده، روبرو از نظر اشرف میگذرانیدند. و تا رسیدن پرگنه دریا پور، که از پتنه بیست و شش کروه میشود، و بر کنار دریای گنگ واقع ست، عنان تکاور جهان نورد اصلا نکشیدند. و قریب بچهار صد زنجیر فیل، کوه پیکر، دران روز، داخل فیلخانه عالی گشت.

و چون بدریا پور، شرف نزول رایات کشور ستان افتاد، شهباز خان، میر بخشی، و مجنون خان قاقشال را، بتعاقب گوجر خان فرستادند. و شهباز خان و مجنون خان بقدم استعجال، تا کنار آب پل سهوند، که از دریا پور هفت کروه میشود، رفتند. درانجا معلوم شد، که گوجر خان نیمجانی بیکپا بیرون برده، ازین آب گذشته است. اکثر مردم او، در آب رفته اند. شهباز خان، و مجنون خان، مراجعت نموده، شرف خدمت دریافتند.

و روز دو شنبه بیست و یکم ماه مذکور، خانخانان، حسب الامر، از راه دریا، بملازمت رسید. و کشتیها نشیمن بادشاهی، و بعضی کارخانهار،

همراه آورد. و حضرت، شش روز، در دریا پور توقف فرموده، خانخانان را، بحکومت و دارائي مملکت بنگاله سرفرازي بخشیده، و ده هزار سوار دیگر، از بندهائیکه، در رکاب بودند، بکومک خانخانان گذاشته، علوفه لشکری، که همراه خانخانان مقرر بود، از قرار ده سي، و ده چهل، اضافه کردند. و تمام کشتیها، و نوارها، که از دارالخلافت آگره، آورده بودند، بخانخانان مرحمت فرموده، زمام حل و عقد، و عنان عزل و نصب، بید اقتدار او سپردند. و دیگر امرا، و سائر بندها را، بتفقدات خسروانه، مستظهر و ممتاز گردانیدند. و علم اقبال، و لوای سعادت بمستقر سلطنت، و مقر دار الخلافت، بر افراختند.

بعد رخصت خانخانان، و امرای دیگر، از دریاپور، مراجعت نموده، قصبهٔ غیاث پور، که بر ساحل دریای گنگ واقع است، معسکر همایون گردید. و درین منزل، چهار روز اوقات خجسته ساعات، بدیدن فیلهای داؤد، و سائر افغانان، که داخل فیلخانه عالي گشته بود، مصروف شد. و ازانجا بقرار داد ایلغار، اردو را پیش از خود، بجونپور روانه فرموده، سرداری اردوی معلا، بدستور سابق، بمیرزا یوسف خان تفویض یافت. و نصف شب، پنجشنبه، دویم جمادی الاول، سنه اثنی و ثمانین و تسعمائة، موافق سال نوزدهم الهي، بر فیل گج بهور، سوار شده، رایت مراجعت بر افراشتند. و صباح پنجشنبه، باردوی معلا، که میان دریا پور و غیاث پور فرود آمده بود، نزول اجلال ارزاني داشته، ساعتی، بجنگ فیلان مست، که تازه بدست آمده بودند، انبساط فرمودند.

و درین منزل، مظفر خان را، که از نویسندگي بامارت رسیده بود، و در اوراق پیشین، شمه از احوال او مرقوم گشته بود باتفاق فرحت خان

که از غلامان حضرت فردوس مکاني، انار الله برهانه، بود؛ و دریذولا، در سلک غلامان حضرت انتظام یافته، بقصد تسخیر قلعهٔ رهتاس، که از قلاع سواد اعظم هندوستان، در رفعت، از چرخ برین دعوی بر تري میکند، فرستادند. و چنین مقرر شد، که بعد از فتح، کلید حراست قلعهٔ بفرحت خان سپرده، بعد سرانجام مهام آن سرکار، مظفر خان متوجه پای سریر عرش نظیر گردد. و روز جمعه، سیوم جمادي الاول، بقلعه پٹنه تشریف آورده، ساعتی عمارات داود را، بنظر اجمال ملاحظه فرمودند. و ازانجا، روی همت، بقطع راه نهاده، روز شنبه چهارم ماه مذکور، موضع فتح پور بهته، که ازانجا بیست و یک کروه راه بود مضرب خیام فلک احتشام گشت. و میرزا یوسف خان، و صادق محمد خان، را بجهت حراست اردو و اروق گذاشته، روز دوشنبه ششم ماه جمادی الاول بجونپور رسیدند. * بیت *

منت خدای را که بتن جان رسید باز،
جانرا رسید مژده، که جانان رسید باز.
سرو سهي، که از چمن ملک رفته بود،
سوی چمن، چمان و خرامان رسیده باز.

و بتاریخ هفدهم، جمادی الاول، صحرای جونپور، مخیم خیام فلک احتشام، گشت. و میرزا یوسف خان، و صادق محمد خان، و بندهای دیگر، از گرد راه، بدر بار آمده، کورنش رسانیدند. و میرزا یوسف، و بعضی امرای دیگر، بار یافته، بزمین بوس مشرف شدند. و بالجمله، درعرض سي و سه روز که جونپور محل نزول مواکب جلال و اجلال بود، خاطر اشرف، از سرانجام مهام سپاه، و رعیت، جمع فرموده، جونپور، و بنارس، و قلعهٔ چنار، و بعضي محال، و پرگنات دیگر، بخالصه شریفه، منسوب ساخته، اهتمام آنرا، بمیرزا میرک رضوی، و شیخ ابراهیم سیکری وال، مقرر نمودند.

و در نهم جمادي الثاني، سنه اثنی و ثمانین و تسعمائة، موافق سال نوزدهم الهي، از خطۂ جونپور، منزل اول، خانپور اتفاق افتاده، چهار روز، دران مقام سعادت فرجام، توقف فرمودند. و از سوانحی، که درین منزل سمت ظهور یافته، یکی آنست، که قاضي نظام بدخشي، که از فضلای روزگار، و بمزید دانش علوم عقلي و نقلي ممتاز بود، و از علم تصوف و طریق صوفیان، نصیب تمام داشت و از امرای کبار میرزا سلیمان بود، از کابل و بدخشان، بقصد نیل ملازمت حضرت خلیفه الهي، باتفاق فیروزه، که از خانه زادان میرزا محمد حکیم است، و بواسطه دوام خدمت طلبه علم، بهره از فضائل دارد، و نستعلیق مینویسد، در موضع جونپور، بشرف عتبه بوسي درگاه آسمان جاه، مشرف و معزز گردیدند. و مراحم خسروانه شاملحال قاضي نظام شده، شمشیر مرصع، و پنجهزار روپیه نقد باو انعام فرموده، در سلک ملازمان درگاه، منتظم ساختند. و منصب پروانچیگري را، التفات علاوه نموده، در اندک مدت در زمره امرا کبار انتظام یافت.

و هم درین منزل خانپور، عرضه داشت خانخانان، مشتملبر خبر فتح قلعۂ گرهي رسیده، و تفصیل این اجمال آنست، که دران زمان، که داؤد مطرود، از پتنه گریخته، بگرهي رسید، مردم معتبر خود را، آنجا گذاشته، خود ببلدۂ تانده رفت. و درباب استحکام گرهي، چندان کوشش نمود، که بزعم فاسد او، تا یکسال عبور ازانجا محال بود. و چون خانخانان، باقبال بادشاهي، بکوچ متواتر، متوجه تانده گشت؛ و بنواحي گرهي رسید، بمجرد آنکه چشم ترسیده افغانان بر افواج منصور افتاده، ظاهراً قابض ارواح را، بر بالای لوای اولیای دولت قاهره متطایر دیده، راه فرار پیش گرفتند. و بی جنگ و جدل، گرهي فتح شد. آنحضرت از شنیدن این خبر، بلوازم سپاس، و شکر الهي پرداخته، مناشیر استمالت، بخانخانان،

و دیگر امرا، پی در پی فرستادند. و خود در کنف عافیت و اقبال، و همعنان فیروزی، و قرین بهروزی، شکار کنان، و صید افگنان، طی مراحل و قطع منازل فرموده، بیستم جمادي الثاني، بقصبهٔ اسکندر پور، رسیدند. و درین منزل مبشر اقبال نوید فتح دارالملک ٹانڈه، بگوش باریافتگان جاه و جلال رسانید. و شرح اینواقعه بهجت افزا، انکه چون افواج قاهره از در بند گرهي گذشته، بنواحي ٹانڈه، که دارالملک آن مملکت ست، رسیده، بار اول، قراولان و جاسوسان، بخانخانان خبر آوردند، که داؤد در شهر ٹانڈه پای اقامت استوار داشته، در مقام جنگ و جدالست. خانخانان از استماع اینخبر، امرای کبار را حاضر ساخته، از روی حزم و احتیاط، بتعبیه افواج منصوره پرداخت؛ و روز دیگر، صفهای عساکر آراسته، روی عزیمت، بصوب شهر ٹانڈه آورد؛ و از کثرت سپاه دشت و صحرا بستوه امده

* بیت *

در بر و بحر از سپه سهمناک، غلغله در چرخ و تزلزل در خاک.

و چون جاسوسان داؤد، رفته اینخبر تقریر کردند، داؤد و اعوان او همان شب تیره پتنه را، که نمونه روز محشر بود بیاد آورده، آیه فرار بر خواندند، و بناکامي، دل از مملکت بنگ برداشته، ٹانڈه را بحسرت تمام گذاشتند. و خانخانان، در سایهٔ اقبال حضرت خلیفه الهي، بی جنگ و جدال چهارم جمادی الثاني، سنه اثنی و ثمانین و تسعمائه، موافق نوزدهم الهي، بدارالملک ٹانڈه در آمده؛ ندای امن و امان، بگوش اقاصي و ادانی رسانید.

و حضرت خلیفه الهي بحصول این فتح، که عنوان کارنامهای سلاطین روزگار ست، اقسام شکر بتقدیم رسانیده، از سه منزل دارالخلافت آگره، روی ارادت و اعتقاد، بصوب دارالملک حضرت دهلي آوردند. و غرهٔ رجب

سواد دهلي ، مخيم خيام فلک احتشام گشت . و بصدق نيت ، و صفای طويت ، بمزارات اکابر ، و مشائخ ، که قبلهٔ ارباب حوائج است ، تشريف برده در باب انجاح مطالب استمداد خواستند . و نهال امآل فقرا و گوشه نشينان مقامات متبرکه را ، از ديوان احسان سر سبز و شاداب ساختند . و همچنين ، بحظيرهٔ مقدسهٔ والد بزرگوار خود ، که مسکن سبحان خطائر قدس ست ، رفته کف دريا نوال ببذل درم و اموال کشوده ، آئين سوال ، و رسم احتياج ، از محتاجان برداشته ؛ و چند روز ، بواسطهٔ آسايش عساکر ، در ظاهر دهلي قرار گرفته ، اکثر اوقات همايون ، بنشاط شکار مصروف ميشد .

و در اوائل ، شعبان المعظم لوای عزيمت ، از دارالملک دهلی ، بصوب خطه اجمير افراشته ، شکار کنان ، متوجه شدند . و در حدود قصبهٔ نارنول ، روزی در اثناء شکار خانجهان که از لاهور بغرم تهنيت و مبارکباد متوجه شده بود ، شرف خدمت دريافت ؛ و انحضرت را ، از ديدن خانجهان ، انبساط تمام روی داده ، او را مشمول عنايات بادشاهي و محفوف الطاف شاهنشاهي گردانيدند . و بعد از چند روز خان آعظم بمبارکباد از خطه احمدآباد ، خود را بايلغار رسانيده ، باحراز سعادت عتبه بوسي ، مشرف گشت . و در اوائل رمضان المبارک ، هوای اجمير از غبار نعال مواکب مراکب ، مشک بيز ، و عنبر آميز گرديده ، از گرد راه ، بمزار مورد الانوار ، خواجه معين الحق و الدين ، قدس سره تشريف فرموده ، لوازم زيارت ، و شرائط طواف ، بجا آوردند . و از غنائم بنگاله ، يک جفت دمامه داؤد را که در روز اول ، نذر حضرت خواجه قدس سره ، جدا فرموده بودند ، آورده ، داخل نقار خانه حضرت قدس سره ، فرمودند . و هر روز ، بدستور قديم ، بمزار فائض الانوار ، تشريف برده ، از صدقات ، و نذارت ، و خيرات فقرا و اهل احتياج را ، از سوال بی نياز ميگردانيدند .

و در همین ایام بعرض اشرف رسید، که چندرسین، ولد مالدیو در نواحي قلعه جودهپور و سوانه، برعایا آزار میرساند؛ و انواع فساد، از و بظهور میرسد. آنحضرت جمعی را بگوشمال او نامزد نموده، طیب خان، ولد طاهر خان، میر فراغت، حاکم دهلي، و سبحانقلی ترک، و جوانان دیگر را، تعین فرمودند. چون افواج منصوره، به تنبیه دزدی و فساد آن مفسد رسیدند، خود را بجای سخت و جنگل پر درخت کشیده، ناپدید شد. و افواج منصوره بعضی مردم او را یافته، بضرب تیغ بدریغ، از پا در آوردند؛ و اموال و اسباب بسیار، غنیمت گرفته، سالماً و غانماً، باردوی معلی پیوستند. و در اوسط رمضان، از روحانیت حضرت خواجه عالي قدر مرخص شده، متوجه دارالخلافت گشتند. و در همان روز، خان آعظم را رخصت گجرات فرمودند. و سلخ رمضان، سنه اثنی و ثمانین و تسعمائه، فتحپور مستقر سریر خلافت گردید.

ذکر بعضی قضایا که در آخر سال نوزدهم الهي موافق سنه اثنی و ثمانین و تسعمائة سمت ظهور یافته.

چون اکثر اراضی، وسعت آباد هندوستان، نامزروع افتاده بود، و استعداد آن داشت که در سال اول مزروع شود، و فوائد، و عوائد آن، هم بمزارع، و هم بدیوان اعلی عائد گردد، بنابران، بعد تعمق نظر، و تانق فکررای عالي، که در ازل، متکفل صلاح حال عباد و تعمیر بلاد گشته، چنان اقتضا فرمود، که رقبه پرگنات ممالک محروسه را، ملاحظه نموده، آن مقدار زمین، که بعد مزروع شدن، ازان یک کرور تنگه حاصل شود، جدا

نموده، به یکي از ملازمان، که بکارداني، و دیانت، و امانت، موصوف باشد، سپرده شود. و آن شخص را، کروری نامیده، کارکن و فوطه دار از دیوان اعلی باو همراه نموده، رخصت پرگنه فرمایند؛ تا بحسن دیانت، و کفایت، سعي بلیغ میذول داشته، در عرض سه سال زمین مزروع نموده، محصول را، در قرار واقع باز یافت نمایند. و بجهت تشیت این اراده، جمعی را انتخاب نموده، بایذکار خطیر، تعین فرمودند. و از امراء جمیعت دار، نیز یک کروری طلبیده، بضمانت امرا، بولایت فرستادند.

و همدرین ایام شاه قلیخان محرم و جلال خان قورچي، و چندی از امرا، به تسخیر قلعه سوانه، که در تصرف اولاد رای مالدیو بود، فرستادند. و مدت مدید، آن قلعه در محاصره ماند. و جلال خان قورچي، که از ندیمان مجلس بهشت آئین بود، آنجا بشهادت رسید. بعد ازان شهباز خان کنبو را، بهمان جا فرستادند. و او رفته، در اندک مدت، آن قلعه را بتصرف در آورد.

و در همین ایام، عرضداشت وکلای سلطان محمود بکری رسید، که سلطان محمود، ودیعت حیات سپرده، و ما را بر محب علیخان، و مجاهد خان، اعتمادی نیست. اگر از درگاه، کسی را فرستند، قلعه را حواله او نمایم. حضرت خلیفه الهي، میر گیسوی بکاول بیگي را، که گیسو خان خطاب داشت، بجهت حراست قلعهٔ بکر فرستادند.

و درینسال در دیار گجرات، وبای عیظم، و قحط مفرط افتاد. و قریب ششماه امتداد یافت. و از قلق و اضطراب، وضیع و شریف آذدیار ترک وطن نموده، متفرق شدند؛ و با وجود و با گراني غله بمرتبه انجامید، که یک من غله، بصد و بیست تنگه سیاه رسیده بود، و کاه اسپ، و علف چهار پایه پوست درخت بود.

و دیگر، خواجهٔ امین الدین محمود، ملقب بخواجهٔ جهان، که وزیر مستقل ممالک هندوستان بود، در اوائل شعبان، سنه اثنی و ثمانین و تسعمأته، در خطه لکهنو، اجابت داعی اجل نمود.

ذکر وقائع سال بیستم آلهي.

ابتدای اینسال، روز سه شنبه، بیست و نهم ذیقعده، سنه اثنی و تسعمائه بود.

ذکر محاربه خانخانان با داوُد خان افغان و شکست یافتن او از افواج فیروزي نشان.

چون باقبال حضرت شاهنشاهي، دارالملک تانده بحوزهٔ تصرف خانخانان، منعم خان، در آمد؛ و داؤد مطرود گریخته، رو بولایت اوڈیسه نهاد؛ خانخانان بعد تنظیم مهام آنولایت، راجه تودرمل را، باتفاق جمعی از امرا، برسم تعاقب، بصوب اوڈیسه فرستاد؛ و مجنون خان قاقشال را، بحکومت و حراست گهوره گهات تعین فرمود؛ مجنون خان، چون بولایت گهوره گهات در آمد، سلیمان منگلی، که جاگیردار آنجا بود، و بمزید شجاعت، از جمیع امرای افاغنه، امتیاز داشت؛ جمعیت نموده، بقصد ممانعت، و ارادهٔ مدافعت، پیش آمد؛ و محاربه سخت اتفاق افتاد. و مجنون خان، بفتح و فیروزی مخصوص گشت. و سلیمان منگلی، بضرب حسام خون آشام، بر خاک هلاک افتاده، اهل و عیال او و دیگر افغانان اسیر و دستگیر گردیدند.

* بیت *

اگرچه خار آفت بود بسیار، همه خاکستر دوزخ شد آن خار.

و چندان غنائم بدست قاقشالان افتاده، که در ضبط و احاطه آن عاجز آمدند؛

و مجنون خان، دختر سلیمان منگلی را، بنکاح پسر خود جباری در اورده، بگهورا گهات رفت. و تمام آنولایت را، میان قاقشالان تقسیم نموده، حقیقت را بخانخانان معروض داشت.

و راجه تودرمل، که بتعاقب داؤد مرخص شده بود، چون بکوچ متواتر، بمدارن رسید، مخبیان خبر آوردند، که داؤد، در دین کساری توقف نموده، در مقام جمعیت است. و روز بروز جمعیت او رو بازدیاد دارد. راجه تودرمل در مدارن توقف نموده، حقیقت را بتفصیل نوشته، بخانخانان فرستاد. چون عریضهٔ او بخدمت خانخانان رسید، خانخانان محمد قلیخان برلاس، و محمد قلیخان تقبائي، و مظفر خان مغول را، باسپاه آراسته، بکومک راجه تودرمل فرستاد. امرا چون براجه تودرمل ملحق شدند، بصلاح و استصواب یکدیگر، از مدارن کوچ نموده، تا گوالیار، که ده کروهي دین کساری ست، اصلا عنان تجلد باز نکشید. و داؤد از استماع اینخبر عقب تر رفته، در دهرپور محکم شد. و در خلال این حوال، جاسوسان خبر آوردند، که جنید ابن عم داؤد، که میان افغانان بشجاعت و مردانگي، علم روزگار بود، و سابقاً بخدمت حضرت رسیده، و از آگره فرار نموده، بگجرات رفته، و از گجرات ببنگاله آمده بود، در حوالي دین کساری آمده، میخواهد، که بداؤد ملحق شود. راجه تودرمل، بصلاح و استصواب امراء، ابو القاسم نمکی، و نظر بهادر را، بجنگ جنید فرستاد. ابو القاسم و نظر بهادر مقابلهٔ او را سهل پنداشته، در جنگ احتیاط و حزم از دست دادند؛ و از پیش او گریخته، بی ناموسی بخود لاحق ساختند. * مصراع *

دشمن نتوان حقیر و بیچاره شمرد.

و چون راجه تودرمل، ازین خبر اطلاع یافت، بصلاح امرا متوجه جنگ

جنید شد. و چون مقاومت امرا در حوصله جنید نمیگنجد، جنید پیش ازانکه امرا باو برسند، گریخته در جنگل در آمد. راجه تودرمل باستصواب امرا پیشتر رفته، در مدینی پور توقف نمود. در مدینی پور، محمد قلی برلاس، روز چند بر بستر ناتوانی افتاده، در گذشت. چون مشارالیه سردار و مدار علیه بود، از فوت او، در اجتماع فتوری و وهنی راه یافت.

راجه تودرمل بصلاح باقی امرا، از مدینی پور مراجعت نموده، بمدارن آمد. و در مدارن، قیاخان گنگ، بیموجب از امرا رنجیده، بجنگل در آمد. و راجه تودرمل حقیقت را، بخانخانان عرضداشت نموده، چند روز، در مدارن توقف نمود. خانخانان بعد اطلاع بر حقیقت، شاهم خان جلائر، و لشکر خان میر بخشی و خواجه عبد الله کهجک خواجه را بکومک راجه تودرمل فرستاد. امرای مذکور در بردوان براجه تودرمل ملحق شدند. راجه امرا را در آنجا گذاشته، خود نزد قیاخان گنگ رفته، او را تسلی نموده، همراه گرفته، بامرا پیوست. * بیت

کارها راست کند، عاقل کامل بسخن،

که بصد لشکر جرار، میسر نشود.

و باستظهار تمام، کوچ نموده، از راه مدارن بجتوره رفتند. و در انجا، جاسوسان خبر آوردند، که داؤد بسائی خودرا، در قلعه کتک بنارس نگاهداشته، بسامان اسباب جنگ و جدال مشغولست. راجه همانجا توقف نموده قاصدان سریع السیر را، بخدمت خانخانان فرستاده، حقیقت را عرضداشت نمود. و خانخانان از تانده برامده، رو به اهنگ جنگ داؤد نهاد؛ و چون براجه تودرمل ملحق شد، داؤد نیز، با سپاه آراسته آمده، روبرو فرود آمد؛ و افغانان اطراف اردوی خود خندق زده، قلعه ساختند.

و بتاریخ بستم ذیحجة الحرام ، سنه اثني و ثمانین و تسعمائة ، موافق سال بیستم الٰهي ، خانخانان برین وجه ، تعبیهٔ افواج فیروزي نشان نمود . قول ،که آنرا قلب لشکر نیز گویند ، خان خانان و امرای دیگر ؛ التمش قیاخان گنگ ؛ هراول ، خان عالم ، و خواجهٔ عبد الله کجک خواجه ، و سید عبد الله خان ، و میرزا علي علمشاهی ، و اکثر آنجماعت ، که بکومک خانخانان آمده بودند ؛ برانغار ، اشرف خان میر منشي ، و راجه تودرمل ، و لشکر خان و ، مظفر خان مغول ، و یار محمد ارغون ، و ابوالقاسم نمکي ، و دیگر مردان جنگي ؛ جونغار ، شاهم خان جلایر ، و پاینده محمد خان مغول ، و قتلق قدم خان ، و محمد علي خان تقبائي ، و سید سمن بخاري ، و دیگر جوانان ، کار کرده ، معرکه دیده . و از جانب مخالفان ، قول داؤد ؛ جوانغار ، اسمعیل خان آبدار که خانخانان خطاب داشت با بعضی امرا دیگر ؛ و برانغار ، خان جهان حاکم اوڈیسه ؛ و هراول ، گوجر خان ، که قلیچ میر افغانان بود .

القصه ، بعد تسویه صفوف ، ارکان زمین ، از بار اسلحه ، فیلان مست ، کوه پیکر ، تزلزل یافت ؛ و کره زمین از سم ستوران از جای بر خواست . از فوج افغان ، دلاوران جنگ جو ، تند و تیز ، به معرکه در آمدند . خانخانان فرمود ، تا ضربه زنها ، و زنبورکها را ، که بر بالای آرابها ، در پیش صفها داشته بودند ، آتش دادند . و چند زنجیر فیل مست ، که در پیش صف افغانان بود ، بضرب غلوله زنبورک رو گردانید . و چند جوان افغان ، که از فوج خود ، دلیري کرده ، پیش آمده بودند ، بضرب تفنگ ، از پای در آمدند . و مقارن اینحال ، گوجر خان ، با فوجي آراسته ، رسیده چون بفوج هراول نزدیک رسید ، اسپان لشکر هراول از مهابت فیلان مخالف بنوعي رمیدند که جوانان مردانه ، هرچند خواستند ، که جلواسپانرا گردانیده تردد

نمایند، میسر نشد. و گوجر خان فوج هراول را برداشته، بر فوج التمش، که سردارش قیاخان گنگ بود زد. و خان عالم، که سردار هراول بود، پای قرار استوار داشته، شهادت یافت. و فوج التمش را، هم مجال استقامت نماند. و شکست یافته، بفوج قول ملحق شد؛ و فوج قول هم ویران شد. و خانخانان هر چند سعي و تردد کرد که تواند، مردم را نگاهداشت، میسر نشد. گوجر خان بخانخانان رسیده، چند زخم بر خانخانان زد، و خانخانان در برابر هر ضرب، قمچي بر گوجر خان انداخت. و درین محل اسپ خانخانان نیز رم خورده سرکشي اغاز کرد. خانخانان هرچند خواست که جلو نگاه داشته مردم کریخته را گرد اورد صورت نه بست، و تا نیم کروه، افغانان خانخانان را تعاقت کرده، میرفتند. و قیاخان گنگ، هر دو طرف افغانان پیچیده، شیبه تیر میکرد. رفته رفته، کار بجائی رسید، که در افغانان قدرت حرکت نماند. خانخانان عنان اسپ باز گردانیده، و مردم خودرا بر خود گرد آورده، با معدودي چند، پابمیدان شجاعت نهاد؛ و دلاوران بخانه کمان در آمده، شیبه تیر کردند؛ واز شست قضا، تیري بر گوجر خان رسیده، اورا از پای در آورد. * بیت *

چو شمسیر ظفر گم گشته بودش، ازان نیروي بیحاصل چه سودش؟

افغانان دیگر، که سردار خود را کشته دیدند، پشت بمعرکه داده، رو بهزیمت آوردند. و سپاه منصور، اکثر ان مخذولان را بر خاک هلاک انداختند. راجه تودرمل، و لشکر خان، و امرای دیگر، که در برانغار قرار گرفته بودند، بر جونغار مخالفان؛ و همچنین شاهم خان جلایر، و پاینده محمد خان، و دیگر امرا، که در جوانغار بودند، بر برانغار دشمن حمله آوردند. و جوانغار و برانغار دشمن را برداشته، رو بداؤد اورده فیلان مست اورا بشیبه تیر درمیان فوج او در آورده، سنگ تفرقه، در جمعیت مخالفان

انداختند . و مقارن ایخال شده ، که علم خانخانان ، درمیان نظر مردم در آمد ؛ و خبر کشته شدن ، گوجر خان بداؤد رسید . پای قرارش از جا رفته ، باقبح وجهي رو بگریز نهاد . و چندان غنائم بدست لشکریان افتاد ، که از احاطه و ضبط آن ، عاجز ماندند . و خانخانان ، مظفر و منصور، در همان منزل ، نزول کرد . و چند روز بجهت تداوی زخمهای خود ، دران منزل مقام نموده ، حقیقت را بدرگاه آسمان جاه ، عرضداشت کرد . و تمام اسیرانرا ، علف تیغ بیدریغ گردانید . و بعد از چند روز در همان منزل لشکر خان میربخشي که ، خدمات شایسته از و بوقوع آمده بود ، چون زخمها منکر داشت ، ودیعت حیات بمتقاضی اجل سپرد .

ذکر صلح کردن داؤد و ملاقات نمودن او بخانخانان.

چون از اقبال حضرت شهر یار ممالک ستان ، داؤد افغان گریخته بطرف کٹک بنارس ، که مرکز ولایت اودیسه است ، رفت ؛ خانخانان ، بواسطه معالجۀ زخم خود ، روز چند ، درانمزل مقام نموده ، طریقه کنکاش درمیان آورده، باستصواب و صلاح امرا ، راجه تودرمل ، و شاهم خان جلایر ، و قیاخان ، و سید عبد الله خان ، ومحمد قلیخان تقبائي ، و سعید بدخشي را ، با بسیاري از دلاوران ، معرکه دیده ، و گرم و سرد روزگار چشیده ، بتعاقب داؤد فرستاد . و قرار یافت ، که بعد التیام زخمهای ، خانخانان خود نیز ، بآنصوبه متوجه شود . راجه تودرمل ، و امرا مرخص شده ، عنان تجلد ، تا سه کروهي کاکمل گهاتي باز نکشیدند . و آنجا بعد از توقف ، جاسوسان خبر آوردند ؛ که داؤد ، و افغانان دیکر، عیال و اطفال ، خودرا در قلعه کٹک بنارس مضبوط

ساخته اند. چون عرصهٔ بنگ بر ایشان تنگ شده، و مامني و مقري نمانده، دل بر مرگ، و تن بر جنگ نهاده، شروع در اسباب قتال و جدال نموده اند. روز بروز، بقیة السیف جمع میشوند. راجه تودرمل و امرا، اینمضمون را نوشته، بخدمت خانخانان فرستادند. و خانخانان، روی اقتدار بصوب کٹک بنارس نهاده، تا دو کروهي کٹک بنارس عنان تهور باز نکشید؛ و آنجا طریقه کنکاش مسلوک داشته، باستصواب امرا، بر کنار آب مها ندي، که نیم کروهي کٹک بنارس است، خیام فلک احتشام نصب نمود. و بسامان اسباب قلعه گیری مشغول شد.

و داؤد چون شکست چند پی در پی یافته، و گوجر خان که قلیچ قره او بود، نیز کشته شده بود؛ مرگ خودرا معاینه دیده، از روی عجز و بیچارگي، رسولی بخدمت خانخانان فرستاده، پیغام داد؛ که در استیصال جمعي از مسلمانان کوشیدن، از آئین بزرگي نیست. و بنده بدستور سائر بندگان، خدمتگاري آستان ملائک آشیان، اختیار میکند. التماس آنست، که زاویه از مملکت وسیع بنگاله، که باوقات گذر این جماعت کفایت کند، تعیین فرمائید؛ که بهمان قانع شده، از خط بندگي سر نه پیچد. امرا مضمون اینمقال، بعرض خانخانان رسانیدند. *بیت*

بزنهـار خواهنده، زنهـار ده، کـه زنهـار دادن، ز پیـکار به.

و خانخانان، بعد رد و بدل بسیار، ملتمس امرا را باین شرط قبول نمود، که داؤد خود آمده ملازمت نماید، و در حضور، عهد را بسوگندان غلاظ و شداد موکد سازد. و داؤد، نیز قرار داد که، خانخانان را ملازمت نموده، در حضور خود عهود و مواثیق را استحکام بدهند.

و روز دیگر، خانخانان فرمود، تا مجلس عالي ترتیب دادند؛

و امرا و ملازمان ، که درین یورش بودند ، فرا خور حالت و مرتبت خود ، در مقام لائق قرار گرفتند . و بر در سراپرده و بارگاه ، صفها کشیده ، بتجمل تمام ایستادند . و داؤد نیز باتفاق امرای افغان ، و سرداران بزرگ ، از قلعه کتک بنارس برامده ، باردوی خانخانان آمد . و چون نزدیک سراپرده رسید ، خانخانان از کمال تواضع ، بتعظیم و احترام او برخواسته ، تاوسط سراپرده ، استقبالش نمود . و دران هنگام ، که بیکدیگر دریافتند ، داؤد شمشیر خودرا ، از میان کشاده ، پیش داشت ؛ و گفت چون بمثل شما عزیزان را زخم رسد ، از سپاهگري بیزارم . خانخانان شمشیر از دست او گرفته ، بقورچي خود سپرد . و بملاطفت دست اورا گرفته ، در پهلوی خود جا داد ، و پرسشهای پدرانه و مشفقانه فرمود . و خوانسالاران الوان اطعمه ، و اقسام اشربه ، و حلویات کشیدند . خانخانان ، از کمال انبساط ، هر زمان داؤد را ، بر تناول طعام مجدد و اشربه غیر مکرر ترغیب مینمود . و بعد برداشتن طعام ، حکایت عهد و پیمان ، درمیان آمد . داؤد شرط نمود ، که مادام الحیات ، از طریقه دولت خواهي انحراف نورزد . و این شرط را ، بایمان غلاظ و شداد موکد گردانید ، و عهدنامه نوشتند . و بعد از نوشتن عهد نامه ، خانخانان شمشیر ، که بند و بار مرصع قیمتي داشت ، از سرکار خود آورده ، بداؤد داد ؛ و گفت ، که شما چون در زمرهٔ بندگان درگاه آسمان جاه ، انتظام یافتید ، و دولتخواهي اختیار کردید ، ولایت اودیسه را ، از دیوان اعلي ، بجهت علوفه شما ، التماس میکنم . و حضرت خلیفه الي ، بکرم جبلی ، التماس مرا شرف قبول ارزاني خواهند داشت ؛ و بشما ، بدستوریکه من تنخواه میکنم عنایت خواهند فرمود . اکنون ، ما بتازگي شمشیر سپاهگري بمیان شما مي بندیم ؛ و بدست خود ، شمشیر را بمیان داؤد بست ؛ و اقسام

تکلفات ، بجا آورد . و از هر قسم و هر جنس اشیاء نفیس گذرانیده ، اورا رخصت فرمود ، و مجلس بشگفتگی گذشت .

خانخانان ازان منزل ، در کنف اقبال مراجعت نموده ، دهم صفر ، سنه ثلث و ثمانین و تسعمائه ، بدار الملک ٹانڈه امده ، ماجرا را عرضداشت نموده بدرگاه سلاطین پناه فرستاد . و چون کیفیت سر انجام مهام ولایت بنگ بعرض اشرف رسید ، مستحسن و پسندیده داشته ، فرمان عنایت نشان ، بنام خانخانان بنفاذ پیوست . و خلاع فاخره ، دکمر شمشیر مرصع ، و اسپ بازین طلا فرستادند ؛ و هرچه التماس و استدعا نموده بود ، شرف قبول یافت .

و دران ایام ، که خانخانان در حدود کٹک بنارس بود ، اولاد جلال الدین سور ، باتفاق زمینداران گهورا گهات ، با مجنونخان بجنگ پیش آمدند . و برو ظفر یافته تا حدود ٹانڈه تعاقب نموده ، قلعهٔ گور را متصرف شدند . و معین خان ، و مجنونخان ، بحراست ٹانڈه پرداخته ، انتظار خبر فتح خانخانان میبردند ؛ و چون خبر مراجعت خانخانان انتشار یافت ، مخالفان از هم پاشیده ، بجنگل در آمده ، ناپدید شدند .

ذکر بنای عبادت خانه .

چون از عنفوان ایام شباب ، که مبداء بتاشیر دولت و اقبال بود ، برهنمونی و قائد سعادت ، حضرت خلیفه الٰهي را ، بصحبت ارباب فضل و کمال ، و مجالست اصحاب وجد و حال ، میل تمام بود ، و دایم این طبقه علیه عزیز الوجود را معزز و محترم داشته ، در مجلس بهشت ایٔن و محفل خلدبرین احضار میفرمودند ؛ و از استماع دقایق علوم اوایل و اواخر در علم تاریخ ازمان سابقه و احوال امم سالفه و مجاري احوال

طبقات عالم، معرفت تمام حاصل گشته؛ و کمال میل که بمصاحبت این طایفه دارند. در اوان مراجعت از سفر خیر اثر اجمیر، در ماه ذیقعدة الحرام سنه اثني و ثمانین و تسعمائه موافق سال بیستم الهي، امر عالي بنفاذ پیوست، که معماران هنر پیشه و بنایان دقیق اندیشه، در جنب دولتخانه عالي، اساس کاشانه صوفیانه، و نشیمن بصفا بسازند؛ که بغیر طایفۀ سادات رفیع الدرجات، و علما، و مشائخ دیگریرا در انجا راه نباشد. معماران چابکدست، بموجب حکم جهانمطاع، نشیمن مشتمل بر چهار ایوان، در ایام معدود باتمام رسانیدند. و بعد اتمام آنمقام، خجسته فرجام؛ حضرت خاقان گردون غلام، در شبهای جمعه، و لیالي متبرکه، دران نشمین قدس، و کاشانه انس اوقات همایون ساعات را، در صحبت ارباب سعادت باحیای شب مصروف داشته، تا طلوع نیر اعظم، در انمنزل بسر میبردند. و چنین مقرر فرمودند، که در ایوان غربي سادات؛ در جنوبی علما و ارباب دانش؛ و در شمالي مشائخ و ارباب حال بلا اختلاط، و امتزاج نشستند. جمعي از امرا، و مقربان درگاه، که مناسبتي بارباب فضل، و اصحاب وجد داشتند؛ در ایوان شرقي، به نشستند. و حضرت خاقاني، هر چهار مجلس را بقدوم عزت لزوم خود روشن ساخته، حضار مجلس، را از فواضل انعام، بهره مند میگردانیدند. و از اصحاب مجلس، جمعي را انتخاب نموده میفرمودند؛ تا ارباب استحقاق را، که در حوالي حریم عبادتخانه، حاضر شده اند، بنظر اشرف در آوردند. و بدست دریا نوال، بهر کدام، مشت مشت اشرفي و روپیه میدادند؛ و جمعي، که از عدم مساعدت بخت، درین شب از عطایای حضرت شاهنشاهي محروم میماندند؛ صبح روز جمعه، جمیع آنمردم را، در پیش سرای عبادت خانه، بقطار نشانده، بدست مبارک

خود ، مشت مشت روپیه و اشرفی میدادند . و اکثر اوقات این معرکه ، از نیم روز جمعه میگذشت . احیاناً اگر در طبیعت عالی ، کلالی راه مي یافت ، یکي از ملازمان درگاه را ، که بمزید رافت و شفقت او اعتقاد داشتند ، باین خدمت نامزد میفرمودند . ایزد تعالي و تقدس ، مثوبات این اعمال خیر ، که هیچ بادشاهی را موافق نگشته ، بروز گار خجسته آثار ، آن خاقان عالي مقدار ، عائد گرداناد ، بمنه و کمال کرمه .

درین سال که سال بستم الٰهي باشد حضرت مهد علیا ، و مخدرهٔ معلي ، گلبدن بیگم بنت حضرت فردوس مکاني ، ظهیر الدین محمد بابر بادشاه ، که عمه آنحضرت باشد ، و پرده نشین سرا پردهٔ عفت و عصمت ، سلیمه سلطان بیگم ، از روی صدق ، و نیاز مندي ، متوجه سفر حجاز گشتند . و بیان این اجمال آنست ؛ که چون مملکت گجرات داخل ممالک محروسه گشت ، عزیمت بادشاهانه ، که بادشاه عزائم است ، بران تصمیم یافت ، که هر سال یکي از ملازمان درگاه را ، بمنصب میر حاجی تعین نموده ، قافله از هندوستان بطور قوافل مصری ، و شامي بحجاز فرستند .

و این عزیمت مقرون عمل گشته ، هر سال ، جمعي از روشندلان هند ، و ماوراالنهر ، و خراسان زاد و راحله ، از دیوان اعلي گرفته ، بمرافقت میر حاج ، از راه بنادر گجرات ، بآن ارض مقدس میرسیدند . و تازمان طلوع آفتاب این شهریار ، هیچ بادشاهي را ، این نسبت و شرافت دست نداده ، که قافله از هند هر سال بمکه معظمه فرستاده ، رسم احتیاج از محتاجان آن بقعه شریفه ، براندازد . و درین سال ، که سال بستم الهي باشد ؛ گلبدن بیگم ، و سلیمه سلطان بیکم ، از حضرت رخصت طواف حرمین شریفین طلبیدند . و آنحضرت مبلغهای کلی ، بجهت خرج راه عنایت نمودند ، و از مردم فاضل و فقرا و سپاهي هرکس که

اراده طواف نمود، همه را از مائدهٔ احسان، زاد و راحله مرحمت فرمودند.

ذکر آمدن میرزا سلیمان بدرگاه سلاطین پناه.

میرزا سلیمان، که از زمان سلطنت حضرت فردوس مکانی، ظهیر الدین محمد بابر بادشاه، انار الله برهانه، حاکم ولایت بدخشان بود، و اورا پسری بود میرزا ابراهیم نام، موصوف بحسن صورت و سیرت. در انسال، که میرزا سلیمان بر سر بلخ رفته بود، میرزا ابراهیم، در جنگ، بدست مردم پیر محمد خان اوزبک، گرفتار گشته، بشهادت رسید.

فلک را باد، یارب! سینه صد چاک، که اینان نازینان را کند خاک.

و چون آزو پسر میرزا شاهرخ نام مانده بود، دست تربیت برسر او داشته، باوجود صغرسن، بعضی از محال بدخشان باو داد. و بعد ازان، که میرزا شاهرخ بسن تمیز رسید، و میرزا سلیمان را، کبر سن دریافت، بعضی فتنه انگیزان، میرزا شاهرخ را بر عقوق تحریص میکردند. اما چون منکوحه میرزا سلیمان عورتی عاقله بود دائم محافظت احوال میرزا شاهرخ نموده، نمیگذاشت، که برسر فتنه شود. و بعد فوت شدن آنعورت، همان جماعت میرزا شاهرخ را، بر حکومت بدخشان ترغیب نموده، چنان کردند، که از قندز بکولاب آمد؛ و جمعیت نموده، تمام ولایت بدخشان را، از سرحد حصار شادمان، تا سرحد کابل متصرف گشت. و خواست که جد را با پدر ملاقات دهد. میرزا سلیمان ز روی کمال عجز، و اضطرار، گریخته، نزد میرزا محمد حکیم آمد، و ازو استدعای کومک نمود.

* بیت *

مکن تکیه بصدر و مسند و تخت،
خس ست این جمله چون بادی وزد سخت؛
ز تاراج سپهر دون بیندیش،
که صد شه را کند، یکلحظه درویش.

و چون میرزا محمد حکیم بخلاف توقع او پیش آمد، التماس نمود تا اورا منازل مخوفه گذرانیده، بکنار آب نیلاب رساند. میرزا این توقع سهل را، که نسبت سوداگران، و مردم راه گذری رعایت مینمود، نیز مبذول نداشت. چنانچه جمعی را بدرقه گویان بمیرزا سلیمان همراه نمود؛ که از منزل اول گریخته، بکابل رفتند. و میرزا سلیمان متوکلا علی الله تعالی، رو براه هندوستان آورد. و تا کنار نیلاب افغانان، چند جا، سر راه بر میرزا بستند؛ و کار بجنگ منجر شده، میرزا خود تردد نموده، زخمی نیز یافت. و بهر حال چون بکنار آب نیلاب رسید، حوادث و وقائع احوال خود در عرض داشت درج نموده، مصحوب یکی از معتمدان؛ با دو راس اسپ خانه زاد، بدرگاه فرستاد. و حضرت، از کمال مرحمت، پنجاه هزار روپیه، با دیگر اسباب سلطنت و چند طویله اسپ عراقی و رهوار، بدست خواجهٔ آقا خان، خزانچی، بمیرزا فرستادند، و فرمان اعلی بنفاذ پیوست، که راجه بهگوانداس، تا آب نیلاب، باستقبال میرزا رفته، هر روز لوازم ضیافت، بجا آورده، باعزاز و اکرام تمام بملازمت بیارد. و نیز حکم شد، که حکام و عمال هر شهر و قصبه، که عبور میرزا بران واقع شود، شرائط مهمانداری بتقدیم رسانند. هنوز میرزا از آب نیلاب نگذشته بود، که خواجهٔ آقا خان. پیش از راجه بهگوانداس، بخدمت میرزا رسیده، اسباب کارخانه ها، و زر نقد، که همراه داشت، گذرانید؛

و بعد از چند روز، راجه بهگونداس، با لشکری آراسته، در حدود نیلاب، بملازمت میرزا رسیده، باعزاز، و احترام بلاهور آورد.

و در خلال این احوال، فرمان بطلب اعظم خان، بگجرات فرستادند. که او نیز، درین معرکه، حاضرباشد. اعظم خان بجناح تعجیل و شوق آمده، چهارم رجب شرف ملازمت دریافت. و بعد از مدتی، حرف داغ و تجدید معامله داد و ستد سپاهی مذکور گشت؛ و خان اعظم از راه انکار، و بی اخلاص در آمده، سخنان که نه لائق مخلصان باشد، بر زبان آورد. این معني سبب بی عنایتی حضرت شد؛ و اعظم خان ترک خدمت نموده، در باغ خود، که در آگره دارد، منزوی شده، راه آمد و شد برخود بست.

القصه، میرزا سلیمان، دو سه روز، در دارالسلطنت لاهور، آرام گرفته متوجه دار الخلافت گشت. و چون بقصبهٔ متهوره، که از فتحپور بست کروهی میشود، رسید، ترسون محمد خان را، که در سلک امرای کبار انتظام داشت، و قاضي نظام بدخشی، که میرزا سلیمان قاضي خان خطاب داده بود، و در ملازمت حضرت آمده، بخطاب غازیخانی رسیده بود، چنانچه شمه احوالش سمت گذارش یافته، باستقبال فرستادند. و قرار یافت، که بتاریخ پانزدهم شهر رجب سنه ثلاث و ثمانین و تسعمائة موافق سال بستم الهي میرزا بملازمت میرسد.

و حضرت خلیفه الهي، از روی غریب نوازی، جمیع اکابر، و اشراف، و امرا، و ارکان دولت را، تا پنج کروهی فتح پور، باستقبال فرستادند، و چون میرزا، ازین منزل سوار شده، متوجه فتحپور گردید، حضرت خلیفه الهي، از کمال رافت، خود نیز بعزم استقبال پای دولت در رکاب سعادت نهاده، سوار شدند. و دران روز حکم جهان مطاع شرف صدور

یافت ، که پنج هزار فیل کوه پیکر ابر منظر را بجلهای مخمل فرنگي و زربفت رومي و زنجیرهای طلا ، و نقره ، آراسته ، و برسر ، و گردن ، و خرطوم فیلان ، قطاسها سفید ، و سیاه آویخته ، از دروازه فتحپور ، تا پنج کروه ، بردو طرف راه قطار کرده باز داشته ، میان هر دو فیل ، یک ارابه چیته ، که قلادهٔ طلا و مرصع ، و جل ، قماش ، داشته باشد ، و دو گاو ارابه با سر افسار های زر دوزی نگاه دارند . و چون صحرا باین وضع آراسته شد ؛ حضرت خلیفه الهي ، بشوکت و عظمتی ، که ساکنان ملاء اعلی از دیدن آن ، متحیر شدندی ، سوار شده ، رو براه آوردند . و چون برابر میرزا سلیمان رسیدند ، میرزا بی تحاشی ، خود را از اسپ انداخته ، پیش دوید ، که آنحضرت را دریابد ، و آن متخلق باخلاق الله ، نظر بکبرسن میرزا فرموده ، از اسپ پیاده شده ، نگذاشتند که میرزا بمراسم تسلیم و شرائط خدمت قیام نماید ، و از کمال عطوفت ، میرزا را در آغوش گرفتند ؛ و بعد دریافتن ، بر خنگ دولت سوار شده ، فرمودند ؛ که میرزا سوار شود ، و بدست راست خود جای نموده ، تمام این پنج کروه راه ، بتفقد احوال میرزا مي پرداختند . و چون بدولت خانه عالي رسیدند ، میرزا را ، در پهلوی خود بر مسند سلطنت جای نمودند . و شاهزادهای عالیمقدار ، را درین مجلس حاضر فرموده ، بمیرزا ملاقات دادند . و بعد مراسم نشاط و انبساط ، خوان سالاران اطعمه غیر مکرر ، و اقسام اشربه ، و اصناف حلوا کشیدند . و چون سفره برداشته شد ، میرزا را بوعدهٔ امداد ، و لشکر ، منتظر گردانیده ، بجهت سکونت میرزا ، منزلی قریب دولت خانه عالي تعین فرمودند . و خان جهان حاکم پنجاب را ، دران مجلس حکم شد ، که پنج هزار سوار جرار ، نیزه گذار را ، بخود همراه گرفته در خدمت میرزا متوجه بدخشان شود ؛ و آن مملکت را ، از آشوب فتنه مصفی ساخته ، تسلیم ایشان نموده ، بلاهور مراجعت نماید .

ذکر وفات خانخانان منعم خان .

دران ایام ، که خانخانان خاطر از مهم داؤد جمع نموده ، فارغ بال ، بدار الملک ٹانڈه رسید ، برهنمونی قائد اجل ، دل از توطن ، ٹانڈه برداشته ، از دریای گنگ عبور نموده ، بقلعه گور ، که در ایام پیشین دار الملک بنگاله بود ، طرح توطن انداخت ؛ و فرمود تا مجموع مردم ، سپاهی و رعیت را ، از ٹانڈه ، کوچانیده ، بگور بیارند . و در عین برسات ، مردم ببلای جلای وطن مبتلا گشتند ؛ و چون هوای گور بغایت متعفن ، و مضعف بود ؛ و در زمان قدیم ، بواسطه بیماریهای گونا گون ، که بسبب ضعف هوا بر متوطنان گور طاری می گشت ، حکام سابق آنجا را ، ویران ساخته تانڈه را آبادان نموده بودند ؛ درین ایام ، بیماری علی العموم میان مردم پدید آمد . هر روز فوج فوج رخت هستی ، و متاع زندگاني ، از گور بگور برده ، وداع یاران و دوستان مي کردند . و رفته رفته ، کار بجای رسید ؛ که مردم از دفن اموات ، عاجز آمده ، مردها را ، در آب سر میدادند . و هرروز خبر فوت جمعی از امرا ، و ملازمان درگاه ، بخانخانان مي رسانیدند ؛ واو اصلا متفطن نمیشد ؛ و ترک توطن آنجا ، اختیار نمي کرد . و از کمال عظمت خانخانان ، هیچکس قدرت آن نداشت ، که پنبه از گوش برآورده ، اورا خبردار سازد . بعد از چند گاه ، مزاج خانخانان ، از منهج اعتدال انحراف ورزیده ، رو باعتلال آورد . چون امتداد ایام مرض بده روز کشید ، در شهر رجب المرجب سنه ثلاث و ثمانین و تسعمائة ، موافق سال بستم الهي ، از عالم فاني ، بجهان باقي ، انتقال نمود . و امرا و ملازمان درگاه ، که دائم در دیوانخانه خانخانان اجتماع نموده ، بر فتوحاتی که وارد مي شد ، بلوازم تهنت مي پرداختند ، آنروز ، بتعزیت قیام نمودند . و بواسطهٔ ضبط سرحد ، شاهم خان

جلایر را، بسرداری برداشته، حقیقت واقعه را، بدرگاه عالی عرضداشت نمودند. و چون از خانخانان فرزندي نماند، اموال ناطق، و صامت اورا بسرکار دیوان اعلی ضبط نموده، طومار تفصیل نیز مرسل داشتند.

و چون عریضه امرا، بعرض اشرف رسید، خانجهان که، قبل ازین حاکم مطلق العنان پنجاب بود، مشمول عواطف بادشاهی و محفوف مراحم شاهنشاهی فرموده، زمام حکومت و عنان حراست مملکت بنگ بید اقتدارش سپرده، بمنصب امیر الامرائی سرفراز ساختند. و باقسام التفات، و عنایات نواخته، درباب رعایت حقوق رعایا و زیردستان، سفارش فرمودند. و بانعام قبای زردوزی، و چهار قب طلا دوزی، و کمر و شمشیر طلا و مرصع، و اسپ بازین طلا امتیاز بخشیده، رخصت ارزاني داشتند. و خانجهان در باب مدعیات خود، فرامین و مناشیر درست نموده، روی حکومت بدیار بنگاله نهاد.

ذکر وقائع سال بست و یکم الهي.

ابتدای این سال، روز یکشنبه، نهم ذیحجه، ثلث و ثمانین و تسعمائة بود.

ذکر رفتن میرزا سلیمان بمکه مشرفه.

چون میرزا سلیمان از حکومت بدخشان معزول شده، روی التجا بدرگاه سلاطین پناه آورد؛ و حضرت خلیفه الهي، از هر قسم خاطرجوئي او مي فرمود، و مکرر، کاشانهٔ میرزا را، بقدوم عزت لزوم شرافت بخشیدند؛ و اکثر اوقات، در شبهای جمعه، میرزا را، در عبادت خانه در مجالس علما و مشائخ مي طلبیدند. و اقرار داده بودند، که خانجهان را، با لشکر پنجاب همراه میرزا، بجهت تسخیر بدخشان فرستند. اتفاقاً از گردش فلک،

نقشی دیگر، برروی کار آمد؛ و خانخانان، که واسطهٔ انتظام مهام ممالک شرق، و بنگاله بود، باجل طبعی درگذشت؛ و حضرت خلیفه الهي ضبط ممالک شرق، و انتظام مهام بنگ را، بر تسخیر بدخشان مقدم دانسته، خانجهان را، آنجا فرستادند. ازین شعبده بازي فلک، چون یقین میرزا سلیمان شد، که هنگام آن نرسیده، که دست امل باغوش مراد برسد.

* بیت *

بر آید در زمان خویش، هر کار، بوقت خود، دهد هر میوهٔ بار.
محالست آنکه، روید در چمن گاه؛ بنفشه در تموز، و گل بدي ماه.
توان شد برهمه مقصود فیروز، مگر روزی فردا خوردن امروز.

طواف کعبه معظمه، مصمم نموده، بوسیله ارکان دولت، این استدعا بعرض اشرف رسانید؛ و چون بلند همتان، دائم برین مطلب عالی اقبال نموده، بمطلوب رسیده اند، حضرت ظل الهي التماس میرزا را بقبول مقرون فرموده؛ پنجاه هزار روپیه نقد سوای اجناس، بجهت مدد خرج فرستادند. و محمد قلیچ خان را، که در سلک امرای کبار انتظام دارد، و حکومت بندر سورت باو متعلق بود، همراهی میرزا مقرر فرمودند؛ تا در راه خدمات شایسته بتقدیم رسانیده و میرزا را، در جهاز نشانده، مسافر حجاز سازد. و مبلغ بست هزار روپیه دیگر، از وجوه خالصهٔ گجرات، تسلیم خدمت گاران میرزا نماید. و از بندر سورت میرزا بکشتی در آمده، همدرین سال، بشرف طواف و زیارت حرمین شریفین، مشرف و مستسعد گشت. و چون برب الارباب، که مالک قلوب رعایا و برایاست، التجا آورده بود، باز بدولت حکومت، و دارائی مملکت بدخشان، چنانچه مذکور خواهد شد، رسید.

و در اواخر این سال، در هفتم ذیقعدة الحرام، سنه اربع و ثمانین و تسعمائة، یورش اجمیر درمیان آمد. و آنحضرت، بتاریخ مذکور، زا

فتحپور متوجه طواف گشتند، و تمام راه، انبساط فرموده، روز دو شنبه، چهارم ذیحجه، سال مذکور، ده کروهی اجمیر مخیم خیام فلک احتشام گردید. و ازانجا بدستور مقرر پیاده روی ارادت گمزار مهبط الانوار آورده، پنج کروهی راه، پیاده رفتند. و از گرد راه، کمزار فائض الانوار آمدة، بنیازمندی تمام شرائط زیارت، و لوازم طواف، بتقدیم رسانیده، روز اول مبلغ ده هزار روپیه، بمجاوران بقعه شریفه، و خدام آستانه رفیعه عنایت فرمودند.

ذکر وقائع سال بست و دویم الهي.

ابتدای این سال، روز دو شنبه، بستم ذیحجه، سنه اربع و ثمانین و تسعمائة بود. دران ایام، که خطه اجمیر مخیم سرادقات جاه و جلال بود، سلطان هفت کشور در نهم ذی الحجه سنه ثلث و ثمانین و تسعمایه در برج حمل خرامیده، عالم و عالمیان را بقدوم سال بست و دوم الهي که متکفل انجاح امال و امانی است مژده داد؛ و بمیامن این نشاط، ابواب خرمی و بیغمي بر روی روزگار مفتوح گشت.

شرح وقائعی که در خطهٔ اجمیر ظهور یافته.

در ان ایام که خطه اجمیر مخیم خیام جاه و جلال بود، اخبار پی در پی، از ولایت بنگاله رسید، که داؤد افغان، خط عهد و میثاق را، که بخانخانان کرده بود، بر طاق بلند نسیان نهاده، از اندازه خود، پای بیرون گذاشته، برسر ٹانده آمد. و امرای بادشاهی، که در ٹانده بودند، چون سردار معتبر، درمیان ایشان نبود؛ آن مملکت را خالی گذاشته، به حاجي پور پٹنه آمدند؛ و ازاین سبب، غبار هرج و مرج، متصاعد گشت. و خانجهان بواسطه آنکه لشکر او، در لاهور بود، در راه بتعلل و تاني میرفت. چون این اخبار، بعرض اشرف رسید، فرمان بنام

خانجهان مصحوب سبحان قلي ترک فرستادند ؛ که امرا و جاگیرداران را ، که مملکت بنگاله را گذاشته آمده بودند ، با خود داشته ، بر سر داوٴد برود. سبحانقلي ترک ، در عرض بست و دو روز ، قریب هزار کروه راه طی نموده ، فرمان را بخانجهان رسانید ؛ و هنوز ، رایات اعلی در اجمیر بود ، که باز آمده ، خبر رسانید ؛ که خانجهان ، بافواج فیروزی نشان ، تکیه باقبال خداوندگار نموده ، متوجه بنگاله شد. و چون بگرهی رسید ، از گرد راه ، بجنگ سه هزار افغان ، که داوٴد بحراست آنجا گذاشته بود ، پیش رفته ، گرهی را متصرف شد ، و قریب هزار و پانصد افغان ، علف تیغ بیدریغ گشته ؛ و اکثر سرداران دستگیر شدند.

و همدران ایام ، که خطه اجمیر مستقر موکب منصوره بود ، کنور مانسنگه را ، که بصفت شجاعت ، و مردانگي ، و شیوهٔ همت ، و فرزانگی ، امتیاز داشت ، با پنج هزار سوار جرار ، بر سر رانا کیکا تعین فرمودند. و قاضی خان بدخشی ، و شاه غازیخان تبریزی ، و سید هاشم بارهه ، و خواجه محمد رفیع بدخشي ، و مجاهد خان ، و نبیره او محب علي خان ، و دیگر جوانان کار طلب را ، باو همراه نمودند. و منصب بخشي گری آن لشکر ، بآصف خان قرار گرفت. حضرت ظل آلهي ، کنور مانسنگه ، و جمیع امرا و سرداران را ، بخلاع فاخره ، و اسپان عراقي و عربي امتیاز بخشیده ، رخصت فرمودند. و بعد سر انجام مهام ، این لشکر فیروزی اثر بتاریخ بستم محرم ، سنه خمس و ثمانین و تسعمائة ، عنان مراجعت بدست قائد دولت سپرده ، غرهٔ صفر ، سال مذکور ، آفتاب اقبال بر دولتخانهای فتحپور تافت.

و بعد از نزول دارالخلافت فتحپور ، روزي ، منهیان اخبار بعرض رسانیدند ، که خانجهان ، بعد از فتح گرهي ، چون بحدود ټانډه رسید ، داوٴد از ټانډه بر آمده ، در موضع اک محل ، در زمیني که ، یکطرفش

بدریا، و طرف دیگرش متصل کوهست، گرد لشکر خود را، قلعه ساخته نشسته است و خانجهان با لشکر منصور در برابر او فرود آمده، معرکه قتال و جدال گرم دارد. و در یکی از روزها، خواجه عبد الله که از نبایر حضرت قطب الاولیا خواجه ناصر الدین عبد الله احرار بود، قدس الله سره العزیز، و در سلک ملازمان درگاه معلي انتظام داشت؛ با معدودی چند، از نوکران خود، از مرچل خود بر آمده، بکنار خندق افغانان رسید. و جمعي انبوه از لشکر افغانان، بیرون جسته، بخواجه آویخته اند، و خواجه ترددهای مردانه نموده، برحمت حق داخل گشت. از شنیدن این اخبار آتش غضب اشتعال یافت، و فرمان عالي شان بمظفر خان، که در انولا حاکم پتنه و بهار بود، فرستادند، که مجموع افواج منصوره، که در انحدود جاگیردار بودند، بخود همراه گرفته، متوجه کومک خانجهان شود، و در استیصال افغانان، مساعی جمیله بظهور رساند. و بعد از چند روز، عرضداشت خانجهان رسید؛ مضمون آنکه، روزی بعضي از افواج نصرت شعار را، با لشکر افغانان اتفاق افتاد. و چون اقبال خداوند گار جهان یاور و رفیق بهادرآن جانسپار بود، نسیم فتح و فیروزي بر رایت ایشان وزید. و بعضی جوانان، صاحب داعیه، خانخانان نام سردار فوج مخالف را بضرب تیغ بیدریغ، از پای در آوردند. و همدرین ایام، خبر فتح کنور مانسنکه، و شکست رانا کیکا، بسمع همایون رسید.

ذکر محاربه کنور مان سنگه با رانا کیکا و شکست یافتن آن ملعون.

چون رانا کیکا، که سر دفتر راجهای هندوستانست، و بعد از فتح چتور، بکوهستان هندوراه شهری کوکنده نام، مشتمل بر منازل و باغات

طرح انداخته ، اوقات بسرکشي میگذرانید ، و بعد از آنکه ، کنور مان سنگه بحوالی کوکنده رسید ، کیکا راجهای هندوراه ، را بمدد خود خوانده ، با جمعیتي ، که صحرا و دشت ازان بستوه آمدی ، از گهاتي هلدی گذشته ، بآهنگ جنگ اشتغال نمود . و کنور مانسنگه ، باتفاق امرا تسویه صفوف نموده ، متوجه جنگ گاه گردید . و بعد تقارب صفین ، دلاوران طرفین ، بسان باد صرصر ، حملهای تند بردند . و زمان گیر و دار ، تا یک پهر امتداد یافته ، قتالي صعب افتاد . * بیت *

زمین ، دریای موج افگن شد از خون ،
در و کشتي سوار ، و کشته لنگر .
اجل نعره زنان ، هر سو روان شد .
بخون اندر ، چو مردان شناور .

و راجپوتاني هر دو فوج ، بتعصب یکدیگر ، کوشش مینمودند . و قریب یکصد و پنجاه سوار جرار ، از فوج بادشاهي ، از پای در افتاده ، و زیاده بر پانصد سوار ، از راجپوتان نامي ، از فوج غنیم ، بدار البوار رفتند . و از سرداران کفر ، راجه رام شاه گوالیاری ، و پسرانش ، و پسر جیمل ، از جانب مخالف ، بدرک اسفل پیوستند . رانا کیکا ، دران روز ، چندان تردد نمود ، که زخم تیر و نیزه یافته ، پشت بمعرکه داده ، بخواری ، جان ازان مهلکه بیرون برد . و دلاوران سپاه رزم خواه ، برسم تعاقب شتافته ، راجپوت بسیاری را ، از پای در آوردند . و کنور مان سنگ ، بفتح و ظفر اختصاص یافته ، حقیقت را ، بدرگاه عرض داشت نموده ، روز دیگر ، از تنگي هلدي گذشته ، بکوکنده در آمد . و در منازل رانا کیکا قرار گرفته ، مجدداً بمراسم شکر الهي پرداخت . و رانا کیکا گریخته ، بقلاع جبال شامخات تحصن جست . و چون مضمون عرضداشت ، بعرض اشرف رسید ، آنحضرت

اظهار نشاط و ابنساط فرموده ، بجهت کنور مانسنگه ، و امرای دیگر خلاع فاخره ، و اسپان عراقي فرستادند .

ذکر احوال خانجهان در مقابل داؤد .

سابقاً مذکور شد ، که خانجهان ، بعد از فتح گرهي متوجه تانده شد ؛ و داؤد افغان ، از تانده برامده در اک‌محل نام جای لشکر گاه ساخته ، گرد خود قلعه ساخت . و خانجهان نیز در برابر غنیم قرار گرفته انتظار مظفر خان ، و لشکر بهار و حاجي پور مي برد . و چون خبر مقابله خانجهان ، بعرض اشرف رسید ، مبلغ پنج لکهه روپیه ، جهت مدد خرج لشکر ، بڈاک چوکي فرستادند . و حکم شد ، که از آگره کشتي بسیار ، پر از غله بمدد لشکر ظفر اثر ارسال نمودند ؛ و سید عبد الله خان را ، که دران ایام ، خبر فتح راجه مانسنگه آورده بود ، پیش خانجهان فرستاده ؛ فرمودند ، که انشاء الله تعالي ، خبر فتح داؤد را تو خواهي آورد . از برکت نفس اقدس آنحضرت ، مشار الیه در اندک مدت ، سر داؤد را آورد ؛ چنانچه عنقریب مذکور میشود .

و همدرین ایام گجپتي نام زمینداریکه ، در حوالي حاجي پور ، و پتنه میبود ، و در سلک دولتخواهان انتظام داشت ، وقتی که مظفر خان بکومک خانجهان رفته بود ، و ولایت خالي مانده ، جمعیت نموده ، بر سر فرحت خان و پسرش ، میرک ردائی که در تهانه اره میبودند ، رفت ؛ و فرحت خان با پسر او جنگ کرده ، شهادت یافت . و در انولایت خلل عظیم شد . و راهها مسدود گشت . چون اینخبر ، بعرض اشرف خلیفه الهي رسید ، حضرت بنفس اقدس ، از دارالخلافت فتحپور حرکت فرموده ، در پنج کروهي ، منزل کردند ؛ و حکم باحضار لشکرها ، و سامان

کشتي ، و توپخانه صادر گشت . همدرین منزل سید عبد الله خان ، بطریقي که بر زبان الهام بیان گذشته بود ، بایلغار ، از پیش خانجهان آمده ، سر داؤد افغانرا در زیر سم سمند دولت انداخت . * بیت *

تغي کش ، سوی طاعت رای نامد ،
بسر آمـــد ، اگـــر از پای نامـــد .

حضرت خلیفه الهي ، لوازم شکراین نعمت کبري رسانیده ، مراجعت فرموده ، در مستقر خلافت قرار گرفتند . سید عبد الله خان ، حقیقت فتح را ، چنین تقریر کرد ؛ که چون مظفر خان ، با لشکر بهار ، و حاجي پور و پتنه ، تا قریب پنجهزار سوار آمده ، بخانجهان ملحق شد ؛ و در پانزدهم شهر مذکور ، تسویه صفوف نموده برابر غنیم آمدند ، و داؤد باتفاق جنید کرراني ، که عم او بود و دیگر سرداران افغاني ، صف آرائي کرد ، بحسب اتفاق ، توپي بر پای جنید خورده ، زا نوی اورا خورد بشکست . و بعد از زماني ، افواج درهم آمیختند ؛ و شکست بر اعدا افتاد . و داؤد در چهله معطل شده ، گرفتار گشت . خانجهان سر اورا ، جدا کرده ، روانه درگاه ساخت ؛ و غنیمت بیشمار ، و فیل بسیار ، بتصرف اولیای دولت روز افزون در آمد .

حضرت خلیفه ، در مستقر خلافت آرام گرفته ، اهل استحقاق ، را بانعام زر سرخ و سپید ، که دامن دامن در حضور اقدس لطف مي شد ، شاداب ساختند . و سید عبد الله خان ، بانعام زر و اسپ ، و خلعت ، نوازش یافت .

و سلطان خواجه را ، که خلف صدق خواجه خاوند محمود بود ، بمیر حاجي قافله حج سرفراز ساخته ، مقدار شش لک روپیه ، از نقد و جنس ،

جهته فقرا و مستحقین حرمین شریفین حوالهٔ او نموده، حکم فرمودند، که هرکس که ارادهٔ زیارت حرمین داشته باشد، خرج راه بدهند. و خلق کثیر، باین دولت فائز گشتند.

و چون هرساله، حضرت خلیفه الهي، بزیارت مرقد منوره، خواجه معین الدین تشریف میبردند، درین وقت ببیست و ششم جمادی الثاني سنه اربع و ثمانین و تسعمایه موافق سال بیست و دویم الهي، از فتحپور متوجه شده، روز پنجشنبه پنجم ماه رجب، سال مذکور باجمیر نزول اجلال شد. بعد از زیارت مزار، فقرا و مساکین اینمقام را، از خرد و نزرگ بانعام زر سرخ، و سفیید، و سیاه، بهره مند ساختند. و چند روز، که در اجمیر تشریف داشتند، هرروز بزیارت شتافته، بفقرا و مساکین، خیرات میفرمودند.

در اوراق پیش مذکور شد، که راجه مانسنگه، بررانا کیکا غالب آمده، ولایت اورا متصرف شد؛ و او گریخته، بکوههای بلند، و بیشه های پردرخت پناه برده بود. لشکر ظفراثر، بتعاقب بکوکنده، که جای بودن رانا بود، رفته قرار گرفت. دریخولا بعرض رسید، که بواسطه تنگي راههای، چون غله کمتر میرسید، عسرت تمام بحال سپاهي راه یافته، و کنور مانسنگه مردم را، از غارت و تاراج ولایت کیکا، مانع آمده؛ و ازین جهت، پریشاني عظیم در لشکر بهم رسید. بندگان حضرت خلیفه الهي، از استماع اینمقدمات، فرمان در باب طلب کنور مانسنگه صادر فرمودند. و او بملازمت رسیده، چند روز، از خدمت حضور ممنوع بود. بعد از چند روز قلم عفو بر تقصیرات او کشیده، در مقام آن شدند، که بغارت ولایت کیکا، لشکر دیگر تعین فرمایند. و در نوزدهم ماه مذکور، رایات جلال از اجمیر حرکت کرده، متوجه ولایت رانا گردید.

ذکر دیوان ساختن خواجه شاه منصور

شاه منصور نویسنده شیرازی بود. در ابتدای حال، بملازمت حضرت رسیده مشرف خوشبوخانه شد. دران ایام مظفر خان استقلال تمام داشت، و چون جوهر فطرت، در شاه منصور مشاهده کرد، در مهمات و معاملات او را پیچیده، اورا در قید انداخت؛ و کار بجای رسید، که شاه منصور، در درگاه نتوانست بود. و بجونپور بخدمت منعم خان خانخانان رفته، در سلک نوکران او منتظم گشت؛ و بتدریج دیوان خانخانان شد؛ و بعد از چند سال، بتقریب مهم سازي خانخانان، بملازمت حضرت رسید. و چون از سخنان او، سنجیدگي و کار داني معلوم رای عالم آرای گشت، بعد از فوت خانخانان، فرمان بطلب خواجه شاه منصور صادر گشت. و او بملازمت رسیده، مورد مراحم خسروانه گشت؛ و بمنصب دیواني کل سرفرازي یافت.

و چون سلطان خواجه را، بمیر حاجیي تعین فرموده بودند، و راه کوکنده، بگجرات قریب بود، قطب الدین محمد خان، و قلیج خان و آصف خانرا، با جمعي از امرا فرمودند، که بدرقه قافله سلطان خواجه شده، از کوکنده بگذرانند؛ درین ضمن، ولایت کیکا را نیز، غارت و تاراج نمایند. و در هرجا، که خبر کیکا شنوند، برسر او رفته، دمار از روزگار او بر آورند. در وقت رخصت سلطان خواجه، حضرت خلیفه الهي بطریق محرمان، سروپا برهنه کرده، احرام بسته، قدمیي چند متابعت سلطان خواجه نمودند. درین حال غریو از حاضران برخاسته، بی اختیار، زبان بدعا و ثنا کشودند.

و چون رایات اعلي به پرگنه موهي رسید، از پیش خبر اوردند، که چون قطب الدین خان و امرا قریب کوکنده رسیدند، رانا گریخته بکوهستان در آمد.

فرمان جهانمطاع شرف صدور یافت، که قطب الدین خان، و راجه بهگوانداس در کوکنده توقف نماید، و قلیچ خان با دیگر امرا همراه قافله، تا ایدر رفته، خود بمحاصره ایدر قیام نماید؛ و جمعي را همراه ساخته، قافله را باحمدآباد رساند. و چون قلیچ خان بایدر رسید، راجه آنجا گریخته بکوهستان آن نواحي پناه برد؛ و در بتخانه ایدر، راجپوت چند، قرار بمردن داده، مانده بودند. و در لحظه، از هجوم عام نیست و نا بود شدند. و قلیچ خان روز دیگر، تیمور بدخشی را، با پانصد سوار، بقافله همراه ساخته، باحمدآباد فرستاد.

و همدرین وقت، شهاب الدین احمد خان، و شاه فخر الدین، و شاه بداغ خان، و پسرش عبد المطلب خان، و دیگر امرا جاگیردار مالوه، بملازمت رسیدند؛ و خاطر اقدس، بر سرانجام تهانجات این ولایت توجه فرموده، اولاً قاضي خان بدخشي را بمنصب هزاري امتیاز داده، با شریف خان اتکه، و مجاهد خان، و سبحانقلي ترک، قریب سه هزار سوار در قصبه موهي گذاشتند. و در کوهستان مداریه عبد الرحمن بیگ و عبد الرحمن پسر موئید بیگ، را با پانصد سوار تعین فرمودند.

و چون رایات عالي، به اودي‌پور رسید، عرض‌داشت سلطان خواجه از سورت رسید، که بواسطهٔ عدم قول فرنگیان، جهاز معطل است. حضرت خلیفه الهي علي‌مراد را که از جوانان مردانه بود فرستادند، که قلیچ خانرا از ایدر بسرعت بیارد؛ تا اورا بروان ساختن جهاز فرستد. و بجای قلیچ خان، آصف خان سردار ان لشکر باشد.

و در ینجا قطب الدین خان، و راجه بهگوانداس بملازمت رسیدند؛ و شاه فخرالدین، و جگناتهه را، در اودي‌پور، و راجه بهگوانداس، و سید عبد الله خان را در دهنه گهاتي اودي پور گذاشتند. و رایات جهانکشا

چون بنواحي بانسواله ، و دو نگر پور رسید راجهای آنجا ، و زمینداران اطراف ، بشرف آستان بوسي سرفراز گشته ، پیشکشهای لائق گذرانیده ، مورد مراحم خسروانه گشتند . همدرینجا راجه تودرمل ، از ولایت بنگاله آمده ، شرف ملازمت دریافت ؛ و قریب پانصد زنجیر فیل از غنائم بنگاله ، با دیگر تحف و پیشکشها ، بنظر اقدس در آورد . در همین منزل قلیچ خان نیز ، بملازمت رسیده ، رخصت سورت یافت ؛ که جهازات را روانه سازد ؛ و باتفاق کلیان رای ، از فرنگیان قول گرفته ، جهازات را راهي ساخت ؛ و بزودی معاودت نمود . و هنوز رایات عالي در مالوه بود ، که شرف ملازمت دریافت . چون خاطر اقدس را از تعین تهانجات جمعت بهمرسید ، و مردمان آن نواحي در سلک بندگان انتظام یافتند ، سیر کنان ، و شکار افگنان ، بمالوه در آمدند .

ذکر وقائع سال بیست و سیوم الهي .

ابتدای اینسال ، روز سه شنبه ، دوم محرم ، سنه خمس و ثمانین و تسعمائه بود . در نواحي پرگنه دیپالپور از توابع مالوه بنیاد نوروز ، (بهار نوروزي) سلطاني شد . و در دو شنبه سوم (بستم) ذی الحجه سنه اربع و ثمانین و تسعمائه (سنه مذکور) موافق سال سیوم (بست سیوم) الهي بر تخت سلطنت جلوس فرموده ، عالم و عالیمان را از مراحم پادشاهي سر سبز و شاداب ساختند . و درین وقت توجه بر رفاهیت این ملک (اهل این مملکت) گماشته ، در باب ابادانی میکوشنیدند . و رعایای آن ملک جماعه جماعه مي امدند (فرموده جماعته که مي امدند) و حقیقت حال خود بعرض میرسانیدند . و ان حضرت از کمال شفقت جبلي با حوال یک یک وا رسیده سر انجام انصوبه را پوجه

احسن فرموده، اکثر زمین‌دارانرا مطیع و فرمانبردار ساختند. درین ایام، که سرکار مالوه، معسکر اردوی معلي بود، چون راجه علي خان، حاکم اسیر و برهانپور، لوازم عبودیت بتقدیم نرسانید، رای کشور کشائي مقتضي تنبیه او گشته، بعضي امرای کبار مثل شهاب الدین احمد خان، و قطب الدین محمد خان، و شجاعت خان، و شاه فخر الدین و شاه بداغ خان، و پسرش عبد المطلب خان، و تولک خان، و دیگر جاگیرداران مالوه را، برسر ولایت او تعیین فرمود؛ و حکم اشرف نافذ شد، که شهاب خان، درین لشکر سردار باشد، و شهباز خان میر بخشي داغ و محلهٔ آن لشکر را دیده، و امرا را اهتمام نموده، بزودی روان سازد.

و در همان منزل، راجه تودرمل را، بجهت تحقیق جمع، و سر انجام مهام ولایت گجرات، تعیین فرمودند. و درین اثنا، از جانب امرا، و لشکریکه بایدر تعیین بودند خبر رسید، که با راجه نراین داس جنگ کرده فتح نمودند. شرح این اجمال آنکه دران ایام که محمد قلیچخان بموجب حکم از ایدر، همراه علي مراد اوزبک، متوجه درگاه معلی شد، و آصف خان، بسرداری آن لشکر، قیام مي نمود؛ اتفاقاً، خبر رسید، که راجه ایدر، با جماعت از راجپوتان، که از خانمان آواره شده بودند، و دیگر زمینداران آن نواحی، بامداد رانا کیکا، جمیعت کرده، بده کروهی تهانه ایدر نشسته است؛ و داعیه شبیخون دارد. آصف خان، و میرزا محمد مقیم، و تیمور بدخشي، و معصوم بکری، و مظفر خان، برادر خان عالم، و خواجه ناصر الدین، و مجموع سپاه، نصرت دستگاه، کنکایش نموده، جماعت با قریب پانصد کس را، بمحافظت تهانه گذاشته، بتعبیه سپاه پرداخته، نیم شب روان شدند. تا وقت صبح چهارم شهر ذی حجه، سنه اربع و ثمانین و تسعمائة، هفت کروه راه طی کرده بودند، که طرفین بهمرسیدند،

و آتش حرب اشتعال یافت . میرزا محمد مقیم ، که سردار هراول بود ، بشهادت رسید ؛ و شکست بر اعدا افتاد . راجه نراین داس گریخته ، بدر رفت . و اولیای دولت بفتح و فیروزی اختصاص یافتند . چون این اخبار، بعرض حضرت رسید ، موجب انبساط خاطر ملکوت ناظر گردید . فرامین مطاعه محتوی بر تحسین و نوازش هریک از امرا و سرداران لشکر ایدر شرف ورود یافت ؛ و چون خاطر خسرو جهانگیر، از مهمات مالوه ، و تعین امرا ، بولایت اسیر و برهانپور ، فراغت یافت ؛ عنان عزیمت بدار الخلافت فتح پور منعطف گردانیدند . و تمامی راه بسیر و شکار پیموده ، در روز یکشنبه ، بست و سیوم صفر فتح پور مستقر رایات عز و جلال شد . اهالی و اشراف ، و مقیمان و متوطنان ، باستقبال استعجال نموده ، غلغله دعا و ثنا ، بساکنان ملاء اعلی رسانیدند.

و بعد دو سه ماه ، در ولایت گجرات ، في الجمله ، فتوری از ممر در آمدن مظفر حسین میرزا ، ابن ابراهیم حسین میرزا ، که دخترزاده میرزا کامران باشد ، رو داده . و شرح این واقعه ، بر سبیل اجمال ، آنست ؛ که در زمانی ، که رایات جهانکشا در گرد قلعهٔ سورت ، نزول داشت ؛ گلرخ بیگم صبیه کامران میرزا[1] ، منکوحهٔ ابراهیم حسین میرزا ، پسر خورد سال خود مظفر حسین میرزا را گرفته ، رفته بود ، چنانچه شرح این حکایت ، در داستان فتح احمد آباد مذکور شد . درین ولا ، مهر علي نام مفسدی ، از نوکران ابراهیم حسین میرزا ، که بگلرخ بیگم همراه از قلعهٔ سورت ، بدکن رفته بود ، مظفر حسین میرزا را که دران وقت ، بسن پانزده شانزده سالگی رسیده بود ، ماده فتنه و فساد ساخته ، از دکن بیرون آورد . و جمعی از او باش ، و مردم هرجائی ، بگرد او جمع آمده ، روی بغي و عناد ، بولایت گجرات نهادند . درین وقت راجه تودرمل ، بضبط تشخیص ، جمع گجرات

در پٹن مشغول بود. بسبب این فتنه و فساد، در هر گوشه فتنه انگیزان سربر آوردند؛ و فتور و آشوب عجبی دست داد. وزیر خان، که حاکم گجرات بود، اگرچه سه هزار سوار در گرد پیش او بود، اما درمیان نوکران او، مردم واقعه طلب بسیار بودند؛ بنابر آن، وزیر خان، قرار تحصن داده، شرح حادثه را نوشته، نزد راجه تودرمل فرستاد. پیش ازانکه، راجه بکومک و مدد برسد؛ باز بهادر، پسر شریف خان، در پرگنه ندربار به مظفر حسین میرزا جنگ کرده، شکست یافت؛ و مظفر حسین میرزا، بکنبایت رفته، دو سه روز در انجا بوده، متوجه احمدآباد شد. درین اثنا راجه تودرمل، از پٹن باحمدآباد آمد، و ارباب فساد، چون خبر آمدن راجه شنیدند، از کنار احمدآباد برخاسته، جانب دولقه روان شدند. راجه و وزیر خان، تعاقب کرده، در نواحی دولقه بمخالفان رسیدند. و حرب صعب اتفاق افتاد. و اولیای دولت روز افزون بفتح و فیروزی اختصاص یافته، مخالفان منهزم شدند؛ و بجانب جونه گده خود را کشیدند.

و بعد از فتح، راجه تودرمل متوجه درگاه جهان پناه شد. چون خبر رفتن راجه، بمیرزا مظفر حسین رسید، باز باحمدآباد آمده، وزیر خان را محاصره کرد. اگرچه جمعیت وزیر خان بسیار بود، اما از نا اعتمادی که بر مردم خود داشت، بضرورت متحصن شد. و مهر علي وکیل میرزا مظفر حسین، که مائیه فساد بود، نردبانها بر دیوار قلعه گذاشته، قصد بر آمدن داشت، که بناگاه بندوقی، از قلعه بمهر علي رسیده، اورا بجهنم فرستاد. چون مهر علي از میان رفت، مظفر حسین میرزا راه گریز پیش نهاده، بجانب سلطان پور و ندربار رفت؛ و آن فتنه و آشوب فرو نشست. رجعنا الی المقصود.

ذکر رسیدن امرا و افواج منصوره بولایت اسیر و برهانپور

در اوراق پیش ذکر گذشته، که حسب الحکم جهان مطاع شهباز خان، و دیگر امرا تا ده هزار سوار بر سر ولایت اسیر و برهانپور، تعین شدند. و چون خبر جمعیت لشکر، براجه علي خان، حاکم اسیر و برهانپور رسید، در قلعه خزید، و دم در کشید. امرای کبار بآنولایت در آمده، تا بیجاگر عنان اقتدار باز نکشیدند؛ و تفرقه تمام باسیر و برهانپور راه یافت. راجه علي خان، از راه عجز و انکسار در آمده، امرا را، وسیله جرائم خویش ساخته، قرار داد، که پیشکش لائق از هر قسم، و فیلان نامي، بمصحوب کسان اعتباری خود، بدرگاه خلائق پناه فرستند. درین اثنا قطب الدین محمد خان، بجهت فتوریکه، در بروچ، و بروده و جاگیرهای او، از رهگذر مظفر حسین میرزا، روی داده بود، از امرا جدا شده، بندر بار، و سلطان پور رفت. و ازین جهت، في الجمله فتوری، در تشخیص مهم اسیر برهانپور ظاهر شد؛ بنابر آن، شهاب الدید احمد خان، و سائر امرا، وسیلهٔ درخواست تقصیرات راجه علي خان شده، پیشکشهای لائق و تحف و هدایها او بدرگاه سلاطین پناه فرستاده، از ولایت اسیر و برهانپور مراجعت نموده، بجاگیر های خود قرار گرفتند.

و در همین ایام، حکیم عین الملک، که برسالت پیش عادل خان حاکم دکن رفته بود، آمده، فیلان نامي و پیشکشهای گرامي، بنظر اشرف در آورد.

ذکر عزیمت موکب جهانگیر بزیارت اجمیر.

چون حضرت خلیفهٔ الهي، هر سال، بزیارت مزار، فائض الانوار خواجه معین الدین، قدس سره را، التزام نموده بودند؛ و ماه رجب، که ایام عرس حضرت خواجه معین الدین است، قریب رسید؛ متوجه خطّ مبارک اجمیر گردیدند. و در منزل توده، سیادت پناه میر ابو تراب، که از اکابر سادات شیرازست، و سالها پدر و اعمام او، در صحبت سلاطین گجرات، معتبر و معزز بودند؛ و راجه تودرمل، که از گجرات، بعد از فتح میرزا مظفر حسین، روانه درگاه شده بود، آمده، بشرف آستان بوسی مشرف شد؛ و ازانجا، بکوچ متواتر، متوجه اجمیر شده، چون باجمیر رسیدند، لوازم زیارت بتقدیم رسانیده، فقرا و مساکین آن بقعه شریفه را، از انعام عام بهره مند ساخت. و هر روز یکبار بزیارت رفته صحبت درویشان میداشتند، و علماء و صلحا و درویشان حاضر مي‌شدند؛ و سخنان نفس الامری مذکور میکردند؛ و نغمه و سرود درمیان مي آمد؛ و ارباب وجد و ذوق را حالها مي شد؛ و هر یک از اهل استحقاق بانعام و وظیفه خوشدل مي گشتند؛ و روز عرس را بنهایت بذل و ایثار گذرانیده، صحبت عالي داشتند.

و در کنف عزت و اقبال مراجعت فرموده، چون بنواحی قصبه امرسر رسیدند، در موضع مولتهان از اعمال قصبهٔ امرسر بناء قلعه و شهر فرمودند. و دیوارهای قلعه، و دروازهای و باغ را بامرا تقسیم فرمودند؛ و در اتمام عمارت تاکید نمودند. و در مدت بست روز، عمارتی که در مدت سالها اتمام ان میسر نمي شد، ساخته و پرداخته شد. بعد ازان حکم اشرف نفاذ یافت، که از تمام پرگنات آنصوبه، رعایا، و اصناف متحرفه، دران حصار آبادان گردانند. چون این زمین، از قدیم تعلق برای لون‌کرن داشته

است ، این شهر را بنام پسر لون کرن ، که منوهر نام دارد ، و جوان شایسته فهم ست ، و شعر فارسي خوب میگوید ، و توسني تخلص مي کند ، بمنوهر نگر موسوم گردانیدند .

ذکر ظاهر شدن ستاره ذو زوابه .

درین ایام ، در وقت نماز شام در طرف غرب مائل بشمال ، ذو زوابه بر روی آسمان ظاهر شد و تا دو ساعت از شب گذشته بغایت مهیب مي نمود ؛ و حسب الحکم ، اهل تنجیم و ارباب تقاویم حاضر آمدند ؛ و رایهای ایشان بران قرار یافت ، که تاثیر این ، در ولایت هندوستان نخواهد بود ، و غالب اثر آن ، در خراسان ، و عراق ظاهر خواهد شد . عاقبت در آن نزدیکی شاه اسماعیل بن شاه طهماسب صفوی ، بعالم بقا انتقال نمود ؛ و هرج مرج عظیم ، در ولایت ایران سانح شد .

و چون درین ایام ، بنارنول رسیدند ، مقتضای این مضمون .

* بیت *

گر آن ملک نهاني ، نیز خواهي ، گدایانرا تواضع کن بشاهي ،

عمل نموده ، بملاقات شیخ نظام نار نولي ، که از مشائخ وقت بود ، تشریف برده ، فقرا و درویشان آنجا را ، بانعام و الطاف خسروانه ، خوشدل ساختند ؛ و مجلس سماع منعقد شد . و صوفیان شیخ وجد و حال کردند .

ازانجا متوجه دار الملک دهلي شده ، حوض خاص ، مضرب سرادقات گردون اساس گردید . و آنحضرت ، بمزار فیض آثار ، حضرت جنت آشیاني والد بزرگوار خود رفته ، شرائط زیارت بتقدیم رسانیدند . ازانجا ، بزیارت مشائخ کرام ، که در دهلي آسوده اند رفته خضوع و خشوع بجا آورده ، فقرا و مستحقان را ، که دران اماکن بودند ، ببذل درم و دینار ، خوشدل

گردانیدند . و ازانجا بسرای باولی منزل نمودند . در سرای مذکور، حاجي حبیب الله ، از ولایت فرنگ آمده ، نفائس امتعه ، واقمشه ، و اسباب آن ولایت ، از نظر اشرف گذرانیدند . انگاه ، ازان منزل کو چ کرده ، براه پرگنه پالم ، نهضت فرمودند .

و در انجا بنشاط شکار انبساط فرموده ، شب در خانه مقدم ان موضع استراحت فرمودند . صباح فرمودند که هرگاه بحسب اتفاق شب در خانه مزارع نزول اجلال ارزاني داریم ، دیوانیان مزروعات ان دهقان را در وجه مدد معاش او مقرر داشته ، از باج و خراج معاف دارند .

و در اینجا بتقریبی بمیرزا یوسف خان فرموده اند ، که هرگاه کشمیر را بگیریم ، بشما عنایت نموده ، ما بسیر بیایم ، در منزل شما فرود خواهم امد . و از انتاریخ بعد از ده سال ولایت کشمیر بحیطه تصرف در امده ، بجاگیر میرزا یوسف خان قرار گرفت ؛ و حضرت در منزل او فرود امدند .

در روزی ، که پرگنهٔ هانسي ، مخیم سرادقات جلال گردید ، دران قصبه بزیارت شیخ جمال هانسوي تشریف برده بخیرات و صدقات پرداخت ، و درهمان جا عرضداشت شیر بیگ ، بدرگاه معلی رسید ، که مظفر حسین میرزا از گجرات فرار کرده ، میرفت ؛ راجه علي خان ، حاکم اسیر و برهانپور ، اورا گرفته ، مقید ساخت . و چون مضمون عرضداشت ، بعرض اشرف رسید ، فرمان واجب الاذعان ، بنام راجه علیخان بمصحوب مقصود جوهري شرف نفاذ یافت ؛ که مظفر حسین را گرفته ، همراه پسر خود ، بدرگاه سلاطین پناه فرستند .

و همدرین منزل ، میر علي اکبر مشهدي مولود نامه آنحضرت را ، بخط قاضي غیاث الدین جامیکه از افاضل وقت بود ، و در خدمت حضرت جنت آشیاني ، سالها گذرانیده بود ، بنظر اشرف رسانیدند . دران مولود

نامه مسطور بود، که در شب تولد آنحضرت، جنت آشیاني در خواب مشاهده نمودند، که ایزد تعالی ایشان را، فرزند سعادتمند، کرامت فرمود. ایشان آن گوهر گرانمایه را، جلال الدین محمد اکبر نام نهادند. آنحضرت میر علي اکبر را، بجایزه وصله این مولود نامه، مشمول عواطف بیدریغ بادشاهانه گردانیده، پرگنه ندینه را بانعام او شفقت فرمودند؛ و بتاریخ دویم ذیحجه، سنه خمس و ثمانین و تسعمائة، بندگان حضرت به پتن شیخ فرید نزول اجلال فرمودند. و بلوازم طواف اشتغال نموده، فقرا و اهل استحقاق را، از خیرات و تصدقات بهره‌مند گردانیدند *

ذکر وقائع سال بست و چهارم الهي.

ابتدای این سال، روز یکشنبه، سیزدهم محرم، سنه سبع و ثمانین و تسعمائة بود. در ابتدای این سال، از پتن کوچ بکوچ، شکار کنان متوجه دارالخلافت گشتند. اتفاقاً دران ایام از کثرت باران خلایق بستوه امده بود. انحضرت اینه طلبیدند، و ارانفاس متبرکه مقدسه سه مرتبه بران اینه دمیده، اینه را بر اتش نهادند. باران علي الفور تسکین یافت، و مردم از محنت باران خلاص یافت. و در همین وقت اواز نقاره بر امد؛ فرمودند که یار محمد نقارچي است که مینوازد. چون تحقیق نمودند، همین طور بود که فرمودند *

و درین محل و در نواحي نندنه رهتاس شکار قمرغه خیال کرده، بامرا و سپاهیان حکم فرمودند، که از اطراف شکار رانده در میدان وسیع جمع آوردند. در عرض چهار روز شکار بیحساب و بیشمار گرد کرده، گله گله پیش انداختند. و نزدیک بآن رسید، که قمرغه از هر دو طرف بهمرسد که ناگاه بیکبار، حالتی بر آنحضرت وارد شد، و جذبه قوي بهمرسید، و آن مظهر

تجلیات ذاتی ، و صفاتي ، و مجموعهٔ کمالات جزوی و کلي را ، همچنان حالی روی داد ، که ازان بعبارت تعبیر نتوان کرد . درین باب ، مردم سخنان گفتند . گروهی را گمان آن بود ، که ان برگزیدهٔ حق را ، بارجال الغیب اتفاق صحبت افتاده ؛ و در خاطر بعضی همان رسید ، که بی زبانان صحراگرد ، و خاموش‌لبان هامون‌نورد بزبان بی زبان گفته اند انچه گفتنی بود *

* بیت *

خوش آن جذبه که ناگاه رسد ! انگهی که بر دل آگاه رسد !

در همان وقت ، حکم عالی صادر شد ، که شکار قمرغه بر طرف باشد ؛ و شکارها را که آوردند ، بگذارند . و در پای درختی ، که فیض الهي رسیده بود ، زر بسیار بفقرا و مساکین ، بخشش کردنند . و حکم همایون نافذ شد ، که دران مقام عمارتی طرح اندازند ، و باغی بسازند ، و موی سر مبارک را ، قصر کردند ؛ و اکثر مقربان موافقت و متابعت نمودند *

انگاه ، ازان منزل مبارک کوچ نمودند ؛ و در نواحی قصبهٔ بهیرهٔ خبر آمدن حضرت مریم مکاني رسید ، که از دارالخلافت عازم شده بودند ، و موجب ابتهاج و انبساط خاطر فیاض گردید ؛ و حکم عالي نافذ شد ، که شاهزاده سلطان سلیم باستقبال حضرت مریم مکاني روند ؛ و خود نیز بسعادت ، متعاقب روان شدند ؛ و بعد از ادراک خدمت و تقدیم شرائط تعظیم و احترام ببارگاه سلاطین پناه آمدند . و حکومت پنجاب را به سعید خان تفویض نموده ، بجانب دارالخلافت آگره ، رایت مراجعت بر افراختند .

وچون رایات جلال بسلطان پور نام موضع ار توابع حضراباد رسید ، حکم فرمودند که کشتي بسیار جمع ساخته براه دریا روان باید شد . محمد قاسم خان میر بحر بزودي کشتي بسیار سامان کرده ، بنظر اشرف در اورد ؛ و امرا و اعیان دولت نیز برای خود کشتیها موجود ساختند . و انحضرت روز پنجشنبه ،

سیوم جمادي‌الثاني ، سنه سبع و ثمانین و تسعمائة ، موافق بسال بست و چهارم ، در خضرآباد ، بکشتی در آمده ، متوجه دار الخلافت آگره گشتند *

* بیت *

در آمد بکشتی شه ملک و دین ، که دیدست دریای کشتی نشین !

و حسب الحکم ، اردوی معلی ، از راه خشکي روان شد . و بست و نهم ماه مذکور ، ظاهر بلدهٔ دهلي برابر مقام حضرت خواجه خضر علیه السلام آرام گاه کشتیها گردید *

و چون ششم ماه رجب ایام عرس خواجهٔ معین الدین ، قدس سره ! بود ، عزم زیارت اجمیر فرمودند . و غره رجب از کشتی بیرون آمده ، بسرعت سیر از باد استعاره نمودند ، و هر روز سی کروه راه طي کردند . و در آخر روز ششم ، شهر مذکور ، که روز عرس خواجه بود ، باستان سدره اشیان در آمدند . و از روی خشوع و خضوع ، زیارت نموده ، فقرا و مساکین آن بقعه شریفه را ، بانعام عام خوشدل گردانیدند . روز دیگر ، بهمان سرعت ، متوجه دار الخلافت فتح پور شدند . و هر روز پنجاه کروه راه طی کرده ، در آخر روز جمعه ، نهم ماه مذکور ، دار السلطنت فتح پور رشک گلستان ارم گردید *

و بیشتر اوقات را ، در منزلی ، که بعبادت خانه موسوم بود بصحبت علما ، و صلحا ، و مشائخ ، مي گذرانیدند . و هریک را ، از مراحم بادشاهی بهره مند ساخته ، از زر سرخ و سفید ، غني و مستغني مي گردانیدند ، و شبهای جمعه را ، دران منزل با صفا احیا نموده ، همه شب بخیرات و صدقات صرف مي شد . دریذولا حوضی را که بست گز طول و عمق آن سه گز بود ، و در صحن دولت خانه فتح پور ساخته بودند ، و از زر سرخ و سفید و سیاه پر کردند ، نذر کردند که مجموع این زر را ، بانعام و بخشش صرف فرمایند . و هر روز ، با امرا ، و فقرا ، و مشائخ ، و علما ازین

زر، انعام میکردند. و این زر، که مبلغ بیست کرور تنکه بود، در مدت سه سال تمام شد.

و همدرین سال، معصوم خان کوکه میرزا حکیم که جوان مردانه بود، بحسب تقدیر، از میرزا رنجیده، بدرگاه جهان پناه امد؛ و حضرت اورا نوازش کرده، بمنصب پانصدی سرفرازي بخشید؛ و در ولایت بهار جاگیر داده، رخصت فرمودند. و چون آنجا رفت، با کالاپهار که از امرای کبار افاغنه بود، و بشجاعت اشتهار داشت، جنگ کرده، غالب گشت؛ و چند زخم باو رسید. حضرت خلیفه الهي، از شنیدن اینخبر، اورا سرفرازي کرده، منصب هزاري بخشیده، فرمان عنایت باسپ و خلعت خاصه مرحمت فرمودند. و هم در ماه شوال، سال مذکور ملا طیب را، دیوان صوبهٔ بهار و حاجي پور، و پرکهوتم را بخشي، و ملا محمد را امین، و شمشیر خان خواجه سرا را صاحب اهتمام خالصهٔ آنجا، فرموده، رخصت فرمودند.

همدرین ماه، مقصود جوهري، که پیش راجه علیخان، حاکم اسیر، و برهانپور بطلب میرزا مظفر حسین رفته بود، با پیشکشها راجه علیخان میرزا را آورده، در نظر اشرف گذرانیدند.

ذکر فرستادن بعضي امرا بولایت رانا کیکا.

چون همت خاطر خیر اندیش، بدان مصروفست، که ساحت ولایت هندوستان، از غبار فتنه و فساد ارباب کفر و ضلال مصفي گردد، شهباز خان، میر بخشي، را با بعضي امرا مثل قاضي خان بدخشي، و شریف خان اتکه، و سید قاسم، و سید هاشم بارهه، و سبحانقلي ترک، و دیگر امرا، بر سر رانا کیکا فرستادند. و در خرابي ولایت کیکا،

و بدست آوردن او مبالغه فرمودند . و شهباز خان بولایت رانا در آمده داد غارت و تاراج داده ، سر درپي او نهاده ، در کوه و جنگل میگشته . و چون رانا ، در قلعه کونبلمیر در آمد ، شهباز خان ، بمحاصرۀ آن قلعه پرداخته ، در چند روز فتح قلعه نمود . و رانا کیکا ، در نیم شبي ، از قلعه فرود آمده ، میرفت .

و همدرین ایام ، سلطان خواجه ، که حضرت خلیفه الٰهي میر حاج ساخته ، بمکه فرستاده بود ، از مکه معظمه معاودت نموده ، بملازمت رسید . و انواع امتعه ، و اقمشه هاي رومي ، و فرنگي ، و اسپان عربي نزاد ، و غلامان حبشي ، و کنیزکان برسم پیشکش ، از نظر اعلي گذرانیده ، بعواطف بادشاهانه ممتاز گردیده ، بمنصب صدارت منصوب گشت . و چون فرستادن میر حاج ، هر ساله ، بمکه معظمه ، مقرر شده بود ، و درینسال ، قرعه این منصب عظیم القدر ، بنام خواجه محمد یحیي ، که از نبایر حضرت خواجۀ احرار خواجۀ ناصر الدین عبد الله ، قدس سره بود ، بر آمد ؛ چهار لک روپیه ، حواله خواجه مذکور فرموده ، روانه مکه معظمه ساختند .

و در آخر سنه سبع و ثمانین و تسعمائة ، موافق سال بیست و چهارم الهي ، خبر رسید ، که خانجهان ، حاکم بنگاله ، فوت شد . آنحضرت از استماع این خبر ، حزن و تاسف فرموده ، فرمان تسلي و نوازش ، باسمعیل قلیخان ، که برادر خانجهانست ، فرستادند . و مظفر خانرا ، که مشرف دیوان بود ، بحکومت ولایت بنگاله تعین فرمودند . و رضوی خانرا ، بخشي ان ملک ، و حکیم ابو الفتح را ، صدر ، و پترداس و میر ادهم را بشرکت بمنصب دیواني فرستادند .

ذکر وقائع سال بست و پنجم الهي .

ابتدای این سال ، روز جمعه بست و چهارم محرم ، سنه ثمان و ثمانین و تسعمائه بود . چون حکام و ولات ولایت کشمیر ، همیشه در زمرهٔ دولتخواهان خدمتگار ، و هواخواهان باج گذار ، این دودمان ، رفیع الارکان ، منتظم بوده اند ؛ دران ایام ، که موکب جهانگیر ، بعد از طواف مزار اجمیر ، بعزم زیارت مرقد شیخ فرید شکر گنج رحمه الله تعالی ، بطرف پنجاب نهضت فرموده بود ، ملا عشقي را ، که از بندهای قدیم الخدمت این درگاه ست ، با قاضي صدر الدین بکشمیر فرستاده بودند ؛ و علیخان حاکم کشمیر ، بلوازم ضیافت ، و مراسم خدمت ، قیام نموده ، آثار حسن اخلاص و اعتقاد ظاهر گردانیده ، پیشکشهای لائق ، و تحفهای آنولایت از زعفران ، و مشک ، و قطاس ، و شالها ، و دیگر اجناس نفیسه ، ترتیب داده ، بمصحوب وکیل خود ، محمد قاسم ، همراه ملا عشقي ، و قاضي صدر الدین فرستاده بود . جماعت مذکور ، درین ایام ، بدرگاه خلائق پناه رسید . و کیفیت حسن اخلاص و دولتخواهي خان مذکور را ، بنوعي که دیده و دانسته بود ، خاطر نشان حضرت نموده ، پیشکش و هدایای کشمیر بعرض خسرو جهانگیر رسانیدند .

و درین ولا گناه مظفر حسین میرزا را ، که مقصود جوهري از پیش راجه علیخان آورده بود ، با وجود اینهمه تقصیرات بخشیده ، بمراحم خسروانه سرفراز ساخته ، از قید بر آوردند .

و همدرین ایام روزي ، حضرت در وقت طعام ، و سیلان و الوان اطعمه ، که بر مائیده احسان بود ، بدل الهام منزل گذرانیدند ؛ که بیشک گرسنه را ، چشم بران افتاده خواهد بود . چگونه روا باشد ، ما ازین طعامها

بخوریم ، و گرسنگان محروم باشند ؟ حکم شد ، که هر روز چند گرسنه ، را ازین طعامهای خاصه سیر بسازند . انگاه بجهت ما ، طعام آورند .

درینولا حکمت ماب حکیم علي را ، همراه ایلچیان عادل خان دکهني ، به بیجانگر فرستادند . شرح این مجمل آنست ، که حکام و ولاة ولایت دکن ، هریکي ، علحدة ، هر سال پیشکش و هدایا ، مصحوب وکلا و مردم اعتباري خود ، بدرگاه سلاطین پناه ، مي فرستند ؛ و چون خواجه عبد الله ، از جانب عادلخان آمده ، تحفهای گرامي ، و فیلان نامي آورده بود ؛ درین ایام ، پرتو التفات بحال عادلخان انداخته ، خواجه عبد الله ، و پسرش شاهي بیگ را بخلعت بادشاهانه نوازش فرموده ، یکصد اشرفي اکبر شاهي و یکهزار و پانصد و یک روپیه ، و بیست و چهار هزار مرادی ، انعام فرموده ، رخصت دادند .

درین ایام ، خجسته فرجام ، میر نظام ، که شوهر خواهر میرزا شاه رخ والي بدخشان است ، برسم رسالت ، از پیش میرزا شاه رخ ، بدرگاه سلاطین پناه آمد ؛ و اسپان ترکي ، بدخشي نژاد ، و لعلهای آبدار ، و قطار های شتر ، نر و ماده ، پیشکش گذرانید ، و بعنایات خسروانه ممتاز گشت .

و چون حضرت خلیفه الٰهي ، هر سال ، در ماه مولود حضرت ختمي پناه ، صلي الله علیه و سلم ، مجلس عرس ترتیب میدادند ؛ در روز دوازدهم ربیع الاول اینسال نیز ، مجلس منعقد گردید . سادات ، و علما ، و مشائخ ، و امرا ، حاضر آمده ، صدای عام در داده ، سفره کشیدند . هیچکس از اهل شهر نماند ، که درین روز ، از خوان بهره مند نگشت . چون بعرض رسیده بود ، که حضرت ختمي پناه ، صلي الله علیه و سلم ، و خلفای راشدین ، رضي الله عنهم اجمعین ، در روز های جمعه ، و عیدین ، همیشه خود خطابت میکردند ، و خلفای بني عباس

نیز، احیاء آن سنت سنیه نموده، هر یک بنفس خویش، خطبه میخواندند. و بعد از خلفای بني عباس، سلاطین اورنگ نشین، مثل صاحب قراني، امیر تیمور گورکان، و میرزا الغ بیگ، بجهت متابعت حضرت خیر البشر، و خلفای اربعه، بنفس خویش خطبه میخواندند، رای صواب نمای، متقاضي آن گردید، که در یکي از جمعات، بسیرت خلفاء و ائمه هدی عمل نمایند. و در روز جمعه غره ماه جمادي الاول، سال بیست و پنجم الٰهي، در مسجد جامع دارالخلافت فتحپور پای شرف بر شرفه منبر نهاده، لسان اعجاز بیان بادای این کلمات خطبه بگشادند. * بیت *

خداوندي که ما را خسروی داد، دل دانا، و بازوي قوی داد،
بعدل و داد، ما را رهنمون کرد؛ بجز عدل، از خیال ما برون کرد؛
بود وصفش ز حد فهم برتر، تعالی شانه الله اکبر.

و بهمین ابیات، بلاغت آیات، که مشتملبر حمد و ثنا، و محتوی بر شکر الانعماء، و ترغیب بعدل و داد، اختصار فرموده، فاتحه خواندند؛ و از منبر فرود آمده، نماز جمعه ادا کردند.

چون عبد الله خان، اوزبک، بادشاه ماوراء النهر، همیشه سلسله جنبان دوستي، و یکجهتي بود؛ و ایلچیان بدرگاه مي فرستاد؛ بنابران حضرت شهریار جهان، میرزا فولاد را، با خواجه خطیب نام جواني، که از آدمي زادهای بخارا بود، بایلچیگري تعین فرمودند؛ و مکتوبي مشتملبر تمهید دوستي، و محتوی بر تاکید روابط اختصاص، و یکجهتي ارسال داشته، ختم کلام باین بیت فرمودند. * بیت *

چو ما دوست باشیم با یکدگر، بود بحر و بر ایمن، از شور و شر.

و درین ایام فرخنده انجام، روزي، بحضور فضلا و علماء، مسئله مختلف

فيه ، درميان آمد . و سخنها دران باب باطناب كشيده ، بقيل و قال انجاميد . و سخن درين بود ، كه اطلاق لفظ اجتهاد ، و مجتهد ، برچه كس ميتوان نمود ؛ و كرا مجتهد ميتوان گفت ؟ مولانا عبد الله ، مخدوم الملك سلطان پوري ، كه اعلم العلماى روزگار بود ؛ و شيخ عبد النبي ، كه صدر الصدور ممالك هندوستان بود ؛ و قاضي خان بدخشي ، كه در علم كلام ، و حكمت امتياز داشت ؛ و حقائق پناه ، شيخ مبارك ، كه در علوم معقول و منقول ، سر آمد علماء وقتست ؛ و قاضي جلال الدين ملتاني ، و صدرجهان مَفتي تذكره نوشتند ؛ و دران مهر هاى خود كرده ، بنظر اقدس در آوردند . و صورت اين تذكره اينست ، مقصود از تشتيد اين مباني ، و تمهيد اين معاني آنكه چون ، هندوستان ، صنيت عن الحدثان ، بميامن معدلت سلطاني ، مركز امن و امان ، و دائرهٔ عدل و احسان طوائف انام ، از خواص و عوام ، خصوصاً علماء عرفان شعار ، و فضلاء دقائق آثار ، كه هاديان باديه نجات ، و سالكان مسالك أوتو العلم درجات اند ، ار عرب و عجم رو بدين ديار نهاده ، توطن اختيار نموده ، جمهور علما فحول ، كه جامع فروع و اصول اند ، و حاوي معقول و منقول ؛ و بدين و ديانت و صدق و صيانت اتصاف دارند ؛ بعد از تدبير وافي ، و تاويل كافي ، در غوامض معاني آيهٔ الكريمه ، اطيعو الله ، واطيعوا الرسول ، و اولى الامر منكم ، و احاديث صحيحه ان احب الناس الى الله يوالقمة امام عادل رفيق و من اطيع اطاع الامير فقد اطاعى و من ابغض الامير فقد عصاني و عدل ساعة خير من ستين سنة قيام ليلها و صيام نهارا و غير ذالك ، من الشواهد العقليته ، و الدلائل النقليته قرار داده ، حكم نموده اند ، كه مرتبه سلطان عادل ، عند الله زياده از مرتبه مجتهد است ، و حضرت سلطان الاسلام ، و كهف الانام ، امير المومنين

ظل الله علي العالمين ابو الفتح جلال الدين محمد اکبر بادشاه غازي خلد الله ملکه ابدا اعدل فيه و اعقل اعلم بالله اند ؛ بنابران ، اگر در مسائل دين که بين المجتهدين ، مختلف فيما است ، بذهن ثاقب ، و فکر صايب خود ، يکجانب را ، از جهت تسهيل معشيت بني آدم ، و مصلحت انتظام عالم اختيار نموده ، بان جانب حکم فرمايند ، متفق عليه ميشود ؛ و اتباع آن ، بر عموم برايا و کافه انام لازم و متحتم است ؛ و ايضا ، اگر بموجب راى صواب نماى خود ، لله حکمي از احکام قرار دهد ، که مخالف نص نباشد ، و سبب ترفيه عالميان بوده باشد ، عمل بران نمودن برهمه کس لازم و متحتم است ؛ و مخالفت آن ، موجب سخط اخروى و خسران ديني و دنيوى است ؛ اين مسطور صدق وفور حسنة الله ، و اظهار حقوق الاسلام ، بمحضر علماى دين و فقهاى مهتدين ، تحرير يافت ؛ و کان ذلک ، في شهر رجب ، سنة سبع و ثمانين و تسعمائة *

چون هر سال ، التزام زيارت مزار فائض الانوار خواجه معين الدين قدس سره ، پيش نهاد خاطر خسرو جهان‌گير بود ؛ در شانزدهم ماه رجب ، از دارالخلافت فتحپور بجانب اجمير نهضت فرمودند .* و ازآنجا ، منزل بمنزل ، شکار کنان ، و صيد افگنان ، در نوزدهم ، ماه شعبان در نواحي حوض خواص خان ، که پنج کروهي اجمير ست ، نزول واقع شد . چون درميان رنتهنبور ، و اجمير شير بسيار مي باشد ؛ دران ايام شخصي از رنتهنبور ، باجمير ميرفت ؛ در راه ، شيري باو دوچار شد ، آن بيچاره ، حيران شد ؛ و گرد خود خطي کشيد . و چون شير قصد او کرد ، آن شخص شير را ، بنام حضرت خليفه الهي ، قسم داد ؛ و گفت ، الهي بحق صدق و اخلاص حضرت بادشاه ؛ که در راه رضا جوئي تو دارد که مرا از شير درنده امان ده . ناقل اينحکايت سوگند ياد کرد ، که من آنشخص را ديدم ،

و اینحکایت از زبان او شنیدم . آنحضرت بوقوع اینحال ، شکر ایزد متعال بجا آورده ، فرمودند ؛ که من دیگر بدست خود ، شیر نخواهم کشت *

القصه ، روز جمعه ، بست و چهارم ماه شعبان ، از پنجکروهي اجمیر پیاده شده ، بمزار مورد الانوار آمده ، بشرائط طواف قیام نمودند . و در همین ایام ترسون محمد خان ، حاکم پتّن گجرات ، رسیده ، ملازمت نمود . ورایات عالیات ، براه پرگنه سانبهر ، که نمکسار ست شکار کنان ، بمستقر سریر خلافت مراجعت نموده ، فرمودند ، که بارگاه طولاني ، که محرابها داشت ، ترتیب داده ، مسجد نام کرده ، در یکطرف دولتخانه برپا میکردند . و پنج وقت نماز را ، با جماعت میفرمودند . و بیست و یکم ماه شوال ، در دارالسرور فتحپور ، محل سرادق جلال گشت ؛ و مهتر سعادت ، که خطاب پیشرو خاني دارد ، و برسالت نزد نظام الملک دکني رفته بود ، بایلچیان دکني ، و پیشکشهای نفیس آمده ، بعتبه بوسي سرفراز گردید ؛ و فیلان کوه پیکر ، که همراه آورده بود ، بنظر اشرف در آورد *

ذکر وقائع سال بیست و ششم الهي .

ابتدائي اینسال روز شنبه پنجم صفر سنه سبع و ثمانین و تسعمائة بود ؛ درین سال بمقتضای رافت ، و شفقت جبلي ، حکم اشرف نافذ شد . که از کل ممالک محروسه ، رسم تمغا ، و زکوة بر طرف باشد ، و در تاکید این امر فرامین عدالت آئین ، صدور یافت . پوشیده نماند که هیچ بادشاهي این همه محصول را ، که برابر حاصل ملک توران و ایران تواند بود نبخشیده بود ؛ و این قسم توفیق نیافته *

همدرین سال ، محمد معصوم خان ، پسر معین الدین احمد خان فرنخودي که حکومت جونپور داشت ، و بدرگاه جهان پناه آمده بود ، باز

رخصت جونپور یافت ؛ و ملا محمد یزدی باقضی القضاتی آنجا مقرر گشت . و حکومت بلده دهلی ، بمحب علیخان ، پسر میر خلیفه تفویض شد *

ذکر حادثه بنگاله .

مظفر خان ، که به بنگاله رفت ، و شروع در فیصل مهمات و معاملات نمود ، چون بخت او بر گشته ، و نوبت او بآخر رسیده بود ، در معاملات سخت گیری بنیاد کرده ، مردم را بزبان رنجانیدن گرفت ؛ و جاگیر اکثر امرای بنگاله را تغیر کرده ، طلب داغ ، و باز یافت محاسبات کهنه ، درمیان آورد * * بیت *

مشو ، در حساب جهان ، سخت گیر ،
که هر سخت گیری بود سخت میر ،
باسان گذاری دمی میگذار ،
که اسان زید مرد اسان گذار .

بابا خان قاقشال ، هرچند ملایمت کرد ، و التماس نمود که جاگیر اورا برقرار داشته طلب داغ ننمایند ، صورت نه بست . و چون پرگنه جالیسر از ابتدای خریف ، از تغیر خالدی خان از در خانه بجهانگیر شاه جمال الدین حسن انجو تنخواه کرده بودند ، و خالدی خان ، از مال خریف مبلغی گرفته بود ؛ مظفر خان بجهت باز یافت آن مبلغ می خواست ، که خالدی خان را مقید ساخته ، بضرب شلاق و کفپائی طلب دارد *

و بحسب اتفاق ، در همین ایام ، از درگاه معلی ، فرمان بنام مظفر خان رسید ، که روشن بیگ نام ، نوکر میرزا محمد حکیم که از کابل امده به بنگاله رفته بود ، او را بدست آورده ، بقتل رسانیده ، سر او را بدرگاه فرستد . و این روشن بیگ در میان قاقشالان می بود . مظفر خان فرمانرا براورده ،

فرمود، که روشن بیگ را گردن زدند، و سخنان درشت نسبت بابا خان، برزبان راند. و سپاهیانی که دران مجلس حاضر بودند، بتخصیص باباخان و قاقشالان دیگر، برخود لرزیده، قرار حرام نمکی بخود دادند. و بجای رسید، که همه اتفاق نموده، اول سرهای خود را تراشیده، و تاقیه پوشیده بکلمهٔ عصیان اعلان نمودند؛ و از آب گذشته، در شهر گور، که در زمان سلف، به لکهنوتي مشهور بود، فرود آمده، بنیاد اجتماع کردند. و در چند جا، که اموال مظفر خان بدست در آمد بغارت بردند.

و مظفر خان کشتیها را جمع کرده، حکیم ابو الفتح و پتر داس را، با جمعی از افواج لشکر در برابر ایشان، کنار آب فرستاد. چون خبر انحراف قاقشالان از جادهٔ اخلاص، بعرض حضرت خلیفهٔ الٰهی رسید، فرمان جهانمطاع، بنام مظفر خان صادر شد، که طائفهٔ قاقشالان از بندگان قدیم الخدمت اند، نیک واقع نشد، که آنها را رنجانیده اند، باید که ایشانرا بعنایت و استمالت بادشاهانه امیدوار ساخته، مهم جاگیر ایشانرا صورت دهد. این فرمان درینوقت، که مظفر خان بآنجماعت مقابله داشت رسید. برسیدن فرمان، بابا خان و سائر ارباب عصیان، بحسب ظاهر، در مقام اطاعت شده، بمظفر خان پیغام فرستادند؛ که رضوی خان، و پتر داس را فرستند، که بما عهد و شرط کرده، خاطر مارا از جانب شما جمع سازند. مظفر خان، رضوی خان، و میر ابو اسحاق، پسر میر رفیع الدین، و رای پتر داس را فرستاده، بابا خان هر سه کس را مقید داشته، بازار محاربه را گرم تر ساخت.

و بحسب تقدیر، در همین ایام، ملا طیب و پر کهو تم بخشی متصدیان مهمات ولایت بهار نیز، کار و بار را سخت گرفته، جاگیر محمد

معصوم کابلی ، و عرب بهادر و سائر امرای بهار را ، تغیر داده، بنیاد بدسلوکی کردند. معصوم کابلی بعد از بغی بعاصی ملقب شده ، باتفاق عرب بهادر، و سعید بدخشی خود را بحرام نمکی قرار داده ، قصد قتل ملا طیب ، و پر کهوتم کردند . و آنها فرار نموده ، بدر رفته ، خانمان بغارت دادند. و پر کهوتم ، بعد از چند روز جمعی از بندگان درگاه را جمع ساخته ، از آب چوسا گذشته ، خواست که دست بردی بحرام‌خوران نماید . عرب حرام نمک پیش دستی کرده ، برسر پر کهوتم غافل رسیده ، او را بقتل آورد *

چون خبر مخالفت عاصی کابلی ، بقاقشالان رسید ، از طرفین رسل و رسائل شد ؛ و دریندوقت ، که قاقشالان بمظفر خان مقابله داشتند ، عاصی ، بکومک ایشان روان شده ، بگرهی رسید . مظفر خان خواجه شمس الدین محمد خوافی را با فوجی ، به تنگنای گرهی فرستاد ؛ که مانع گذشتن عاصی شود . و عاصی چون جمعیت بسیار داشت ، بزور از گرهی گذشت . و بخواجه شمس الدین جنگ کرده ، غالب گشت . و عاصی بقاقشالان یکی شده ، فتنه بالا گرفت ؛ و از آب گذشته ، برسر مظفر خان آمدند . وزیر جمیل ، که از امرای قدیم الخدمت این درگاه است ، باتفاق خان محمد بهبودی ، و دیگر مردم از مظفر خان جدا شده ، بمخالفان همراه شد ، و مظفر خان ، در قلعه تانده ، که چار دیواری بیش نبود ، متحصن گشت . و باغیان بر شهر تانده دست یافته ، حکیم ابو الفتح ، و خواجهٔ شمس الدین و اکثر مردم اعیان را دستگیر کرده ، غارت و تاراج نمودند . حکیم ابو الفتح ، و خواجه شمس الدین ، و رای پتر داس ، از حبس باغیان ، بحیله خلاص شده ، پیاده گریخته ، بر آمدند . و بمدد زمینداران ، خود را بحاجی پور رسانیدند . و چون باغیان قلعه تانده را نیز متصرف شدند ، مظفر را ، بقولی از خانه او بر آورده ، بقتل رسانیدند .

و اموال، و اشیاء او را، بدست آورده مایهٔ استظهار خود ساختند. ولایت بنگاله و بهار بتصرف باغیان در آمده، قریب سی چهل هزار سوار بر جماعت حرامخواران، جمع شدند. و چون حضرت خلیفه الٰهی شرف الدین حسین میرزا را قبل ازین از بند خلاص کرده، به بنگاله پیش مظفر خان فرستاده بودند، باغیان او را از قید بر آورده، بسرداری بر داشتند، و فتنه عظیم قائم گشت.

چون این اخبار بعرض حضرت رسید، راجه تودرمل، و محمد صادق خان، و ترسون محمد خان و شیخ فرید بخاری، و الغ خان حبشی، و باقر، و طیب، پسران طاهر خان، و تیمور بدخشی، و دیگر امرا بجهت دفع فتنه بهار و بنگاله، رخصت شدند. و فرمان بمحب علیخان، و محمد معصوم فرنخودی، حاکم جونپور، و سمانجی خان، و جاگیرداران آن نواحی صادر شد، که در دفع جماعت مخذول العاقبت، باتفاق راجه تودرمل، نهایت سعی مبذول دارند. هنوز لشکر ظفر اثر در راه بود، که شاهم خان جلائر با سعید بدخشی جنگ کرده، او را بقتل آورد. و چون راجه تودرمل، و امرای نامدار، بجونپور رسیدند، محمد معصوم ملاقات نموده، همراه شد؛ و سه هزار سوار مسلح مکمل، بنظر دولتخواهان در آورد، اما چون از کم حوصلگی و بسبب غلبه جاه و جمعیت، دماغ او خلل کرده بود، حرکاتیکه ازان بوی بی اخلاص می آید، از و بظهور آمدن گرفت، و سخنانی، که اثار حرام نمکی، ازان مفهوم میشد بی اختیار، بر زبان او میرفت * * بیت *

هر چه بدل هست ز پاک و پلید، در سخن آمد اثر آن پدید؛
جیفه چو گیرد دهن جوی تنگ، آب روان گیرد از و بوی رنگ.

راجه تودرمل، از روی کاردانی و معامله فهمی بمدارا گذرایندہ، در تسلی

و استمالت معصوم کوشش میکرد، و چون لشکر فیروزی اثر بقصبهٔ مونیگر رسید، عاصی کابلی و قاقشالان و میرزا شرف الدین حسین باسی هزار سوار، و پانصد فیل و کشتیهای جنگی و توپخانه آراسته، بمقابلهٔ دولتخواهان آمدند. چون راجه تودرمل بسبب نا اعتمادی که بر سپاهیان داشت جنگ را مناسب ندیده، در قلعهٔ مونیگر تحصن جسته، بر دور قلعهٔ قدیم قلعهٔ دیگر ساخته نشست؛ و هر روز، از طرفین جوانان مردانه کارزار مینمودند. چون این خبر بعرض حضرت رسید، یکدکه زین الدین کنبو را بدا-کچوکی فرستاده، لکهه روپیه، بدست او مدد خرچ لشکر فرستادند. و بعد از چند روز همین قدر زر بدست دریا خان آبدار، و دفعهٔ دیگر بدست سرمدی، و مرتبهٔ دیگر بدست سهیل، و بدفعات زر بسیار فرستادند *

و در ایام محاصره، همایون قلی قرملی و ترخان دیوانه از لشکر ظفر اثر جدا شده، بحرامخواران ملحق شدند. و مدت چهار ماه، باجماعهٔ حرام خواران، مقابله بود. بعضی زمینداران آن نواحی بجهت دولتخواهی حضرت خلیفهٔ الهی، راه آمد و شد غله، را بر لشکر مخالفان بستند، و عسرت تمام درمیان ایشان پدید آمد. و بابا قاقشال که در تانده بود بیمار شده مشرف بر فوت گشت، و جباری، پسر مجنون قاقشال، که رکن رکین مخاذیل بود، بواسطه خبر ضعف بابا قاقشال، ارادهٔ رفتن تانده نمود. عاصی را بوجوه تاب مقاومت نمانده، خود را بجانب بهار کشید. عرب بهادر ایلغار کرده، متوجه پتنه شد؛ که آنشهر را بتصرف در آورده، خزانه که آنجا بود متصرف گردد.

بهار خان، خاصه خیل بادشاه، در پتنه تحصن جسته ایستاد، و در مقام رفع اعدا شده، استقامت نمود. و راجه تودرمل، و دولتخواهان محمد

معصوم فرنخودی، و جمعی دیگر را بکومک پتنه فرستادند. و از رسیدن اینها، عرب ترک محاصره داده، خود را بجانب گجپتی که از زمینداران عمدهٔ آنولایتست، کشید. و راجه و صادقخان، و محب علیخان، و ترسون محمد خان، و دیگر امرا بر سر عاصی متوجه بهار شدند. و او شبانخون آورده، بحسب اتفاق، بر سر منزل صادق خان ریخت. و از انجا، که کاردانی صادق خان بود، درانشب ماه بیگ، و الغ خان حبشی بقراولی تعین یافته بودند. غنیم غافل بر سر ایشان رسیده، ماه بیگ کشته شد، والغ خان بدر رفت. و با صادق خان، جنگ صعب اتفاق افتاد، و اقبال دولت بادشاهی، تقویت دولتخواهان کرده صادق خان عاصی را هزیمت داده؛ او باقبح وجهی، به بنگاله رفت. گرهی بدست اولیای دولت خلیفه الهی آمد.

و از غرائب واقعات آنکه، در همین ایام فرمان طلب بنام شجاعت خان، حاکم مالوه، بمصحوب جی تواچی باشی، فرستادند. و با پسر خود قایم خان از سارنگپور بر آمده، عزیمت درگاه جهان پناه داشت. نوکران اورا هوس باغی گری در سر افتاده شجاعت خان را باپسر او بقتل آورده، بالاخر بجهت عدم اتفاق، پراگنده شده، هر کس بطرف گریختند. و چون این خبر، بعرض حضرت رسید، شریف خان اتکه را بحکومت مالوه فرستاده، فرزندان صغیر و پس‌ماندهای شجاعتخان را طلب داشتند.

و چون مهم بنگاله باطناب کشیده بود، خان اعظم را، که مدت مدید در گوشه آگره منزوی بود، و بنظر محافظت او میدیدند، مورد مراحم خسروانه ساخته، پنجهزار سوار همراه کرده، بحکومت ولایت بهار فرستادند، و بجهت زیادتی احتیاط، شهباز خان کنبورا، که بدفع رانا کیکا اشتغال داشت، و نزدیک رسیده بود، که رانا را، ازان ولایت اخراج نماید، طلب

داشت، و بافواج اراسته بکومک و مدد لشکر بنگاله روانه ساختند - چون شهباز خان بسرحد حاجی پور رسید، شنید که عرب بهادر در پناه راجه گجپتی در آمده است. بر سر او رفته مدت یکماه مقابله داشت، و جنگل بری کرده، بضرب راست، عرب را از انجا بدر کرده، راجه گجپتی را زبون ساخت *

و همدرین ایام، بحسب اتفاق، حضرت خلیفه الهی بمنزل شریف خان اتکه، تشریف برده، او را سرفرازی بخشیدند. و او جشن خسروانه ترتیب داده پای انداز بسیار، پیشکش شایسته سر انجام نموده، منزل خود را آراست. و حضرت تا آخر روز تشریف داشته، به نغمه، و سرود، و انواع عیش و سرور گذرانیدند. شریف خان اتکه، نه زنجیر فیل، و بیست و هفت اسپ اعراقی و عربی و اقسام اقمشه پیشکش گذرانید.

چون هر سال یکی از مردم معتبر را، بمیر حاجی، بسفر حجاز میفرستادند. درینسال قرعه بنام حکیم الملک گیلانی افتاد؛ و اشارت علیه به نفاذ رسید، که مبلغ پنج لک روپیه از وجوه خزانه عامره، بدستور هر سال، تحویل حکیم الملک کردند، که بوقوف قاضی حسن مالکی، شیخ الاسلام حرم بمحتاجان مکه معظمه برساند. و اقمشه هندوستان، و پارچها نفیس بمصحوب حکیم الملک، بجهت شرفای مکه ارسال فرمودند.

درینولا عرضداشت راجه تودرمل رسید، که محمد معصوم فرنخودی را که بانواع تدبیر بمدارا همراه دارد، خواجه شاه منصور، خط های درشت نوشته اظهار آن نموده، که زر بسیار بر ذمهٔ اوست؛ و به ترسون محمد خان، که از امرای کبارست، و سرداری لشکر بنام اوست، نیز خطها نوشته، درین محل، که صدای امیدواری می باید داد، تهدیدات نموده است؛

و چون از سختگیری او در معاملات مکرراً بعرض حضرت رسیده بود، چند روز او را بیدخل ساخته، به شاه قلیخان سپردند. و حکم شد، که بجای او، وزیر خان دیوان کلی باشد، و باتفاق قاضی علی، پسر قطب الدین بغدادی فیصل مهمات میداده باشد.

و دران ایام از عجائب مخلوقات، شخصی را آوردند که بی هیئت گوش از مادر متولد شده بود، که نه گوشها داشت، و نه سوراخ گوشها، و عجب تر انکه، هرسخنی که مذکور می شد، مثل صاحبان گوش می شنید. چون این شخص را، بحضور حضرت آوردند، ز دیدن آن شخص، حضرت متعجب شده، خرج روز مرۀ او تعین فرمودند.

و چون حضرت خلیفه آلهی هر سال، از راه اخلاص، بزیارت مزار فائض الانوار، حضرت خواجه معین الدین، قدس سره می رفتند؛ و درضمن این نیت خیر و عمل صالح، فائدۀ بسیار به بندگان خدا میرسید، و درینسال، بجهت بعضی موانع، توجه رایات عالی میسر نشدن شاهزاده دانیال، را با جمعی از نزدیکان مثل شیخ جمال، و شیخ فیضی، که نسبت اخوندی داشت، و سائر مردم همراه تعین فرمودند. و مبلغ بست و پنجهزار روپیه بجهت مدد خرچ فقراء آندیار مرحمت فرمودند. و شاهزادۀ جوان بخت، زیارت نموده، معاودت فرمودند.

چون راجه تودرمل، و ترسون محمد خان، و محمد صادق خان و دیگر امرای بادشاه، بجهت برسات، در حاجی پور قرار گرفتند، معصوم فرنخودی بی رخصت امرا بجونپور، که جاگیر او بود، آمده، آثار بغی و حرام نمکی بظهور آوردن گرفت. حضرت خلیفه آلهی پیشرو خان داروغه فراشخانه را، جهت تسلی او فرستاده، ولایت اوده با و لطف کردند. و جونپور را،

به ترسون محمد خان عنایت فرمودند. معصوم خان به پیشرو خان، سخنان مخاطبانه گفته، آثار مخالفت ظاهر کرد؛ و اوده را کناره دانسته، بآنجا رفت *

دریفوقت، نیابت خان، پسر هاشم خان نیشاپوری، که نواخته این درگاه بود، در جوسی بیاک، که جاگیر او بود، باغی شده، بر سر قلعهٔ کره، که جاگیر اسمعیل قلیخان بود، رفت. الیاس خان، نوکر اسمعیل قلیخان که شقدار آنجا بود، جنگ کرده، کشته شد؛ و نیابت قلعهٔ کره را محاصره کرده، بنیاد تاخت و تاراج نهاد. و چون این خبر بعرض رسید، اسمعیل قلیخان و وزیر خان، و مطلب خان، و شیخ جمال بختیار، و جمعی امرای نامدار را، بدفع او تعین فرمودند. و شاه قلیخان محرم را فرستادند، که معصوم خان فرنخودی را امیدوار ساخته، بدرگاه آورند. و بعد از رخصت وزیر خان، خواجه شاه منصور را از قید آورده، باز بمنصب سرفراز کردند. چون نیابت خان خبر آمدن لشکر شنید، ترک محاصره کرده، بجانب کنتیت که از مضافات ولایت پتنه است، روان شد. امرا عجلت نموده، از آب گذشته خود را باو رسانیدند. نیابت خان بجنگ آمده، حرب صعب اتفاق افتاد. بالآخره، شکست یافته، پیش معصوم خان رفت، و دریفوقت، عرب بهادر نیز، از پیش شهباز خان گریخته، باو پناه برده بود. شهباز خان تعاقب کنان، بجونپور رسید. و ازانجا، بر سر معصوم باوده متوجه شدند. معصوم خان بمقابله شتافته، غالب گشت؛ و شهباز خان فرار نموده، دریک روز چهل کروه راه طی کرده، بجونپور رفت. و بحسب اتفاق، ترسون محمد خان، که برانغار شهباز خان بود، و در جنگل مخفی مانده بود، در وقتي، که افواج معصوم پریشان شد، فوج برانغار بر آمده،

* بیت *

چو باد تند زد، ناگه برایشان؛ همه جمعیت خس شد پریشان؛

معصوم را شکست داد. و این خبر، که بشهباز خان رسید، بسرعت تمام، مراجعت کرده، روز دیگر، خود را بفوج برانغار رسانیدند، و باز جمعیت نموده، برسر معصوم خان رفت. و در سواد شهر اوده، باز معصوم خان جنگ کرده شکست یافت؛ و مادر، و خواهر، و زن، و پسر، و مال، و جمعیت او بدست آمد. و او گریخته، بجانب سوالک بدر رفت. و این قضیه، در ماه ذیحجه، سنه ثمان و ثمانین و تسعمائه، روی داد.

ذکر وقائع سال بیست و هفتم الهي.

ابتدای اینسال روز یکشنبه، پانزدهم صفر، سنه تسع و ثمانین و تسعمائة بود. در اوائل اینسال خبر رسید، که میرزا محمد حکیم، از روی خطهای عاصی کابلي و معصوم فرنخودی که بتواتر نوشته، ترغیب آمدن او بملک هندوستان مینمودند، و باغوای فریدون، که خال میرزا بود، قابو خیال کرده، بعزیمت تسخیر هندوستان، از کابل بر آمد، و شادمان نام نوکر خود را از آب نیلاب گذرانید. و کنور مانسنگه، پسر راجه بهگوانداس برسر او رفت. و او جنگ کرده، بقتل رسید. و از شنیدن اینخبر میرزا محمد حکیم از آب نیلاب گذشته، در پرگنه سید پور فرود آمد. حضرت خلیفه الهي فرمان قضا جریان باحضار لشکر صادر فرمودند؛ و تمام سپاهی را هشت ماهه نقد از خزانه عنایت فرموده، متوجه پنجاب شدند. و شاهزاده دانیال، و سلطان خواجه، و شیخ ابراهیم، را جهت سرانجام مهمات در فتحپور گذاشتند. و چون بسرای باد که پانزده کروهي فتح پور سکت رسیدند، خبر فتح شهباز خان، و شکست معصوم فرنخودی رسیده، تفاول مبارک گرفته، متوجه پیش شدند.

و در وقتي، که مانسنگه بر شادمان غالب گشته، سه فرمان میرزا محمد حکیم، که یکی بنام حکیم الملک و یکی بنام خواجه شاه منصور و یکی بنام محمد قاسم خان میر بحر بود، از جزودان شاد مان ظاهر شد، که در جواب عرایض اینها بدلاسا و استمالت تمام، نوشته بود. کنور مانسنگه فرامین را، بدرگاه فرستاد. حضرت معلوم نموده، مخفي داشتند. چون رایات جلال از دهلی گذشت، میرزا حکیم بلاهور آمده، در باغ مهدی قاسم خان فرود آمد؛ و مانسنگه، و سعید خان، و راجه بهگوانداس در قلعهٔ لاهور متحصن شدند؛ و رایات عالیات را، در قصبهٔ پانی پت نزول شد. ملک ثاني کابلي که دیوان میرزا محمد حکیم بود، و خطاب وزیر خاني داشت، از میرزا جدا شده، بدرگاه آمد. و بمنزل خواجهٔ شاه منصور فرود آمد، و اورا وسیله ملازمت خود ساخت. و چون خواجه شاه منصور خبر آمدن او بعرض رسایند، بخاطر اقدس چنان رسید؛ که درینوقت که میرزا محمد حکیم به تسخیر هندوستان آمده باشد، دیوان خود را، از خود جدا ساخته فرستادن، خالی از تدبیر نیست. چون نسبت بخواجه شاه منصور، بدگماني بود، این تصور بظن غالب رسید. و خواجه شاه منصور را، مقید ساخته، فرمان میرزا را که بنام او آمده بود باو نمودند. هر چند او سوگندها خورد، فائده نداد.

و چون رایات جهانکشا، بنواحي شاه‌آباد رسید، ملک علي، خطی آورده، بنظر اقدس در آورد، که قاصدان من، از گذر لودیانه، که اهتمام آن بمن تعلق دارد، مي آمدند. چون بسرای سرهند رسیدند، پیاده را، که پای او ورم داشت، در انسرای دیدند. آن پیاده بایشان گفت، من کس شرف بیگ ام، و او نوکر خواجه شاه منصور است، و در فیروز پور، که جاگیر خواجه است، وسی کروهی لاهور ست، شقدارست؛ و این

خطها را، بخواجه فرستاد. چون پای من تشویش دارد، شما این خطها را بخواجه زود برسانید. و پیاده های من، این خطها را آورده اند. چون مهرخطها را بر داشتند و بکشادند، دو خط بر آمد، یکی عرضداشت شرف بیگ، که احوال پرگنهٔ فیروز پور را بشاه منصور نوشته بود، و دیگر، خطی که شخصی بشخصی نوشته، بمضمون آنکه، من فریدون خان را ملاقات کردم، و مشارالیه مرا بملازمت میرزا محمد حکیم بادشاه برد، و باوجودی که عمال خود به پرگنات نواحی فرستادند، به پرگنه ماکس نفرستاده، مارا معاف داشت. و چون مضمون این خط بعرض رسید، چنان نمود، که اینخط را نیز شرف بیگ، بلباس، بخواجه شاه منصور نوشته است؛ و علاوه رابطهٔ ملک ثاني، دیوان محمد حکیم میرزا، و آمدن فرمان محمد حکیم میرزا، بنام خواجه شاه منصور شده، آن گمان بمرتبه یقین رسید. و چون اکثر امرا، و ارکان دولت، ازوی رنجیده بودند، همه اتفاق نموده، سعی قتل او کردند، تا آنکه، حضرت حکم بقتل او فرمودند. صباح روز دیگر، اورا از حلق کشیدند.

* رباعي *

تو نا کرده بر خلق بخشایشي، کجا بیني از دولت آسایشي؟
اگر بد کني، چشم نیکي مدار، که هرگز نیـارد گز انگـور بار.

بعد از سه روز خبر رسید، که میرزا محمد حکیم، آمدن رایات عالی را، که به پنجاب شنید، از آب لاهور گذشته، بجانب کابل رفت. حضرت از سرهند بکلانور، و از کلانور برهتاس رسیده، شکار قمرغه کردند. و از انجا استخاره کرده، و بشارت یافته، متوجه نیلاب شدند. و در ماه ربیع الثاني، سال مذکور، کنار آب نیلاب که بسند ساگر مشهور ست، قلعهٔ عالي بنا فرموده، باتک بنارس موسوم ساختند. و چون کشتی کم بود، حکم شد، که امرا و سپاهیان کشتیها موجود سازند. و امرا را چوکی تقسیم فرمودند، و کنور

مانسنگه، با شیخ جمال بختیار، و مادهوسنگه، برادر او، و مخصوص خان، و نورنگخان، و دیگر جوانان کار طلب را، از آب نیلاب گذرانیده، بجانب پرشور فرستادند. چون اینجماعت پرشور را بتصرف در آوردند، شاهزادهٔ شاه مراد را با قلیچ خان، و میرزا یوسف خان، و رایسنگه و اکثر امرای نامدار، از آب گذرانیده، بتسخیر کابل رخصت فرمودند.

درینوقت، خواجه ابو الفضل قرابت خواجه حسن نقشبندی و محمد علی دیوان خواجه حسن، بر سالت از پیش میرزا حکیم آمدند، و عرضداشت عذر خواهی، و استغفار تقصیرات آوردند. و حضرت خلیفه الهی، حاجي حبیب الله را همراه کرده، بکابل فرستاده، فرمودند، که اگر میرزا از اعمال گذشته نادم باشد و توبه نماید، و سوگند بخورد، و همشیره خود را بملازمت فرستد، از سرگناه او خواهم گذشت. و شاهزاده شاه مراد، کوچ بکوچ از کوتل خیبر گذشتند. و در پانزدهم جمادی الثاني سنه مذکور، حضرت خلیفه الهي بنفس نفیس از آب سند ساگر گذشته منزل کردند. و کمترین بندگان نظام الدین احمد را که مولف این تاریخ است، بطریق ایلغار پیش شاهزاده شاه مراد فرستاده فرمودند، که از امرای رفته استخراج نمایند؛ که اگر بی آنکه حضرت تشریف آورند، بکابل میتوانند رفت، بروند. الا اگر حضرت را، باید آمد، بچه طریق مناسبست، باکل حشم و اهل محل بیایند، و یا جریده تشریف آورند؟ فقیر در یک شبانروز در جلال آباد، که هفتاد و پنج کروه بود، رفته بشاهزاده رسیده، پیغام رسانید؛ و ایشان، عزیمت کابل نموده، توجه حضرت را بطریق ایلغار مناسب دیدند. و هم در جلال آباد، حاجي حبیب الله، از کابل آمده، بمرافقت فقیر بدرگاه سلاطین پناه شتافته، گفت، که میرزا محمد حکیم از گذشته، در کمال پشیمانیست، و سوگندان یاد کرده، میخواست، که همشیره را

فرستد ؛ اما خواجه حسن ، که شوهر خواهر میرزا بود ، همشیرهٔ ایشانرا گرفته فرار نمود ، و بجانب بدخشان رفت . چون فقیر و حاجي حبیب الله ، در ملازمت حضرت رسیدیم ، روز دیگر ، کوچ کرده ، متوجه پرشور شدند . و انجا شاهزاده سلطان سلیم را در اردوی مانده ، راجه بهگوانداس ، و سعید خان ، و قاضي علی بخشي را ، در خدمت ایشان گذاشتند . و خود جریده ، متوجه پیش شدند ، و هر روز بست کروه راه طی میفرمودند *

چون شاهزاده شاه مراد ، هفت کروهي کابل رسید میرزا محمد حکیم بعزم جنگ در موضعی که بخورد کابل موسوم است ، آمده ، آتش حرب بر افروخت ، و شکست یافته ، وادی فرار پیش گرفت . و شاهزاده بفتح و نصرت ، بکابل در آمدند . و آن روزیکه صباح آن جنگ خواهد شد ، فریدون خان ، خال میرزا محمد حکیم ، بر چنداول لشکر شاهزاده ریخته و غنیمت بسیار برده بود ، و خلق کثیر بقتل رسانیده . درین روز ، حضرت خلیفهٔ الٰهی ، در سرخ آب نام موضعی ، که از لشکر شاهزاده پانزده کروه است ، فرود آمده بودند . اتفاقاً در وقتکه ، مردم چنداول لشکر غارت میشده اند ، حاجي محمد خان احدی که بڈاک چوکی ، پیش شاهزاده رفته بود ، بآنجا که رسید ، تاراج را مشاهده کرده ، خبر موحش آورد ، که سبب پریشاني خاطرها گشت . باوجود این قسم خبر ، روز دیگر کوچ کرده ، یک منزل رفتند . و در انجا خبر فتح رسید . لوازم شکر ، و سپاس بجا آورده ، حضرت شاهنشاه ، روز جمعه دهم ماه رجب ، بدولت و اقبال ، بقلعهٔ کابل در آمدند . و هفت روز ، بسیر باغها گذرانیده ، مدتی در کابل توقف داشتند .

و چون بعرض رسید ، که میرزا محمد حکیم ارادهٔ این دارد ، که جلای وطن شده ، پیش اوزبک رود ؛ حضرت این ننگ وعار را روا نداشته لطیف

خواجه را پیش میرزا، که در غوربند بود، فرستاده مژده بخشش تقصیرات او رسانیدند. و میرزا محمد حکیم مجدد در حضور لطیف خواجه عهد و قول کرده، قرار یکجهتي و دولتخواهی داده، محمد اسپ را همراه لطیف خواجه بملازمت فرستاد. و حضرت متوجه هندوستان شده، باز کابل را بمیرزا عنایت کردند، و اردو را در عقب گذاشته، بایلغار بجلال آباد، که معسکر اردوی بزرگ بود، تشریف بردند. شاهزاده سلطان سلیم و امرا که در اردو بودند بملازمت شتافته، تهنیت و مبارکبادی فتوحات را تبقدیم رسانیدند. و خواجگي محمد حسین، که برادر حقیقي قاسم خان میر بحر است، و از امرای معتبر میرزا بود بملازمت رسیده، در سلک دولتخواهان منسلک شد. و از جلال آباد، فوج فرستاده، تا دامن کوه کفار کنور را تاختند؛ و منزل بمنزل، مراجعت نموده؛ در دوازدهم شعبان، بکنار سند ساگر رسیدند. محمد قاسم خان، که حسب الحکم بکنار آب جهت بستن پل مانده بود، از کشتیها پل موجود ساخته بود. رایات عالیات، که در وقت رفتن کابل، در یکماه از آب گذشته بود، در یک روز گذشت. و ازانجا، کوچ بکوچ، سلخ رمضان، بلاهور رسیدند. و حکومت پنجاب را، بسعید خان، و راجهٔ بهگوانداس، و کنور مانسنگه، مفوض داشته، رایت عزیمت بجانب دارالخلافت فتحپور بر افراشته، شکار کنان، و صید افگنان، متوجه شدند. شهباز خان در پاني پت بملازمت رسید. و چون، بیست و پنجم ماه شوال، بدهلي رسیدند، شاهزاده دانیال و امرا، که در فتحپور مانده بودند، و حضرت مریم مکانی، که از فتح پور، باستقبال حضرت بر آمده بودند، بملازمت مستسعد گشتند. و در روز پنجم ذیقعده، فتح پور مستقر سریر خلافت گشت، و لوازم نثار و ایثار بتقدیم رسانیدند، و خیرات بسیار کردند.

و در ایامي، که رایات عالیات، در سفر کابل بود، بهادر پسر سعید بدخشي، که در ولایت ترهت برآمده، خود را بهادر شاه نامیده قصد جان خود داشت، بدست نوکران اعظم خان گرفتار گشته، بقتل رسید * بیت *

به بال و پر مرو از ره که تیر پر تابی،
هوا گرفت زمانی، ولی بخاک نشست.

و چون معصوم خان فرنخودی، در کوهستان سوالک، حیران، و سرگردان میگشت، باعظم خان، التجا در خواست گناهان خود نموده، بوسیلهٔ عرائض اعظم خان، گناهان او مقرون بعفو گشته، فرمان استمالت صادر شد. و معصوم خان از پیش اعظم خان، احرام ملازمت بسته، در فتحپور بشرف کورنش سرفرازی یافت، و چون نیابت خان پناه بحضرت مریم مکاني آورده بود، او هم، در همانروز، بشرف زمین بوس مستسعد گشت.

در ایامی که حضرت بکابل تشریف بردند، و مردم معتبر میرزا محمد حکیم بملازمت رسیدند، از قضیه خواجه شاه منصور، بسیار تفحص کردند. معلوم شد، که کرم الله، برادر شهباز خان، بدستیاری و کنکاش بعضي، فرامین را ساخته بود؛ و خط آخرین که سبب قتل او شد نیز ساختگي بوده است. حضرت از کشتن خواجه شاه منصور اکثر اوقات تاسف میداشتند.

القصه چون فتحپور مستقر رایات نصرت آیات شد، بداد و دهش پرداخته همگي همت عالي نهمت حضرت ظل الهی متوجه انتظام احوال برایا بود. و در همین ایام، خبر وفات مهد علیا، حاجي بیگم، که در زمرهٔ ازواج طاهرات حضرت جنت اشیاني منتظم بود رسیده سبب نوزع خاطر قدسي ماثر شد.

و بتاریخ نهم ماه محرم سنه تسعین و تسعمائه، اعظم خان، که حکومت ولایت حاجي پور و پتنه داشت، در فتحپور بشرف پائیبوس سرفراز گشت؛ و کیفیت احوال بنگاله مشروحاً معروضداشت. و بعد از چند روز، اکثر امرای کبار، و سپاه نامدار را، که در لشکر کابل همراه بودند، بمشار الیه همراه نموده بطرف بنگاله رخصت فرمودند که معصوم کابلي را نابود سازند.

ذکر وقائع سال بیست و هشتم الهي.

ابتدای اینسال، روز سه شنبه بیست و هفتم صفر، سنه احدی و تسعین و تسعمائة بود. در نوروز اینسال دیوار، و ستون ایوانها و دولتخانه عام، و دولتخانه خاص را، بامرا تقسیم نموده، در قماشها، و پردهای مصور گرفته کمال زینت داده، بنوعي آراستند، که نظارگیانرا از مشاهده آن حیرت بر حیرت مي افزود. و صحن بارگاه دولتخانها را بشامیانها زر دوزی و زر بفت وغیره ترتیب داده، تخت از طلا و مرصع بیاقوت ولالي دران نهاده، رشک فردوس برین ساختند * * نظم *

صفحه نه طاق بیاراستند، پرده زر بفت فلک ساختند،
تخت زدند، و تتق آویختند، عرش دگر، بر زمین انگیختند.

مدت هژده روز این منازل دلکشا آراسته بود؛ شبها بفانوسهای رنگ مي‌آراستند. و بندگان حضرت، هر روز و شب، یکبار، دو بار، تشریف فرموده، صحبت میداشتند. و اهل نغمه فارس، و هندوی در ملازمت میبودند. و بهریک امرا و اهل خدمت، عنایات خسروانه بظهور میرسید. و بازار شهر فتحپور و آگره را آئین بندي مینمودند؛ و خلایق اطراف و جوانب بتفرج و تماشاي این جشن عالی که هرگز ندیده و نشنیده

بودند می‌امدند. و در هفته یکروز حکم عموم میشد؛ و دیگر ایام امرا و مقربان و مردم اعیان آمد و شد میداشتند. حضرت، در روز نو روز، بر تخت سلطنت جلوس فرمودند، و امرا، و ارباب دولت، صفها زده. بترتیب مرتبه، و حالت ایستادند. و روز شرف، که آخرین ایام نوروز ست، نیز همین دستور، مجلس عالي ترتیب یافت. و جمیع امرا، بمراحم بادشاهي مباهي گشتند؛ بعضي بعنایات اسپ، و خلعت؛ و بعضي بزیادتي علوفه؛ و بعضي بزیادتي نوکر؛ و جمعي بیافتن جاگیر؛ و هیچ کس نماند، که درین هژده روز، مورد مراحم خسروانه نشده باشد. و امرای کبار، پیشکشهای لائق گذرانیدند. و درین هژده روز، حضرت در ایوان یکي از امرای کبار تشریف آورده، صحبت میداشتند؛ و دران روز، لوازم مهماني و صحبت را، آنکس متکفل میبود؛ و پیشکش بسیار، از پارچه هندوستان، و خراسان، و عراق، و مروارید و لعل و یاقوت و طلا الات و اسپان عربي و عراقي، و فیلان کوه پیکرها و قطارهای شتر، نر و ماده و اشتران راهوار بردعی میگذرانیدند. و در ایام نوروز شاهم خان جلائر، از صوبه بنگاله، و راجه بهگوانداس، از لاهور، آمده بشرف عتبه بوسي، مشرف گشتند. و چنین مقرر شد، که در هر سال در ایام نوروز مجلس نوروزی بطریقي که مذکور شد منعقد شده باشد.

در اوراق گذشته ذکر یافت، که خان أعظم و سائر جاگیرداران، از حاجي‌پور بدرگاه آمدند. چون آنصوبه، خالي مانده بود، حرام نمکان فرصت یافته، از هر گوشه، سر فتنه و فساد بر آوردند. خبسه نام، نوکر معصوم کابلي، با ترخان دیوانه، و سرخ بدخشي، در ولایت بهار، خلل انداختند. محمد صادق خان، باتفاق محب علیخان، جنگ کرده غالب گشته و خبسه بقتل رسید.

و دریفولا ، خبر معاودت حضرات بیگمات ، مهد علیا ، گلبدن بیگم ، و سلیما سلطان بیگم ، بولایت گجرات ، از مکه براه دریا رسید ، که چند سال ، دران آراضي مقدسه ، اوقات بطاعات و عبادات مصروف داشته ، بتوفیق الهی چند حج و عمرة رفیق حال ایشان شده ؛ الحال مراجعت نموده ، بخطه اجمیر رسیدند . حضرت خلیفه الهي شاهزاده جوان بخت کامگار سلطان سلیم را ، باستقبال حضرات بیگمات فرستادند . تا باجمیر رفته ملاقات نموده ، زیارت مزار فائض الانوار ، خواجه معین الدین قدس سره ، کرده ، بعد از شرائط زیارت و آداب طواف ، فقرا را خوش وقت گردانید . انگاه در خدمت حضرات معاودت نمودند ؛ و در روز یکه ، در فتحپور مي آمدند ، حضرت اعلي استقبال نموده ، حضرات بیگمات را ، به تعظیم تمام ، بشهر در آوردند .

و در همین ایام ، محمد صادق خان ، از ولایت بهار آمده ، مورد مراحم خسروانه شد ؛ و بزودی رخصت شده ، باتفاق اعظم خان ، بدفع عاصي کابلي مامور گشت ، و شاه قلیخان محرم ، و شیخ ابراهیم چشتي و دیگر امرا ، که بلشکر کابل رفته بودند ، بهمراهي محمد صادق خان تعین شدند .

دوریفولا ، میر ابو تراب و اعتماد خان ، که بخانه مبارک ، همراه رفته بودند ، بدرگاه آسمان جاه رسیده ، بشرف زمین بوس سرفراز شدند . میر ابو تراب سنگي آورده بود ، و میگفت ، که برین سنگ ، نقش قدم مبارک ، حضرت رسالت پناه صلي الله علیه و سلم است . حضرت چهار کروه استقبال قدم نموده ، تعظیم وتکریم آنسنگ فرمودند . و حکم شد ، که جمیع امرا ، قدم را بر دوش داشته ، چند قدم ببردند ؛ و بهمین دستور ، یکیک به نوبت ، آنرا برمیداشتند ، تا به شهر آوردند .

و بالجمله روز پنجشنبه، نوزدهم ماه شعبان، حضرت شهریار، جوان بخت، بجهت وزن مبارک شاهزاده عالمیان سلطان سلیم، در منزل حضرت مریم مکانی، تشریف برده، شاهزاده را بدستور معهود، بطلا و نقره وغیره وزن نموده، آن مبلغ را تصدق فقرا. و مستحقان کردند. درین ایام، نور محمد نام پسر ترخان دیوانه حرام نمک را، که در ولایت ترهت گرفتار گردیده بود، حاضر آوردند، و در نخاس فتحپور، بسیاست رسانیدند.

ذکر وقائع سال بست و نهم.

ابتداء این سال روز چهار شنبه نهم ربیع الاول سنه احدی و تسعین و تسعمائة بود. چون سال بیست و هشتم الهی باخر رسید و سال بیست و نهم بنیاد شد، در مفتتح این سال همایون فال شهر یار بلند اقبال، ابواب عیش بر روی روزگار جمهور خلائق کشاده، حکم فرمودند؛ که در و دیوار ایوانهای دولتخانه، عام و خاص، بدستور پارسال، در زیب و زینت گرفتند. و صحبتها آراسته، و مجلس‌های خرمی مهیا ساخته، هر روز و شب به عیش و سرور و بجشن و ساز گذرانیدند. و بعدازان مردم را منع آمد و شد دولتخانه فرموده، حضرات سرا پرده سلطنت و پردگیان انجمن خلافت را طلبیده، دست ببذل اموال کشادند؛ و مبلغ یک لک روپیه نقد، و چند فیل و اقمشه و طلا الات و مرصع آلات برسم پیشکش بنظر حضرت والده بزرگوار مریم مکانی گذرانیدند؛ و بهمین دستور بعمه خود گلبدن بیگم و به دیگر بیگمات انعام و اکرام فرمودند؛ و تا هژده روز این نوروزی صحبت در گرد بود.

بعد از فراغ مجالس نوروزی از بنگاله خبر رسید، که خان اعظم، و افواج قاهره، در تانده در آمدند. و خالدیخان، و جبار بردی و میرزا

بیگ قاقشال . از عاصي کابلي جدا شده ، پیش اعظم خان آمدند . و او فرار نموده ، پناه بعیسي زمیندار برد . و انچه از ولایت بنگاله بتصرف باغیان در آمده بود ، باز بتصرف اولیای دولت روز افزون در آمد .

درینولا ، بخاطر اشرف رسید ، که چون اعتماد خان ، سالها حکومت گجرات کرده بود ، طریق آباداني گجرات ، از دیگران بهتر میدانسته باشد . و چون گجرات باو عنایت شود ، سبب امیدواری حکام بلادی ، که در تصرف نیست میشود ، بنابر این حکومت گجرات را باعتماد خان مرحمت فرمودند ؛ و میر ابو تراب را امین نام کرده ، خواجه ابو القاسم ، برادر ملا عبد القادر اخوند را بمنصب دیوانگری ، و کمترین بندگان نظام الدین احمد ، مولف تاریخ را ، بخدمت بخشیگری تعین نمودند . و محمد حسین شیخ ، و میر ابوالمظفر ، ولد اشرف خان ، و میر حبیب الله ابو اسحاق ، و میر صالح ، و هاشم داعي ، و بنیاد بیگ ، و سید جلال بخاري ، و بیگ محمد توقبائی و میر حبیب الله ، و میر شرف الدین ، برادر زادهای میر ابوتراب را ، بجاگیرداری گجرات حکم فرمودند .

درین ایام ، سیادت پناه ، میر فتح الله ، که علامه عصر و سرامد افاضل وقت بود ، و از سادات شیراز ، بانواع علوم معقول و منقول ممتاز بود ، از ولایت شیراز ، بدکن رفته پیش عادلخان صاحب اختیار مهمات بود ؛ روز
۸ یکشنبه ، بیست و دویم ربیع الثاني ، در دارالخلافت فتحپور بشرف خدمت سرافراز آمد . حسب الحکم خانخانان ، و حکیم ابو الفتح باستقبال رفته ، بملازمت آوردند . امیر فتح الله بمنصب جلیل القدر صدارت امتیاز یافت .

و چون خبر پریشاني و متفرق شدن باغیان بنگاله بعرض رسید ، و معلوم شد ، که عاصي کابلي ، در ولایت عیسي در امد ؛ و اعظم خان رغبت

آمدن در خانه نموده، بنابران، شهباز خان را تعین فرمودند، که بولایت بنگاله رفته، تمام آن سرکار، را بهسپاهیان جاگیر نموده، در استیصال عاصي کابلي کوشش نمایند. در هفتدهم شهر جماد الثاني شهباز خان را رخصت ارزاني داشتند.

و از جمله وقائع اینسال همایون فال آنست، که کتاب مهابهارت که عظیم قصص براهمه است، حکم شد، که بزبان فارسي ترجمه نمایند، و حسب الحکم ترجمه شده، برزم نامه موسوم گشت.

درینولا خبر رسید، که خان اعظم شیخ فرید را، بجهت مصالحه نزد قتلو خان افغان فرستاده بود، و چون شیخ فرید بخانه قتلو خان رفت و صحبت منعقد شد، قتلو در مقام خدمتگاري بود؛ اما بهادر کورفوه، که یکی از زمینداران بنگاله، و عمده لشکر قتلو بود، با شیخ فرید یارانه از روی مساوات ملاقات نمود. شیخ بنظر زمینداري و نوکری، باو پیش آمد. بهادر از روی ستیزه، در وقت مراجعت، سر راه شیخ فرید را گرفته، بجنگ پیش آمد؛ و جمعي کثیر از همراهان شیخ فرید کشته شدند، شیخ فرید را آسیبي نرسیده بر آمد.

آمدن برهان الملک دکني.

برهان الملک، برادر مرتضي نظام الملک، حاکم ولایت دکن ست. درینولا از برادر گریخته، پیش قطب الدین خان آمده، از انجا، حسب الحکم، در ماه رجب، سال بیست و نهم بزمین بوسی بادشاه جهان پناه مستسعد گردید. و قبل ازین، شخصی خود را، برهان الملک نام کرده، بملازمت حضرت آمده بود. حضرت باو در اوده جاگیر فرموده بودند، و چون این برهان الملک امد، و دروغ او ظاهر شد، گریخته مخفي شد،

و بعد از یکهفته، درمیان جوگیان اورا شناخته آوردند؛ و حسب الحکم، محبوس گشت.

القصه، چون با عتماد خان، حکم بود، که ولایت سروهي را از سر تال دیوره گرفته، حواله جکمال، برادر رانا، که از دولتخواهان بود، نماید؛ و یکهزار مهر، بمصحوت مولف تاریخ نظام الدین احمد جهت مدد خرج او، فرستادند؛ اعتماد خان، که بجالور رسید، فقیر و میر محمد معصوم بکری، و قنبر بیگ اشک آقا، و زین الدین کنبو، و پهلوان علي سیستاني که بکوتوالي احمد آباد تعین شده بود؛ باو ملحق شدیم. و محمد حسین شیخ و اکثر جاگیرداران گجرات، که عقب مانده بودند، بجالور رسیده، بر سر سروهي رفته، سرنبال دیوره را بر آورده، جکمال را با غریب خان و محمود خان جالوري، و بیجا دیوره و رایسنگه، ولد چند رسین، دلد رای مالدیو را در انجا گذاشته، با حمد آباد متوجه شدند.

چون قریب احمد آباد رسیده شد، شهاب الدین احمد خان، از شهر بیرون آمده، در عثمانپور، که از محلات شهرست، فرود آمد؛ و در دوازدهم شهر شعبان اعتماد خان داخل شهر شد. بعد از دو روز معلوم شد، که عابد بدخشي، و میرک بلاق، دفادار، و مغل بیگ، و عبد الله، و میرم بیگ و جماعت کثیر از نوکران شهابخان، جدا شده، بجانب کاتهي واره، بطلب مظفر گجراتي، که دران گوشه، از صدمة افواج قاهره، روزی بشب مي آورد، میروند. و اراده، فتنه و فساد دارند.

اعتماد خان صلاح دران دید که فقیر پیش شهاب الدین احمد خان رفته، درین باب مطارحه نماید. چون فقیر پیش شهاب الدین احمد خان رفت، او در جواب گفت؛ که اینجماعت قصد من داشتند؛ و مدتیست،

که در فکر اینکار بودند، و الان که پردهٔ ایشان از روی کارا بر افتاده، بسخن من تسلی نخواهد شد، و از من امداد نیز متصور نیست. چون فقیر صورت حال را، باعتماد خان گفت، مشار الیه صلاح دران دید، که تسلي آنجماعت باید نمود. و یک کس، یا دو کس دیگر به تسلي آنمردم فرستاد. آنها تسلي نشده، رفتند. و شهاب الدین احمد خان کوچ کرده، تا قصبهٔ کري، که بیست کروهي احمد آباد ست، رفت. درین ضمن چند مرتبه بشهاب الدین احمد خان، مراسلات درمیان آورده، سعي نموده میشد، که روزی چند توقف نماید. شهاب الدین احمد خان توقف نکرده روان شد.

و در بیست و هفتم شعبان، خبر رسید، که جماعت باغیان، مظفر را با کاتهیان همراه گرفته، بدولقه آمدند. و هم انروز، قنبرایشک آقا، از پیش شهابخان آمده، خبر آورده بود، که شهاب الدین احمد خان، قرار داده، که به قصبه کري توقف نماید. اعتماد خان، و میر ابوتراب، و این فقیر، رفته تسلي او کرده اورا بیاریم. اعتماد خان، در آخر روز، سوار شده، متوجه کري شد. هرچند گفته شد، که غنیم بدوازده کروهي رسیده، رفتن حاکم شهر، به بیست کروهي لائق نیست، فائده نداد؛ و پسر خود را، با میر محمد معصوم بکري، و زین الدین کنبو، و قنبرایشک آقا، و مجاهد گجراتي، و پهلوان علي، و خواجگي محمد صالح، و پسر فقیر بمحافظت شهر گذاشت. اعتماد خان و فقیر، که بقصبه کري رسیده، بشهاب الدین احمد خان سخن کردیم، باین رنگ تسلي او شد؛ که پرگناتي، که سابقاً، در جاگیر او بود، با و باید گذاشت؛ و دو لک روپیه، بمساعدت باید داد. القصه، بهر طریق که ارادهٔ شهابخان بود، تسلي نموده شد، و آخر روز شهابخان و اعتماد خان، از قصبه کري مراجعت نموده، متوجه احمد آباد شدند.

اتفاقاً. همین روز، که اعتماد خان بکري رفته بود، مظفر گجراتي آمده، بشهر احمد آباد در آمد، و مردم شهر، قلعه را دادند، و از جای که پارهٔ دیوار قلعه شکستهٔ بود، بلا توقف در آمد. شب که شهابخان بده کروهی احمد آباد رسیده بود، میر معصوم بکری، و زین الدین کنبو، از شهر آمده، این خبر آوردند. شهابخان، و اعتماد خان، در راه فرود آمده، کنکاش کردهٔ، قرار دادند، که چون هنوز زیاده بریک روز نگذشته، و کار مخالفان استقامت نیافته، از همانراه بشهر باید در آمد. و از همانجا، متوجه بشهر شدند، و صبح بعثمانپور، که متصل بشهر، و کنار دریاست رسیده، منزل کردند. مظفر گجراتي از شهر بر آمده، در ریگ زار دریا، صف کشید؛ و شهاب الدین احمد خان، دست و پا گم کرده، بجهت نا اعتمادی نوکر، فرصت صف آرائي نیافت. و بعضي سپاهي، که باو مانده بودند، حرکت المذبوحی کرده، گریختند. و این فقیر با قلیلی هر چند دست و پای زد، بجای نرسید. و سپاهیان پسر فقیر، که اعتماد خان در شهر بجهت محافظت قلعه گذاشته بود، با تمام خان و مان بتاراج رفت. و شهاب الدین احمد خان و اعتماد خان فرار نموده، ببلدهٔ نهرواله، که به پتن اشتهار دارد، و چهل و پنج کروهي احمد آباد ست، آمدند، و مولف تاریخ، حقیقت حال را عرضداشت نموده، بپایهٔ سریر سلیمان ارسال داشت.

بندگان حضرت میرزا خان ولد بیرام خانرا باسپاهي اراسته و جاگیرداران صوبه اجمیر رخصت گجرات فرمودند؛ و قلیج خان را با لشکر مالوه از راه مالوه، فرستادند، و بعد از سه روز از رسیدن شهاب خان به پتن، محمد حسین شیخ، و خواجه ابو القاسم دیوان، و ابو المظفر، و میر محب الله، و میر شرف الدین، و بیگ محمد توقبائي، و دیگر

جاگیرداران گجرات به پتن رسیدند. قلعه پتن را مرمت کرده، استقامت نموده شد. و مظفر گجراتي، ارباب فتنه و فساد را خطابها و جاگیرها داده، در مقام جمعیت و استعداد شد. و شیر خان فولادی، که سالها حکومت پتن داشت، و چند سال بود، که در ولایت سورٹ اوقات میگذرانید، پیش مظفر گجراتي آمد، و مظفر اورا، با چهار هزار سوار، بجانب پتن روان ساخت، و شیر خان بقصبه کری رسیده، مردم خود را بجوتانه که بیست کروهي پتن سمت، فرستاد. و فقیر بر سر مردم او رفته شکست داده، میر محب الله، و میر شرف الدین، و بیگ محمد توقبائي، و جمعي از سپاهیان را آنجا گذاشت؛ و زین الدین کنبو را، پیش قطب الدین خان که حاکم بروج و بروده بود فرستاد؛ که اورا از انطرف بر سر احمد اباد بیارد؛ تا از طرفین همت بسته، مخالفانرا ازمیان بر داشته شود. زین الدین پیش قطب الدین خان رفته اورا به بروده آورد.

چون خبر آمدن قطب الدین خان به بروده بمظفر گجراتي رسید، خود، با لشکر بسیار، بر سر قطب الدین خان رفت. و قطب الدین خان، با سپاهان جنگ کرده، شکست یافته، در قلعهٔ بروده متحصن شد. و اکثر نوکران، و مردم عمده لشکر او، بمظفر گجراتي در آمدند. و درینوقت، شیر خان فولادی پیشتر آمده، در قصبهٔ مسانه، که پانزده کروهي پتن است، منزل کردند.. و تذبذب تمام، بحال جماعت، که در قلعه پتن بودند، راه یافته، نزدیک بود، که پتن را گذاشته، متوجه جالور شوند. فقیر، خواهي نخواهي قرار بجنگ داده، باستقبال شیر خان روان شد. شهاب الدین احمد خان، و اعتماد خان، بشهر پتن ماندند. و دیگر امرا موافقت نمودند.

چون بقصبه مسانه رسیده شد ، شیر خان فولادی صف را راست کرده ، با پنجهزار سوار بمقابله آمد . و با دولت خواهان زیاده از دو هزار سوار نبودند . جنگ صعب اتفاق افتاد . شیر خان هزیمت یافته ، باحمد آباد رفت . و خلق کثیر ، از مخالفان بقتل رسیدند . و غنیمت بسیار نصیب دولتخواهان شد . فقیر بجد شد ، که باحمد آباد میباید رفت . امرائیکه همراه بودند ، راضي نمیشدند . چون بقصبه کری رسیده شد ، جهت رسیدن سپاهیانیکه بعد از فتح غنیمت بسیار گرفته ، باشارت سرداران ، به پتن رفته بودند ، بضرورت مدت دوازده روز توقف شد . درین مدت ، چند دفعه باجتماع مردم ، کسان به پتن فرستاده شد . درینحال خبر رسید ، که قلعه بروده را ، مظفر گجراتي بضرب توب انداخت . و قطب الدین خان ، قول گرفته اول زین الدین کنبورا فرستاد . مظفر عهد شکنی کرده زین الدین کنبو را ، بقتل رسانیدند . و غدر و نقض عهد مظفر ، اگرچه قطب الدین خان را ظاهر بود ، اما چون اجل دیدهٔ بصیرت اورا کور ساخته بود ، اعتماد بر عهد و قول او نموده پیش او رفت ، و بسعی ترواری زمیندار راج پیپله ، بقتل رسید .

* بیت *

اجل چون بخونش در آورد دست ، قضا چشم باریک بینش به بست .

از شنیدن این خبر ، فقیر و امرای نامدار ، که در قصبه کری بودیم ، به پتن مراجعت نمودیم ؛ و مظفر از بروده به بروج رفته ، قلعه بروج را از زن و متعلقان قطب الدین خان ، بصلح گرفت ؛ و چهارده لک روپیه ، از خزانه پادشاهی که در کنبایت بود ، و خواجه عماد الدین حسین به بروج برده بود ، با تمام اموال و خزائن قطب الدین خان ، که از ده کرور زیاده بود بدست مظفر گجراتي افتاد . و از اطراف ، و جوانب ، سپاهي و راجپوت باو رجوع آورده ، قریب سی هزار سوار باو جمع شدند .

فرستادن میرزا خان ولد بیرام خان بمحاربه مظفر گجراتي.

و چون این خبر بسمع اقدس رسید، میرزا خان ولد بیرام خان، و جاگیرداران صوبه اجمیر را مثل پاینده محمد خان مغل، و سید قاسم، و سید هاشم بارهه، پسران سید محمود خان، و دیگر سادات بارهه، و رای درگا و رای لون کرن، و شیروکه و سرتان راتهور، و چندر سین، و موته راجه، و خواجه محمد رفیع بدخشي، و رامچند، و اودی سنگه، پسران روپسی. و سنگو راجپوت و تلسي داس، و راج سنگه، و سرمدی ترکمان، و مکمل بیگ، و دیگر مردم، که تفصیل آن دراز ست، از راه جالور به پتن تعین فرمودند، و قلیج خانرا، که جاگیردار سورت بود، با نورنگ خان، ولد قطب الدین خان و شریف خان، برادر قطب الدینخان، و تولک خانرا بتمام جاگیرداران مالوه از جانب مالوه رخصت کردند. اینجماعت دریتوقت، که مظفر گجراتي در بروج بود، چون خبر کشته شدن قطب الدین خان سنیدند، در سلطانپور توقف کرده از ملاحظه قدم پیش نمي نهادند.

القصه مولف تاریخ هر روز از پتن بمیرزا خان کتابات نوشته، در سرعت نمودن ایشان در آمدن مبالغه می نمود. و چون ایشان بسروهی رسیدند، خود باستقبال رفته، ایشان را بسرعت تمام آورد. و ایشان یکروز در پتن قرار گرفته، پیش گذشتند، و چون خبر آمدن میرزا خان، بمظفر رسید، از بروج باحمد آباد مراجعت نموده، قلعه بروج را، به نصیر که برادر زن او بود، و چرکس رومی که از نوکران بادشاهي بود، و گریخته پیش مظفر رفته بود، سپرده محکم ساخت. میرزا خان، و افواج منصور بسرکهیچ که سه کروهی شهر احمد آباد ست، نزول کردند. مظفر در نواحی

مزار شاه بهیکن قدس الله روحه ، محاذی لشکر مظفر اثر، بمفاصله دو کروه، چادر و خرگاه و سراپرده وغیره زده لشکرگاه ساخت . و دو روز مقابله بود، درین دو روز جوانان مردانه از طرفین کار زار میذمودند . و غلبه اولیای دولت روز افزون بود . اما در روز جمعه ، سیزدهم شهر محرم الحرام سنه اثني و تسعین و تسعمائة ، مظفر گجراتي صف آرائي کرده ، بجنگ آمد ؛ و میرزا خان نیز، در برابر صف آراسته ، مولف تاریخ را بمیرزا ابو المظفر ، و میر محمد معصوم بکری ، و میر حبیب الله ، و بیگ محمد توقبائی تعین کرد ، که شهر سرکهیج را ، دست راست خود کرده ، از عقب غنیم در آئیم ؛ و افواج طرفین درهم آمیخته ، کار زار نمودند . سید هاشم بارهه ، و خضر آقا که وکیل میرزا خان بود ، شهادت یافت ؛ و مردم بسیار زخمی شدند . * بیت *

سر سروران زیر گرز گران ، چو سندان و تپک اهنگران ؛
ز سم ستوران ، دران پهن دشت ،
زمین شش شد ، و آسمان گشت هشت .

و هنوز ، مظفر گجراتي با میرزا خان مقابله داشت ، که مولف تاریخ با یاران خود اتفاق کرده ، از عقب رسیده ، غنیم را بر داشت . و رای درگا نیز از جوانغار ، بفرموده میرزا ، از عقب مایان رسیده ، مظفر راه فرار پیش گرفت ؛ و خلق کثیر بقتل رسید . میرزا خان ، حقیقت فتح را نوشته ، بدرگاه ارسال داشت . عرضداشت در وقتیکه حضرت از آله باس متوجه دارالخلافت گشته بودند رسید ؛ و خدمت او مستحسن افتاد ؛ و میرزا خان را بخطاب خانخانان سرفراز فرموده ، هریک از بندهای درگاه را ، بزیادتي علوفه ، سرفراز ساختند . و میرزا خان صباح آنروز ، بشهر در آمده ، منادی امن و امان در داد ؛ و هرکس منزلی گرفت .

مظفر گریخته، جانب معمورآباد، و کنار دریای مهندری رفت، و از انجا خود را بکنبایت رسانید. و مردم گریخته، باز باو جمع شدند؛ و قریب ده هزار سوار، باز یکجا شد. بعد از فتح بسه روز قلیج خان و امرای مالوه، باحمد آباد رسیدند. میرزا خان، و کل امرا، متوجه کنبایت گشته چون بده کروهي رسیدند؛ مظفر از انجا متوجه برودة شد. چون بباسد نام موضعي، که قریب به پتلاد، و کنار آب مهندری ست، رسید؛ میرزا خان، محمد قلیج خان و نورنگ خان، و شریف خان را، پیشتر فرستاد که بمخالفان رسیده، دست بردی[1] نمانید. آنجماعت ملاحظهٔ شکستگي و تنگي راه کرده، توقف نموده، پیش رفتند؛ و مظفر از انجا بجانب راج پیپله، و نادوت رفت. میرزا خان و تمام لشکر، شانزده روز در برودة توقف کردند. چون خبر رسید، که سید دولت نام، از نوکران مظفر، بکنبایت در آمده، مردمي که از جانب دولتخواهان، در انجا بودند بر آورده است، نورنگ خان را جهت دفع فتنه او، فرستادند. نورنگ خان اورا بدر کرده، مراجعت نمود؛ و سید دولت بعد از مراجعت نورنگخان باز بکنبایت آمده، متصرف شد. و خواجم بردی، نوکر میرزا خان از پتلاد بر سر سید دولت رفته جنگ کرده، اورا هزیمت داد.

و میرزا خان، و تمام لشکر، بنادوت رفتند. مظفر بر خاسته، در کوه در آمد. و اتالیق بهادر، از لشکر بادشاهي گریخته، پیش او رفت. ارباب فتنه، باز در حرکت آمدند؛ میرزا خان سان بهادر اوزبک را، که نسبت باو بدگماني بهمرسیده بود، مقید ساخته، قرار بجنگ داده، شریف خان، و نورنگ خان را برانغار، و قلیج خان، و تولک خان را، جرانغار و پاینده محمد خان را با چندی از امرا هراول ساخته، روان شدند. و فقیر را پیشتر فرستادند، که طریق استادن اعدا ملاحظهٔ نموده،

بطرزی که لائق باشد جنگ اندازد ؛ و فقیر چون بدامن کوه رسید، بپیادهای مخالفان جنگ کرده ، ایشانرا برداشته ، تا کوه بزرگ که صف مخالفان انجا قطار کشیده بود برد، و جنگ صعب اتفاق افتاده ، بنوعی شبه تیر، و تفنگ شد ، که چشمها خیره میگشت ، و اسپ و آدمي بسیار زخمي شدند . فقیر مردم خوب خود را پیاده کرده ، بر کوه دوانیده، کسان بطلب قلیج خان فرستاد . و درین حال ، خواجهٔ محمد رفیع ، که از بندهای بادشاهی ، بحسن شجاعت موصوف بود ، در خورد . فقیر اورا هم بطلب قلیج خان فرستاد ؛ و قلیج خان از دست چپ رسید ، و میان ایشان و غینم جنگ شد ؛ و پاره راه غینم زور آورده ، قلیج خان را بر گردانیده، یک تیرانداز راند . مردمي را که فقیر پیاده ساخته بود ، درین وقت ، که غینم از اطراف بجانب قلیج خان دویده بود ، و پیش راه خالي شد ، بر کوه بر آمدند ، و غینم برگشته چپقلش کرد ، مردم بسیار کشته شدند . و قلیج خان در پستي که في الجمله پناه بود ، استقامت نموده ایستاد . و فقیر از هتهنالها که از میرزا خان طلبیده بود، و بر فیل همراه داشت ، و بجائیکه مظفر خود ایستاده بود ، چند توپ انداخت . در اینمحل مردم نورنگخان، و شریف خان نیز بر کوهي ، که بر قرعهٔ چپ غینم بود ، بر آمدند، و سر کوب شدند . اتفاقاً ازین جانب یک توپ بر قول مظفر رسیده ، چند کس را هلاک کرد ؛ و مظفر تاب نیاورده قرار بر فرار اختیار کرده ، روان شدند . خلق کثیر اسیر و قتیل گشت ، و اولیای دولت بادشاهی بفتح و نصرت فیروزی اختصاص یافتند .

و میرزا خان جماعه را بتعاقب او فرستاده ، مراجعت کرده ، باحمد آباد آمده ، بسر انجام سپاهي ، و رعیت مشغول شد . و قلیج خان ، و نورنگ خان ، و شریف خان ، و امرای مالوه را ، در گرد قلعه بهروج

گذاشتند . و مدت هفت ماه ، در احمد آباد قرار گرفتند . بعد از هفت ماه قلعه بهروج فتح شد ؛ و جرکس رومي ، که از قطب الدین محمد خان بر گشته ، بمظفر در آمده ، از جانب مظفر حکومت قلعه داشت ، بقتل رسید ؛ و نصیره که او نیز سردار بود ، نیمجاني بدر برد .

آمدیم بر سر احوال خلیفه الهي .

وقتي که خبر حادثه گجرات بعرض رسید ، میرزا خان ، و لشکر مالوه را تعین فرمودند ؛ چون در جوسی پیاک در جای که آب جون و گنگ بهم میرسد شهر بنا فرموده ، و قلعه گرد بر گرد ان طرح انداخته ، آنشهر را ، آله باس نام کرده بودند ؛ از آگره بکشتي در آمده ، عزیمت آله باس فرمودند . و مدت چهار ماه ، آنجا بوده ، بعیش و سرور گذرانیدند . و اعظم خان ، از حاجي پور ، در الهباس بملازمت آمده ، مرخص شد ؛ که بزودی لشکر خود را ، گرفته بیاید . چون خبر کشته شدن قطب الدین خان ، و طغیان فتنه گجرات ، بعرض رسید ، متوجه آگره و فتحپور شدند ، که از انجا عزیمت گجرات فرمائید ؛ در نواحي اٹاوه ، خبر فتح گجرات رسید . حضرت بفتح پور رسیده ، توقف کردند . فرامین عنایت بنام امرای گجرات صادر فرموده ، میرزا خانرا ، بخطاب خانخاناني ، و خلعت ، کمر خنجر مرصع ، سر فرازي بخشیده ، تومن توغ نیز عنایت کردند . مولف تاریخ نظام الدین احمد را ، نیز اسپ ، و خلعت ، و زیادتي علوفه ، ممتاز فرمودند . و مراحم بادشاهي شاملحال هر یک از بندهای درگاه شد .

مظفر گجراتي بعد از شکست ثاني ، راه چانپانیر و بیر پور و جهالاوار گرفته ، بجانب ولایت سورتهه رفته ، در قصبهٔ گوندل ، که دوازده کروهی قلعه جونه‌گره است قرار گرفت . و مردم پراگنده ، از هر طرف باو

جمع شده ، قریب سه هزار سوار یکجا کرده ؛ و یک لک محمودی ، و کمر خنجر مرصع به امین خان غوری حاکم سورت داده ، با خود متفق ساخت . و همین قدر مبلغ بجام سترسال ، که راجه جهالاوار و صاحب جمعیت و قبیله دار است داده ، باز بعزیمت آمدن احمد آباد ، در حرکت آمد .

از آنجا ، که عاقبت اندیشی امین خان بود ، بمظفر گفت ، که شما بخانه جام رفته ، اورا همراه بگیرید ، که من نیز سامان نموده ، از عقب میرسم . چون مظفر بموربی ، که شصت کروهی احمد اباد ست ، رسیده در مقام استعداد شد ، و این خبر بخانخانان رسید ، بسرعت تمام از شهر بر آمده متوجه موربی شد . چون به بیرمگام رسیدند ، و موربی چهل کروه ماند ، و جام و امین خان نیامدند ؛ مظفر حیران ، و سر گردان ، و سراسیمه شده ، مراجعت کرده ، بجانب کوهستان برده قریت جگت که اقصي بلاد سورتهه ست ، و بدوارکا اشتهار دارد رفت .

جام وکلای خود را پیش خانخانان فرستاده ؛ پیغام داد ، که من دولتخواهي بادشاه دانسته ، زر از مظفر گرفته ، باو همراهی نکردم ؛ و حالا ، جائیکه مظفر میباشد ، لشکر شما را ، سر کرده ، می برم . و امین خان غوری نیز ، بوسیلهٔ میر ابو تراب پسر خود را بخدمت خانخانان فرستاده اظهار اخلاص و دولتخواهی نمود ، و مردم جام ، خانخانان را سر کرده ، بیلغار بکوهستان برده بردند . درین کوه غارت و تاراج بسیار کرده ، غنیمت از حد زیاده بدست آورده شد . خلق کثیر قتیل و اسیر شدند . مظفر با پانصد سوار مغل و پانصد سوار کاتهی ، بجانب گجرات رفته ، در اوتهنیه نام محلیکه ، درمیان دریای سابرمتی ، و تنگ نایهای عظیم واقع است ، و بهائی نام کولی ، متمرد آنجا می باشد ، در آمد . خانخانان در وقت رفتن ، باین لشکر

از روی حزم و احتیاط میدنی رای و خوجم بردی و سید لاد ، و سید بهادر و دیگر سادات بارهه، و بیگ محمد توقبائی ، و کامران بیگ گیلانی ، را در هداله، که قریب دندوقه و سرراه کنبایت است ، گذاشته بودند . و بیان بهادر ، و میر محب الله ، و میر شرف الدین ، برادر زاد هاې میر ابو تراب ، و جمعی را به پرانتی که در چهار کروهی اوتهنیه است ، جهت همین روز گذاشته بودند .

چون مظفر باوتهنیه آمد، سید قاسم بارهه از پتن به بیجاپور، که سی کروهی او تهنیه است آمد. و لشکر که در هداله بود ، به پرانتی آمده ، اجتماع نمودند ، و مظفر باتفاق کولی ، و گراس و سائیر زمیندارا‌ن آنجا بجنگ آمده، با فوجی ، که در پرانتی جمع شده بود، جنگ صعب نموده شکست خورده ، بجانب کاتهیاواره رفت ؛ و فیلان و افتاب گیر او بدست در آمد ؛ و مردم خوب و انتخابی او کشته شدند .

در ینوقت ، که خانخانان از کوهستان بدوارکا مراجعت نمودند ، معلوم شد ، که جام از روی راستی پیش نیامده است . وکلای اورا رخصت داده بر سر جام روان شدند . و جام نیز مقابل آمده ، و جمعیت نموده ، بیست هزار سوار ، و پیاده بیشمار ، یکجا ساخت ؛ و خانخانان چون هفت کروهی او رسیدند ، جام ایلچیان فرستاده ، در مقام معذرت ایستاد ، و پسر خود را با سه زنجیر فیل بزرگ و هژده اسپ عربی نژاد پیش خانخانان فرستاده ، تجدید عهد و قول نموده ، تعهدات در تکفلات دولتخواهی کرد . و خانخانان مراجعت کرده ، باحمد آباد آمد . و بعد از پنجماه ، حضرت خلیفه الهی ، خانخانان را طلبیدند . و خانخانان بیلغار متوجه درگاه معلي شد .

مظفر گجراتی ، که در میان کاتهی واره میبود، و از امین خان، بواسطه گرفتن زرها، و همراهی نکردن آزرده بود، باز باتفاق کاتهیان، و زمینداران جمعیت نموده ، برسر امین خان رفت. و امین خان ، در قلعه امریلی متحصن گشت. چون اینخبر، باحمد آباد رسید ، قلیچ خان و فقیر دز احمد آباد بودیم. مشار الیه در شهر ماند ؛ و فقیر، باتفاق سید قاسم بارهه، و میدنی رای ، و جمیع مردم خانخانان ، و نور قلیج و میر معصوم بکری ، و میر حبیب الله ، و بیگ محمد توقبائی ، و کامران بیگ بسرعت تمام، روانه سورتهه شده ، چون به هداله رسید ، مظفر تاب نیاورده ترک محاصره امین خان کرده ، بجانب کچه روان شد. مولف نور قلیج و میر حبیب الله ، و بیگ محمد، و سید لاد، و سید بهادر، و نصیب ترکمان را پیش امین خان فرستاد، که باتفاق او کاتهیواره را تاخته، از عقب مظفر در ایند، و خود پیش راه او گرفته، جانب موربی رفت. و مظفر فرار نموده ، از آب رن ، که از دریای شور جدا شده، با ریگ جیسلمیر منتهی شده، و بعضی جاها عرض آن آب ، ده کروه و بیست کروه است ، گذشته، بولایت کچه رفت. زمینی را ، که آنطرف این آب هست ، آنرا کچه میگویند، چون فقیر بموربی رسید ، جام و امین خان پسران خود را پیش فقیر فرستاده، مجدداً عهد و قول نموده ، قرار دولتخواهی دادند. فقیر مراجعت نموده متوجه بیرم کام شد.

درینوقت خبر رسید، که خانخانان ، از درگاه رخصت شده ، بنواحي سروهی رسیده است ، و اراده گرفتن سروهی ، و جالور دارد، و فقیر باتفاق سید قاسم، و مردمی که مذکور شدند، در نواحي سروهی خود را بایشان رسانید. راجه سروهي آمده ملازمت نمود، و مبلغ کلي پیش کش کرد ، و غزنی خان، حاکم جالور اکرچه امده بود، اما چون در وقت رفتن

خانخانان بدرگاه، حرکات ناملائم نموده آثار بغي ازو ظاهر شده بود، او را مقید ساخته، فوج فرستاده، قلعه جالور را متصرف شدند. خانخانان باحمد آباد آمده، قرار گرفت.

آمدیم بر سر وقائع بندگان حضرت.

وقتیکه خانخانان، بدرگاه رسید، بعد از بیست روز، خبر فوت محمد حکیم میرزا، که برادر بندگان حضرت بود، از کابل رسید. فرمان عالیشان براجه بهگوانداس، و کنور مانسنگه حاکم پنجاب صادر گشت، که بکابل رفته، کابل را متصرف شوند. و خود بنفس نفیس متوجه پنجاب شدند.

ذکر فرستادن خان اعظم به تسخیر دکن، و آمدن مشار الیه باحمد اباد بملاقات خانخانان.

و چون درین ایام، میر مرتضي، و خداوند خان، حاکم ولایت برار، از بلاد دکهن بر سر احمد نگر رفتة، بصلابت خان، که وکیل نظام الملک شده بود، جنگ کرده، هزیمت یافته، التجا بدرگاه آوردند؛ باعظم خان، که حکومت مالوه داشت، فرمان فرستادند؛ که متوجه دکهن شود، و اول تسخیر برار نمایند. و میر مرتضی، و خداوند خان، و تیر انداز خان، و چغتای خان، و دیگر مردم دکهنی را نیز فرستادند؛ و از امرای نامدار مثل عبد المطلب خان، و جعفر بیگ بخشی، و رای درگا، و راجه اسکرن، و برهان الملک و شیخ عبد الله، ولد شیخ محمد غوث و نورنگخان و سبحانقلی ترک و جماعت که تفصیل اینها باطناب کشد، با توپخانه، و سیصد فیل،

و لشکر مالوه تعین فرمودند. و میر فتح الله شیرازی را بخطاب عضد الدوله سرفراز ساخته بجهت سرانجام دکهن رخصت کردند؛ و خواجگی فتح الله ولد حاجی حبیب الله را بخشی این لشکر، و مختار بیگ را دیوان ساختند.

چون لشکرها بهندیه، که سرحد دکهن است، رسیده اجتماع نمودند، اعظم خانرا با شهاب الدین احمد خان، که درانوقت حکومت اجین داشت، بواسطه کشته شدن پدرش، که باغوای شهاب الدین احمد خان میدانست، عداوت تمام بود. چون عضد الدوله خواست، که رفع آن کدورت نماید، اعظم خانرا، که حدت مزاج قوی بود، ناخوش آمده، شهاب الدین احمد خان، و عضد الدوله را، رنجانید. و مدت ششماه، در هندیه توقف کرده معطل ماند؛ تا کار بجائی رسید، که شهاب الدین احمد خان رنجیده، به رایسین، که دران ایام، بجاگیرش قرار یافته بود، رفت. و اعظم خان بر سر او رفته، نزدیک بود، که چشم زخمي بکار بادشاهی برسد. اما بسعی عضد الدوله، بخیر گذشت.

چون راجه علیخان، حاکم اسیر و برهانپور، مخالفت لشکر بادشاهی را مشاهده کرده، لشکر دکهن را با خود یکی ساخته، بمقابله آمد. عضد الدوله پیش راجه علیخان رفته، هرچند خواست، که او را، دولتخواه سازد، صورت نیافت. و مراجعت کرده متوجه گجرات شد. تا خانخانان را، بکومک ببرد. و چون راجه علیخان، و لشکر دکن، بر سر اعظم خان آمدند، مشار الیه بجانب برار رفته، شهر ایلچپور را غارت و خراب کرد. و آنجا هم استقامت ننموده، متوجه ندربار شد. و دکهنیان از پی در آمده منزل بمنزل آمدند، و اعظم خان باوجود قوت و قدرت، پیش پیش میرفت، تابه ندربار رسید. و باحمد آباد بخانخانان مکاتبات فرستاده استمداد

نمود. خانخانان مولف تاریخ را، با جمعي از امرا، مثل خواجه محمد رفیع، و میر محمد معصوم، و بهادر خان ترین، و پسران رای لونکرن، و نصیب ترکمان، و حسین خان، برادر قاضی حسن، وغیر ذلک روانه ساخته، قرار داد، که متعاقب خود خواهد رسید. چون فقیر بمحمودآباد رسید، اعظم خان لشکر را به ندربار گذاشته، خود با معدودی چند متوجه احمد آباد شد. خانخانان بسرعت از احمد آباد باستقبال آیشان آمده، در منزل فقیر باهم ملاقات نموده، آنروز صحبت داشتند. و خانخانان، و اعظم خان باحمد آباد رفتند، تا سامان نموده، و چند روز در احمد اباد بوده، بر همیشرهٔ خود، که حلیله خانخانان ست ملاقات نموده، باتفاق متوجه دفع دکهنیان شوند.

فقیر باتفاق همراهان متوجه مقصد شده، به بروده رسیده بود، که نوشته خان خانان رسید، که تا امدن ما در بروده توقف نمایند؛ و اعظم خان از احمد اباد از خان خانان رخصت شده، به ندربار رفت، که تا رسیدن خان خانان جمعیت نموده مستعد باشد. و خان خانان بعد از رفتن خان اعظم بدو روز از احمد اباد بر آمده، متوجه بروده گشتند. و فقیر در بروده ایشان را ملازمت کرده همراه شد. و ایشان متوجه بهروج گشتند. چون به بهروج رسیدند، از پیش کتابتهای اعظم خان رسید، که چون برسات رسیده است، امسال توقف باید کرد. و در سال آینده، باتفاق متوجه دکن شویم، و اعظم خان از ندربار متوجه مالوه گشت. و راجه علیخان، و دکنیان، نیز بجاهای خود رفتند. و خانخانان مراجعت نموده، باحمد آباد آمدند. قریب پنجماه، در احمد آباد قرار گرفته، بانتظام مهمات اشتغال نمودند *

درین اثنا خبر رسید، که بندگان حضرت، متوجه کابل شده بودند، و در اتک بنارس تشریف دارند، و داعیه تسخیر بدخشان نمودند. خانخانان

عرضداشت کرده، اظهار شوق ملازمت و التماس طلب خود نموده، فرمان جهانمطاع شرف نفاذ یافت، که خانخانان متوجه درگاه شود، و قلیچ خان و نورنگ خان و بنده درگاه در گجرات بوده، بخدمات آنجا قیام نمایند. و خانخانان، و عضد الدوله، که از پیش اعظم خان آمده بود، متوجه درگاه جهان پناه شدند.

و در همین وقت، که خانخانان روانه درگاه شد، خبر رسید، که مردم کهنگار بمعاونت مظفر گجراتي، بر سر رایسنگه، که زمیندار جهالاوار بود، آمده، او را بقتل رسانید. و قصه رایسنگه چنانست، که رای سنگه پسر رای مان، راجه جهالاوار بود. و چون نوبت حکومت او رسید، با زمیداران نواحی، مثل جام، و کهنگار، و دیگران جنگها کرده غالب آمد. از بس آثار شجاعت که از رای سنگه بوقوع آمده بود، مردم بلاد گجرات، شعرها و قصه‌ها بنام او بسته اند. و شهرت عظیم دارد. اتفاقاً بیست و دو سال پیش ازین، او را برایب، و صاحب، که برادر زادهای کهنگار بودند، جنگ صعب افتاد. رایب و صاحب بقتل رسیدند؛ و خلق کثیر، از طرفین، کشته شدند. و رایسنگه نیز زخمها خورده، در معرکه افتاد. روز دیگر، جوگیان را بر مقتولان گذر شد. رایسنگه را زخمی یافتند. معالجه کرده، همراه خود بجانب بنگاله بردند. و مدت بست و دو سال در لباس جوگیان همراه ایشان گذرانیده، وقتی، که خانخانان، بر سر مظفر گجراتی آمد، ایشان را آمده دید. و قصه خود باز گفت. و ایشان او را، بجهالاوار فرستادند، که آنجا، مردم او را، بشناسد، و حقیقت حال ظاهر گردد. او نشانها گفت، و مردم او را شناختند، و باز بجاهای اصلی خود قرار گرفت. و چند مرتبه، بر سر کاتهیان رفته، چند قبیله را تاخت؛ و ولایت کهنگار و جام را مزاحمت میرسانید،

و باز صاحب جمعیت شده ، قصبه هلوت را ، که از توابع جهالاوار ست ، متصرف شد . و مردم نواحی ، که از قدیم با او عداوت داشتند ، جمعیت نموده ، بر سر او آمدند . و او درینوقت ، در میدان چوگان بود . چون خبر شنید ، از همانجا متوجه آنمردم گشته ، در شب مأهتاب ، بایشان رسید . آنمردم از پیش گفته فرستادند ، که اگر توهمان رای سنکهی ، در شب بما جنگ نخواهي کرد ، و او از روی تهور ، گوش بسخن ایشان کرده ، همانجا ، که رسیده بود توقف نمود . و سپر در زیر سر کرده ، بخواب رفت . و درین میان آنمردم ، فرصت یافته ، همراهان او را ، دلاسا کرده ، بجانب خود کشیدند ؛ و چون صباح شد ، بجمعیت تمام متوجه او شدند ، و او با هشتاد کس ، که همراه داشت ، پیاده شده جنگ کرده کشته شد * بیت *

مزن با سپاهی ز خود بیشتر ، که نتوان زد مشت بر نیشتر

و القصه چون مظفر گجراتي روان شدن ، خانخانان ، بابساهی و عیال شنید ، در امبیرون ، که مزار ملک داورالملک ست آمده ، بنیاد جمعیت نمودن کرد . قلیج خان جهت محافظت احمد آباد ماند ؛ و فقیر باتفاق سید قاسم و خواجهٔ محمد رفیع ، و میر معصوم ، و حسین خان ، و بیگ محمد توقبائي ، و میر شرف الدین ، متوجه تدارک قصه رایسنگه شده ، چون بهلوت رسید ، فوج فرستاد ، که مواضع متعلقه پرگنه مالیه ، که بکنهکار تعلق داشت ، تاخته غارت کردند . ومیدنی رای ، جمعي را ، بر سر مظفر بامبیرون فرستاد . اینها بامبیرون رفتند ، و مظفر بجانب کاتهی واره رفته ، مختفي گشت . و جام پسر خود را پیش فقیر فرستاده ، از بی اعتدالی رای سنگه عذرها خواست . و کهنکار نیز ، وکلای خود فرستاده مجددا اختیار دولتخواهی نمود . فقیر مراجعت کرده ، باحمد آباد آمد * ١١

بعد از آمدن فقیر باحمد آباد قلیچ خان متوجه سورت شده، بیرون شهر منزل کرد. مظفر را بخاطر رسید، که چون لشکر مراجعت کرد، و هر کس بجانب جاگیر خود رفته، اگر من، بسرعت خود را بدولقه و کنبایت میرسانم، تا رسیدن لشکر، شاید صاحب جمعیت شوم. دو هزار سوار کاتهی و جهارنچه همراه گرفته، بسرعت تمام متوجه دولقه شد. چون کتابت میدنی رای، از دولقه رسید، فقیر در ساعت سوار شده، متوجه دولقه شد، و تا شام در سرکیج توقف کرد. قلیچ خان نیز، آنجا آمد؛ و از امرا، و مردم اعیان، هر کس که در شهر بود، مثل میر معصوم، و خواجه محمد رفیع و دولت خان لودی، آمده رسیدند؛ و صبح بدولقه رسیده شد. در انساعت، مظفر بچهار کروهی رسیده بود. چون قراولان او خبر بردند، که لشکر احمد آباد رسید، برگشته بجانب موربی روان شد. لشکر فیروزی اثر در دولقه فرود آمد. قلیچ خان شب مراجعت نموده، متوجه احمد آباد شد، و دگر دولتخواهان متعاقب مظفر روان شده، یکشب و یکروز، چهل و پنج کروه طی نموده، چون به بیرمگام رسیدیم، معلوم شد، که مظفر بموضع اکهار، که چهار کروهي اینجا ست، رفته، سید مصطفی ولد سید جلال را، که با عیال خود امده ست، بسبب اتفاق در خورده قبل دارد. چون شام شده بود، و در اسپان قوت حرکت نمانده، مولف این تاریخ، بیست سوار را، بایکجفت نقاره فرستاد، که دریک کروهي آنموضع رفته، طبل کند، تا مظفر خیال رسیدن لشکر نموده، ترک محاصرة خواهد داد، و آنجماعت خلاص شوند. و بعنایت الهی، تدبیر موافق تقدیر افتاده، آنجماعت نجات یافتند، و مظفر جانب رن و کچه روان شد. یاران، و فقیر صبح سوار شده، عقب او مسارعت نمودیم، و تا کنار رن رسیده، در موضع جهجواسه که متصل آبست، تهانه گذاشته باحمد آباد آمدیم.

و بعد از چهار ماه، کل زمینداران کچه، قریب هفت هزار سوار، و ده هزار پیاده جمع شده، بسرداری جیسا و بجایی که برادر زادهای کهنگار اند، بر سر قصبه رادهن‌پور از توابع پتن آمده، قلعه را محاصره نمودند. و مدت ده روز، آنجا بوده، شهر بیرونی را بخاک برابر ساخت، و تا بیست کروهی، مواضع نواحی را نا بود و خراب کردند. چون اینخبر باحمد آباد رسید، فقیر باتفاق سید قاسم، و دولت خان لودی و میر معصوم، و حسین خان، و دیگر مردم بکومک رفتند؛ و مخالفان خبر کومک شنیده، فرار نموده، از آب رن گذشته، بولایت خود رفتند. و چون تدارک اینکار، و سد این باب نمودن، لازم بود، در جای که عرض آب سه کروهی زیاده نبود گذشته، در ولایت کچه در آمدیم؛ و داد غارت و تاراج داده، قصبه کری، و کتاریه، که از جاهای نامي کچه ست، سوخته، و خراب ساختیم، و غنیمت بسیار، بتصرف لشکر در آمد. قریب سیصد مواضع از ولایت کچه درین سه روز خراب و نا بود گشت. دربرابر مالیه و موربی باز از رن عبور نمودیم. و اینجا، عرض آن آب دوازده کروه بود. از صبح، که بنیاد گذشتن کردیم، تا وقت غروب عبور نمودیم. و عمق اب تا ناف ادمي بود. ازان گذشته پرگنه مالیه و مورکی را که معموره ولایت کهنگار بود غارت و تاراج نموده خراب کرده شد؛ و در موربي سه روز توقف کرده بکهنگار نوشته شد، که چون شنیده شد، که این عمل را جیسا و بجایی بی رضا او کرده بودند، گوشمال فی الجمله داده شد. والا، بر سر بهج نگر، که محل بودن اوست مي رفتیم تا بجزاي اعمال خود میرسید؛ و اگر او من بعد در مقام دولتخواهی و تلافي نباشد، خواهد دید انچه خواهد دید. کهنگار وکلای خود فرستاده، عذرها خواست، و من بعد سد باب حاصل گشت.

و در سنه خمس و تسعین و تسعمائة، پسر خورد امین خان، از پدر باغي شد، و پیش مظفر رفته، او را برداشته، بر سر پدر اورد. و چون خبر تازگی فتنه رسید، فقیر باتفاق نورنگ خان، و دولتخواهان، و دگر مردم، که همه وقت همراه مي بودند، بر سر مظفر رفت؛ و چون براجکوت که از احمد آباد، هشتاد کروه، و از جونه‌گده سی کروه است، رسیده شد، مظفر فرار نموده، جانب رن رفت؛ و سیدي ریحان که وکیل امین خان و سر فتنه بود، با لوکهن کوهل، و دگر زمینداران، و پیر خان سکنه و ملک راجن، و دگر مردم اعیان، انجا تا قریب پانصد سوار از مخالفان، جدا شده، از دولت خواهان تسلي گرفته، آمده، همراه شدند. هریک را از عنایات بادشاهی امیدوار ساخته شد. و لوازم مهماني بعمل آمد. جام، و امین خان، نیز پسران خود را فرستاده، بتازگي اختیار دولت خواهی کردند. و خیلی از قبائل کاتهیان را تاخته شد.

و چون باحمد آباد آمدیم، بعزم دفع گراس، بعد از دو ماه، لشکر کرده، بجانب اوتهنیه و احمدنگر رفته، قریب پنجاه موضع کولی و گراس که نهایت استحکام داشتند، تاخته و خراب کرده، هفت جا قلعه ساخته، تهانه گذاشته، استیصال آن طائفه نموده شد. و بعد از پنجماه، باز باتفاق دولت خان، لشکر کرده، بجانب بانکانیر و سرنال رفته دفع فتنه و فساد گراس نموده، چیت راوت را بقتل آورده، کرمی کولی و کشنه کولی و لکهنه راجپوت را، که عمدهٔ متمردان ان نواحی بودند، اخراج کرده، بجاهای آنها قلعه ساخته، تهانجات گذاشته شد.

در سنه ستة و تسعین و تسعمائة، حضرت خلیفه الهي، گجرات را باعظم خان داده، بنده را بملازمت طلبداشتند؛ و در چهار ده روز از گجرات شترسوار، بیلغار خود را بلاهور رسانیده، شرف پایبوس دریافته، مورد مراحم

خسروانه گشت . هفت ساله احوال گجرات را که فقیر در ان میان بوده یکجا نوشته. و اکنون شروع در وقائعی که در ملازمت حضرت گذشت می نماید.

ذکر بقیه احوال که در اثناء راه اله باس رو نمود.

چون در اثناء راه، خبر گجرات بمسامع علیه رسید، آنحضرت بلوازم شکر گذاري ایزد متعال اقدام نموده، منزل بمنزل، در عین فرح و انبساط، سیر می نمود. در همین ایام زین خان کوکه راجه رامچندر که راجه ولایت پتنه بود و بکمال حسب و نسب از راجهای هندوستان اعتبار داشت، و هرگز اطاعت سلاطین هند ننموده بود، بداعئیه آستان بوسي اورده، در فتحپور، بملازمت رسیده، بنوازشات خسروانه مباهي گشت؛ و یکصد و بست زنجیر فیل پیشکش گذرانید؛ و یک لعل آبدار که پنجاه هزار روپیه بها داشت داخل پیشکش او بود.

ذکر وقائع سال سی ام الهی.

ابتدای اینسال روز پنجشنبه نوزدهم ربیع الاول سنه ثلاث و تسعین و تسعمایه بود. مجلس نوروز بدستور سنوات سابق منعقد گشت.

و همدرین ایام نوروز، اعظم خان از پتنه و حاجي پور بملازمت رسیده، بمراحم شاهنشاهی سرفراز گشت.

و در همین ایام، عرائض میرزا محمد حکیم رسید، که عبد الله خان اوزبک، بدخشان را متصرف شده؛ و میرزا شاهرخ و میرزا سلیمان بهندوستان می آیند. و قصه آمدن عبد الله خان و پسرش و قصه که درمیان میرزا سلیمان، و شاه رخ گذشته، در محل خود ایراد خواهد یافت.

و درینسال ، قاضي خان بدخشي ، و سلطان خواجه صدر ، و باقي محمد خان پسر ماهم اتکه ، که احوال هریکی ، درین کتاب مذکور شده بود ، ودیعت حیات خود سپردند .

در اوائل ماه ذیقعده اینسال ، عرضداشت کنور مانسنگه از اطراف نیلاب رسید ؛ که چون بدخشان بتصرف عبد الله خان اوزبک در آمد ، میرزا شاه رخ بعزیمت درگاه جهان پناه ، بکنار نیلاب آمده ؛ و بنده برسم استقبال رفته ، مبلغ پنج هزار و پانصد عدد روپیه ، نقد ، واقمشه بسیار ، و هشت راس اسپ ، و پنج زنجیر فیل گذرانیده ، از آب گذرانیده ، متوجه پایهٔ سریر خلافت ساخت . عرضداشت کنور مانسنگه پسندیده افتاد . و فرمان عالیشان ، مشتملبر انواع عنایات ، صادر شد . در تاریخ عشرِ آخر همین ماه عرضداشت بهگوان داس رسید ، که همراه میرزا شاهرخ ، بقصبه سرِ هند رسید ، متعاقب بشرف عتبه بوسي میرسند . حکم همایون صادر شد ، که خلعتهای فاخره بادشاهانه مصحوب قاضي علي بخشي باستقبال میرزا شاه رخ فرستادند . در آخر سال سی ام الهي میرزا شاه رخ بدرگاه جهان پناه رسید ؛ و جمعی از امرای کبار باستقبال رفته ، اورا آورده بشرف پای بوس مشرف ساختند ؛ و مبلغ یک لکهه روپیه نقد ، و اسباب فراشخانه ، و نه اسپ عراقي ، و پنج زنجیر فیل ، و چند قطار اشتر ، و چند خدمتکار مرحمت فرمودند .

ذکر طوی شاهزاده سلطان سلیم .

درین اثناء اراده جشن طوی حضرت شاهزاده سلطان سلیم از خاطر عاطر حضرت بادشاه جهان پناه سرزد ؛ و جهت این نسبت عظیم ، پرتو

آفتاب عنایت بادشاهانه، بحال راجه بهگوان داس تافت. صبیه، او را لائق و مناسب این رابطه عظیم دانستند؛ و حسب الحکم، جشن نشان بهشت برین آرایش یافت؛ و جهت اهتمام این کار آنحضرت، خود بنفس نفیس، در منزل راجه بهگوان داس تشریف قدوم ارزانی داشتند؛ و مجلس عقد در همانخانه، بحضور قضات، و اشراف منعقد گردید. و مبلغ دو کرور تنگه مهر صبیه راجه مقرر شد؛ و از خانه راجه بهگوان داس تا بدرگاه تمام‌راه در و گوهر افشانده، نثار مي کردند.

* بیت *

ز بس گوهر و زر که افشانده شد، ز بر چیدنش دستها مانده شد.

و راجه بهگوان داس، از اقسام جهیز، از طلا آلات، و پارچهای نفیس و اقمشه، و طوایل اسپان، و یکصد زنجیر فیل، و غلامان، و کنیزگان حبشي و چرکس و هندوستانی چندان بنظر اشرف گذرانید؛ که محاسبان وهم و اندیشه از احصار آن عاجز آمدند. مجلس بزرگانه و جشن خسروانه آراسته شد.

ذکر وقائع سال سی و یکم الهی.

ابتدای، اینسال روز جمعه بست و نهم ربیع الاول سنه اربع و تسعین و تسعمائة بود؛ و در ایام نوروزی مجلس نوروزی بطریق معهود منعقد گشت.

و در افتتاح اینسال فرخنده فال، میر مرتضی، و خداوند خان، امرای دکن، روی امید بدرگاه بادشاه جهان پناه آوردند. و شرح اینحال برسبیل اجمال بتقریب وقائع گجرات، در بالا گذشت. چون اینجماعت، از صلابت خان شکشت یافته، به برهانپور آمدند، فیلان ایشانرا راجه علي خان، حاکم برهانپور، متصرف شده، از انجمله، یکصد و پنجاه فیل را همراه

پسر خود ، بدرگاه جهان پناه فرستاد . در روز نوروز سلطانی ، و جشن خاقاني ، امرای دکن ، بدولت عتبه بوسي ، سرفراز گشتند ؛ و پیشکشهای لائق گذرایندہ ، مورد مراحم خسروانه شدند .

و همدرین ایام ، امیر فتح الله شیرازي را ، بخطاب عضد الدوله ، و صدارت کل بلاد هندوستان سرفراز ساختند ؛ و پنجهزار روپیه و اسپ ، و خلعت خاصه ، انعام کردند .

و در ماه رجب همین سال عرضداشت بعضی دولت خواهان از کابل آمد ، که میرزا سلیمان نوبتی دیگر بر بدخشان دست یافته ، متصرف گشت ؛ و حقیقت این قضیه برین نهج است ، که عبد الله خان اوزبک ، وقتی که بر سر بدخشان آمده ، میرزا سلیمان و میرزا شاه رخ تاب مقاومت نیاورده ، بدخشان را گذاشته بودند ، و میرزا حکیم موضع استالف را بوجه مدد خرج میرزا مقرر نموده ، میرزا انجا مي گذرانید . و عبد الله خان بعد از فتح ، امرای خود را در بدخشان گذاشته به بخارا مراجعت نمود ، میرزا سلیمان فرصت غنیمت دانسته ، باتفاق اویماقات بدخشان ببدخشان در آمد ؛ و بامرای عبدالله خان جنگ کرده ، بفتح و فیروزی اختصاص یافت ، و بسیار از طائفه اوزبک را از تیغ گذرانیده ، بعضی که دستگیر بودند ، خلعت پوشانیده رخصت داد .

و همدرین ایام ، خانخانان از گجرات آمده ، پیشکش بسیار ، از هر قسم در نظر اشرف گذرانید ، چنانچه بالا گذشت .

و همدرین ماه ، عرضداشت کنور مان سنگه و خواجه شمس الدین محمد از اتکه بنارس رسید ، که میرزا محمد حکیم بر بستر مرض و ناتواني

افتاده ؛ و فریدون از پشاور کاروانی را همراه کرده ، متوجه کابل شده بود ، در کوتل خیبر بافغانان جنگ کرده ، هزیمت یافته باز برگشته ، به پشاور در آمد. و اتفاقاً ، آتش در اندرون قلعه افتاد و هزار شتر بار سوداگران سوخته ؛ و فریدون ازان واقعه خلاص شده ، از راه دیگر متوجه کابل شد. در اثنای راه ، تا هفتاد کس ، از بی آبي و تشنگي ، هلاک شدند . در خلال این احوال ، چون غلبه استیلای میرزا سلیمان در بدخشان بعبد الله خان رسید ، لشکر بسیار بر سر میرزا تعین کرده ، میرزا سلیمان تاب مقابله نیاورده بجانب کابل امد ؛ و تمامی ولایت بدخشان بتصرف اوزبک در آمد .

و همدرین ایام ، خبر فوت میرزا محمد حکیم بعرض رسید. میرزا محمد حکیم ، اگرچه برادر اعیانی آنحضرت نبود ، اما عنایت و شفقت در باره او از برادر اعیان زیاده بود. باوجودیکه ، اکثر اوقات ، قدم از حد و اندازه بیرون مي نهاد ، آنحضرت گستاخیهای اورا نابود انگاشته مراعات صله رحم فرموده ، عنایات بادشاهانه در باره او مبذول میداشتند ؛ و چند مرتبه امرای کبار را با لشکر بسیار بکومک و مدد او فرستاده ، کابل باو ارزاني داشتند ؛ چنانچه سابقاً گذشته . میرزا محمد حکیم چون بشرب خمر عادت کرده بود ، بواسطه ادمان خمر امراض متضاده بهم رسانیده ، بر بستر ناتواني افتاده ، در روز جمعه دوازدهم ماه شعبان سنه ثلث و تسعین و تسعمائه - موافق سال سی و یکم الهي ، در خطه کابل از سرای وحشت و غرور بعالم بهجت و سرور رحلت نمود .

* بیت *

نگر ، تا چند گردد دور افلاک ،
که یک نو باده بیرون ارد از خاک ،
چو گشت ان سر و تن در زیور و زیب ،
بخاک اندازدش باز از یک اسیب .

القصه بعد از شنیدن اینخبر، ملالت اثر، بمراسم تعزیت پرداخته، فکر محافظت کابل، و غزني نمودند؛ و میخواستند، که ولایت کابل را، بدستور سابق، بفرزندان میرزا محمد حکیم مقرر داشتند. امرای کبار، بعرض رسانیدند، که فرزندان میرزا محمد حکیم خورد سالند. از عهدهٔ ملک داري، بیرون نمي توانند آمد. * بیت *

بخوردان مفرمای، کاری درشت. که سندان، نشاید شکستن، بمشت.

رعیت نوازي و سر لشکری، نه کاریست، بازیچه، و سرسری.

و لشکر اوزبک، بدخشان را گرفته، و در کمینگاه ست. بنابران، رای ممالک آرای، بنهضت سرکار پنجاب قرار گرفته، دهم ماه رمضان، اینسال، پای دولت، در رکاب سعادت آورده، بطرف پنجاب روان شدند. و خانخانان را، بخلاع فاخره ممتاز گردانیده، رخصت گجرات فرمودند. و چون اعظم خان، بتسخیر بلاد دکن، نامزد شده بود، غضد الدوله امیر فتح الله را، بجهت اتمام مهم دکن رخصت فرمودند. و چون این وقائع در ضمن واقعات گجرات مذکور ست، بتکرار جرأت نمي نماید.

و خود بدولت، کوچ بکوچ، تا بدهلي در هیچ جا مقام نفرمودند. و طواف مزار فائض الانوار، پدر بزرگوار نموده، تمامی مزارات بزرگانرا نیز زیارت فرموده، فقرا و مساکین دهلي را، بانعام عام، سر سبز و شاداب ساختند. و هم در دهلي، هلال شوال نمایان گشته، صباح پنجشنبه لوازم عید بجا آورده، از دهلي کوچ فرمودند. نوزدهم شوال، موکب اقبال، بر لب آب ستلج نزول فرمود. و درین منزل خبر رسید، که کنور مانسنگه جمعی از مردم خود را، از نیلاب گذرانیده، بپشاور فرستاده؛ و شاه بیگ، نوکر میرزا محمد حکیم، بشنیدن این خبر فرار نموده، بکابل رفت. و هم، از نواحی لاهور، صادق خان را، بحکومت بکر فرستادند. و روز چهارشنبه،

سیزدهم ذیقعده، کنار آب چناب، مخیم سرادقات اردوي معلا شد. و در همین منزل، شیخ عبد الرحیم، ساکن لکهنؤ، که در زمرۂ امرا انتظام دارد، خبط دماغ پیدا کرده، خود را بخنجر زد، و آنحضرت بدست حق پرست، زخم او را دوختند، و صحت یافت. و بست و هشتم، ماه ذیقعده، کنار آب بهت رسیده، عبور فرمودند.

درین منزل عرضداشت کنور مانسنگه، که متضمن کیفیت اخلاص و اطاعت مردم کابل، و فتح آن حدود بود، بعرض اشرف رسید؛ و محمد علي خزانچي که پیش ازین بکابل، تعین شده بود، آمده بعرض رسانید، که چون واقعه میرزا محمد حکیم روی داد، و کیقباد و افراسیاب فرزندان میرزا، بواسطه صغر سن، در امور ملک و مال دخل نداشتند؛ و اختیار انجا بدست امرای کابل بود؛ و امرای کابل در اخلاص و دولتخواهي استان رفیع‌الارکان راسخ بودند؛ الا فریدون خان، که خال میرزا محمد حکیم بود. چون افواج قاهره و کنور مانسنگه جلو ریز در کابل در آمدند، فریدون خان بیچاره شده، فرزندان میرزا را همراه گرفته، باتمام امرا، بدیدن کنور مانسنگه آمد. کنور مانسنگه مجموع آنمردم را، بعنایت شاهنشاهی امیدوار ساخته، پسر خود را، با خواجه شمس الدین خافي، در کابل گذاشته، با پسران و امراء میرزا حکیم، متوجه پایۂ سریر خلافت مصیر گشت؛ و بتاریخ بست و پنجم ماه ذیحجه، در قصبۂ راول‌پنڈي، که مابین رهتاس، و اتک واقعست، کنور مانسنگه، پسران میرزا محمد حکیم، و امرای او را، آورده، شرف زمین بوس دریافت. و پسران، و نوکران میرزا محمد حکیم مورد عنایت خسروانه شدند. و بهر یک، از مردم اعیان، پنجهزار، و ششهزار روپیه، انعام فرموده، علوفۂ لائق، و جاگیر مناسب، مرحمت فرمودند.

و چون رایات عالیات بنواحی اتکه بنارس رسید، میرزا شاه رخ، و راجه بهگوانداس، و شاه قلي محرم، و دیگر امرای نامدار را، که قریب پنجهزار سوار بودند، به تسخیر ولایت کشمیر رخصت فرمودند. و همدرین زور اسمعیل قلیخان، و رای رایسنگه را، بر سر بلوچان تعین فرمودند. و در روز دیگر، زین خان کوکه را، بافواجی آراسته، بر سر افغانان سواد و باجور و استیصال آنطائفه مفسدان روان ساختند؛ و حضرت خلیفه الهي در روز پنجشنبه، پانزدهم ماه محرم سنه خمس و تسعین و تسعمائة بقلعهٔ اتکه بنارس، که از محدثات آنحضرتست، نزول اجلال ارزاني داشتند.

ذکر قضیهٔ تاریکي.

در زمان سابق، شخصی هندوستانی، درمیان طائفه از افغانان در آمده، مذهب زندقه و الحاد را رواج داده، اکثر احمقان را، مرید خود ساخته، خود را پیر روشنائي نام کرده بود. و کتابی تصنیف کرده خیر البیان نام نهاده، بیان عقاید فاسد خود نمود. چون او بجهنم رفت، پسر او جلاله نام، که در سن چهارده سالگی بود، در سنه تسع و ثمانین، و تسعمائة، که رایات عالي از کابل معاودت نموده بود، بملازمت حضرت خلیفه الهي آمده، مورد مراحم شاهنشاهي شد. و از شقاوت جبلي، روزی چند در ملازمت بوده، فرار نموده، درمیان افغانان رفته، مایه فتنه و فساد شد. و خلق کثیر را، با خود متفق ساخته، راه هندوستان و کابل مسدود ساخت.

* شعر *

درختی که تلخست ویرا سرشت، گرش در نشانی بباغ بهشت؛
و از جوی خلدش بهنگام آب، به بیخ انگبین ریزی، و شهد ناب،
سر انجام گوهر بکار آورد، همان میوهٔ تلخ بار آورد.

حضرت خلیفهٔ الهي، جهت دفع و رفع طائفهٔ روشنائي، که در حقیقت عین تاریکیست، و من بعد بتاریکي بزبان قلم خواهد رفت، کنور مانسنگه را تعین فرموده، کابل را در جاگیر او عنایت کردند. و چون اینخبر رسید، که زین خان کوکه، در ولایت سواد، در آمده، باطائفهٔ افغانان که از مور و ملخ زیاده اند، در افتاده است؛ دویم ماه صفر سنهٔ مذکور، سعید خان ککهر، و راجه بیربر، و شیخ فیضي، و فتح الله شربتي و تاش بیگ، و صالح عاقل، و جمعی را، بکومک و مدد زین خان کوکه، رخصت کردند. بعد از چند روز، حکیم ابو الفتح و جمعی دیگر از امرا، و بندهای درگاه را، از پی این جماعت روان ساختند. و چون لشکرها، بزین خان کوکه ملحق شدند، دست بتاخت و تاراج افاغنه برآورده، برده، و غنیمت بسیار گرفتند؛ و چون بکوتل کراکر رسیدند، شخصی براجه بیربر گفت، که افاغنه امشب داعیهٔ شباخون دارند. و عرض کوه و تنگی از سه چهار کروه بیش نیست. اگر ازین تنگي عبور شود، از دغدغهٔ شباخون، جمیعت خاطر خواهد شد. راجه بیر بر، بی آنکه بزین خان اتفاق نماید، کوچ کرده، ارادهٔ گذشتن کوتل کرد. و تمام لشکر از عقب او کوچ کرده، در آخر آن روز، که قریب مغرب بود، متوجه تنگی شد. افغانان از اطراف، بر بالای کوه رسیده، بتیر و سنگ گرفتند. و از تنگی راه و تاریکی شب، خلائق راه گم کرده در مغاکهای، راه هلاک پیش گرفتند؛ و شکشت عظیم واقع شد، و چشم زخم طرفه رسید. قریب هشت هزار آدمي بفنا رفت، و راجه بیربر، که از ترس جان راه فرار پیش گرفته بود، بقتل رسید. و حسن بهتی و راجه دهر مکند، و خواجهٔ عرب، که بخشي آن لشکر بود، و ملا شیرینی شاعر، و جمعی کثیر، از مردم اعیان، درانشب هلاک شدند.

و زين خان كوكه، و حكيم ابو الفتح، در پنجم ربيع الاول، سال مذكور، شكست يافته، بمحنت بسيار، بقلعهٔ اٹكه رسيدند. و اينمعني بر خاطر اشرف گران آمده، ايشان را از شرف خدمت محروم داشتند، و راجه تودرمل را با لشكر عظيم، بتدارك اين امر، تعين فرمودند. و راجه، ازروی كاردانی، در كوهستان در آمده، چند جا قلعه ساخته، از غارت و تاراج دقيقه فرو نگذاشتند؛ و جهانرا بر افاغنه تنگ ساخته. و كنور مان سنگه كه برسر تاريكيان رفته بود، در كوتل خيبر، بانطائفه مقابله نموده، خلق كثير تاريكيان را بقتل رسانيد، و بفتح و ظفر اختصاص يافت.

و در همين ايام خبر رسيد، كه مير قريش ايلچي عبد الله خان، بادشاه ماوراء النهر، با تحف، و هدايا، بملازمت مي آيد. و نظر بي اوزبك، كه از كبار امرای عبد الله خان بوده، از خان رنجيده، با پسران خود قنبر بی، و شادی بی، و باقي بي، كه هركدام بمرتبه امارت رسيده اند، روی التجا بدرگاه سلاطين پناه آوردند. حضرت خليفه الهي شيخ فريد بخشي، و احمد بيگ كابلي، و جمعي از احديان را، رخصت فرمودند؛ كه باستقبال كاروان شتافته، از كوتل خيبر بگذرانند. اينجماعت، بمدد و معاونت كنور مانسنگه، قافله را، از كوتل گذرانيدند. و تاريكيان سر راه گرفته جنگ كرده، شكست يافتند. و بسيار ازان ملاعين بقتل رسيدند.

ذكر وقائع سال سی و دوم الهي.

ابتدای اين سال روز شنبه يازدهم ربيع الاخر، سنه خمس و تسعين و تسعمائة بود. تحويل نير اعظم، و عطيه بخش عالم، از حوت بحمل درآمد؛

و بنیاد نو روز سلطانی، و ابتدای سال سي و دویم الهي شد. دولت خانه خاص را، که در قلعه اتکه واقعست، بدستور هر سال، بقماشهای و پردههای مصور آراسته، جشن خسروانه منعقد ساختند؛ و کنور مان سنگه بملازمت رسید.

ذکر رفتن میرزا شاه رخ بکشمیر و صلح نمودن او بحاکم کشمیر و رسیدن امرا بملازمت.

میرزا شاه رخ و راجه بهگوان داس، و شاه قلي خان محرم، چون بکوتل بهولیاس، که سرحد کشمیر ست رسیدند؛ یوسف خان، حاکم کشمیر، بان کوتل رسیده، سر راه بر ایشان گرفته، راه را مسدود ساخت، و چند روز، افواج قاهره معطل شد. و برف و باران باریدن گرفت. و رسیدن غله، از اطراف انقطاع یافت. و خبر شکست زین خان نیز رسیده، علاوه آنهمه، اسباب محنت گشت. امرا قرار بصلح داده، زعفران زار، و دارالضرب، را بخالصه شریفه منسوب ساخته، عمال تعین نمودند؛ و یوسف این مصالحه را غنیمت دانسته آمده، امرا را دید، و لشکر فیروزی اثر، یوسف را همراه گرفته، بملازمت روانه گشتند. چون بدرگاه معلی رسیدند، اینمصالحه پسند خاطر اشرف نیفتاد؛ و امرا از کورنش ممنوع گشتند. و بعد از روزی چند، در روز شرف آفتاب بکورنش، و خاکبوس سرفرازی یافتند. * بیت *

خشم کریم ار چه گدازش کند، از پس آزار نوازش کند.

و همدرین روز شرف، ایلچي عبد الله خان، و نظربي با فرزندان، بشرف ملازمت، و کورنش رسیدند. و اسمعیل قلي خان، و رایسنگه،

نیز درین روز، کلانتران و سرداران بلوچانرا آورده، بعتبه بوسی معزز شدند. و چهار لکهه تنکه مرادی، که پانصد تومان عراق باشد، به نظربی و فرزندانش انعام شد. و بعد از تمام مجلس نوروزی، کنور مانسنگه، که بجهت زیادتی تاکید راجه تودرمل، که باستیصال افغانان یوسف زئی وغیرهم تعین شده بود، رخصت یافتند.

و چون خاطر اشرف، از مهم افغانان و نواحی آتکه بنارس، و کابل فراغت یافت؛ رایات عالیات، بعزم استقرار دار الخلافت لاهور، در حرکت آمده، بست و چهارم ربیع الثانی، سال مذکور، پای دولت در رکاب سعادت نهادند. و چون کنور مانسنگه را، دریفولا، بحکومت کابل نامزد کرده بودند، از گذار آب بهت، اسمعیل قلي خان را، با لشکر عظیم، بر سر افغانان تعین فرموده، حکم جهانمطاع، باسم کنور مانسنگه صادر شد، که چون اسمعیل قلي خان بآنجا رسد، او متوجه کابل گردد. و سید حامد بخاری نیز، بکومک اسمعیل قلي خان، و دفع راهزنان و متمردان افغانان تعین شد، و حکم شد، که در پشاور بوده باشد. و رایات عالیات، سیر کنان و شکار افگنان بنواحی لاهور رسید. و در شب جمعه هفدهم ماه جمادی الثاني، سنه مذکور، نزول اجلال ارزاني داشتند. و مقارن اینحال، سر عرب بهادر را، که بکوهستان کمایون پناه برده، ولایت دامن کوه را مزاحمت میداد، و بدست نوکران حکیم ابو الفتح، در پرگنهٔ شیر کوت بقتل رسیده بود، آوردند.

در پنجم ماه رجب، اینسال، مجلس وزن اقدس، حضرت خلیفه الهی منعقد شد؛ و جشن عالي ترتیب یافت. و چون تفصیل خصوصیات این مجلس، مکرراً مذکور گشت، تکرار نمي نماید.

و در نوزدهم شهر رجب مذکور، کدخدائي شاهزادهٔ جوان بخت، بدختر رایسنگه، که از امرای کبار ست، وقوع یافت. راي رایسنگه پیشکش بسیار، و یراق و اسباب بیشمار گذرانیده، سر مفاخرت باوج عزت رسانید.

و در اوائل شعبان، سنه مذکور، محمد قاسم خان میر بحر و بر، و فتح خان، فوجدار، و گوجر خان، و میرزا علي اکبر شاهي، و میرزاد علي خان، و سید عبد الله علم شاهي، و خنجری، و شیخ دولت بختیار و جماعت کثیر از دولت خواهان، بتسخیر ولایت کشمیر رخصت شدند. و چون لشکر فیروزی اثر هفت منزل، در کوه و تنگی درآمد، در کوتل کرتل یعقوب، پسر یوسف خان، که خود را حاکم کشمیر پنداشته بود، با جمیعت تمام، در مقابل آمده، تنگی کوه را محکم کرده، نشست. اقبال دولت روز افزون حضرت خلیفهٔ الهي کار خود کرده، سنگ تفرقه درمیان کشمیریان انداخت. و تفصیل این اجمال آنکه، چون سرداران کشمیر، از سری و سرداری یعقوب، دلتنگ بودند، چندی از او جدا شده، پیش محمد قاسم خان آمدند. و جماعت دیگر، در شهر سري نگر، که جای حاکم نشین ولایت کشمیر ست، لوای مخالفت بر افراختند؛ و یعقوب تسکین فتنه درون خانه را اهم دانسته، برگشته، متوجه شهر شد؛ و افواج قاهره، بي مانعي، بولایت کشمیر در آمد، و یعقوب تاب نیاورده، فرار نموده، بکوهستان رفت. و افواج بادشاهي شهر سری نگر را، متصرف شد. و در پرگنات عمال فرستادند.

و چون حقیقت حال، بعرض اشرف حضرت خلیفه الٓهي رسید، بمحمد قاسم خان، و دیگر امرا، فرامین عنایت و الطاف صادر فرموده؛ هریک را ممتاز و سرفراز فرمودند. و یعقوب کشمیري، باز جمیعت کرده آمده، بمحمد قاسم خان جنگ کرده، شکشت یافت. و مرتبه دیگر، شبا خون

آورده، کاری نساخت. و لشکر ظفر اثر او را تعاقب کرده، در کوههای پر درخت، و درهای تنگ، پیش انداخته و مغلوب و منکوب ساخته، نزدیک بآن رسانیدند؛ که دستگیر سازند. عاقبت، از راه عجز، و انکسار پیش آمده، محمد قاسم را دید؛ و در سلک دولتخواهان منسلک شد. و ملک کشمیر صافي گشت.

و در نوزدهم رمضان، سنه مذکور، ایلچي عبد الله خان را رخصت کرده، حکیم همام برادر حکیم ابو الفتح، که بفضائل و کمالات، صوری و معنوي آراسته است، برسالت همراه او کردند. و میر صدر جهان را، که از سادات حسیني ولایت قنوج، بکمالات انساني امتیاز دارد، جهت عزا پرسي اسکندر خان، پدر عبد الله خان، تعین فرمودند. و بمحمد علي خزانچي قریب یک لک و نیم روپیه، که سه هزار و هفت صد تومان عراق باشد، و از اسباب هندوستان، و تحفهای نفیس تحویل کرده، بعبد الله خان، سوغات فرستادند.

و درین ایام، خبر رسید، که سید حامد بخاري، که از امرای کبار سلاطین گجرات بود، و در سلک دولت خواهان انتظام یافته بود، و در پشاور بدفع و رفع تاریکیان قیام داشت، روزی، تاریکیان قریب بست هزار پیاده و پنجهزار سوار، جمع کرده، بر سر او آمدند، و او، باچند کس، که در ان وقت همراه داشت، برآمده، جنگ کرده، شهادت یافت. حضرت خلیفه الهي زین خان کوکه، و شاه قلي خان محرم، و شیخ فرید بخشي، و جمعی کثیر، از امرا، و ملازمان را، بجهت تدارک این امر، و استیصال تاریکیان، رخصت فرمودند. چون تاریکیان در کوتل خیبر اجتماع نموده، راه کابل و هندوستان را مسدود ساخته بودند، کنور مانسنگه از کابل بجمیعت تمام بخیبر آمد، و جنگ صعب اتفاق افتاد، و مانسنگه بفتح

و فیروزی اختصاص یافته، خلق کثیر بقتل آورده، و یک شبانروز در خیبر قرار گرفته، استقامت نمود. تاریکیان و افغانان کابل هجوم آورده تمام روز و شب از اطراف جنگ می آوردند. و درین وقت مادهو سنگه برادر مان سنگه که همراه اسمعیل قلي خان در تهانه اوهند مي بود، بافواج آراسته بکومک مانسنگه رسید، و افاغنه راه فرار گرفتند؛ و قریب دو هزار کس بقتل رسید. بعد ازان مان سنگه در جمرود نشسته، در کوه خیبر تهانه گذاشت.

و در همین ایام میرزا سلیمان که از مکه معظمه ببدخشان آمده، باز استیلا گرفته بود، بسبب غلبهٔ اوزبک، فرار نموده، بکابل آمد، و از کابل متوجه هندوستان شده، بملازمت حضرت خلیفه الهي رسیده، مورد افضال شاهنشاهي شد.

ذکر وقائع سال سی و سیوم الهي.

ابتدای این سال، روز دوشنبه، بیست و سیوم ربیع الاخر، سنه سته و تسعین و تسعمائة بود. مجلس نو روزی، بدستور سنوات سابق آراسته شد.

چون بعرض رسید، که جلاله تاریکی را، کنور مانسنگه زبون ساخته، چنانکه تاب بودن قرارگاه خود نیاورده، فرار نموده، بجانب بنگش رفته، خلیفه الهي عبد المطلب خان را، که از امرای کبار بود، با جمعی، مثل محمد قلي بیگ ترکمان، و حمزه بیگ ترکمان، و احمد بیگ کابلي، و غیر ایشان، بجهت استیصال جلالة ببنگش تعین فرمودند، و چون لشکر فیروزی اثر ببنگش رسید، جلاله لشکر فیروزی اثر را غافل ساخته، با سوار و پیاده، از مور و ملخ زیاده، بجنگ آمد؛ و حرب صعب دست داده، مخاذیل شکست یافته، راه فرار پیش گرفت، و خلق کثیر از تاریکیان بدارالبوار شتافتند.

و درین سال فرخنده فال، ولادت سلطان خسرو، ولد شاهزادهٔ جوان بخت سلطان سلیم از مهد عصمت دختر راجه بهگوانداس، روی نمود. و از آرایش جشن طوی ولادت، این شاهزاده، که طلوع اولین کواکب سعادت بود، زمین و زمان، بجهانیان صلای عیش و کامراني در داد.

ذکر رفتن صادق خان بر سر سهوان و صلح کردن او بحاکم تهته.

در همین ایام، محمد صادق خان، حاکم بکر حسب الحکم، برسر ولایت تهتهٔ روان شده، قلعهٔ سهوان را محاصره نموده بود. جاني بیگ، حاکم تهته که پسرزاده محمد باقي ترخان، بن میرزا علی است، از راه عجز در آمده، بدستور آبای خود، ایلچیان با تحف، و هدایها لائق، روانه درگاه خلائق پناه ساخت. و مراحم پادشاهي شامل حال او شده، فرمان بمحمد صادق خان نفاذ یافت؛ که ولایت جاني بیگ را، باو بخشیدم؛ دست تصرف خود را ازان ولایت کوتاه سازد. و بتاریخ بست و پنجم ذیقعده سال مذکور، ایلچیان جاني بیگ را، رخصت فرموده، حیکم عین الملک را بجهت زیادتي سرفرازی او، همراه ساخته، بانواع تفقدات، و مراحم خسروانه ممتاز ساختند.

و در اوائل ربیع الثاني، این سال حکومت کابل، بزین خان کوکه، مفوض شده، مانسنگه را، بدرگاه خلائق پناه طلبیدند. و در آخر ربیع الثاني، خانخانان میرزا خان، باعلامة الزمانی، میر فتح الله شیرازي، مخاطب بعضد الدوله، از گجرات بطریق یلغار بدرگاه آسمان جاه رسیده، مشمول عواطف خسروانه گشت. و بتاریخ بست و هفتم رجب، محمد

صادق خان از بکر آمده، شرف ملازمت دریافت. و در اواخر شعبان، سال مذکور، مانسنگه بدرگاه جهان پناه آمده، او اخر این سال، بحکومت ولایت بهار، و حاجي پور پتنه، سرفرازی یافته، رخصت شد. و همدرین ایام، حکومت کشمیر را، بمیرزا یوسف خان رضوی مقرر فرموده، محمد قاسم خان، میر بحرو بر را، از کشمیر طلبداشتند. و محمد صادق خان را، بدفع یوسف زئي، بسواد و بجور رخصت فرموده، جاگیرهای مانسنگه از سیالکوت وغیره، باو مرحمت شد. و اسمعیل قلي خان را از سواد و بجور طلب فرموده، بجای قلیج خان، بگجرات فرستاده، قلیج خان را، بدرگاه طلب داشتند. و حکومت ولایت بهار و بنگاله، بکنور مان سنگه مفوض داشته، رخصت دادند.

ذکر وقائع سال سي و چهارم الهي.

ابتدای این سال روز سه شنبه چهارم جمادی الاول سنه سبع و تسعین و تسعمائة بود. درینسال، قلیج خان از گجرات آمده، شرف ملازمت دریافت؛ و حکم شد، که باتفاق راجه تودرمل بمهمات مالي و ملکي بپردازد. و حکیم عین الملک که به تهته رفته بود، با ایلچیان جاني بیگ ترخان آمده، شرف خدمت دریافت. و پیشکش جاني بیگ را با عرضداشت او گذرانیده، مورد مراحم شاهنشاهي شد. و بتاریخ بست و دویم جمادی الثاني، سنه سبع و تسعین و تسعمائة، حضرت خلیفه الهي بعزم سیر کشمیر و کابل روان شدند. و به بهنبر که از آنجا، شروع در کوهستان کشمیر مي شود، رسیده، اهل محل را با شاهزاده شاه مراد، در همان جا گذاشته، خود بطریق یلغار، متوجه سیر کشمیر شدند. و در روز پنجشنبه، غرة شعبان، سنه مذکور، نزول رایات جهانکشای، در شهر سری نگر

وقوع یافت. و چون روزی چند، خاطر اشرف را، از تماشا و سیران ولایت فراغ دست داد؛ و ایام برسات در آمد، فرمان آمد، که شاهزاده با دیگر اهل محل رهتاس را مستقر ساخته، انتظار قدوم مي برده باشد.

و علامة العصر، امیر فتح الله شیرازي، در کشمیر، بعالم بقا خرامید. مفارقت آن یگانه دهر، بر خاطر اقدس حضرت خلیفه الهي گران آمده، تاسف بسیار خوردند. و ملک الشعرا شیخ فیضي، در مرثیه امیر فتح الله ترکیب بندی گفته، که این چند بیت از انست. * بیت *

دگر هنگام آن آمد، که عالم از نظام افتد،
جهان عقل را، در نیم روز علم شام افتد.
همه گنجینه اقبال، در دست لیام افتد،
همه خونابه ادبار در کاس کرام افتد.
گم کند سر رشته تحقیق مقصد را،
معاني از بیان ماند، روابط از کلام افتد.
زبان جهل جنبد بیمحابا در سخنداني،
مطالب نا درست آید، دلائل نا تمام افتد.
دل مستکملان دهر، در نقص ابد ماند،
چو نارس میوه کزشاخ ناگه نیم خام افتد.
گرامي امهات فضل را، فرزند روحاني؛
ابو الآبای معني، شاه فتح الله شیرازي.
دو صد بو نصر رفت، و بو علي تا او پدید آمد،
بسي دارد قضا، در ته دکان زین گونه بزازي.
گهی با محمل مشایان کردی زمین گردي،
گهی با موکب اشراقیان کردی، فلک تازي.

مباهات از وجود کامل او بود، دوران را ؛
بدوران جلال الدین محمد اکبـــر غازي .
شهنشاه جهانرا، از وفاتش دیده پرنم شد ،
سکندر اشک حسرت ریخت ، کافلاطون ز عالم شد .

و بتاریخ بست و هفتم رمضان، عازم شهر کابل شده، از راه پکهلي ، بجانب قلعهٔ آتک ، عنان عزیمت انعطاف یافت . و حکیم ابو الفتح ، که از همزبانان ، و مقربان بحسن فهم ، و علوفطرت ، وزکاي طبع ، و کمال دانش ، ممتاز بود ، در منزل دهنبور سفر آخرت اختیار کرده ، در حسن ابدال مدفون گشت .

و شاهزاده ، با اهل محل ، و اردوی معلی ، حسب الحکم ، از رهتاس متوجه اتکه شده در ظاهر اتکهه که معسکر جاه و جلال بود رسیده ملازمت نمودند . و از همان منزل ، شهباز خان کنبو ، بجهت دفع بقیه افغانان یوسف زئي ، تعین شده رخصت یافت . و رایات جهانکشای ، از آب نیلاب گذشته ، متوجه کابل گشت . و بیست دویم ذیقعده ، سنه سبع و تسعین و تسعمائة ، کابل محل نزول رایات جلال گشت . و حکیم همام ، و میر صدر جهان که با یلچي گری بماوراء النهر رفته بود ، با ایلچیي عبدالله خان آمده ، بسعادت زمین بوس سرفرازي یافتند . و کتابت عبد الله خان که مشعر اتحاد ، و یگانگي بود ، با تحف ، و هدایا ، بنظر حضرت در آوردند . و مدت دو ماه ، در کابل تشریف داشته ، اکثر اوقات ، بسیر باغات ، و گل گشت ، و تشحیذ خاطر صرف میفرمودند . و ساکنان کابل ، از وضیع و شریف ، از خوان احسان آنحضرت ، بهره مند ، و شاداب گشتند . و در همین ایام خبر رسید ؛ که راجه تودرمل ، که وکیل السلطنت و مشرف دیوان بود و راجه بهگوانداس ، که امیر الامرا بود ، در لاهور ودیعت حیات سپردند .

و در بیستم محرم، سنه ثمان و تسعین و تسعمائة، رایات عالیات، بعزیمت هندوستان در حرکت آمد، و حکومت کابل، بمحمد قاسم خان، میر بحر و بر عنایت فرموده، توختهه بیگ کابلی، و محمد قلي، و حمزه بیگ ترکمان، و جمعی کثیر از امرا را، بکومک او گذاشتند. و حکومت گجرات را، بمیرزا عزیز محمد کوکلتاش، مخاطب باعظم خان، که حکومت مالوه داشت، عنایت کرده، مؤلف تاریخ نظام الدین احمد را، بملازمت طلبداشتند. و در عوض جاگیر خانخانان، که در گجرات داشت، جونپور لطف نمودند. و چون رایات جهانکشا در دارالخلافت لاهور رسیدند، بنیاد نو روز سلطاني، و آغاز سال سي و پنجم الهي شد.

ذکر وقائع سال سي و پنجم الهي .

ابتدای اینسال روز چهار شنبه، چهاردهم جمادی الاول، سنه ثمان و تسعین و تسعمائة بود. مجلس نو روزی، بروش معهود، آراسته شد. و حضرت خلیفه الهی، روز اول نو روز، در اردوی معلی، که در کنار اب لاهور نزول داشت، بر تخت عزت جلوس فرمودند. در روز دویم نو روز بلده لاهور را از فرقدوم مسرت لزوم رشک فردوس برین ساختند. و روز سیوم نو روز مؤلف تاریخ با جمعی شتر سوار بطریق ایلغار، ششصد کروه راه را، در دوازده روز طی کرده، شرف زمین بوس دریافته، مورد مراحم خسروانه شد. و چون راجه بهگوانداس فوت شده بود، کنور مانسنگه را، که خلف صدق او، و از امرای عظیم الشان ست، و حکومت بهار و بنگاله داشت، خطاب راجگي داده، بفرمان نوازش، و خلعت خاصه، و اسپ، سرفرازي بخشیده مصحوب یکی از احدیان معتمدان درگاه والا جهت او فرستادند.

ذکر محاربه اعظم خان با جام و پسران امین خان و اکثر زمین داران و نصرت یافتن اعظم خان.

و چون اعظم خان، بگجرات رسیده، متوجه تسخیر ولایت جام، که از زمینداران نواحي، بکثرت حشم و جمعیت امتیاز دارد، شد. جام، باتفاق دولت خان، پسر امین خان غوري، حاکم قلعه جونه‌گره، که قائم مقام پدر شده بود، و دیگر زمینداران قریب بیست هزار سوار، یکجا ساخته، در برابر آمد. * بیت *

گرچه مور و ملخ است، آن سپاه، مور شود کشته، چو افتد براه.

اعظم خان لشکر خود را، هفت فوج ساخته، محاربه نمود؛ و جنگ صعب اتفاق افتاد. و سید قاسم بارهه، که هراول لشکر فیروزي اثر بود، داد مردی و مردانگي داده، ثبات قدم نمود، و خواجهٔ محمد رفیع بدخشي، که سردار فوج جرانغار بود، با محمد حسین شیخ، که از امرای قدیم این دودمان عالیشان بود، بشهادت رسید. و از فوج هراول، میر شرف الدین، برادرزاده میر ابو تراب، بشهادت فایز آمد. چهار هزار راجپوت، درین معرکه، بقتل آمد، و پسر کلان جام، که قائم مقام او بود، با وزیرش، از جمله مقتولان بودند. نسیم فتح و فیروزي بر رایت اولیای دولت قاهره وزیده شکست بر اعدا افتاد؛ و اعظم خان بفتح و فیروزي اختصاص یافت. و این فتح، در روز یکشنبه، ششم شوال سنه ثمان و تسعین و تسعمائة، دست داد.

و چون چند سال، بلده لاهور، مستقر رایات جلال شده بود؛ و اکثر حکام این سرحد بملازمت رسیده بودند؛ و جاني بیگ، حاکم تهته، اگرچه

بعرایض نیاز، و ارسال پیشکش، خود را در زمرهٔ دولتخواهان میگرفت؛ اما چون بملازمت نرسیده بود؛ در همین ایام، حکومت ولایت ملتان و بهکر، بخانخانان عنایت شده، حکم شد، که بتسخیر ولایت سند، و بلوچان، پردازد. و در ماه ربیع الثانی، سنه تسع و تسعین و تسعمائة، خانخانان را، با جمعي از امرای نامدار، مثل شاه بیگ خان کابلی و فریدون برلاس، و سید بهاء الدین بخاري، و شیر خان، و جانش بهادر، و بختیار بیگ، و قرابیگ، و محمد خان نیازي، و میر محمد معصوم بهکری و مردم دیگر که تفصیل ایشان باطناب میکشد، رخصت کردند. و صد زنجیر فیل، و توپخانه همراه ساخته، خواجه محمد مقیم را، که از خانزاد ان، و تربیت کردهای این درگاه است، بخدمت بخشیگری این لشکر تعین نمودند. و تاریخ این عزیمت را، قدوة الفضلا، و ملک الشعرا، شیخ ابو الفیض فیضی، قصد تهته یافتند.

ذکر وقائع سال سي و ششم الهي.

ابتدای اینسال، روز پنجشنبه بیست و چهارم جمادی الاول، سنه تسع و تسعین و تسعمائة بود.

در شوال اینسال چهار کس را، از ملازمان و مخصوصان درگاه، بجهت رسالت بچهار حاکم دکن انتخاب کردند. ازانجمله، ملک الشعرا شیخ فیضی را نزد علي خان، حاکم اسیر و برهانپور؛ و خواجهٔ امین الدین را نزد برهان الملک، که بنصرت اولیای اینذولت، بحکومت احمد نگر، که جای آبا و اجداد او بود، رسیده بود؛ و میر محمد امین را نزد عادل خان، حاکم بیجاپور؛ و میر منیررا نزد قطب

الملک، حاکم گول کنده فرستادند. و حکم شد، که شیخ فیضی رسالت راجه علیخان را، بجا ورده، نزد برهان الملک نیز، خواهد رفت.

و بتاریخ هشتم شهر ذیحجهٔ اینسال، شاهزاده جوانبخت شاه مراد را، که مشهور و ملقب به پهاري چیواست حکومت ولایت مالوه، و نواحي آن، مرحمت فرموده، بعلم و نقاره و نوبت و تمن توق، و لوازم، و ادوات امارات، و سلطنت، و چهار قب شاهي، که مخصوص شاهزاده هاست، عنایت کردند. و اسمعیل قلیخان را، بوکالت شاهزاده سرفراز ساخته، حاجي سوندک و شیخ عبد الله خان، و جگناتهه، و رای درگا، و دیگر امرا را بملازمت شاهزاده رخصت فرمودند. و چون شاهزاده بنواحي گوالیار رسیدند، و معلوم نمودند، که مدهکر از زمینداران اوندچهه دران حوالی است، و بکثرت جمعیت، از راجهای هند امتیاز دارد، و درین ایام دست تصرف، در پرگنات گوالیار دراز کرده است، بنابران متوجه گوشمال او شدند. و مدهکر نیز، بالشکر بسیار، بعزیمت جنگ، در برابر آمده، بعد از مقابله، راه فرار پیش گرفته، در جنگل و کوهستان پناه برد. و تمام ولایت او، بغارت و تاراج رفت. و در همین ایام، مدهکر، بمرگ طبعی بجهنم رفته، رامچند، که پسر بزرگ اوست، قائم مقام او شد. و از راه عجز و انکسار، طریق دولتخواهي، اختیار کرده، شاهزادهٔ شاه مراد را، ملازمت نموده، پیشکش بسیار گذرانید. و شاهزاده او را، بهمراهي محمد یار، ولد صادق خان، بدرگاه جهان پناه فرستاده، خود ببلدهٔ اجین قرار گرفتند. و او بملازمت رسید، و باوجود آنکه قبل ازین، از ملازمت حضرت گریخته، رفته بود؛ گناهان او بعفو مقرون گشته، مورد مراحم شد.

و اعظم خان، بعد از فتح جام، چندگاه در احمدآباد بسر برده، همت بر تسخیر ولایت سورٹھ، و قلعهٔ جونه گرهٔ گماشت. و خبر رسید، که دولت

خان، که بعد از پدر، والی آنجا بود، و در جنگ جام زخمي رفته بود، وفات یافت. اعظم خان را عزیمت تسخیر جونه گرهٔ مصمم شد؛ و کوچ بکوچ، متوجه آنولایت گشت. پسر دولت خان، با وزرای پدر، متحصن شده، چندگاه، دفع الوقت کرد؛ و چون بر هیچ حیله شان، دست نماند وزرای امین خان، امان طابیده، پسر زادهٔ او را برداشته، بخدمت اعظم خان آوردند. و کلیدهای قلعه جونه کرهٔ، را تسلیم دولت خواهان کردند. و این فتح در پنجم ذیقعدهٔ، سال مذکور، دست داد.

و خانخانان که متوجه تسخیر تهته شده بود، بقلعه سهوان رسیده، محاصره نمود. و چون معلوم کرد، که جاني بیگ، با کل زمینداران آنولایت، با غراب، و کشتي بسیار، و توبخانه آراسته، بعزیمت مي آید، خانخانان ترک محاصره نموده، پیشتر روان شد. و چون بنواحي نصرپور رسید، و فاصله فریقین هفت کروه ماند؛ جاني بیگ تمامی غرابها را، که از صد غراب متجاوز بود، با دویست کشتي، مشحون تیر انداز، توپچي، و توپهای بزرگ، بجنگ فرستاد. خانخانان با آنکه زیاده از بیست و پنج غراب نداشت، مقابله نموده، جنگ انداخت؛ و یکشب و یکروز متصل جنگ قائم بود؛ تا آنکه عنایت الهي، تائید بخش دلیران لشکر بادشاهي شده، از اهل غراب جاني بیگ، قریب بدویست کس، بقتل رسیدند. و هفت غراب بدست لشکر ظفر اثر در آمد. بقیه بهزیمت رفتند. و این جنگ در بیست و ششم، محرم سنه الف، واقع شد. بعد ازین فتح، جاني بیگ، در کنار دریای سند، در زمینی که اطراف آن آب و چهله بود، گرد لشکر خود، قلعه ساخته، نشست. و خانخانان در برابر فرود آمده، مرچلها ساخته، او را قبل کردند. و مدت دو ماه ایام، محاصره و مجادله بود. و درین ایام، بندگان حضرت او را یک لکهه و پنجاه هزار روپیه،

و دفع دیگر، یک لک روپیه، و مرتبه دیگر، یک لک من غله، باچند توپ بزرگ، و توپچي بسیار، بمدد خرج، و کومک لشکر، فرستادند. و رای رایسنگه را، که از امرای چهار هزاریست، از راه جیسلمیر، بکومک خانخانان رخصت کردند.

ذکر وقائع سال سي و هفتم الهی.

ابتدای اینسال، روز شنبه، ششم جمادی الآخر، سنه الف بود، چون خبر رسیده بود، که جلال تاریکی، که گریخته نزد عبد الله خان رفته بود، باز آمده، بنیاد فتنه و فساد، و راهزنی نموده؛ در روز نو روز، جعفر بیگ آصف خانرا، که بخشي بود، بجهت استیصال جلاله تعین فرموده، رخصت کردند، که باتفاق محمد قاسم خان، حاکم کابل، دفع آن رهزن، مفسد، نمایند، و مؤلف تاریخ، نظام الدین احمد را، بمنصب بخشیگري، سرفراز فرمودند. و در اواخر شعبان، سنه مذکور، زین خان کوکه را بجهت آبادان ساختن ولایت سواد و بجور، و استیصال طائفه افاغنه، و نا بود ساختن جلاله تاریکی رخصت کردند.

و در تاریخ بیست و چهارم شوال، سنه مذکوره، که دوازدهم ماه امر داد، سنه سي و هفت الهي باشد، خاطر اقدس اثر، حضرت خلیفه الهي، متوجه شکار نواحي دریای چناب، که منتهی بسیر کشمیر بود، شده، از آب راوی عبور نموده، در باغ رامداس، پنج روز به سیر و انبساط خاطر گذرانیدند. و ازانجا، کوچ کرده، در سه کروهي، منزل نموده، قلیچ خان و موته راجه را، بجهت سرانجام مهمات لاهور گذاشته؛ چون ایام برسات، و کثرت سیل، و باران بود، شاهزاده بزرگ، سلطان سلیم را، در اردوی معلا گذاشتند، که آهسته آهسته مي آمده باشد؛ و خود جریده

باهل شکار، متوجه آب چناب شدند. و چون بکنار آب رسیدند، خبر رسید، که یادگار، برادر زادهٔ میرزا یوسف خان رضوی، که او را، میرزا یوسف خان به نیابت نموده، در کشمیر گذاشته بود، باتفاق بعضی از کشمیریان، علم بغی بر افراشته، نام سلطنت بر خود گذاشته است؛ و قاضي علي، که منصب دیوان کشمیر داشت، و حسن بیگ شیخ عمري، که تحصیلدار خراج کشمیر بود، با جمعیت خود، با یادگار جنگ کرده، بحسب تقدیر، قاضي علي بقتل رسید؛ و حسن بیگ، هزیمت را غنیمت دانسته، نیمجانی از کوتلهای کشمیر بر آورده، تا راجوری رسید. حضرت خلیفه الهي شیخ فرید بخشي را، با جمعه از امرا، مثل شیخ عبد الرحیم لکهنوي، و میر مراد، و خواجگي فتح الله بخشي احدیان، با هفصد احدی، و شیخ کبیر، و پسران شیخ ابراهیم، و نصیب خان ترکمان و رحمتخان پسر ابو زید، و دیگر امرای و جماعت ایماق بدخشاني، که یکهزار سوار بودند، تعین فرمودند. و خود از آب چناب عبور نموده، بشکار مشغول بودند. که شاهزاده باردوی معلی آمده، بملازمت رسید.

و در همین ایام، خبر رسید، که خانخانان مدت دو ماه، جاني بیگ را، در محاصره داشت. و هر روز، جنگ و مقابله میشد. و از طرفین، مردم بقتل رسیدند. و سندیان، از اطراف، راه آمد و شد غله را، بر لشکر خانخانان بستند. و غله بحدی نایاب گشت، که نانی بجانی ارزان بود.

گشته زان تنگي، جهانی تنگدل؛ گرسنه نالان، و سیران سنگدل.
هرکرا، دیدار نان، بودی هوس؛ قرص خور، در آسمان دیدی، و بس.

خانخانان، بی علاج، ازانجا کوچ کرده، بجانب پرگنه جون، که قریب تهته است، روان شد. و سید بهاو الدین بخاری، و بختیار بیگ، و قرابیگ

ترکمان، و میر محمد معصوم بکهري، و حسن علي عرب، و جمعي از نوکران خود را بمحاصرهٔ سهوان فرستاد. جاني بيگ، مردم سهوانرا کم جمیعت خیال کرده، بر سر ایشان رفت. و چون این خبر، بخانخانان رسید، بسرعت هرچه تمامتر، دولت خان لودي را، که سپهبد ایشانسبت، و خواجهٔ محمد مقیم بخشي، و دهاروی، پسر راجه تودرمل، و دلیپ، پسر راي رایسنگه، و بهادر خان ترین، و محمد خان نیازی، را بکومک مردم سهوان فرستاد. و اینمردم، در دو روز، هشتاد کروه راه طی کرده، خود را بسهوان رسانیدند. و روز دیگر، جاني بيگ، فوجها راست کرده، رسید. و دولتخواهان نیز، صف آراستند. و باوجود آنکه، این لشکر، بدو هزار سوار نمیرسید، و جمیعت او، از پنجهزار زیاده بود، جنگ صعب اتفاق افتاد. و دهاروی، ولد راجه تودرمل، ترددهای مردانه، بظهور رسانیده، بقتل رسید. و نسیم ظفر، به پرچم اولیای دولت ابد پیوند وزیده، بفتح و فیروزی اختصاص یافتند.

و جاني بيگ هزیمت خورده، پایان آب رفت. و در موضع امیرپور، مرتبه دیگر، بر گرد خود، قلعه ساخته، در کنار دریا نشست. و خانخانان، از انجانب، و این لشکر، ازین طرف گرد او را گرفته، محاصره نمودند. و هر روز، جنگ و جدل میشد، تانکه کار بر جاني بيگ بنوعی تنگ شد، که مردم او، هر روز اسپ و شتر، خود را کشته میخوردند، و هر روز، از ضرب توپ و تفنگ، خلق کثیر، از ایشان هلاک میگشتند. و در اخر جاني بيگ از راه عجز و اضطرار، در صلح زده، قرار داد، که خود را، بنده وار، بملازمت بندگان حضرت رساند. * بیت *

چو این طاعت نمود، آن گردن افـراز،
سرش ایمن شد، از تیغ سـر انـداز.

و مهلت سه ماه بجهت سامان راه ، التماس نموده، قرار یافت ، که چون ایام برسات است ، خانخانان ، در مرضع سن ، که در محاذي سهوان واقعست ، این مدت را بگذرانند ؛ و قلعه سهوان را بدولتخواهان سپرد ، و صبیه خود را ، بمیرزا ایرج ، فرزند رشید خانخانان، نسبت کرده، بست غراب نیز داد.

بندگان حضرت ، این فتح را، شگون فتح کشمیر گرفته، خوشحالي کردند . و کوچ بکوچ ، متوجه کشمیر گشتند . و چون رایات ظفر آیات ، قریب بهنبر ، که ابتدای کوتل ، و کوهستان است ، رسیدند ، خبر آمد که لشکر ظفر اثر، چون پنج و شش منزل ، از منازل تنگهای کوهستان را طی کردند ، جمعی از مردم یادگار و کشمیر یان در کوتل کرتل راه بریشان گرفته، جنگ کردند؛ و تاب صدمه هزبران سپاه ظفر پناه نیاورده ، فرار نمودند . و از اینجانب یادگار نیز تا هیراپور رسیده، با جمعیت عظیم روی بمقابله لشکر ظفر اثر داشت . که بنا گاه ، بعد از گذشتن پاره از شب ، جمعی از نوکران میرزا یوسف خان ، که بعضی افغان و بعضی ترکمان بودند ، بر سر یادگار ریخته، او را بقتل رسانیدند ؛ و بعد از سه روز ، سر او را ، بدرگاه خلایق پناه آورده، عبرت عالم و عالمیان ساختند . و این فتح عظیم باینچنین آساني ، از اقبال دولت ابد پیوند ، حضرت خلیفه آلهی دست داد .

و از غرائب امور آنکه ، همانروز ، که حضرت بارادهٔ سیر کشمیر از آب لاهور عبور فرمودند ، یادگار در کشمیر خیال فاسد بغي را در سر کرده خطبه بنام خود خوانده بود ، و چون حضرت در باغ رامداس ، که منزل اول از لاهور شده بود رسیده بودند ، بر زبان غیب بیان این بیت ؛ که

کلاه خسروي ، و تــاج شــاهي ،
بهر کل کی رسد ، حاشـــا و کلّا ؛

وارد شده بود. و چون یادگار کل بود ، اینچنین امر نیز از و صادر شده ؛ همانا که باطن حضرت ، از احوال او خبر داد ، و از غرائب امور آنکه ، همانروزیکه ، خبر بغی او بحضرت رسید ، فرمودند ، که انشاء الله تعالی معامله یادگار ، بچهل روز نمیرسد. اتفاقاً روز چهلم همان بود ، که او بقتل رسید.

و بعد از سه روز ، دیگر ، بتاریخ بست و هشتم ذیحجه ، سنه الف ، شاهزادهٔ دانیال را ، بجهت آنکه ، شاهزاده خسرو بقدر ضعف داشت ، باتمام اهل محل گذاشته ، خود بطریق ایلغار ، متوجه کشمیر شدند. و بنده درگاه ، مولف تاریخ ، نظام الدین احمد را برکاب سعادت انتساب گرفتند. و شاهزاده را ، باهل محل حکم شد ، که در قلعهٔ رهتاس رفته ، میبوده باشند ، و بتاریخ هشتم محرم ، سنه احدي و الف ، کشمیر را ، از فر قدوم میمنت لزوم ، رشک فردوس برین ساختند ؛ و بست و هشت روز ، در کشمیر ، استقرار داشته ، هر روز بسیر کشتي ، و شکار مرغابي خاطر قدسي ماثر را خوشحال میساختند. و حکومت کشمیر را ، باز ، بمیرزا یوسف خان رضوي مرحمت فرموده ، جمعي دیگر را ، مانند خواجهٔ اشرف ، ولد میر مراد دکهني ، و پسر فتح الله خان ، و پسر شیخ ابراهیم ، در کشمیر گذاشته ، بتاریخ هشتم صفر ، سنهٔ مذکور ، عزیمت مراجعت فرموده ، در کشتي در آمده ، متوجه باره‌موله ، که سرحد کشمیر ، و برراه پکهلي است ، شدند. و در راه ، بحوضي ، که بزبین لنکاه مشهور است ، سیر کردند. و این حوضیست که جانب غربي ، و جنوبي ، و شمالي او ، کوه است و سي کروه دور اوست. و دریا بهت از میان این حوض

در آمده، میگذرد؛ و آبش، در نهایت صفا؛ و در میان حوض، سلطان زین العابدین، مقدار یکجریب را، سنگ انداخته، از آب بلند کرده، عمارت عالي ساخته است. الحق، که نظیر این حوض و عمارت در بلاد هند بنظر در نیامده.

و بالجمله، بعد از سیر و تماشاعی آن عمارت، بارة موله رسیده، آنجا از کشتی برآمده، براه متوجه پکهلي شدند؛ و چون به پکهلي رسیدند، برفی عظیم و باران سخت بارید؛ و حضرت ازانجا بایلغار متوجه رهتاس شدند. و کمترین بندهای، نظام الدین احمد، مولف تاریخ را و خواجه نظر دولت و خواجگي فتح الله را حکم فرمودند، که باهل محل، آهسته از عقب مي آمده باشند. و از غرائب واقعات آنکه، وقتیکه حضرت خلیفه الهي، از کشمیر معاودت فرمودند، مي گفتند، که چون چهل سالست، که باریدن برف ندیده بودیم، و اکثر مردم همراه، که در هند نشو نما یافته اند، هم ندیده اند، اگر یک برف را در نواحی پکهلی، که از تنگیها بر آمده باشیم به بینم، از الطاف الهي بعید نیست. و آنچنان شد، که فرموده بودند. و بتاریخ غرة ربیع الاول، سنه مذکوره، لوای مراجعت، بجانب دارالخلافت لاهور، بر افراشته، در بیست روز، سیر و شکار کنان، بتاریخ ششم ربیع الثانی سنه مذکور، لاهور مستقر رایات جلالي شد.

درین اثنا خبر رسید، که راجه مانسنگه را، با پسر و برادران قتلو افغان، که بعد از فوت قتلو، ولایت اوڈیسه، در تصرف ایشان بود، جنگ عظیم دست داده، فتح و ظفر نصیب دولتخواهان شده. ولایت اوڈیسه، که مملکت وسیع، در اقصای بنگاله است، بتصرف اولیای دولت قاهره در آمد.

ذکر وقائع سال سی و هشتم الهی.

بتاریخ هفدهم جمید الثاني، سنه احدی و الف، تحویل نیراعظم از حوت بحمل و بنیاد نوروز سلطاني، و اغاز سال سی و هشتم الهی شد. و بدستور هر ساله، ائین بندي، و جشنها، و بزمها ترتیب یافت. در اثنای این جشنها نهم فروردي ماه الهی سنه سي و هشتم موافق بیست و چهارم جمادي الثانی، سنه مذکور، خانخانان، و جاني بیگ حاکم تهته، آمده، بشرف عتبه بوسي معزز گشته، مورد اصناف عنایات بادشاهانه، و مراحم خسروانه گشتند. و شاه بیگ خان، و فریدون برلاس، و بختیار بیگ، و دیگر امرا، که کومک لشکر بودند، همراه آمده، بملازمت رسیده، فراخور حال، بزیادتي علوفه و جاگیر ممتاز و سرفراز گشتند.

درین وقت که قلعه جونه گره، و ولایت سورت، بتصرف اولیای دولت روز افزون در آمد؛ وسلطان مظفر گجراتی، که دران نواحی میبود، فرار نموده، بجانب کهنگار، که زمیندار ولایت کچهه است، رفته، در پناه او مي بود، اعظم خان بر سر کهنگار آمده، اکثر ولایت او را خراب ساخت. و او از راه اخلاص، و دولتخواهي در آمده، در انمقام شد، که مظفر گجراتي دستگیر دولتخواهان شود. بنابر این، پسر اعظم خان را، بجای که مظفر بود، سر کرده برده، غافل او را گرفتار ساختند. در اثنای راه مظفر گجراتي، به بهانه وضو ساختن، بگوشه نشسته، باستره که با خود داشت، گلوی خود را بریده، خود را هلاک ساخت. بناچار، سرش را پیش اعظم خان آوردند. و اعظم خان، سر او را بدرگاه عالم پناه فرستاد. و همدرین ایام یکصد و بیست زنجیر فیل که در فتح اودیسه، بدست راجه

مانسنگه افتاد ، و او بدرگاه خلائق پناه ارسال داشته بود ، بنظر اشرف گذشت .

و چون مدت دو سال بود ، که اعظم خان ، از ملازمت دور افتاده بود ، فرمان بطلب او رفت . که چون خدمات شایسته بتقدیم رسانید ، وقت آنست ، که شرف ملازمت دریافته ، مورد مراحم شاهنشاهي شود . اما چون همه وقت ، زیارت حرمین در خاطر داشت ، درین ایام ، بعضی از اهل نفاق ، از جانب حضرت خلیفه آلهي ، نسبت باو سخنان بی لطفانه رسانیده ، او را از راه بردند ؛ و او با فرزندان ، و عیال ، و خزانه خود را ، در کشتي انداخته ، در غرهٔ رجب ، سال مذکور ، عزیمت سفر حجاز نمود . چون اینخبر بعرض رسید ، حضرت خلیفه الهي ، حکومت بلاد گجرات را ، بشاهزاده شاه مراد تفویض نموده ، فرمان فرستادند ؛ که از مالوه بگجرات رود . و محمد صادق خان ، که از امرای کبارست ، بوکالت شاهزاده رخصت شده ، سرکار سورت ، و بروچ ، و برودہ ، بجاگیر او مقرر گشت .

و در تاریخ بست و یکم امرداد ، سنه سي و هشت الهي ، موافق چهاردهم ذیقعده ، سنه احدي و الف ، زینخان کوکه ، و آصف خان ، که بجهت تادیب ، و تنبیه افاغنه سواد و بجور ، و استیصال جلاله تاریکی رفته بودند ، اکثر آنها را ، نابود ساخته ، اهل و عیال جلاله ، و وحدت علي ، برادر او را ، و خویشان ، و یکجهتان او قریب بچهار صد کس دستگیر نموده ، بدرگاه جهان پناه آوردند .

بتاریخ چهارم شهریور ماه آلهی ، سنه مذکور ، و بیست و نهم ذیقعده ، حکومت مالوه را ، بمیرزا شاه رخ لطف فرموده ، شهباز خان کنبو را ، که

سه سال در قید بود، خلاص کرده، بجهت سرانجام مهمات مالوه و وکالت میرزا شاه رخ تعین فرمودند.

و بتاریخ دوازدهم مهر ماه آلهي سنه سي و هشتم موافق محرم سنه اثني و الف، میرزا رستم بن سلطان حسین میرزا بن بهرام میرزا بن شاه اسمعیل صفوي، که حکومت زمین داور داشت، التجا بدرگاه جهان پناه آورده، با برادر، و فرزندان، و عیال بملازمت رسید. چون بکنار آب چناب رسید، بندگان حضرت، دفعه اول سراپرده، و بارگاه و قنات و دیگر اسباب فراشخانه، از دست قرا بیگ ترکمان، باستقبال فرستادند. و از پی آن، کمر و خنجر مرصع، از دست حکیم عین الملک، روانه داشتند. و چون بچهار کروهی لاهور رسید، خانخانان و زین خان کوکه و دیگر امرای کبار را، پیشواز فرستادند. چون بشرف ملازمت رسید، انواع الطاف و اشفاق و عطوفت بادشاهانه، بظهور آورده، یک کرور تنگه مرادی، انعام فرمودند. و در سلک امرای پنجهزاری انتظام داده، ملتانرا بجاگیر میرزا لطف فرمودند.

و همدرین ایام، ملک الشعرا شیخ فیضی، که برسالت نزد راجه علي خان، و برهان الملک دکهني رفته بود، آمده مورد مراحم خسروانه شد؛ و میر محمد امین، و میر منیر، و امین الدین، که هریک نزد حکام دکن رفته بودند، نیز آمده، ملازمت نمودند. و چون برهان الملک، که نوازش یافته، و برداشته ایندرگاه بود، پیشکش لائق ایندرگاه نفرستاد و در سلوک روش اخلاص و دولتخواهي، که از و لائق باشد، بفعل نیامد؛ بنابران بندگان حضرت خلیفه آلهي، توجه عالي بتسخیر ولایت دکن گماشته، شاهزاده دانیال را، بتاریخ بست و پنجم مهر ماه، سنه سي و هشت الهي موافق بست و یکم، محرم اینسال، جهت تسخیر

۸ ان ولایت تعین فرمودند. و خانخانان، و رای رایسنگهه، و رای دهلی و حکیم عین الملک، و امرای مالوه، و جاگیرداران صوبه اجمیر، و دهلي نیز، بملازمت شاهزاده رخصت شدند. بالجمله هفتاد هزار سوار، باینخدمت نامزد شدند. و خود بدولت و اقبال، بعزیمت شکار، بیرون آمده، تا کنار آب دریای سلطانپور، که سي و پنج کروهی لاهور ست رسیدند؛ و خانخانانرا، که در ملازمت شاهزاده دانیال، بسرهند رسیده بودند، بجهت بعضی کنکاش، بحضور طلبیدند. و خانخانان در نواحی شیخ پور، بملازمت رسید. و مجدداً، درباب تسخیر دکن، سخن گذشت. و خانخانان، بی آنکه شاهزادهٔ دانیال، تصدیع کشند، تنها تعهد آن خدمت نمود. بنابران حکم شد، که لشکری که بخدمت دکن نامزد گشته، بهمراه خانخانان برود. و شاهزاده دانیال را طلبداشتند، و در دو روز شاهزاده آمده ملازمت نمود؛ و خانخانان، بانواع مراحم خسروانه سرفرازي یافت؛ و متوجه تسخیر دکن شده، بجانب آگره متوجه گشت. و حضرت خلیفه الهي شکار کنان؛ مراجعت فرمود. و دار الخلافت لاهور را مستقر رایات جلال ساختند.

بر ضمیر ارباب الباب مخفي نبوده باشد، که احوال حضرت خلیفة الله بر سبیل اجمال، مرقوم قلم شکشته رقم شده، با آنکه، نظر بتفصیل آن قطره ایست از دریا، و ذرهٔ از بیضا. اما اکثری از معظمات امور را، استقبال نموده، تا آخر سال سي و هشتم، از جلوس خلیفه الهي، بر مسند سلطنت و بادشاهی، موافق سنه اثنی و الف هجري بتحریر آمده. اگر عمر مساعدت نماید، و توفیق یاوري کند، انشاء الله العزیز، وقائع ایام استقبال را نیز ثبت نموده، جزو این کتاب مستطاب خواهد ساخت. و الا هرکس را توفیق رهبري کند، بتسوید آن پرداخته، استسعاد خواهد یافت.

پوشيده نماند، كه چون از احوال، خيرمآل، سعادت منوال، حضرت خليفه الهي فارغ شد، اكنو شروع در ذكر، اسامي امراى عالي مقدار، كه درين دودمان عاليشان مصدر خدمات شده اند، ميكند.

و چون تفصيل اسامي امراى حضرت خليفه الهي، زياده برانست كه درين مختصر بگنجد، و تفصيل اسامي هريك را افاضل پناه علامي شيخ ابو الفضل، در كتاب اكبر نامه، مرقوم قلم بدايع رقم گردانيده اند، درين مختصر، بذكر اسامي امراى كبار اختصار افتاد.

خانخانان بيرامخان، سپه سالار.

از طائفه بهار لوى تركمان ست، و نسبت او به ميرزا جهان شاه، تركمان ميرسد. و در ملازمت حضرت جنت آشياني، بمرتبه خان خانانى، و امير الامرائ رسيده، بمنصب اتاليقي شاهزادۀ عاليمقدار إكبر شاه، امتياز يافته بود. و بسعي آن صاحب اقبال، بنيان سلطنت اينذولت استحكام پذيرفت. و فتح هندوستان، [۲] از راى جهانكشاى خان خانان شد. و تربيت علما، و فضلا، جبلي و طبعي آن بزرگ نهاد بود. در فن شعر، سليقه تمام داشت؛ و ديوان اشعار تركي، و فارسي دارد. و بعد از ظهور دولت ابد پيوند حضرت خليفه الهي، بچهار سال عزيمت مكه نموده، در گجرات پتن، از دست فدائي افغان، بشهادت رسيد. و تاريخ آن واقعه را، شهيد شد محمد بيرام، يافته اند.

میرزا شاهرخ بن میرزا ابراهیم بن سلیمان میرزا.

چون بدخشان بدست اوزبک در آمد، التجا بدرگاه جهان پناه آورده، در سلک امرای پنجهزاری منتظم است، و حکومت مالوه دارد.

تردي بیگ خان.

از امرای کبار جنت آشیانی بود. در سال اول، جلوس خلیفه الهي، بواسطه مصلحت ملکي، بسعي بیرام خان بقتل رسید.

منعم خان خانخانان.

از امرای کبار جنت آشیانی بود، و حکومت کابل داشت. بعد از بیرام خان، بمنصب خانخانان رسیده، مدت چهار ده سال بخدمت سپه سالاری، و امیر الامرائي امتیاز داشت. و در سنه اثني و ثمانین و تسعمائة، باجل طبعي در گذشت.

میرزا رستم، بن سلطان حسین میرزا، بن بهرام میرزا، بن شاه اسمعیل صفوی.

چون از مخالفت برادر، و غلبهٔ اوزبک، در قندهار نتوانست بود، پناه بدرگاه جهان پناه آورده، در سلک امرای پنجهزاری انتظام یافت؛ و بحکومت ملتان سرفراز ست.

میرزا خان، خانخانان.

خلف صدق بیرام خان ست. بعد از فتح گجرات، که بموقعش مذکور است، بمنصب خانخانانی و سپهسالاری رسیده، امروز، ده سال است، که باین مرتبه عالي ترقي کرده است. و مصدر خدمات عالی، فتوحات عظیم شده. از فهم، و دانش، و علم، و کمالات آن بزرگ نهاد،

هرچه نویسد از صد یکي ، و از بسیار اندکي است . شفقت عامه ، تربیت فضلا ، و علما ، و صحبت فقرا ، و طبع نظم ، اورا موروثي ست . و امروز ، بفضائل و کمالات انساني ، از ارباب دولت قرین خود ندارد .

علي قليخان ، خانزمان .

از طائفه شیباني است ، در ملازمت جنت آشیاني ، همایون بادشاه ، بمرتبهٔ امیر الامرائی رسیده بود . و در ایام سلطنت ، خلیفه الٰهي کار او ترقي کرد . و مصدر فتوحات عظمي شد . چنانچه در محل خودش مذکور ست . و در آخر ، به بغي و حرام نمکي ، بقتل رسید .

ادهم خان .

نسبت رضاع بحضرت خلیفه الٰهي داشت . بمرتبه امیر الامرائی رسید . و چون مصدر قتل اتکه خان شد ، در عوض بقصاص رسید . چنانچه به موقعش مذکور ست .

میر شرف الدین حسین .

پسر خواجه معین ، از نسل خواجهٔ ناصر الدین احرارست . در خدمت حضرت خلیفه الٰهی ، بمرتبه امارت ، و در سلک امرای کبار منسلک شد ؛ و بواسطه اغوای اهل فساد ، فرار نموده بگجرات رفت . و در سنه نهصد و هشتاد ، که حضرت خلیفه الٰهي مرتبه اول فتح گجرات نمودند ، راجه بهار جي راجه بگلانه اورا گرفته بدرگاه جهان پناه آورد . و مدتها در حبس ماند . و باز مراحم خسروانه ، رقم عفو بر جرائم او کشیده ، به بنگاله فرستاد . آنجا بحرامخواران موافقت نموده ، فوت کرد .

شمس الدین محمد خان اتکه .

که خطاب خان اعظمي داشت ، اتکه حضرت خلیفه الٰهي بود ،

بمرتبهٔ امارت و وکالت رسیده بود، از دست ادهم خان، جام شهادت چشید.

محمد عزیز کوکلتاش ملقب اعظم خان.

پسر شمس الدین محمد اتکه خان اعظم است، و بعد از پدر، باین خطاب عالي شرف امتیاز یافته، و پنجهزاری شده، و مصدر فتوحات عظمی و خدمات بزرگ گشته. و بجودت فهم، وحدت طبع و وقوف در علم تاریخ، عدیل ندارد. و از گجرات سفر حجاز اختیار نموده؛ و امروز در مکه است.

خضر خواجه خان.

از سلاطین کاشغر ست. همشیره جنت آشیاني در حباله او بود. بمرتبه امیر الامرائی رسیده گذشت.

بهادر خان.

برادر خانزمان. بشجاعت و مردانگي امتیاز داشت، و بر پله امرای پنجهزاری رسیده بود. در بغی کشته شد.

پیر محمد خان اتکه.

که بخان کلان اشتهار دارد؛ برادر بزرگ خان اعظم بود. مصدر کارهای بزرگ شد، و در سنه ثلاث و ثمانین و تسعمائة در پتّن گجرات باجل طبعی در گذشت.

محمد قلي خان برلاس.

از امرای کبار بود. در بنگاله در گذشت.

خانجهان.

خواهر زادهٔ بیرامخانست. خطاب خانجهانی یافته، چند سال بحکومت پنجاب و چند سال بحکومت بنگاله سرفراز بود، و مصدر

خدمات عظمی شد . و در سلک امرای پنجهزاری انتظام یافت. در سنه ستة و ثمانین و تسعمائة ، در بنگاله ، باجل طبعی ، در گذشت .

شهاب الدین احمد خان .

در زمرهٔ امرای پنجهزاری بود ؛ و درین دولت از و ماثر جلیله بظهور رسیده ؛ و سالها ، حکومت گجرات ، و مدتها حکومت مالوه داشت. و در سنه نهصد و نود و نه ، در اجین ودیعت حیات سپرد .

سعید خان .

برادرزاده جهانگیر قلیخان بیگ است. در زمان جنت آشیانی ، بحکومت بنگاله سرفراز بود ؛ و سعید خان ، امروز ، بحکومت بنگاله ، سرفراز ست ؛ و در سلک امرای پنجهزاری انتظام دارد .

پیر محمد خان .

در ابتدای حال ، طالب علم بود . بوسیله تربیت بیرامخان ، به مرتبه امارت رسیده ، بعد از فوت خان مشارالیه در سلک امرای کبار منتظم گردید ؛ و در ایامی ، که حکومت مالوه داشت ، بر سر برهان پور رفته ، اکثر بلاد و عباد آندیار را ، خراب ساخته ، در مقام جنگ و جدال بحاکم انولایت بود ؛ که بناگاه شکست بر و افتاد ؛ وهمچنان در حال گریختن خودرا در آب نربده زده ، غریق بحر فنا گردید . و در محلش مذکور گشت .

راجه بهاره مل .

راجه ولایت انبیر است ؛ در ابتدای دولت روز افزون ، در سلک دولتخواهان منتظم گشته از امرای کبار شد ؛ و در آگره گذشت .

راجه بهگوانداس .

ولد راجه بهاره مل مذکور. در سلک امرای پنجهزاری انتظام داشت ؛ و در سنه سته و تسعین و تسعمائة ، در گذشت .

راجه مانسنگه .

ولد راجه بهگوانداس ست . کارهای بزرگ از دست او برآمده ، چنانچه بموقع خود ، مرقوم گشته . الحال از امرای پنج هزاری است ، و حکومت ولایت بهار دارد .

عبد المجید آصف خان .

نویسنده و اهل قلم بود . امروز بمرتبه امارت رسیده ، مصدر خدمات عالي شده ، کار او بجائی رسید ، که بست هزار سوار نوکر داشت . احوال او بموقعش مذکور ست .

سکندر خان اوزبک .

از امرای کبار بود ؛ و در بغي بخان زمان موافقت نمود ، و در آخر توبه و باز گشت نموده ، در سلک دولتخواهان بر آمده ، در سنه ثمانین و تسعمائة در گذشت .

عبد الله خان اوزبک .

از امرای عالیشان بود . بواسطه واهمه ، که اورا روی داد ، از حکومت مالوه ، بگجرات رفت و در سلک اهل بغي ، در آمده ، درگذشت .

قیا خان گنگ .

از امرای کبار بود . و در سنه اربع و ثمانین و تسعمائة ، در بلاد بنگاله در گذشت .

يوسف محمد خان کوکه.

برادر بزرگ اعظم خان میرزا کوکه، و پسر خان اعظم است. و در عنفوان جواني، از غلبه شرب خمر در گذشت.

زين خان کوکه.

از امرای پنجهزاری ست. و در شجاعت، و دیگر صفات حمیده، سر آمد ابنای روزگار ست. و در فهم، و عقل، و دانش، وسائر کمالات ممتاز ست. و در اواخر حیات خود، بفرمان خلیفه الهي امرای پنجهزاری و حاکم ولایت کابل و غزنین گشته با افاغنه ان نواحی محاربات عظیم کرد؛ و جملهٔ را مامور و منقاد ساخته، بعد از چند گاه بموجب حکم شهریاری متوجه تقبیل استان خلافت نشان شد. چون بان سعادت عظمی فایز شد، در سر چند روز بیمار بوده در گذشت. و نه کرور مقدار متروکات، که بخط خود نوشته حواله فرزندان نموده بود، که بنظر عالی خلیفه الهي گذرانند، و ان داخل خزانه بزرگ شد. و بقیهٔ متروکات بفرزند رشید او مرحمت رفت.

شجاعت خان.

خواهر زاده تردي بیگ خانست. در سلک امرای پنجهزاري بود، و حکومت مالوه داشت. و در سنه سته و تسعین و تسعمائة، از دست نوکران خود، بشهادت رسید.

شاه بداغ خان.

از امرای جنت آشیاني بود؛ و دیرین درگاه، نیز بمرتبه امیر الامرائی رسیده، حکومت مالوه یافت. و آنجا در گذشت.

ابراهیم خان اوزبک

در پله امرای چهار هزاري بود ؛ و در گذشت .

ترسون محمد خان .

سابق نوکر بیرام خان بود ؛ و بعد ازان ، بمرتبهٔ پنجهزاری رسید . در سنه اثني و تسعین و تسعمائة در بنگاله در گذشت .

وزیر خان .

برادر خواجه عبد المجید آصف خانست ، بخطاب وزیر خاني ، و بمنصب وزارت ، و بمرتبهٔ امرای پنجهزاری رسیده ، در سنه خمس و تسعین و تسعمائة ، باجل طبعي در گذشت .

محمد مراد خان .

از امرای کبار بود ، و مصدر کارهای بزرگ شده ، فوت کرد .

اشرف خان .

میر منشي ، از افاضل وقت بود . نام آن یگانه عصر محمد اصغرست ، و از سادات عربشاهي بود . و هفت خط را خوب مینوشت . در زمرهٔ امرای کبار انتظام داشت .

مهدی قاسم خان .

در سلک امرای کبار انتظام یافته ، در جرگه امرای پنجهزاری بود . و مصدر خدمات شایسته شده در گذشت .

قاسم نیشا پوری .

از سادات صحیح النصب دار الملک نیشا پور ست ، وهم در نیشا پور، مرتبه امرای داشت ؛ و ازانجا بواسطهٔ حادثه اوزبک فرار نموده ، بهندوستان آمد، و چند گاه، بحکومت ملتان، و مدتی بحکومت مالوه، سرفراز بود . و همانجا، و دیعت حیات سپرد .

خواجه سلطانعلی .

ملقب بافضل خان، از وزرای جنت آشیانی بود . و حضرت خلیفه الهي بخطاب افضل خاني سرفراز نمودند .

راجه تودرمل .

از طائفه کهتري ، و نویسنده بود . و بوسیله مظفر خان ، بمرتبه وزارت رسیده مدت هفده سال ، وزیر باستقلال بود ؛ و چهار هزار سوار داشت ، و در سنه سته و تسعین و تسعمائة در گذشت .

میرزا قلیخان .

برادر حیدر محمد خان ، از امرای کبار بود .

مظفر خان .

مظفر علي نام داشت ، از نویسندهای تربت ست . هفت سال ، وزارت باستقلال داشت . بعد ازان بامیر الامرائی رسید . در بنگاله ، در حادثه بغي قاقشالان ، بشهادت رسید ؛ چنانچه در موقعش مذکور ست .

حیدر محمد خان .

از امرای جنت آشیانی بود . در ملازمت حضرت خلیفهٔ الٰهي نیز در سلک امرای کبار انتظام داشت .

شاهم خان جلائر .

از امرای قدیم این دودمان ست . و در سلک امرای دو هزاری انتظام دارد .

اسمعیل سلطان دولدی .

از امرای جنت آشیاني بود . و درین دولت نیز بمرتبهٔ امارت رسیده بود .

محمد خان جلایر .

از امرای قدیم است ؛ و چند سال ست ، که خلل دماغ بهمرسانیده دیوانه است .

خان عالم .

پسر همدم کوکه است . در سلک امرای دو هزاری انتظام داشت . در فهم و ادراک ، و شعر گفتن ، از اقران خود ممتاز بود . و در جنگ داؤد افغان ، در سنهٔ اثني و ثمانین و تسعمائة ، شهادت یافت .

قطب الدین محمد خان .

برادر خان اعظم اتکه خان بود . بمنصب بیگ لار بیگی و امیر الامرای رسیدهٔ ، و پنجهزار نوکر داشت . در بروده ، گجرات بدست سلطان مظفر گجراتي بشهادت رسید . چنانچه در محلش مذکور است .

میرزا یوسف خان .

از سادات رضوی ، و در سلک امرای چهار هزاری منتظم است . و امروز حکومت کشمیر بدو مفوض است .

محب علي خان .

پسر میر خلیفه ، وکیل السلطنت بابر بادشاه بود . بفضائل و کمالات ممتاز بود . و بهکر را او مسخر نمود . و در سلک امرای چهار هزاری منتظم بود . و در سنه تسع و ثمانین و تسعمائة ، در ایام حکومت دهلي ، ودیعت حیات سپرد .

قلیج خان .

از امرای قدیم الخدمت این دولتست ، و امروز بمنصب وزارت منسوبست . و چهار هزار سوار دارد .

محمد صادق خان .

از صغر سن ، در خدمت حضرت خلیفه الهي بود . و از امرای چهار هزاریست . و مصدر خدمات شایسته شده ، بوکالت شاهزادهٔ شاه مراد سرفراز ست .

میرزا جاني بیگ ترخان .

حاکم تهته است ، در سلک امرای سه هزاری انتظام دارد . و احوال او در محلش گذشت .

اسمعیل قلي خان .

برادر خانجهانست و در سلک امرای سه هزار است .

اعتماد خان گجراتي.

از امرای عظیم الشان سلطان بهادر و سلطان محمود گجراتی بود. و بعد از فتح گجرات داخل دولت خواهان این درگاه شده؛ محل اعتماد شد، و از امرای چهار هزاری شده، در سنه نهصد و نود و پنج در گذشت.

رای رایسنگه.

راجه ولایت بیکانیر و ناگور ست. و از امرای چهار هزاریست.

شریف محمد خان.

برادر خان اعظم اتکه است. و امروز در سلک امرای منتظم شده، بحکومت غزنین، که وطن اوست، سرفرازست.

فخر الدین.

ملقب بنقابت خان. از امرای سه هزاریست، و در سنه نهصد و هشتاد و شش، در گجرات رحلت نمود.

حبیب علي خان.

سابقاً نوکر بیرام خان بود. در نهصد و هفتاد در گذشت.

شاه قلي خان محرم.

سابقاً نوکر بیرام خان بود، و در سلک بندهای درگاه منتظم گردید، و بمرتبه امرای رسید. مدت سی سال است که در سلک امرای سه هزاری رسیده، منتظم است. و بشجاعت و مردانگی انصاف دارد؛ و درین درگاه امروز بحکومت دار الخلافت آگره سرافراز ست.

محب علي خان رهتاسی.

چون سالها حکومت رهتاس داشت، برهتاسي منسوب شد. از امرای چهار هزاری بود، و بشجاعت و مردانگي متصف. و در سنه نهصد و نود و شش در گذشت.

معین الدین احمد خان.

خراسانی است. چند سال میر سامان بود.

اعتماد خان خواجه سرای.

از امرای سلیم خان بود. چون داخل دولتخواهان شد، بمرتبه امارت رسیده، حاکم بهکر شده، در سنه نهصد و هشتاد و پنج، بدست نوکران خود بقتل رسید.

رستم خان.

از صغرسن، در خدمت حضرت خلیفه الهي نشو و نما یافته، در سنه نهصد و نود، با جمعی از راجپوتان نواحی رنتمبور، که از درگاه گریخته باغي شده بودند، جنگ کرده کشته شد.

کمال خان ککهر.

پسر سلطان سارنگ، برادر سلطان آدم ککهر، در سلک امرای پنجهزاری انتظام داشت. در شجاعت و سخاوت از ابنای روزگار ممتاز بود. و در سنه نهصد و هفتاد و دو در گذشت.

طاهر خان میر فراغت.

از امرای جنت آشیاني بود؛ و درین درگاه نیز بمرتبه امرای دو هزاری رسیده در گذشت.

سید حامد بخاری.

در گجرات داخل دولتخواهان شد، و بمرتبه امرای دو هزاری رسیده ، در پر شور ، با افغانان جنگ کرده، شهادت یافت .

سید محمود خان بارهه.

بارهه عبارتست از دوازده موضعی که درمیان دو آب جون و گنگ قریب پرگنه سنبل واقعست . صاحب قبیله و جمعیت بود . و بشجاعت و شهامت درمیان اهل هند شهرت تمام داشت . بملازمت حضرت رسیده ، بمرتبه امرای چهار هزاری رسیده ، در نهصد و هشتاد و دو درگذشت .

سید احمد خان.

برادر سید محمود بارهه است ؛ و در سلک امرای منتظم ست ، و بشجاعت متصف بود . و در سنه نهصد و هشتاد و پنج در گذشت .

قرا بهادر خان .

از امرای عظیم الشان بود . و به پلهٔ امرائی چهار هزاری رسیده بود .

باقي محمد خان کوکه.

برادر ادهم خان بود . و در سلک امرای چهار هزاری انتظام داشت ؛ و در سنه نهصد و نود و دو فوت کرد .

سید محمد میر عدل.

از فحول علمای هند ست ؛ و در قصبه امروهه توطن داشت . بمنصب میر عدل رسیده ، بحکومت بهکر سرفراز شده ، آنجا ودیعت حیات سپرد .

معصوم خان فرنخودی .

پسر معین الدین احمد خانست . از امرای دو هزاری بود ، و احوال او در محلش مذکور است .

نورنگ خان .

پسر قطب الدین خان اتکه است ، و در سلک امرای چهار هزاری منتظم است . و امروز حکومت ولایت جونه گدهٔ دارد .

شاه محمد خان اتکه .

برادر خورد ، خان اعظم شمس الدین محمد اتکه بود ، در سلک امرای دو هزاری منتظم بود . در سنه نهصد و نود و هفت در گذشت .

مطلب خان .

پسر شاه بداغ خان بود ، و در سلک امراء دو هزاري منتظم بود ؛ و در سنه نه صد و نود و هفت در گذشت . *

شیخ ابراهیم .

، داماد و خواهر زاده شیخ سلیم سیکری والست ؛ و در سلک امرای دو هزاری انتظام داشت .

علی قلیخان اندرائی .

بمرتبه امرای دو هزاري رسیده ، فوت کرد .

تولک خان قوچین .

از امرای قدیم الخدمت ست . و در زمرهٔ ، دو هزاري منتظم است .

شاه بیگ خان کابلي.

سابقاً، نوکر میرزا محمد حکیم بود. و بعد از فوت میرزا محمد حکیم، بملازمت حضرت رسیده، خدمات شایسته از و بوقوع آمده. و الحال در سلک امرای سه هزاري انتظام دارد.

فتو افغان.

از امرای سلیم خان بود، و در ملازمت حضرت رسیده، از امرای دو هزاري شده، در گذشت.

بابو منکلی.

از طائفه افغانانست؛ و در سلک امرای هزاریست.

فتح خان فیلبان.

در صغر سن، فیلباني حضرت میکرد؛ و آخر بمرتبه امارت رسیده، در سلک امرای دو هزاری انتظام یافت؛ و در سنه نهصد و نود در گذشت.

سماجي خان مغول.

در سلک امرای دو هزاریست.

درویش محمد اوزبک.

در ابتدای حال نوکر بیرام خان بود؛ و در سلک امرای دو هزاری رسیده، در گذشت.

شهباز خان کنبو.

از امرای دو هزاریست، و امرو حکومت و بخشیگری مالوه دارد.

خواجهٔ جهان.

[1] مین الدین محمد نام داشت؛ خراساني بود. چند سال وکالت باستقلال داشت. و مصدر امور عظیم شد. و در سنه نهصد و هشتاد و سه در گذشت.

مجنون خان قاقشال.

از امرای کبار بود، و پنجهزار نوکر داشت.

محمد قاسم خان میر بحر.

از امرای قدیم این سلسلهٔ عالیشانست؛ و امروز، در سلک امرای سه هزاري انتظام دارد؛ و حکومت کابل متعلق باوست.

مظفر حسین میرزا.

بن ابراهیم حسین میرزا، دختر زادهٔ کامران میرزاست. وقائع او مذکور شده. و بعد ازانکه گرفتار شد، مدتی در قید ماند؛ و در آخر، شفقت جبلی حضرت او را نوازش کرده، بفرزندی سرفراز ساخته، بسبب وصلت سر او را بفلک الافلاک رسانیدند. و الحال در زمرهٔ امرای هزاري انتظام دارد. و مورد شفقت اثر ست.

راجه جگناتهه.

پسر رای بهاریست، و از امرای سه هزاریست.

راجه اسکرن.

از امرای سه هزاریست.

رای لونکرن.

از امرای دو هزاري بوده، در سنه نهصد و نود و یک، در گذشت.

مادهو سنگه .

برادر راجه مانسنگه ست، در پله امرای دو هزاریست .

غیاث الدین علی، آصف خان .

قزویني بود، و چند سال منصب بخشیگری داشت . در گجرات، در سنه نهصد و هشتاد و نه در گذشت .

پاینده خان مغول .

در سلک امرای دو هزاریست . و حکومت بلاد کهوره گهات دارد .

مبارک خان .

ولد کمال خان کهکهر، در سلک امرای یکهزاري انتظام دارد .

باز بهادر افغان .

که مدت چهار سال، در حکومت مالوه، اسم سلطنت بر خود رانده، و خطبه و سکه بنام خود کرد، آخر بملازمت این درگاه رسید ؛ در سلک امرای دو هزاري شده در گذشت .

میرک خان جنگجنگ .

از امرای قدیم بود، و در سنه نهصد و هفتاد و پنج درگذشت .

تردی خان .

ولد قیا خان گنگ . از جمله امرای دو هزاریست .

سید قاسم .

ولد سید محمود خان بارهه، از امرای دو هزاریست . و بشجاعت و مردانگي موصوفست ؛ و مصدر خدمات شایسته است . بحکومت پتن گجرات اشتغال دارد .

راجه کهنگار .

نيز در زمرهٔ امرای دو هزاري بود .

محمد حسين .

مخاطب بلشکر خان . سالها بخشي درگاه جهان پناه بود ، و بمرتبه امارت رسيده ، هزار نوکر داشت . و در سال نهصد و هشتاد و سه ، در جنگ داود افغان ، که بخانخانان منعم خان واقع شد ، زخمي شده ، چند روز ، بر بستر ناتواني افتاده ، از وجع و الم همان زخم در گذشت .

حسن خان تکريه .

و او را تکريه ، ازان سبب گويند ، که دران ايام ، که حکومت و حراست لاهور باو تعلق داشت ، حکم کرده بود ، که هندوان بر جامهٔ خود ، نزديک بدوش ، پيوند بدوزند ، و چون بزبان هندي پيوند را تکري ميگويند ، مشهور به تکريه گشت . داماد مهدي قاسم خان بود ؛ و در سلک امرای دو هزاري انتظام داشت ؛ و در سال نهصد و هشتاد و سه در گذشت .

جلال خان و سعيد خان کهکهر .

الحال ، هر کدام يکهزار و پانصديست .

اعتبار خان خواجه سرای .

از خدمتگاران قديم جنت آشياني بود . و در پله امرای دو هزاري رسيده ، در حکومت دهلي در گذشت .

خواجه طاهر محمد .

ملقب بتاتار خان ؛ مدتی ، در سلک وزرا انتظام داشت . و بمرتبه امارت رسيده ، در نهصد و هفتاد و پنج ، در حکومت دهلي وديعت حيات سپرد .

موته راجه.

از امرای هزار پانصدي ست ؛ حکومت جودهپور دارد.

مهتر خان خاصه خیل.

از امرای یکهزار و پانصدیست.

فرحت خان خاصه خیل.

از امرای دو هزاري بود.

صفدر خان خاصه خیل.

از امرای دو هزاري بود.

بهار خان خاصه خیل.

او نیز بر جرگه اینها بود،

رایسال کچهواهه.

در سلک امرای دو هزاري انتظام دارد.

رای درگه.

از امرای یکهزار و پانصدیست.

مقصود علي کور.

او نیز از نوکران بیرامخان بود ؛ و درین درگاه، بمرتبه امیری رسیده سپری شد.

اخلاصخان خواجه سرا.

در سلک امرای هزاري انتظام داشت ؛ و در حکومت دهلي، ودیعت حیات سپرد.

مهر علیخان سولدوز.

اولا، در سلک نوکران بیرامخان بود. بملازمت حضرت سرفراز شده، بمرتبه امرای هزار و پانصدي رسیده، در گذشت.

خداوند خان دکهني.

در زمرهٔ امرای هزار و پانصد انتظام داشت. و در سنه، نهصد و نود و پنج، در گجرات رحلت نمود.

میر مرتضی دکهنی.

در سلک امرای هزاریست.

حسن بیتي افغان.

در زمرهٔ امرای هزاری انتظام داشت؛ و در حادثه افغان سواد بجور رخت هستي بر بست.

نظر ابیگ، ولد سعید خان کهکهر.

در پله امرای یکهزاری انتظام دارد.

راجه گوپال.

در زمرهٔ امرای دو هزاري بود.

قیا خان صاحب حسن.

نیز بمرتبه امرای هزار و پانصدی رسیده رحلت نمود.

سید هاشم بارهه.

ولد سید محمود خان بارهه، در سلک امرائی رسیده، هزاری شد؛ و در نهصد و نود و یک، در جنگ سرکهج که خانخانان میرزا خانرا با سلطان مظفر گجراتي واقع شد، شهادت یافت.

رضوی خان .

مدتی بخدمت بخشیگری منصوب بود ; بمرتبه امرائی هزاري رسیده ، در گذشت .

راجه بیربر .

در سلک امرای دو هزاري بود ; و در حادثه افغانان سواد ، غائب شد .

شیخ فرید .

بخشي ست ، و در زمرهٔ امرای هزار و پانصدیست .

راجه سرجن .

راجه قلعهٔ رنتهنبور بود . قلعه را بعد از محاصره تسلیم دولتخواهان نموده ، در سلک بندگان درگاه منتظم گشت . و از جمله امرای دو هزاري بود .

جعفر بیگ .

برادر زاده غیاث الدین علي آصف خانست و مخاطب بآصف خان شده ، داخل بخشیان دو هزاریست .

راجه روپسي سراکی .

در پله امرای هزار و پانصدي بود .

فاضل محمد خان .

پسر میر محمد خان اتکه ، در سلک امرای هزار و پانصدي بود . و در ایام محاصره قلعهٔ احمدآباد گجرات ، که مخالفان گجراتي اعظم خانرا نموده بودند ، روزی ، از قلعه بر آمده ، با مخالفان جنگ کرده ، بشهادت رسید .

شاه قلي نارنجي.

در سلک امرای هزاریست.

شیخ محمد بخاري.

در سلک امرای دو هزاري رسیده بود، و در سنه نهصد و هشتاد و یک، در جنگ شیر خان فولادي، شهید شد.

لعل خان بدخشي.

از امرای کبار بود.

خنجر بیگ چغتا.

از امرای قدیم این سلسله است. و در فنون جزئیات علم و حکمت، خصوصاً در موسیقی ممتاز بود. و طبع نظمی داشت. و در باب اکهاره مثنوی مشهور دارد.

مخصوص خان.

برادر سعید خانست، و در سلک امرای دو هزار و پانصدي انتظام دارد.

ثاني خان.

از طائفه ارزال ست؛ اول قلندر بود، آخر بمرتبه امارت رسیده، طبع نظم داشت، و کافیه را نظم کرده است.

میرزا حسن خان.

برادر سید برکه، در سلک امرای کبار انتظام داشت.

جگت سنگه.

ولد راجه مانسنگه، دز سلک امرای یکهزار و پانصدي منتظم ست.

مرزا نجاتخان.

برادر مرزا حسين خان، بمرتبهٔ امارت رسيده، سپري شد.

علي دوست خان باربيگی.

از خدمتگاران جنت آشياني بود، و در ملازمت حضرت خليفه الهي، بمرتبه امرای يکهزاري رسيده، در لاهور فوت کرد.

سلطان حسين خان.

از امرای عاليمقدار بود.

خواجه شاه منصور شيرازی.

نويسنده، صاحب وقوف، کفايت شعار، معامله دان بود. و از بس رقت او، تمام امرا، باو ناخوش شدند. و خطی از زبان او، بجانب ميرزا حکيم ساختند، و آن بيچاره بقتل رسيد؛ چنانچه بمحل خود مذکور ست. چهار سال بمنصب وزارت، از روی استحقاق، اشتغال داشت.

سليم خان.

سرمور افغان در سلک امرا هزاري انتظام داشت.

سيد جهجو بارهه.

برادر سيد محمود بارهه بود؛ و بشجاعت، و شهامت، از اقران امتياز داشت.

دربار خان.

او پسر تکلو خان، قصه خوان شاه طهماسپ است. او نيز قصه خوان حضرت خليفه الهي بود. در کمال تقرب داشت، و در جرگه امرای هزاري بود.

حاجي محمد سيستاني.

در ابتدای، نوکر بیرام خان بود؛ و در آخر در سلک امرا منتظم گشت.

محمد زمان.

برادر مرزا یوسف. در سلک امرای هزاري انتظام داشت. و در ولایت گرهه بشهادت رسید.

خرم خان.

از امرای دو هزاري بود. و در گذشت.

محمد قلي توقبائي.

در زمرهٔ امرای هزاري منتظم بود.

مجاهد خان.

ولد مصاحب خان. جواني بود در نهایت شجاعت، و شهامت، و در پله امرای هزاري رسیده، در ولایت کونبلمیر بشهادت رسید.

سلطان ابراهیم اوبهی.

خال مؤلف کتاب، نظام الدین احمد؛ بزور شمشیر ولایت دامن کوه کمایون را، بتصرف در آورده، مصدر خدمات شایسته شده، بشجاعت و مردانگي، از امثال و اقران امتیاز داشت.

شاه غازي خان ترکمان.

در سلک امرای کبار بود.

شیرویه خان .

پسر شیر افگن بیگ ست ، که از امرای کبار جنت آشیاني بود ؛ و الحال ، در سلک امرای هزاري انتظام دارد .

کاکر علیخان .

در جرگه امرای هزاري بود .

نقیب خان .

پسر میر عبد اللطیف قزویني . در علم تاریخ یگانه است ؛ و در زمرهٔ ندمای مجلس ست ؛ و در سلک امرای هزاریست .

بیگ نورین خان .

در سلک امرای هزاري بود ، در گذشت .

قتلو قدمخان .

در سلک امرای هزاري بود .

جلال خان قورچي .

ندیم پیشه بود . همه وقت ، سخنان شیرین او ، باعث انتعاش خاطر حضرت خلیفه الهي مي شد . و در جرگه امرای هزاري ، انتظام داشت . و در ایامی ، که قلعه سواد محاصره بود ، بشهادت رسید .

شمال خان قورچي .

غلام حضرت خلیفه الهي بود ندیم . مشرب بود ، و در زمرهٔ امرای هزاري بود . در گذشت .

میر زاده علیخان .

پسر محترم بیگ . جوان مردانه، صاحب سلیقه بود . و در کشمیر بشهادت رسید .

سید عبد الله خان

از صغر سن، در خدمت حضرت بود . و بمرتبهٔ امرای هزاري رسیده، در کشمیر در گذشت .

میر شریف آملی .

که از موحدین وقتست ؛ و در تصوف سلیقه درست دارد . و در زمرهٔ امرای هزاری انتظام یافته، امروز در ولایت بهار است .

فرخ خان ولد خان کلان .

از خانزادان دودمان عالیشان است، و الحال در ولایت بنگاله است .

دولت خان سهاری نیازي .

در سلک امرای هزاري انتظام داشت . و در گذشت .

جعفر خان ترکمان .

بن قزاق خان . در وقتیکه قزاق خان، حاکم خراسان، بحضرت شاه طهماسپ باغی شده، بقتل رسید، او روی التجا، بدرگاه سلاطین پناه آورده، در زمرهٔ هزاري انتظام یافته، بعد از چند گاه باجل طبعي در گذشت .

رای منوهر.

بن رای لون کرن. از صغر سن در حجره شفقت حضرت خلیفه الهي نشو و نما یافته، در خدمت شاهزادهٔ کامگار سلطان سلیم بزرگ شد. خط سواد پیدا کرده، سلیقه شعر بهم رسانیده، میگوید؛ و توسني تخلص دارد.

شیخ عبد الرحیم لکهنوتی.

از بندهای قدیم الخدمت این درگاه است. در سلک امرا انتظام دارد.

میر ابو المظفر.

پسر اشرف خانست، و الحال بحکومت ولایت اوده، سرفراز ست.

رام سنگه.

پسر راجه اسکرن ست، و در سلک امرا منتظم ست.

رای پتر داس.

نویسنده هندي، و از طائفه کهتري است؛ و به پله امرائی رسیده؛ و امروز حکومت بلاد تهته دارد.

جانش بهادر.

در سلک امرائی ست.

محمد خان نیازي.

از طائفه افغانست؛ و به پله امرائی رسیده.

رامداس کچواهه.

از مقربان بارگاه، و استادهای درگاه است. همه وقت خدمت حضور دارد.

میر ابو القاسم.

ولد سید محمود، میر عدل، بمرتبه امارت رسیده.

خواجه عبد الحي.

میر عدلست، و بامارت رسیده.

شمس الدین حسین.

پسر اعظم خان کوکلتاش است. جوان قابل است، در سلک امرای هزاري انتظام دارد.

خواجه شمس الدین خافي انجو.

که الان بمنصب دیواني سرفراز ست. بدیانت، و شجاعت، و کارداني اشتهار دارد.

میر جمال الدین حسین.

از سادات شیراز ست. در جرگه امرای هزاریست.

شیخ عبد الله خان.

پسر شیخ محمد غوث ست. در سلک امرای هزاري انتظام دارد.

سید راجو بارهه.

از جمله امرای هزاریست .

میدنی رای چوهان .

در شجاعت ، و سخا ، از اقران خود امتیاز دارد ؛ و در سلک امرای هزاری منتظم است .

میر طاهر رضوی .

برادر میرزا یوسف خان ست ، و بشجاعت اتصاف دارد .

تاش بیگ کابلی .

در زمرهٔ امرا انتظام دارد ، و او هم در جرگه شاه بیگ است .

احمد بیگ کابلی .

جوان فاضل ، و مردانه است . و هفت صد سوار دارد .

شیر خواجه .

بشجاعت ، و شهامت اتصاف دارد . و از جمله امراست .

طاهر سیف الملوک .

پسر شاه محمد سیف الملوک است ، که حکومت غرجستان ، از بلاد خراسان داشت . و بحکم شاه طهماسپ ، بقتل رسید . الحال بمرتبه امارت رسیده ، در بنگاله است .

محمد قلی ترکمان .

بمرتبه امارت رسیده . باحمد بیگ هم جرگه است .

نوخته بیگ کابلی .

جوان مردانه است ، و باحمد بیگ هم جرگه است .

میرزا علی علم شاهی .

برادر علم شاه ست ، جوان مردانه ، و صاحب شمشیر است .

وزیر جیمل .

از امرای قدیم الخدمت است .

بهوج ، ولد رای سرجن .

در پله امرای هزاریست .

میر ابو القاسم نمکی .

در زمرهٔ امرا است ، و حکومت بهکردارد .

بختیار بیگ ترکمان .

حکومت سویستان دارد ، و در سلک امرا منتظم ست .

امیر صدر جهان .

از سادات قنوج است . و صدر الصدور هندوستانست ، و بفضائل و کمالات موصوفست .

حسين بيگ .

شيخ عمريست ، و در سلک امرا انتظام دارد ، و مورد مراحم شاهنشاهيست .

شادمان .

پسر اعظم خان ، در پله امارت رسيده .

راجه مکتمن .

بهادوريه ، در سلک امراست .

باقي سفرچي .

پسر طاهر خان ، مير فراغتست . در سلک امرا انتظام دارد .

فريدون برلاس .

پسر مير محمد قلي خان برلاس ، در زمرهٔ امرا منتظم است .

بهادر خان قوردار .

از افغانان ترين . و بشجاعت موصوف است ، و بامارت رسيده .

شيخ بايزيد چشتي .

نبيره شيخ سليم چشتي است . جوان سليم النفس و پسنديده اطوار ست ، و در پله امارت رسيده .

پوشيده نماند ، که هرکس ازملازمان درگاه ، که پانصد نوکر دارد ، اطلاق امارت ، و امرائی برو نمموده ، و هرکس که مذکور شد ، مرتبه او از پله امارت بالا ست .

ذکر علما، و فضلا، که در ایام سلطنت حضرت خلیفه الهي

در سواد اعظم هند بوده اند، و از دیگر بلاد بدرگاه خلائق پناه آمده اند.

امیر فتح الله شیرازی.

در سنه نهصد و نود، موافق بست و شش الهي، از دکن بملازمت رسیده، مشمول مراحم خسروانه گشت، و حسب الحکم، مامور شد، تانکه باتفاق وزرا، به تفتیح مهمات عمال و اشتغال دیوانی بپردازد، و چند سال، باین خدمت، سرفراز بوده بخطاب عضد الدوله شرف اختصاص یافت. دانشمند متبحّر بود، و در فنون علم عقلي، و نقلي از علمای خراسان، و عراق، و هندوستان امتیاز داشت. و در زمان خود در کل عرصه عالم، مثل و قرین خود نداشت. و در علوم غریبه، از نیرنجات، و طلسمات نیز، بهره مند بود، چنانچه اسیای بر ارابه ساخت، که خود حرکت میکرد، و آرد میشد؛ و آئینه ساخت، که از دور و نزدیک، اشکال غریبه مرئی میگشت. و بیک چرخ دوازده بندوق سر میشد. و در سنه سبع و تسعین و تسعمائة، در کشمیر بعالم بقا خرامید.

امیر مرتضی شریفی.

که از نبایر امیر سید شریف جرجاني بود، و در سنه نهصد و هفتاد، موافق هشتم سال الهي، بهندوستان آمده، از عطایات خسروانی بهره مند گشت؛ و در دهلي مدفون گشت. علوم عقلي خوب دانستي و اقسام ریاضیات، و حکمت درس گفتی، و تاریخ فوت او، علامه ز عالم رفت، یافته بودند.

ملا سعید سمرقندی.

در نهصد و هفتاد، بهندوستان آمده، بمراحم بادشاهانه ممتاز گشت از فحول دانشمندان عصر خود بود.

شیخ ابو الفضل.

خلف صدق شیخ مبارکست. در جمیع علوم، متبحر عظیم دارد. و مظهر جلائل اخلاق، و شرائف اوصاف است و کمالات کسبی، و و هبی، او از سرحد و حصر برونست. امروز، روزگار را باو افتخارست. قدوه مقربان حضرت خلیفه الهي، و اعتماد دولت، رکن سلطنت، و صاحب نفس قدسي، و ملکات ملکي ست. تصنیفات شریفة دارد، و کتاب اکبر نامه، که وقائع و فتوحات حضرت خلیفه آلهي را بعبارت نثر فارسي، که کار نامه معاني تواند بود، با تمام رسانیده. دیگر تصنیفات، مثل عیار دانش، و رساله اخلاق، وغیره دارد.

ملا علاء الدین.

مدتی، بتعلیم حضرت خلیفه آلهي اختصاص داشت. از علمای کبار وقت خود بود.

ملا صادق حلوائي سمرقندی.

از مکه بملازمت رسیده، چند سال، در هندوستان بوده، بکابل رفت و چند سال، در کابل، بافاده اشتغال داشت. و میرزا محمد حکیم را درس میگفت. و الحال در سمرقند ست.

میرزاده مفلس سمرقندی .

از دانشمندان ماوراء النهر بود . در سنه نهصد و هفتاد و نه ، بهندوستان آمده ، سه سال در مدرسه خواجه معین الدین درس میگفت ؛ و بمکه رفته مدفون شد .

حافظ تاش کندی .

که در ماوراء النهر ، بحافظ کومکی اشتهار دارد . و از کبار علماء ماوراء النهر ست . از علوم عقلي ، و نقلي ، از اقران امتیاز داشت . در سنه نهصد و هفتاد و هفت ، بهندوستان آمده ، بعنایات خسرواني ، مباهی گشت . و خرج راه مکه گرفته ، سفر حجاز اختیار کرد .

ملا عبد الله سلطانپوری .

که حضرت جنت آشیاني ، اورا بخطاب مخدوم الملک ، از دیگر علما امتیاز داده بودند . در علم فقه و نقلیات ، گوی سبقت ربوده . و از دولت حضرت خلیفه الهي ، صاحب جمعیت و مال شد . چنانچه بعد از فوت او ، سه کرور زر ، از خزانه او بر آمده . در وقت مراجعت از مکه ، در احمد آباد گجرات فوت کرد .

شیخ عبد النبی .

دهلوی بود ، از نبایر شیخ عبد القدوس . حضرت خلیفه آلهي اورا نوازش کرده ، صدر الصدور ساختند . و مدت ده سال واثق و فائق مهمات صدارت کل ممالک محروسه بود .

قاضي جلال الدين سندی .

که بمنصب اقضي القضات ، عروج نموده بود . علم نقلي خوب دانستي ، و عقليات را فی الجمله میدانست . بدیانت و امانت اتصاف داشت .

قاضي صدر الدين لاهوري .

علوم نقلي و عقلي ، نيكو دانستي ؛ و چند سال قضای لاهور داشت ،

قاضي طواسی .

از علمای وقت ، خصوصاً از قضات عصر ، بدیانت و صلاح ضرب المثل بود . و مدتها اقضي القضات درگاه خلایق پناه بود .

ملا محمد یزدی .

از شاگردان رشید ملا میرزا جان بود . و در علوم عقلي از اقران خود ممتاز بود . علم تاریخ نیکو دانستی در نهصد و هشتاد و چهار ، از شیراز آمده ، بعنایت بادشاهانه اختصاص یافت ؛ و در سنه نهصد و نود و هشت فوت کرد .

ملا اسحاق كاكو لاهوری .

از فحول علمای هند ست . و بفقر ، و قناعت ، او توکل ، از امثال و اقران ممتاز بوده . عمر او بصد رسیده بود .

ملا جمال خان مفتي دهلوی .

از دانشمندان وقت بود . در منقول متبحر داشت . و بقدری ، در معقول نیز غور نموده . عمرهای بدرس مشغول بود .

میان حاتم سنبلي .

از فحول علمای وقت بود . سالها بافاده اشتغال مینمود ، و اکثر کتب متداوله را یاد داشت .

میان احمدی .

دانشمند امیتهی وال ، عمرها بافاده اشتغال مینمود ، و اکثر کتب متداوله از یاد درس گفتی . صاحب صلاح ، و تقوي ، و ریاضت بود .

ملا سعد الله لاهوری .

از کبار علمای وقت بود ، و بروش ملامیه سلوک مینمود .

ملا منور .

از دانشمندان وقتست . و سالها بافاده اشتغال نموده .

ملا شیخ احسین بغدادی .

بعلوم عقلي و نقلي ، و اقسام حکمت ، از ریاضي ، و طبیعی ، و الٰهي آراسته . سالها از دهلي درس گفت . و سفر حجاز را اختیار کرد .

ملا شیخ حسن تبریزی .

دانشمند بود ، و سالها درس گفت .

سید ولي .

از علمای دهلی بود .

ملا بایزید

دانشمند دهلوی بود.

قاضي یعقوب مانکپوری

سالها اقضي القضات بود، و بقاضي فضیحت خویشي داشت.

شیخ بهاء الدین.

مفتي آگره، از علمای وقت؛ بصلاح و تقوی، امتیاز داشت.

شیخ ابو الفتح

مفتي اگره بود.

قاضي ناصر.

قاضي آگره بود.

قاضي صوفي

از قضایات لاهور، بدیانت، و تقوی ممتاز بود.

ملا الهداد لنگر خانی لاهوری

همه وقت درس میگفت.

سید محمد میر عدل

از پرگنه امروهه بود و بمرتبه امارت، و حکومت رسید. و مدتها، میر عدل بود. و چند سال ولایت بکهر، در جاگیر او بود، و انجا در گذشت.

ملا اسمعيل عرب

دانشمند . محدث و مفسر بود .

ملا مقيم .

مدرس ، چند سال در دهلي بافاده مشغول بود .

ملا غلام علي كور .

ملا خواجه علي ما وراء النهرى .

ملا حسن علي موصلى .

در معقول ، و حكمت و رياضي صاحب فن بود . از هند بديار موصل رفت .

ملا جمال لاهورى .

كه امروز بافاده اشتغال دارد .

قاضي غضنفر سمرقندى .

سيد ، دانشمند ، و بانواع فضائل آراسته بود . چند سال اقضى القضات ولايت گجرات بود ، و ازانجا بمكه رفت .

قاضي بابا خواجهٔ .

كه الحال قاضي اجين ست ، و علوم عقلي و نقلي ميداند .

ملا حميد مفسر سنبلى .

صوفي مشربست . و تفسير نيكو ميداند .

ملا حاجي كشميري .

که امروز در دهلي ، بافاده مشغولست ؛ و علوم نقلي ، و عقلي ، ميداند .

ملا يعقوب كشميري .

مولويست ، شعر نيز ميگويد ، و معما و فنون شعر ميداند .

حاجي ابراهيم آگره .

عالم و عابد و متقي بود .

حاجی ابراهیم سرهندی

علوم نقلي ميدانست .

ملا ويش گواليارى .

در علوم حکمت و رياضي و نجوم ممتاز بود .

ملا شاه محمد شاه آبادی .

که علوم عقلي ، و نقلي ورزيده ؛ در رياضى ، و نجوم ، مناسبت تمام دارد .

ملا عبد الحق حقي .

که امروز در دهليست ، و اقسام علوم ورزيده ؛ و زبان شعر دارد . و در لباس صوفيه ميگذراند .

شيخ حميد .

محدث ، از اهل صلاح و تقوي ست . و در احمد آباد ميباشد .

ملا موسي سندی .

در احمد آباد بود ، و بتقوي و رياضت ، اتصاف داشت .

ملا عبد الرحمن بوهره .

در احمد آباد ميباشد .

ملا الهداد امروهه .

مرد خوش فهم ملامية مير مشرب بود .

ملا الهداد سلطانپوری .

از شاگردان مخدوم الملک است .

ملا عالم گل بهاری کابلي .

خوشطبع ، و شگفته ، و بی قيد بود ، و شعر ميگفت . کتابی در تاريخ ، مشتملبر احوال حکام ، و علما ، و شعرا ، نوشته ، و فوايح لاولايه نام کرده است .

قاضي خان بدخشي .

در سلک امرا انتظام يافت . علوم عقلی و نقلي نيکو ميدانست ، و در زبان تصوف ممتاز بود .

میر صدر جهان .

از علما ست ، و مدتی مدید مفتی بوده ؛ و حالا صدر الصدور ست. طبع نظم هم دارد .

ملا بایزید .

مفتی لاهور است .

ملا عبد الشکور .

لاهوریست .

میر عبد اللطیف قزوینی .

که سید ، و فاضل ، و مورخ ، و صاحب صلاح ، و تقوی بود .

ملا میر کلان هریوی .

دانشمند تبحر ، و از اهل صلاح . و عمر او بهشتاد رسید ، کد خدا نشد . چون از و پرسیدند ؛ گفت از ملاحظهٔ آنکه ، شاید برضای والدهٔ سلوک ننماید کد خدا نشدم . سالها در آگره بافاده مشغول بود .

ملا عبد القادر .

اخوند حضرت خلیفه الهي . سالها بافاده گذرانیده ، در آخر سفر حجاز اختیار کرد .

قاضي حسن قزوینی .

بفضائل صوری آراسته است .

ملا حبیب .

دانشمند مدرس است، و سر آمد شوریدها و اراستها ست .

ملا اسمعیل مفتي .

لاهوری بود .

ملا ابو الفتح لاهوری .

در ورع و تقوی ممتاز بود .

ملا عبد الرحمن لاهوری .

ملا عبد الجلیل لاهوری .

برادر ملا ابو الفتح است . و از مفتیان روزگار بود .

ملا علي کرد .

از علوم عقلي بهره تمام داشت ؛ و از ولایت کردستان، بهند آمده، در گذشت .

ملا عثمان سمانه .

الحال در سلک سپاهیان انتظام یافته، بعمل پرگنات مشغولست.

ملا سلطان تانیسری .

سالها بافاده گذرانیده .

ملا امام الدین .

مدرس لاهوری .

شیخ معین.

نبیرهٔ ملا معین واعظ؛ سالها در لاهور گذرانیده، ودیعت حیات سپرد.

قاسم بیگ تبریزی.

در عقل امتیاز دارد، و در سلک امرا منتظم است.

سید نعمت الله لاهوری.

شیخ نورالدین کنبو لاهوری.

ملا عبد القادر بداونی.

همه عمر در خدمت حضرت خلیفه الهي گذرانیده، متصف بفضائل و کمالاتست. در علم صوفیه، و تاریخ، و فنون اشعار مهارت تمام دارد. و چند کتاب تصنیف کرده. بعضی کتب هندی را به فرموده حضرت خلیفه الهي ترجمه کرده، فارسي ساخته.

شمس خان کنبو لاهوری.

ملا هاشم کنبو.

علم عقلي، و نقلي میداند.

قاضي نور الله ششتری.

امروز، بقضای لاهور مشغولست. و بدیانت، و امانت، و فضائل، و کمالات اتصاف دارد.

ملا عثمان قاری .

بزهد، و مجاهده ممتاز بود. سالها، در گجرات، بافاده اشتغال داشت .

سید یاسین سرهندی .

از شاگردان میان وجیه الدین است .

ملا قاسم واحد العین قندهاری .

در علوم عقلي، و نقلی، درس گفتی .

ملا عبد السلام لاهوری .

فحول علماء لاهور بود .

ملا بده لنگاه .

دانش مند منیجر و زاهد وقت بود .

ملا حسام الدین سرخ لاهوری .

بر خلاف علماء لاهور، علوم عقلي را نیز نیکو دانسی، و بسیار متقي بود .

ملا اسمعیل اوده .

از فحول علماء ، و مفتي ، و محدث بود .

ملا الهداد لکهنوی .

بزهد و تقوی اشتهار دارد .

سید محمد کوپامو.

قاضي عثمان بنالي سندی.

از فحول علماء، بزهد و تقوی ممتاز است، و در دهلي میباشد.

مخدوم جهان سندهي.

در سویستان است. از فحول علماء، و بزهد و تقوی ممتاز است.

شیخ بهلول دهلوی.

شیخ تاج الدین دهلوی.

میر عبد الاول دکهنی.

جامع جمیع علوم بود.

ملا جمال مدرس، ملتاني.

ملا عثمان بنگالي.

میر منیر.

در سلک سپاهیان انتظام درد.

میر عبد الحی صدر.

خراسانی بود؛ و حضرت جنت آشیاني اورا، صدر الافاضل ساخته بودند. سالها، در خدمت حضرت خلیفه الهي بود.

ملا تقی الدین ششتری .

علوم عقلی و نقلی نیکو میداند ؛ و در ملازمت حضرت خلیفه آلهي ، مورد مراحم شاهنشاهیست .

شیخ فرید بنگالی .

دانشمند ، متبحر ، و متقي ، و محدث ، و از اهل وجد ، و ذوق بود .

شیخ تاج الدین دهلوی .

از مریدان شیخ مان پاني پتی ، و متصوف بود .

ذکر مشائخ هندوستان ،

که این فقیر ، اکثر ایشانرا ملازمت نموده ، و زمان حضرت خلیفه الهي را دریافته اند .

شیخ سلیم سیکری وال .

از مشائخ وقت ؛ بریاضت ، و مجاهده ، امتیاز داشت . و صاحب کرامت ، و خوارق و عادات جلیله بود . و بست و چهار حج بجا آورده ؛ و باز سفر حجاز نموده یکبار پانزده سال در مکه اقامت داشت . حضرت خلیفه الهي شهر فتحپور را ، بتقریب آن بزرگوار ، چند سال تختگاه ساختند . در نهصد و هفتاد و نه ، برحمت حق پیوست .

شیخ نظام الدین امیتهي وال .

صاحب کمالات صوری و معنوي بود . و در ریاضت ، و مجاهدات رتبهٔ عالي داشت . و بر سجاده مشیخت ، و ارشاد متمکن بوده ، هدایت طالبان مینمود . بعالم بقا خرامید .

شيخ محمد غوث.

برادر شيخ بهلولست؛ دعوت اسما دانستي؛ در لباس شيخي، كمال جاه، و مرتبه داشت. حضرت خليفه الهي را با و حسن ظن بسيار بود؛ چنانچه يک كرور وظيفه، بشيخ داده بودند.

خواجه عبد الشهيد.

نبيرهٔ خواجهٔ ناصر الدين عبيد الله احرارست؛ بغايت بزرگ، و صاحب كمالات انساني بود. مدت بيست سال، در هندوستان بود. و حضرت خليفه آلهي، پرگنه جماري را، در وجه وظيفه او مقرر داشته بودند. قريب دو هزار كس، فقرا و مستحقين، بوسيله خواجه اوقات ميگذرانيدند. چون وقت ارتحال قريب رسيد، عازم سمرقند شدند؛ و ميگفتند كه استخوان خود را، ميبرم؛ و بعد از رسيدن بشش روز در سمرقند رحلت نمودند.

شيخ مبارک ناگوری.

از فحول علمای روزگار، و مشائخ كرام بود. در توكل شانی عظيم داشت. در مبادی احوال، پيش خطيب ابوالفضل كازروني، و مولانا عماد طارمي، در گجرات، كسب علوم نموده بود. و در آخر عمر، تفسيری نوشته عربي مشتملبر چهار مجلد، موسوم بمنبع العيون، قريب تفسير كبير، و بغير آن نيز، مولفات شريفه دارد. قريب به پنجاه سال، در دارالخلافت آگره. بافاده، و افاقه. گذرانيده، و از ايات كمالات او، فرزندان صاحب كمال اند، كه فخر روزگار توانند بود. مثل علامي شيخ ابوالفضل، و ملک الشعرا شيخ ابوالفيض فيضی، و شيخ ابوالخير وغيرهم. ميفرمودند، كه اسمای فرزندان را، برونق مسميات داشتهام. و در شهر ذيقعده، سنه احدی و الف، در لاهور برحمت حق در پيوست. و شيخ كامل و فخر المكمل تاريخ اوست.

شیخ ادهن جونپوری .

صاحب کمالات معنوي بود؛ و سالها ارشاد طالبان نمود .

شیخ بیخودی سنبلی .

بصفای باطن ، و کمال معنوي اشتهار داشت .

میان وجیه الدین گجراتی .

مدت پنجاه سال ، بر جادۂ ارشاد ، و هدایت متمکن بود . بفقر ، و فاقه و توکل گذرانیدی ؛ و همه وقت ، درس گفتی ؛ و علوم نقلی و عقلی ، خوب دانستی . صاحب تصانیف شریفه است . بر اکثر کتب علمی ، شروح و حاشیه نوشته .

شیخ الهداد خیر آبادی .

صاحب ارادات ، و حالات بود . سالها ، ارشاد طالبان نمود .

شیخ نظام نارنولي .

سالها بر جادۂ مشیخت ارشاد طالبان نمود .

شیخ جلال تانیسری .

صاحب معارف ، و حالات ، و مورد کمالات صوری ، و معنوي بود ، و سالها بارشاد طالبان ، اشتغال داشت .

شیخ داؤد جهني وال .

صاحب ذوق ، و سماع ، و وجد و ذکر بود . سالها بر مسند ارشاد ، هدایت طالبان نمود .

شیخ موسی آهنگر.

که بکشف، و کرامات اشتهار دارد؛ در اوائل سلطنت حضرت خلیفه الٰهي در گذشت؛ و در لاهور مدفونست.

شیخ نعمت الله گجراتی.

صوفي مشرب، و حلیم طبیعت بود.

شیخ عبد الغفور اعظم پوری.

سالها، در پرگنه اعظم پور، بارشاد طالبان گذرانید.

شیخ یوسف هرکن.

مجذوب لاهوری، که بمکاشفه مشهور و معروف بود.

شیخ رحمت الله.

برادر شیخ حمید محدث صاحب حالات صوری، و معنوي بود. و چون در گجرات بیمار شد، در سنه نهصد و نود و پنج، عزیمت مکه نموده، آنجا فوت شد.

شیخ عبد الله بداوني.

که در اصل هندو بوده است؛ و در وقت خواندن گلستان، چون بنام پیغمبر رسیده، از اوستاد پرسید، که این چه کس است، و اوستاد پارهٔ بیان از مناقب آنحضرت نموده و بشرف اسلام مشرف گشته؛ بعلم و فضل، موصوفست؛ و بورع، و تقوي، معروف.

شیخ طاها.

از خلفای شیخ سلیم است، و در گجرات میبود.

شیخ ماه.

از خلفای شیخ ادهن است، و سالها در گجرات بود؛ و همانجا در سنه نهصد و نود و چهار، فوت کرد.

شیخ عبد الله سهروردی

در گجرات بود.

شیخ کپور.

مجذوب، در گوالیار میبود. و عوام هند را، عقیده طرفه است، در باب او.

میر سید علاء الدین اودهني.

از بزرگان وقت بود؛ بکمالات انساني اتصاف داشت؛ این بیت بخاطر ایشان رسید. * بیت *

ندانم انگل خود رو چه رنگ و بو دارد؛
که مرغ هرچمنی، گفت و گوی او دارد.

شیخ اله بخش گده مکتسر.

خالي از جذبه نبود.

سید صالح فتح پوری.

که بفتح پور میوه، اشتهار دارد و نیز خالي از جذبه نبود.

سید احمد مجذوب عیدروسي .

که امروز، در بروج است ؛ و خوارق بسیار ازو دیده شد ؛ و صاحب مکاشفه است .

سید جلال قادری اگروی .

از بزرگان وقت بود ؛ این فقیر، چند سال ، بایشان همسایگي داشت .

شیخ کبیر ملتاني .

از قبایر قطب الواصلین ، شیخ بهاء الدین ذکریا . در ابتدای حال ، شرب خمر نمودي ، و ارتکاب اقسام ملاهي کردي . چون بخدمت حضرت خلیفه رسید ، تربیت یافته ، تارک شد و روش آبای کرام گرفت .

شیخ حبیب الله صوفي .

صاحب حال بود .

شیخ ابواسحاق مهرنگ لاهوری .

اهل لاهور را ، باو عقیده کشف و مشاهده است .

سید مبارک الوری .

خالي از جذبه نیست ، و از ارباب ریاضت است .

شیخ کمال الوری .

خلیفه و خویش شیخ سلیم است .

شیخ ماکهو آگره .

مجذوب بود ؛ و سخنان غریب ، که انکشاف باطن ازان شدي ، از و بسیار واقع میشد .

شیخ علاء الدین آگره .

او نیز مجذوب ، و صاحب کمال بود .

سید مبارک گوالیری .

از نشاء جذبه بهرۀ مند بود . روزی شخصی در حالت غلبان حال ، ازو پرسید ، که چه حال دارید؟ بزبان هندی گفت ؛ که جي سب لاگي هی یعنی جانور ، نو آمده را ، که چشم دوخته مي آورند ، و چون دو سه روز میگذرد ، و او را ، اندکی انسي بهم میرسد ، اندکی از چشم او وا کند ، و آهسته آهسته ، اندک اندک ، چشم او را ، واساخته ، آشنائی سازند . انگه اندکی از چشم او وا ساخته باشد ، باین عبارت اطلاق کنند .

شیخ خلیل افغان .

شیخ خواجه خضر بختیار .

سالها ، در آگره بود . و باز ، و جره ، بسیار داشت . و اسباب نداشت . اکثر اوقات شکار کردی ، و طعام همه وقت در مطبخ او موجود بودی ؛ و اگر در روزی ، چند کس مي آمدند ؛ و هریک جدا جدا مي آمدی ، بهرکس طعام تازه آوردی ؛ و بفقرا ، و مساکین خیرات کردی ؛ بعضی گمان کیمیا ، باو داشتند ، اما نه چنان بود .

شیخ منور آگره.

مجذوب، سالک بود؛ و بفقر، و توکل گذرانیدی؛ و امرارا مرید گرفتی.

شیخ حسین.

خلیفه شیخ خوارزمي. درویش صفا کیش، و صاحب وجد، و حال بود. سالها در آگره گذرانید.

شیخ حاجي احمد لاهوری.

شیخ احمد حاجی پولادی.

مجذوب سندی.

شیخ جلال حجام سندی.

شیخ بهنک کاکوری.

شیخ محمد عاشق سنبلی.

شیخ عبد العزیز دهلوی.

صاحب مکارم اخلاق بود.

شیخ مصطفی دریا بادی.

شیخ حسین اودهه.

شیخ حمزه مجذوب.

شيخ ابن امروهه.

شيخ قيس خضرابادي.

شيخ عبد الكريم سهارموسي

شيخ ركن الدين.

والد شيخ عبد القدوس، گنگوه.

شيخ حبيب لاهوری.

شيخ سعدی کاکوری.

شيخ حامد ملتاني گيلاني.

شيخ پياره كوريه.

شيخ محمد جبيه.

ملا طاهرسي.

محدث، گجراتي.

شيخ نصير كيماگر هندوي.

شيخ ذكريا اجودهي دهلوی.

شيخ عبد الكريم پاني پتی.

شيخ تاج الدين لكهنوی.

شیخ ابوالفتح گجراتی.

شیخ بهاء الدین مجذوب، سنبلی.

شیخ برهان الدین کالی وال.

از مشائخ وقت، بوجد، و حال، و زهد، و تقوی یگانه وقت بود.

شیخ محمد بهکاری.

در اصل، از ولایت بهار است. پدر او از امرا بوده. در عنفوان جواني، او را وسوسه شده، و سیر بلاد ایران کرده، در بغداد طالب علمی نموده، در مکه حدیث خوانده، مدت چهل سال، در پتّن نهرواله ارشاد طالبان نمود. در تصوف تصانیف دارد.

شیخ وجیه الدین گجراتی.

معاصر میان وجیه الدین ست. در توکل، و فقر شاني عظیم داشت؛ و اهل آندیار، باو اعتقاد ولایت دارند. در سنه نهصد و نود و پنج، در گذشت.

پوشیده نماند، که در ایام دولت، این بادشاه، حقائق آگاه، ازین طایفه در بلاد هند، بسیار بودند، و هستند. که این کتاب تفصیل اسامي ایشان را بر نیاید. و تبرگا، جمعي را، که اکثر اهل روزگار، بر بزرگي ایشان اعتقاد دارند؛ و این بیچاره، خدمت اکثر ایشانرا دریافته و به بزرگي عقیده دارد، یاد کرده شد.

ذکر حکما.

حکیم الملک.

علم حکمت، و دیگر علوم، و طب دانستي. نام او شمس الدین محمد ست. حضرت خلیفه الهي خطاب حکیم الملکی دادند. در آخر، عمر بزیارت حرمین رفت؛ و آنجا فوت شد.

حکیم سیف الدین.

شجاعی تخلص. چند سال در هند بوده، باز بولایت رفت.

حکیم زنبل شیرازی.

از مقربان درگاه عالي بود.

حکیم مصری عرب.

صاحب علم و عمل طبابت ست؛ و عمریست که طبابت میکند. و درین فن رتبه عالي دارد؛ و صاحب مکارم اخلاق، و محامد اوصافست.

حکیم عین الملک شیرازی.

در علم کحل، رتبه عالي دارد. و صاحب مکارم اخلاقست.

حکیم مسیح الملک شیرازی.

تربیت یافته حکیم نجم الدین عبد الله بن شرف الدین حسین بود. و صاحب مکارم اوصاف بود.

حکیم علي .

خواهر زادهٔ ، حکیم الملک . بفضائل مکتسبه ، موصوفست ؛ و بمعالجهٔ مرضی مشغول بود ؛ و از مقربان درگاه عالیست .

حکیم ابو الفتح گیلاني .

که در خدمت حضرت خلیفه الهي ، تقرب تمام یافته بود ، بحدت فهم وجودت طبع ، و دیگر کمالات انساني امتیاز داشت . و در سنه نهصد و نود و شش ، در گذشت .

ملا میرم سلیمان .

از ما وراء النهر بود . بحداقت و سلامت نفس ، موصوف بود .

حکیم جلال الدین مظفر اردستانی .

الحال در خدمت حضرتست .

حکیم احمد تتوی .

جامع فضائل بود . در عرب ، و عجم ، سیر کرده بود ، و انبساط طبع داشت .

حکیم حسن گیلاني .

صاحب اخلاق حمیده است .

حکیم همام .

برادر حکیم ابوالفتح است ؛ بفضائل ، و کمالات آراسته ست .

حکیم فتح الله شیرازی .

مهارت در طب علمی و عملی دارد .

حکیم لطف الله گیلانی .

بحذاقت اتصاف داشت ؛ در ملازمت مریم مکاني بود .

ملا میر طبیب .

هروی بود . نبیرهٔ عبد الحي هروی متبرک بود .

مهادیو طبیب .

هندوستاني .

ملا شهاب الدین .

حکیم گجراتي ، خالي ازفضیلت نبود .

شیخ بهینا .

بن شیخ حسن پاني پتي . در جراحت دستی تمام دارد ، و در معالجات فیل از غرائب است .

درکه بل طبیب .

ابی طبیب .

حکیم احمد گیلاني .

شاگرد حکیم الملک .

ملا قطب الدین .

کحال ، در جراحي دستگاه عظیم داشت .

بیارچو .

امروز ، در جراحي و کحالی ممتاز است .

بهیرو هندوی .

جراح در وادی خود امتیاز داشت .

چندرسین .

هندوی جراح ، نیز باو قریب بود .

ذکر شعرائیکه در ایام سلطنت خلیفه الهی .

در هندوستان صاحب تخلص دیوان بودند ؛ و نیز هستند .

ملا غزالی .

مشهدی ، چند سال ، در پیش خانزمان بود . و چون خانزمان بقتل رسید ، در خدمت حضرت خلیفه الهي میگذرانید . چند کتاب مثنوي ، و دیوان شعر دارد ؛ و کلیات او قریب صد هزار بیت میگویند . در زبان تصوف ، مناسبت تمام داشت . * شعر *

شوری شد . و از خواب عدم دیده کشودیم ؛
دیدیم که باقیست شب فتنه ، غنودیم .

ما ز مرگ خود نمي ترسیم، اما این بلاست؛
کز تماشای بتان، محروم میبـاید شدن.
چرخ فانوس خیال، و عالمی حیران درو؛
مردمان، چون صورت فانوس سر گردان درو.
خفتگان خاک یکسر کشتهٔ تیغ تو اند؛
هیچ دخلی نیست، شمشیر اجل را درمیان.
بحریست ضمیـر من که گوهـر دارد،
تیغست زبـان مـن کـه آذر دارد؛
صـور قلـم نفخـهٔ محشـر دارد،
مـرغ ملکـوتم سخنـم پـر دارد.

ملا قاسم کاهي.

بفضائل، و کمالات موصوف بود؛ و در علم موسیقي تصنیفات دارد، و صوت و عمل بسیار بسته. و در کمال بی تعلقی، و آزادگي میگذرانید. مدت صد و بیست سال عمر یافت؛ و جواب بوستان گفته؛ و دیوان اشعار دارد؛ و ازانجمله است؛ * شعر *

چون سایه همرهیـم، بهر سو روان شوی،
باشد که رفته رفته، بمـا مهربان شوی.
چون ز عکس عارضش آئینه برگ گل شود،
گر دران آئینه طوطي بنگرد، بلبل شود.
مرغ تا بر فرق مجنون پر زدن اغاز کرد،
آتش سودای لیلی بر سر او تیز کرد.

خواجهٔ حسین مروی .

در اصل وزیر زاده است . کسب علوم نموده، بادراک عالي، وحدت فهم ، از اقران امتیاز داشت . سالها، در خدمت جنت آشیاني ، همایون بادشاه بود ؛ و قرب تمام داشت . از مجلسیان بهشت آئین بود ؛ ازو ست - * بیت *

آنم که ممالک سخن ملک منست ،
صراف خرد صیرفی ملک منست .
دیباچهٔ کن ، ز دفتر من ، ورقی ست ؛
اسرار دو کون ، بر سر کلک منست .
محبتی که مرا با تو هست ، میخواهم ،
همي تو داني ؛ و من دانم ، و خدا داند .

قصیده گفته، که مصرعهٔ اول ، جلوس حضرت خلیفه آلهي ، و مصرع ثاني تاریخ ولادت با سعادت ، شاهزادهٔ سلطان سلیم میشود . این مطلع ازانست . * مطلع *

لله الحمد، از پی جاه ، و جلال شهریار،
گوهر مجد از محیط عدل آمد آشکار.

در اخر عمر خصت وطن گرفته، بکابل در گذشت .

شیخ ابو الفیض فیضي .

ولد شیخ مبارک ناگوري ست . که از علمای کبار، و مشائخ بزرگوار بوده ، در توکل ، و تجرید، شانی عظیم داشت . شیخ فیضي ، در خدمت حضرت خلیفه آلهي ، نشو و نما کرد ؛ و بخطاب ملک الشعرائی ، شرف امتیاز یافته؛ و در فنون، شعر ید بیضا دارد . و موارد الکلم ، نام

کتابی ، در اخلاق نوشته ؛ که حروف منقوط ندارد ؛ و تفسیر کلام الله ، نیز بی نقط تمام کرده ، موسوم بسواطع الالهام ؛ و دیوان شعر ، پانزده هزار بیت زیاده است ؛ و چند مثنوی دارد . و بموجب حکم شاهنشاهی سی خمسه را میگوید . و در شعر سر امد شعرای وقت است . و در انشاء مفرد ، و یگانه است . علم غریبه ، و حکمت ، و طب ، و دیگر علوم ورزیده ، از روی جامعیت ، نظیر خود ندارد . و این فقیر را ، از صغر سن ، بآن یگانه عصر ، نسبت صداقت ست . و در مکارم اخلاق ، و انبساط طبع ، بی همتا ست . ذات ملکی صفات او را ، بروزگار منت ست ؛ این چند بیت ازان پاک نهاد ، بر سبیل یادگار قلمی شد . * ابیات *

مژگان مبند ، چون قدم از دیده میکني ؛
مردان ره ، برهنه نهادند پای را .
چه دست میبری ، ای تیغ عشق ، اگر داد ست ،
ببر زبان ملامت‌گر زلیخا را .
نظر فیض چو بر خاک نشینان فگنم ،
مور را مغز سلیمان رسد از قسمت ما .
مشکل ، که سیل دیده بگردش در ارد ؛
طوفان نوح مي طلبد آسیای تو .
ای عشق رخصت ست ، که از دوش آسمان ،
بر دوش خود نهم علم کبریای تو .
کعبه را ویرانه مکن ، ای عشق ، کانجا یک نفس ،
گه گهی پس‌ماندگان راه منزل مي کنند .
در خود ، فرو رو ار طلبی آرزوی جان ،
با کاروان بگوی ، که یوسف بچاه نیست .

* رباعي *

تا چند دل بعشوهٔ خوبان گرو کنم ،
این دل بسوزم ، و دل و دیگر ز نو کنم .
سر بر نزد ز باغ امیدم گلی نشاط ،
تاکی هوس بکارم و حسرت در و کنم .
فیضی کفم تهی ، و رہ عاشقي به پیش ،
دیوان خود مگر، بدو عالم گرو کنم .

* رباعي *

معراج سعود خویشتن باید بود ،
محراب سجود خویشتن ، باید بود .
ابواب حریم خویشتن باید بود ،
فراش وجود خویشتن باید بود .

* رباعی *

فیضی قدم چند ، ز خود برتر نه ،
از خود بدر او رخت بر در نه .
بر خویشتن در دو لخته دیده به بند ،
و انگاه دو صد قفل ز مژگان بر نه .

و از مثنوي او ست .

تا بجه دریوزه این در شدم ،
تا بدل دوست ، تونگر شدم .
کم طلبیدم ، گهرم پیش رفت ؛
بس بنشستم قدمم بیش رفت .

خواجه حسین ثنائی، مشهدی.

از مشهد طوس، بخدمت حضرت خلیفه آلهي رسیده، مشمول مراحم خسروانه شد. و دیوان شعر و کتاب مثنوی دارد. و اقسام شعر را، خوب، و استادانه، مي گفت؛ و از شعرای وقت امتیاز داشت. * رباعي *

ترک مستم چو کله گوشه یغما شکند،
نقد دلها برد از طره و دریا شکند.
هرگز تندي خوی تو بخاطر نرسد،
که نه بر عارض دل رنگ تمنا شکند.

* بیت *

چنان ناز ریزد ز پا تا سرش، که رفتن توان باز از بسترش.

در تعریف سرما گفته - * قطعه *

شوی ز اضطراب دلم آه اندم،
که بر دل زنی زخم، و خنجر بلرزد.
سخن در عبارت مکرر نماند،
ز بس شخص از پای تا سر بلرزد.
بدن را چنان لرزه کردند عادت،
که ترسم مگر پای محشر بلرزد.

ملا عرفی شیرازی.

جوانی بود، صاحب فطرت، و فهم عالي داشت؛ و اقسام شعر نیکو گفتی، اما از بس عجب، و نخوت پیدا کرده بود، تا از دلها افتاد، و به پیری نرسید. و در عنفوان جوانی بمرض اسهال در گذشت؛ و دیوان

شعر، و مثنوی دارد . بر سبیل یادگار، این چند بیت از و تحریر یافت .

* بیت *

فردا، که معاملان هر فن طلبند،
حسن عمل، از شیخ و برهمن طلبند .
ز آنها که درودهٔ، جوئی نستانند،
ز آنها که نکشتهٔ، بخرمن طلبند .
کسی که تشنهٔ لب ناز ست، میداند،
که موج آب حیاتست جبین پیشاني .
ای مسیحا اثری با نفست نیست، ملاف،
امتحانی بکن انیک دل بیماری نیست .
قابل درد محنت کس نباید در وجود،
رنگ و روی خویش را هرکس بدستانی شکست .
عشق میگویم و میگریم زار،
طفل نادانم و اول سبق است .

ملا شیری لاهوری .

اگرچه عامي بود و کسب فضایل ننموده، اما در شعر مناسبتي تمام داشت . وجودت فهم وحدت طبعش، بحدی بود، که در اندک زمانی، قصیدهٔ ترتیب داد ؛ و این چند بیت ازو ست . * بیت *

چنان فریفته شد دل جمال سلمي را،
که با دلست بدر کشتگي تسلي را .
هجوم ناز، چنان کرد، و پیش بار گرفت،
که راه نیست دران تنگنا تمني را .

و در مدح نیر اعظم هزار بیت گفته ؛ و آنرا شمع جهان افروز، نام کرده، تمام آن مقطعات ست، از ان جملهٔ این قطعه نوشته. * قطعه *

در عشق کسان اسیر محنت،
بسیار شنیده ام، کسان را.
معشوق دل آفتاب باید،
امید بآرزو رسان را.
چرا ای اشک، در چشم از وداع یار میگروی،
کجا بودی که اکنون مانع دیدار میگردی ؛
سراپا جانی، ای باد صبا در قلب شوقم،
سوت کردم مگر در کوی او بسیار میکردی.

ملا قیدی شیرازی.

از مکه، بملازمت حضرت خلیفهٔ آلهي رسیده، بعنایات بادشاهانه سرفراز گشت. و در فتح پور سیکری، در گذشت. و در سفر کابل، باین فقیر همخانه بود. این ابیات ازو ست. * بیت *

متاع شکوه بسیار ست، عاشق را همان بهتر؛
که جز در روزِ بازار قیامت بار نکشاید.
گو بمیرم من، و غیری بوداعش نرسد،
ساربان کرم حدی باش که محمل برود.
کدام مرهم لطف از تو بر دلست مرا،
که جان گداز تر از داغهای حسرت نیست.
ای قدم ننهاده هرگز از دل تنگم برون،
حیرتی دارم که چون در هر دلی جا کردهٔ.

یادگار حالتی .

از طائفه چغتائیست ، در سلک سپاهیان حضرت خلیفه آلهي ، انتظام داشت ، و این ابیات ازو ست . * بیت *

نماند ، آنقــدر از گریه آب در جگــرم ؛
که مرغ تیــر تو منقــار تر تواند کرد .
بجای رشته پیراهنت ، ای کاش من باشم ،
باین تقریب شاید ، با تو در یک پیرهن باشم .

قاسم ارسلان .

مشهدیست ، در ماوراء النهر نشو و نما یافته ، سالها در خدمت حضرت خلیفه الهي گذرانیده ؛ خط نستعلیق خوب مینوشت ، وسعت مشرب داشت ؛ و دیوان شعر دارد ؛ ازو ست - * بیت *

ای نیمجان آمده بر لب ، ترا چه قدر ؛
جائیکه یک نگاه بصد جان برابر ست .
لفظ و معنـي بحــال من گرینــد ،
بی تو چــون روی در کتــاب کنــم .
گریان چو بسر منزل احباب گذشتیــم ؛
صد مرتبــهٔ ، در قدم از آب گذشتیــم .

محمد مومن کنک .

با خانخانان مي باشد ؛ و شعر نیکو میگوید ؛ و این اشعار ازو ست .

* بيت *

چنان بهانه طلب کشته در جفا، که اگر،
بخاطرش رسم، اين هم گناه مي باشد.
ترسم رسم بکعبهٔ مقصود، بگذرم،
از دست اين شتاب، که در طينت منست.

انقاما بازينخان.

کوکه ميباشد. ازوست.

صد نامه درد کلک شوقم پرداخت،
در راه نسيم نوبهاری انداخت.
از بخت بدم، يکی بجانان نرسيد،
گويا که، نسيم نيز با بختم ساخت.

ميرزا حسن.

جوانيست، از علم تاريخ بهره مند، و در ملازمت حضرت شاهزاده سلطان سليم مي گذرد.

ملک محمود پياره گجراتي.

بفضايل و کمالات آراسته بود. و از زوق و حال چاشنی تمام داشت.

اين مطلع ازوست؛ * مطلع *

دارم دل گردان، که من قبله نما مي خوانمش؛
او سوی ابرويش کشد، هرچند مي گردانمش.

شيخ رهائي .

از نسل شيخ زين الدين خافی است . ديوان شعر دارد . و خمسه را تقليد کرده . همه عمر در درگاه گذرانيد . ازو ست . * شعر *

ز تاب قهر نشان مرا ميانه آتش ،
بنـــاز گرم کني از کرانۀ آتش .
بفکر آن دهن تنگ ، و ابرو چو هلال ،
همان شدم ، که نيارد مرا کسی بخيال .

مير دوری .

خوشنويس ، که حضرت اورا خطاب کاتب الملک داده بودند ؛ صاحب ديوانست ؛ اين بيت ازو ست . * شعر *

گه در درون ديده ، و گه در دل حزينی ،
از شوخی که داری ، يکجا نمی نشينی ،

فکری سيد محمد جامه باف .

سالها در خدمت حضرت خليفه الهی گذرانيده . در رباعی امتياز دارد . چون همه وقت ، رباعی گفتی ، بمير رباعی مشهور ست ؛ ازو ست .

* رباعي *

آن روز ، که آتــش محبت افــروخت ،
عاشق روش عشق ز معشـوق آموخت .
از جانب دوست ، سرزد اين سوز و گداز ؛
تا سر بگــرفت شمــع ، پروانه بسوخت .

* ایضاً *

در عشق کجا ست هجر و دیدار کجا ست،
سر گشته کدام، و طالب یار کجا ست.
او در دل، و روی خلق، در کعبه و دیر،
بنگر که کجا ست یار، و اغیار کجا ست.

* ایضاً *

فردا که نماند از جهان جز خبری،
ظاهر شود، از بهار محشر اثری؛
چون سبزه، ز خاک سر برارند بتان،
ما نیز بعاشقی براریم سری.

میر حیدر، معمائی رفعي؛

کاشي تخلص داشت. فهم عالی، و سلیقه درست دارد. و در فن معما؛ و تاریخ بی بدلست؛ و در ملازمت حضرت خلیفه الهي، مي گذرانید. ازو ست. * بیت *

من بتابوت رفعی، رشکها بردم که تو،
بیش گریان تر، از اهل عزا مي آمدي.
نازک دلم، ایشوخ، علاجم چه توانکرد،
من عاشق معشوق مزاحم چه توانکرد.
زاهد نکند گنه، که قهاری تو،
ما غرق گناهیم، که غفاری تو.
او قهارت خواند، و ما غفارت؛
یا رب، بکدام نام خوش داری تو.

سید محمد نجفي؛

از ولایت، بهند آمده؛ بواسطهٔ ناهمواری طبیعت دو سال در قلعهٔ گوالیر محبوس ماند. و در آخر مراحم جبلی حضرت خلیفه الٓهي رقم عفو بر جرائم او کشیده. این ابیات ازو ست. * بیت *

در آتش هوس، دل فرزانه سوختیم،
قندیل کعبه، بر در بتخانه سوختیم.
ما رخصت این چون نخل را بتو دادیم،
گفتیم، نوشتیم بحل را بتو دادیم.
بعشرت تو، که ما بلبلان این چمنم،
که گل شگفت، ندانسته ام، که باغ کجا ست.
سنگ تو و بخت من و قندیل همان ست،
پیشانی رسوائی ترا نیل همان ست.
در کشور تو، نام وفا گریه آورد،
قاصد جدا و نامه جدا، گریه آورد.

در ایامی، که در گوالیر محبوس بود، این ابیات گفته بود. * بیت *

دلی دارم سیه، چندان که آهم،
بصد مشعل، ره روزن ندارد.

میرزا قلي میلي.

سالها در خدمت نورنگ خان، که یکی از امرای این دودمان عالي شان است، مي بود؛ و دیوان شعر از غزل و قصیده دارد. و این ابیات ازو ست.

* بیت *

دانشته که مهر تو با جان همیرود،
بر خاک کشتگان گذری، سرگران هنوز.
چو تار سبحه، ز صد دل گذر کند یک تیر،
ز بس که حملۀ او جا کند بر اعدا تنگ.
چون نظر، در خواب، بر خورشید رخسارش کنم؛
ترسم، از تاب نگاهی گرم، بیدارش کنم،
تا انکه بپرسیدن ما آمده، مردیم،
آیا ز که پرسید ره خانۀ ما را.
رفتیم ز مجلس تو و عمری بر گذشت،
آن ذوق، با خیال تو هم صحبتم هنوز.

ملا طریقی ساوجي.

چند سال، در ملازمت حضرت خلیفۀ الهي گذرانیده، در آخر، بسفر حجاز رفت؛ و در گذشت. این ابیات ازو ست.

کسی نگفت، و نپرسید، کین چه مرحله بود؛
که خضر آبکش واپسان قافله بود.
من سگ آنم که پا در همت دامن کشید؛
نه بکی منت نهد، نه از کسی منت کشید.

ملا مشفقی بخاري.

از ماوراء النهر، بملازمت حضرت خلیفه الهي رسیده؛ مشمول مراحم عالي شده، باز مراجعت کرده، به بخارا رفت. ازو ست.

* شعر *

چو نقد هستی مجنون غم نگاری بود،
خدا، بنقد بیامرزدش، که یاری بود.

ملا صبوحی کابلی.

عمری در درگاه جهان پناه بود؛ این ابیات ازو ست.

حالت خویش چه حاجت، که باو شرح دهم؛
گر مرا سوز دل هست، اثر خواهد کرد.
ضعف غالب شد، و از ناله فروماند دلم؛
دگر از حال من، او را که خبر خواهد کرد.
در افتادگان، مژگان بلا انگیز می باشد؛
بیاض دیده، چون گلگون خونریز می باشد.
من شمع، جانگدازم، تو صبح دل کشائی،
سوزم گرت نه بینم، میرم چو رخ نمائی.

ملا حیفی ساوجی.

در گجرات مدتی، باین فقیر مصاحبت داشت. و بدرگاه جهان پناه، چند گاه بوده، همراه ملک الشعرا شیخ فیضی، وقتی که بحجابت دکهن می رفتند، رفت؛ و سفر حجاز اختیار کرد. ازو ست. * بیت *

ز طوف کعبه، ممنوعم؛ دگر نه می فرستادم،
کف پای حسر خار مغیلانش؛
کلفروش من، که خواهد گل ببازار آورد،
باید، اول، تاب غوغائی خریدار آورد.

ملا عبدی رازي .

اقسام شعر، از غزل، و قصیده دارد. و چند سال باین بیچاره مصاحبت داشت. این ابیات از وست. * بیت *

از خون لبم شکوه اگر تر می شد،
ازرد زن دیده دود بیرون مي شد؛
اشکم همه، زیر اخگر مي ریخت،
آهم همه تاب داده اخگر مي شد.

میر محوی .

دوست آزاده و آراسته است. در گجرات، بخدمت میرزا خان خانخانان رسیده، بمدد و تربیت ایشان، سفر حجاز اختیار کرد. این ابیات ازوست؛ * بیت *

تا زلف بروی همچو مه خواهد بود،
تا خط شه حسن را سپه خواهد بود.
گر خانه ز خشت آفتابم سازند،
روزی من بیچاره سیه چواهد بود.
محوی که ز کوی عقل بیرون مي گشت،
آواره تر از هزار مجنون مي گشت.
دور، از تو دور، دیدم آن گم شده را،
در بادیه، که باد در خون می گشت.
من جان و دل حزین نمی دانستم،
من گریهٔ آتشین نمی دانستم.

نی نام بمن گذاشتی ، و نه نشـــان ،
ای عشـق ترا ، چنیـن نمی دانستـــم .

میر محمد معصوم نامي بکری .

از سادات صفویست . جوانیست بصلاح و تقوي آراسته ؛ و سالها بفقیر همدم و مصاحب بود . و دیوان شعر و مثنوي دارد و این أبیات ازو ست . * بیت *

چه خوش است ، آنکه از خود روم و تو حال پرسي ،
شرح حـال گویـــم بزبان بـــی زبـــانـــی .
چـــو گـــریـــه مـــن دیـــد تبســـم کـــرد ،
پیدا ست که ان گریه من بی اثر نیست .
باز دل وصـــل او مصلحت جان گذاشت ،
آرزوی درد کرد و خواهش درمـــان گذاشت .
نامي ز اندوه هجر سوی عدم رخت بست ،
وای که جانرا بغم دوست گریبـــان گذاشت .

ملا هاشم قندهاري .

از مصاحبان خانخانان بیرام خان بود . این ابیات ازو ست . * بیت *

روم در باغ ، بی روی تو اشک لاله گون ریزم ،
به پای هرگلی ، به نشینم ، و از دیده خون ریزم .

خواجه هجري .

جامی فضائل و کمالات داشت . اکثر عمر ، با میرزا هندال میبود ، آخر عمر ، در خدمت حضرت خلیفه الهي گذرانید . دیوان شعر دارد ؛ این

رباعي ازو ست . * رباعي *

ای گل که نمیرسد بدامان تو دست ،
بر نام تو عاشقیم ، و بر بوی تو مست ؛
این طرفه که حاضری ، و غائب ز میان ؛
پنهاني ، و ظاهر از تو ، هر چیز که هست .

ملا لطفی منجم .

بدیهه خوب گفتی . تا هزار بیت ، در یک مجلس ، بزبان او رفتی ؛ ندیم مشرب بود ؛ و مقلدی کردی و نجوم نیکو دانستی ؛ و چند سال ، باین فقیر مصاحبت داشت . و این ابیات ازو ست ؛ * بیت *

گل گل ، از تاب شراب آنروی ، چون گلزار شد ،
گلفروشان مژده تان بادا که گل بسیار شد .
بغیر بوی تو ، از باغ و بوستان نشنیدم ؛
بهیچ گل نگذشتم ، که بوی جان نشنیدم .
دلم کز شعله دوزخ شود ، افسردگي دارد ،
گل از بختم ، گر از جنت دمد ، پژمردگي دارد .

روغنی .

سالها ، در خدمت حضرت خلیفه الهي بود . و زبان هجو او بیشتر است . ازو ست . * بیت *

قاصد از آمدنش میکند آگاه مرا ،
تا کشد ، جذبهٔ شوقش بسر راه مرا ؛
زبانی گوی قاصد ، شرح شوقم را ،
که در نامه ، ز دست از بیخودي ، حرف از قلم بسیار افتاده .

نویدی نیشا پوری.

عمری، در درگاه جهان پناه بود، این ابیات ازوست؛ * بیت *

قضا چو، نامهٔ جرم شراب خواره، نویسد،
نوید عفو، خداوند بر کناره نویسد.

ملا شکیبی اصفهانی.

کسب کمالات کرده، صاحب اخلاق حمیده است؛ شعر را نیکو میگوید؛ و در صحبت خانخانان میرزا خان، ولد محمد بیرامخان میباشد. و طالبانی دارد و شگفته طبع است. و این ابیات ازوست. * بیت *

هنوز نالهٔ شبهای من اثر دارد،
کمان شکستهٔ من، تیر کارگر دارد.
دلم بهجر در آویخت، رحمت ای بخت.
که دست عربده، با کوه در کمر دارد،
تو گل بدامن یاران فشان، که خسته هجر،
بنوک هر مژه، صد پارهٔ جگر دارد،
ای خدا جنس مرا بازاری بده،
می فروشم دل بدیداری، خریداری بده.
تو کرم مهر من، و من ز بهر دفع گزند،
بر سر آتش سپند خویشتنم نشسته.

میر فارغی.

برادر امیر فتح الله شیرازیست، عمری در ملازمت حضرت بود. و این بیت ازوست؛

* بیت *

محبتی که مرا با تو، در دل تنگست،
گر آشکار کنم در جهان نمي گنجد.

یول قلي بیگ اسي.

از ترکمان شاملو ست؛ شعر خوب میگوید؛ و در خدمت خانخانان میباشد. این ازو ست. * بیت *

عشق و مقناطیس یک جنس اند، کز دل ناوکش،
تا برون مي شد محبت جذب پیکان کرده بود.
چو بیني شعله را مضطرب، آتش پرستي دان،
که جسمش رفته و روحش در آتشخانه مي رقصد.
اتشکده است دل ز جفای تو، برو،
داغ تو هندوی که نگهبان اتش است،

جزبی بادشاه قلي.

ولد شاه قلي تاریخی ست، که از امرای قدیم الخدمت این درگاه است. جواني بود، شایسته، و مناسبت شعر تمام داشت. ازو ست،

* بیت *

زین چاشني که چمن ازل بابتان دهد،
جای رسیده عشق، که بیدرد جان دهد.
غایت رشکم نگر، کز بیخودي آیم بهوش،
گر کسی آگه شود، کین گفت و گو، از یار کیست،

امیر سید علي مصور.

که جدائي تخلص اوست . که مصور بی بدل بود . سالها در خدمت جنت آشیاني گذرانیده ، بخطاب همایون شاهي سرفراز گشت . ازو ست ،

* بیت *

صبحدم خار دم از همدمی گل میزد ؛
ناخنی در دل صد پارهٔ بلبل میزد .
نیم بسمل صیدم ، و افتاده ، دور از کوی دوست ؛
میروم افتان و خیزان ، تا به بینم روی دوست .

ملا قدري شیرازي .

مدتی در هند گذرانیده ، مراجعت کرد . این ابیات ازو ست ؛

* بیت *

چندان امان نمیدهدم بیخودي ، که جان
داند ، که چون بر آید و قربان او شود .

تشبیهي کاشي .

تجرد پیشه ، و بی قید ست ؛ و در ملازمت حضرت میگذرانید . این شعر ازو ست .

* شعر *

یکی بر خود بنال ، ای خاک کورستان بشادابي ،
که چون من کشتهٔ زاندست ، و خنجر در لحد داري .
تو هر رنگي که خواهي جامه میپوش ؛
که من آن جلوهٔ قد مي شناسم .

میر شریف وقوعي نیشا پوری.

جوانی بود، بفضائل آراسته. علم تاریخ را نیکو میدانست، و در انشا، و خط ممتاز بود. و در سلک خدمتگاران حضرت خلیفه الهي منتظم بود. و باین فقیر نسبت صداقت تمام داشت. و در سنه اثنی و الف در گذشت. و این ابیات ازو ست؛ * بیت *

باین شوقم بدل گستاخ مي آئی، نمي ترسي
که بر پای خیـــالت روی آه آتشیـــن مالم.
همین ذوق ست مقصد در حقیقت عشق و عاشق را،
نه پنداري که جانرا بر تو افشاندم، زیان کردم.

قراری گیلاني.

برادر حکیم ابو الفتح است. از ملازمت حضرت حسب الحکم به بنگاله رفت. و آنجا در گذشت، و صاحب دیوانست. این رباعي ازو ست، * رباعي *

گر عشق مرا دل خریدار افتد، کاری نکنم که پرده از کار افتد.
سجادهٔ پرهیـــز چنـــان افشانم، کز هر تارش هـــزار زنـــار افتد.

ملا غیرتی شیرازی.

مدتی در هند بود، باز بشیراز رفت. این ابیات ازو ست.

* بیت *

بقتل غیرهم راضي نیم، زیرا که میدانم،
اجل زهر هلاک از خنجر جلاد من برده.

ز تارِ سجهٔ زاهد گره بيصدق نكشـــايد،
بر و يک چند، اين را رشته زنار گبران كن.
خوش دياريست سر كوی محبت ، كه شود،
همه با مهر بدل كينه افلاک آنجـــا.
هلاک آن مژه قاتلـــم ، كه خون مـرا،
چنان بريخت ، كه يكقطره بر زمين نچكيد.

ملا حياتی گيلاني.

از ياران اهل درد مندانست، و در سلک خدمتگاران حضرت خليفه الهي انتظام دارد. ازوست، * بيت *

بهر سخن كه كني خويش را نگهبان باش،
ز گفتني كه دلی نشگفد پشيمان باش.
چه بال مرغ، كه گر شغل روزگار اينست،
ز مور نيز قدمي وام كن، گريزان باش.
هركس كه بيني، از رهی ريزد بگريه آب رو،
زاهد بخلوت ميبرد موسي بطور ابراهيم را.

مير خسروی.

خواهر زادهٔ ميرزا قاسم گنا باديست. دريغولا بملازمت حضرت رسيده بمراحم خسروانه ممتاز ست. و اين ابيات ازوست - * بيت *

غبـــار جسم من و غير اگر بر آميزند،
ز هم ببـوی محبت توان جدا كردن.

ز سوز عشق باشد خسرویرا دل چنان روشن،
که شمع مرقد او مي توانکرد استخوانش را.
نالایند شیران حرم سر پنجه از خونم،
سگان دیر را ای همنشین زین طعمه مهمان کن.

ملا فهمي طهراني.

با اعظم خان مي بود. و این ابیات ازو ست - * بیت *

قدر من زان کم شد که من در عشق صابر نیستم،
قدر گو، کم شو، که من بر صبر قادر نیستم.
از بخت خود ایدل گله نتوان کردن،
خود را گله قافله نتوان کردن.
مخروش، منال، از پی هر رفتنی،
خود را جرس قافله نتوان کردن.

ملا سهمي بخاری.

او نیز بخان اعظم میبود، این بیت ازو ست - * بیت *

هلال عید نسبت داشتی با طاق ابرویش،
اگر بودی هلال دیگری پیوسته پهلویش.

ملا نیازی سمرقندی.

در خدمت حضرت جنت آشیاني گذرانیده، و ملازمت حضرت خلیفة الهي را دریافت. اکثر عمر در سند بسر برده. فنون شعر نیکو

دانستي. تصنيفات در هر فن دارد. ازو ست - * بيت *

بر فلک نیست شفق، بادۀ گلفام منست،
اندرو درد کشم، طاس فلک جام منست.
چو نتوانم که گرد آن نگار تند خو گردم،
خیالش در نظر آورده، هردم گرد او گردم.
در تحرک نیست از باد صبا پیراهنش،
بلکه جاني یافته پیراهن از لطف تنش.

میر حزني.

از افاضل وقت بود. از عراق بعزم ملازمت حضرت مي آمد، و در راه فوت کرد - * بيت *

مرا بر ساده لوحیهای حزني خنده مي آید،
که عاشق گشتۀ، چشم مرحمت از یار هم دارد.
ز ناداني بر او کرده همدم کار من ضائع،
عجب تر آنکه بر من منت بسیار هم دارد.

مظهری کشمیری.

از خدمتگاران این درگاه است، و این اشعار ازو ست - * بيت *

اقبال حسن کار ترا بیش برده است؛
ورنه صلاح کار ندانسته، که چیست.
فدای آینیه کردم که دلستان مرا،
درون خانه بگلگشت بوستان دارد.

شیخ چشتي دهلوی.

حسن نام داشت. از مریدان شیخ سلیم ست. و در لباس صوفیه میبود. بذوق و شوق میگذرانید *

درویش بهرام سقا.

در لباس صوفیه بودی؛ و سقائي کردی، و آب بمردم دادی. و از ملازمت حضرت بسراندیپ رفت، و آنجا در گذشت. دیوان شعر دارد؛ و این ابیات ازو ست - * بیت *

اساس پارسائي را شکستم، تا چه پیش آید،
سر بازار رسوائي نشستم، تا چه پیش آید.
به ترسا زاده دل دادم، و سر رشته دین هم،
درین پیرانه سر زنار بستم، تا چه پیش آید.

ملا حیدری.

سه بار از عراق بهند آمده، از خوان احسان این درگاه بهره مند شده رفت. ازو ست - * بیت *

چو پاکان، حیدري تا مي توانی، کمال کسب کن در عالم خاک.
که ناقص رفتن از عالم چنانست، که بیرون رفتن از حمام ناپاک.

محمد صالح دیوانه.

ملقب بعاقل شده است. پدر او بملائی کتابدار مشهور بود؛ و کتابدار حضرت جنت آشیاني بود. و محمد صالح از صغر سن در ملازمت حضرت

خليفه الهي نشو و نما يافته. و امروز در كابل بوظيفه و ادرار خوش وقت و آسوده است. فارغی تخلص میکند، و این ابیات ازو ست *شعر*

سودای سر زلفش بپا افگند زنجیرم،
درین سودا، بغیر از جان سپردن، نیست تدبیرم.
مرا سودای ان پري دیوانه میدارد،
ز سودای چنین، ای عاقلان! در بند زنجیرم.

نشان علي احمد مهركن.

بجمیع خطوط مهر را خوب میکند، و شعر نیکو میگوید. و جامع اقسام فضائل ست. و این ابیات ازو ست. *بیت*

مرا هر شب چو دزدان خواب گیرد، چشم تر گردد،
دلم را با غمت بیدار بیند، باز میگردد.
ز سنگ حادثه دل بشکند سینهٔ ما،
که ساختند ز الماس آبگینهٔ ما.

هاشم.

قصه خوان، محترم تخلص، مدتی بخانخانان میرزا خان بود.

شعر

میان دیده و دل دوش ماجرا میرفت،
که دیده سوی تو میدید، و دل از جا میرفت.

ملا بقائی.

جوان نو رسیده است، و مدتی با فقیر میبود. و این اشعار ازو ست -

* بیت *

تا عشق ز مژگان بتـــان نیشتـــر آورد،
خون از رگ و ریشه من جوش بر آورد.
فریاد، که تا چشم زدم، ترک خیـــالش
در دیده فرو رفت، سر از دل بدر آورد.
بجای اشک از چشمم دل افگار مي بارد،
همه خون جگر زین ابر آتش بار مي بارد.
مرغ دل با صید چشم او شکار انداز بود،
هر سر مو بر سرم چون مرغ در پرواز بود.

ملا اميني.

او نيز جوانيست نورس. سالها ست که با فقیر میباشد، ازو ست -

* بیت *

منم، که غیر غم اندوختن نمیدانم؛
تمـــام آتشـم، و سوختن نمیدانم.
بنور خاطر اگر روشنـــاس خورشیدم،
چراغ بخت خود افروختن نمیدانم.

شریف سرمدي.

اصفهاني ست؛ در سلک خدمتگاران این درگاه انتظام دارد.
ازو ست -

* بیت *

تا تیغ ناز آن بت مخمور شد بلند،
صد گردن نظارگي از دور شد بلند.
مي در سر و گل در بغل آئي چو در کاشانه ام،
بهر تماشا بشگفد خاشاک محنت خانه ام.
تا بر سر کونین نهادیم قدم را،
دستی نبود بر دل ما شادي و غم را.

شریف فارسي.

ولد خواجه عبد الصمد شیرین قلم است. جوان نو رسیده تربیت یافته نظر کیمیا اثر حضرت خلیفه الهی ست. در تصویر و خط نیز امتیاز دارد. ازو ست - * بیت *

ز یمن عشق بکونین صلح کل کردیم.
تو خصم گرد، و ز ما دوستی تماشا کن.
فضای سینه ام از دوستی چنان پر شد،
که با کمال طلب ذره نیفزاید.
عشق و رسوائی هم اسباب تعلق بوده است؛
وای بر من، کش همی پنداشتم معراج خویش.
توفیق در طریقت ما پای مرد نیست،
ما دوست را بحالت دیگر شناختیم.

و این دو بیت هم ازو ست *

غمی دارم که شادیها فدایش، ز چشم بد نگه دارد خدایش!
چو دل بر اتشم پروانگي کرد، توکل هم باو بیگانگي کرد.

تقي الدين محمد شستری.

در ملازمت خليفه الهي ميباشد. از علوم عقلي و نقلي نصيبی کامل داشت، و شعر نيکو ميگويد. ازو ست - * بيت *

گر دست ندهد که برويت نظر کنم،
باري دهان بياد لبت پر شکر کنم.
با آنکه همچو سبزه بخاکم نشاندهٔ،
دست دلی کجاست که خاکی بسر کنم.
من بنده این رسم که در چار سوی عشق،
با هرکه نه غارت زده سودا ننمايد.

مير غازي اسيری.

سالها در خدمت حضرت خليفه الهي در سلک سپاهيان انتظام داشت - * بيت *

دل خسته ام، ز ناوک طفلی که روزگار،
در دست او نداده ببازی کمان هنوز.
شوم گر مرغ، بنشينم بديواری سرای او،
نسيم نا اميدی هردم از ديوارم اندازد.

ملا حالتی يا جانی يا خانی يا جائی.

مدتيست در گجرات با فقير مي باشد. ازو ست. * بيت *

پيغام دوست داغ جگر تازه مي کند؛
درد و داغ و رنج سفر تازه مي کند.

عاشق رخ خویش بردرت سود و برفت؛
و ان مهر که داشت با تو بنمود و برفت.
یک شب بهزار حیله در بزم وصال،
پروانه بشمع دیده بکشود و برفت.

ملا وافقي.

مدتیست با معصوم ولد خواجه معین خان مي بود. این بیت ازو ست.

* بیت *

نومیدیم رسیده بجای، که بعد ازین،
امید را بقطع نظر یاد مي کنم.

محمد رضا.

جوانی بود طالب علم، و نجوم نیز میدانست. و در خدمت خانخانان مي گذرانید.

* بیت *

مستی من از می گلفام نیست،
بیخودم زان باده که او را نام نیست.
خلوتی خاص است جان را بالبش،
گو میا شادي! که بار عام نیست.

مولانا نظیري.

از نیشاپور ست، و خالي از سگفتگی طبع نیست، و اشعار با مزه بسیار دارد. و قبل در خدمت خانخانان بود، حالا بمکه رفت. ازو ست.

* بیت *

تو گر برهم زنی سودای دلم، باری زیانداری،
مرا سرمایهٔ دنیا و دین نابود می گردد.
گر زیر گلبنی بقفسم پا نمی نهی،
جای، بذه که ناله بگوش چمن رسد.
بجانان می رساند شکوه از محنت غربت،
اگر بر شاخ طوبی بلبلی آواز بر دارد.

بقائی.

ولد یادگار حالتی. بکشتن پدر منسوب گشته بسیاست رسید. ازو ست.

* بیت *

تا غمزهٔ خونریز تو غارت گر جان ست،
چشم اجل از دور بحسرت نگرانست.

معصوم

ولد قاضي ابو المعانی، ازو ست.

مردهٔ حسرت برد آن دم که بری دست به تیغ؛
کین عطا روزی آن ست که جانی دارد.

میر رکن الدین.

ولد قاضي ابو المعاني زیارت گاهی ازو ست. * بیت *

یک حرف آشنا بغلط هم کسی نگفت،
چندان که خواب خوش بهر افسانه سوختم.

وفای اصفهانی .

بازین خان کوکه مي باشد. ازو ست . * بیت *

در دل نیم شبان کوب ، که چون روز شود ،
همه درها بکشایند ، و در دل بندند .
قحط وفا ست این ، که نکویان روزگار ،
خوان نا نهاده ، خون دل میهمان میخورند .

میرزا بیگ سهوی .

برادرزادهٔ خواجه امین الدین محمود خواجه جهان ست . طبع خوش و سلیقه درست داشت . این چند بیت ازو ست . * بیت *

از تبسم دفع زهر چشم خشم آلود کن ،
کز نمک سازند شیرین ، چون بود بادام تلخ .
لعل حیات بخش تو در سائیه خطت ،
چون آب خضر در ظلمات سکندر ست .
چشم سیاه فتنه عابد فریب تو ،
سحر آفرین جادوی عشاق پرور ست .

فنای .

ملا خورد زرگر ، که همه عمر درین درگاه گذرانیده ؛ و در ابتدای حال از نوکران میرزا عسکري بود . ازو ست . * شعر *

نه گویم بهر تشریف قدومت خانهٔ دارم ،
غریبم ، خاکسارم ، گوشه ویرانه دارم .

عزیزی، میر عزیز الله.

از سادات قزوین ست. مدتها دیوان صدارت بود، و چون باشغال دیوانی سری نداشت و نیک نپرداخت، سالها محبوس مانده، کتاب گل و مل، و وجه القناعت، و رساله منظوم رمل و صحیفهی العشاق، و شهر آشوب از منظومات او ست؛ و دیوان قصائد و غزل نیز دارد. و این اشعار ازو ست. * بیت *

نیست هر بسوی مژگان دیدهٔ نمناک را،
بر کنار افگند موج اشک من خاشاک را.
تن سمین نشد او را ز خاک پیرهن پیدا،
سمن در باغ خوبی شد ز برگ یاسمن پیدا.
چنین کا فتاده در راه غم و محنت چو خاشاکم،
نسیم لطف و احسانت مگر بردارد از خاکم.

ابن علي واثقي

ازو ست. * شعر *

جز عشق تو کاری نبود پیشهٔ ما، پروردهٔ در دست و رگ و ریشه ما.

۱

میر امانی.

سالها ملازم درگاه حضرت خلیفه الهي بود. ازو ست. * شعر *

تو شاه بازی، ر مرغ دلم کبوتر تست،
عجب عجب که شود همدم کبوتر و باز.
زبان حال امانی بر کبوتر تست،
بپرس حال دلش را ازان کبوتر باز.

ملا غربتي بخاري .

از همه قسم اشعار دارد ; و ديواني ترتيب داده . در هند آمده ، بملازمت حضرت خليفه الهي رسيد . و از نوال انعام آن حضرت شاداب گشته باز به بخارا رفت . ازو ست . * بيت *

قضا جدا ز تو خونم چرا نمي ريزد ،
مگر ز دست قضا اين قدر نمي آيد .
براه عشق تو ، در هيچ منزلي نرسيدم ،
كه درد عشق ترا بيشتر رسيده نديدم .

ملا طالب اصفهاني .

قريب بيست سال است كه در كشمير سكونت دارد و در سلك بندهاي درگاه منتظم است . * بيت *

خوش آن بزمي كه سر نه نهاده بر زانوي نوميدي ،
تو گوي باد در بكشود و يار از در درون امد .

* بيت *

زهرم بفراق خود چشاني كه چه شد ،
خون ريزي و آستين فشاني كه چه شد .
اي غافل ازان كه تيغ هجر تو چه كرد ،
خاكم بفشـــار تابداني كه چه شد .

ملا پيروز .

پيشتر از اوقات با نورنگ خان مي بود -

* بیت *

بی درد را شراب محبت کجا دهند،
کیفیتت عشق بتان تا کرا دهند.

قراری.

شاگرد ملا قاسم کاهی بوده - * بیت *

باغبان از باغ بیرون آی سرو من به بین،
سرو چوبی چند بیني سرو سیم تن به بین.

* بیت *

ای دل فن عشق را کماهی اموز،
غواصی این بحر ز ماهي اموز.
خواهي که ز قید دهر ازاد شوی،
وا رستگـــي از قاسم کاهی اموز.

مومن لنگ.

سلیقۀ خوب دارد و با خان خانان میرزا خان مي باشد - * بیت *

چندان بهانه طلب کشته در جفا که اگر،
بخاطرش رسم آن هم گناه من باشد.

الفتی.

با زین خان کوکه مي باشد - * بیت *

صد نامۀ در کلک شوقم پرداخت، در راه نسیم نو بهاری انداخت.
از بخت بدم یکی بجانان نرسید، کوئی که نسیم نیز با بختم ساخت.

و الهي.

از موضع دانه از توابع خراسان ست شعر خوب گفتی و بزبان روستائي خراسان اشعار مضحک بسیار گفته، مقلد طبیعت بود، و حرکات طرفه میکرد. و در روزی که حضرت خلیفه الهي چوگان مي باختند و چوگانی بر پشت بیني ملا الفتی شاعر رسیده شکست؛ و الهي درین باب گفته است -

* بیت *

الفتی بس که شعر بد میگفت، نیـــک رو باطـــن بوندانش.
چرخي چوگانی از قضا بشکست، پشت بیني بجای دندانش.

جلد دویم تمام شد